

نشد میزان

بررسی سند مجتوا و نسخه های زیارت عاشورا

محمد عنایب همدانی

به کوشش: احمد نباتی



انتشارات مسجد مقدس جمکران

ISBN 964973350-7



9 789649 733500

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال الله تبارك و تعالی:

أَفَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ

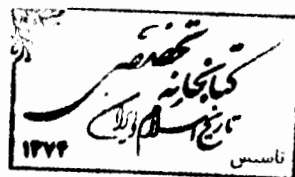
بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

بنابر این کسی که به طاغوت [بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به

خدا ایمان آورد، به دستگیری محکمی چنگ زده است، که گسستن برای آن

نیست. و خداوند، شنوا و دانا است.»

سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۶.



سرشناسه	: عندلیب، محمد ۱۳۳۹.
عنوان قرارداد	: زیارتنامه عاشورا، فارسی، شرح
عنوان و نام پدیدآور	: میزان تشیع: بررسی سند، محتوی و نسخه‌های زیارت عاشورا / محمد عندلیب همدانی: به کوشش احمد نباتی.
مشخصات نشر	: قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	: ۳۱۰ ص
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۳۵۰-۰
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
یادداشت	: فارسی - عربی
یادداشت	: کتابنامه
موضوع	: زیارتنامه عاشورا - نقد و تفسیر
شناسه افزوده	: نباتی، احمد ۱۳۵۴ - گردآورنده
شناسه افزوده	: مسجد جمکران (قم)
رده‌بندی کنگره	: BP ۲۷۱/ ۶۰۴۲۲/ ۶۹ ۱۳۹۲
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷/۷۷۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۱۲۱۱۲۲

میزان تشیع بررسی سند، محتوی و نسخه‌های زیارت عاشورا



- ◀ مؤلف: محمد عندلیب همدانی
- ◀ حروف‌نگار و صفحه‌آرا: امیرسعید سعیدی
- ◀ ناشر: انتشارات مسجد مقدس جمکران
- ◀ نوبت و تاریخ نشر: اول / تابستان ۱۳۹۲
- ◀ چاپخانه و شمارگان: سرور / ۲۰۰۰ جلد
- ◀ قیمت: ۷۵۰۰ تومان
- ◀ شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۳۵۰-۰
- ◀ مرکز پخش: فروشگاه شماره ۱: واقع در صحن مسجد مقدس جمکران
- ◀ فروشگاه شماره ۲: کانکس درب ۲ واقع در صحن مسجد مقدس جمکران
- ◀ فروشگاه شماره ۳: کانکس درب ۵ واقع در صحن مسجد مقدس جمکران
- ◀ فروشگاه شماره ۴: واقع در مجتمع ۱۵ شعبان
- ◀ فروشگاه شماره ۵: واقع در مجتمع ناشران قم
- ◀ نمابر: ۰۲۵۱-۷۲۵۳۳۴۰ ■ تلفن ۰۲۵۱-۷۲۵۳۷۰۰ و ۰۲۵۱-۷۲۵۳۷۰۵ خطی ۲۸۴ و ۳۱۷
- ◀ قم - صندوق پستی: ۶۱۷

میزبان

بررسی سند، محتوی و نسخه‌های زیارت عاشورا

محمد عندلیب همدانی

به کوشش: احمد نباتی

«إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
وَ قَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ»؛

همانا کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند خوار و ذلیل شدند، همان گونه که

پیشینیان خوار و ذلیل شدند. ما آیات روشنی نازل کردیم، و برای کافران عذاب

خوارکننده ای است.»^۱



«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَ

لَا مِنْهُمْ وَيَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»؛

آیا ندیدی کسانی را که طرح دوستی با گروهی که مورد غضب خدا بودند ریختند؟!

آنها نه از شما هستند و نه از آنان! سوگند دروغ یاد می‌کنند (که از شما هستند) در

حالی که خودشان می‌دانند (دروغ می‌گویند)!^۱



«إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ»؛

کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می‌کنند، آن‌ها در زمره‌ی ذلیل‌ترین افراد

هستند!۱



لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ
أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ
«جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ
وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛

هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا
و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان
باشند. آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه‌ی دل‌هایشان نوشته و با روحی
از ناحیه‌ی خودش آن‌ها را تقویت فرموده، و آن‌ها را در باغ‌هایی

از بهشت وارد می‌کند که نهرها از زیر (درختان آن) جاری است، جاودانه در آن
می‌مانند. خدا از آن‌ها خشنود است، و آنان نیز از خدا خشنودند. آن‌ها «حزب الله»
هستند. بدانید که «حزب الله» پیروان و رستگارانند.^۱



«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا
الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ
فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ»

ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: «خدای یکتا را پرستید و از طاغوت اجتناب

کنید! پس در روی زمین بگردید و ببینید عاقبت تکذیب‌کنندگان چگونه بود! خداوند

گروهی را هدایت کرد، و گروه دیگری ضلالت و گمراهی دامانشان را گرفت.^۱



«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ

إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ...»؛

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید! شما

نسبت به آنان اظهار محبت می‌کنید، در حالی که آنها به آنچه از حق برای شما

آمده کافر شده‌اند.^۱



«قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا
لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا
بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ...»؛

برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت، در

آن هنگامی که به قوم (مشرک) خود گفتند: «ما از شما و آن چه غیر از خدا می پرستید

بیزاریم ما نسبت به شما کافریم و میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار

شده است تا آن زمان که به خدای یگانه ایمان بیاورید.^۱



«إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛

تنها شما را از دوستی و رابطه با کسانی نهی می‌کند که در امر دین با شما پیکار

کردند و شما را از خانه هایتان بیرون راندند یا به بیرون راندن شما کمک کردند و هر

کس با آنان رابطه‌ی دوستی داشته باشد ظالم و ستمگر است!^۱



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ
الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ؛

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با قومی که خداوند آنان را مورد غضب قرار داده
دوستی نکنید. آنان از آخرت مأیوس هستند، همان‌گونه که کفار مدفون در قبرها
مأیوس می‌باشند.^۱



۱. سوره‌ی ممتحنه، آیه‌ی ۱۳.

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا»؛

آن‌ها که خدا و پیامبرش را آزار می‌دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا

و آخرت دور ساخته، و برای آن‌ها عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده است.^۱



«تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ
أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ»؛

بسیاری از آن‌ها را می‌بینی که کافران (و بت پرستان) را دوست می‌دارند (و با آن‌ها

طرح دوستی می‌ریزند) نفس (سرکش) آن‌ها، چه بد اعمالی از پیش برای (معاد)

آن‌ها فرستاد! که نتیجه‌ی آن، خشم خداوند بود و در عذاب (الهی) جاودانه خواهند

ماند.^۱



«اللَّهُمَّ الْعَنْ ظَالِمِي الْحُسَيْنِ وَ قَاتِلِيهِ وَ الْمُتَابِعِينَ عَدُوَّهُ وَ نَاصِرِيهِ
وَالرَّاضِينَ بِقَتْلِهِ وَ حَاذِلِيهِ لَعْنًا وَبِيلاً اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ
آلَ مُحَمَّدٍ وَ مَانِعِيهِمْ حُقُوقَهُمْ اللَّهُمَّ خُصَّ أَوَّلَ ظَالِمٍ وَ غَاصِبٍ
لِآلِ مُحَمَّدٍ بِاللَّعْنِ وَ كُلِّ مُسْتَنٍّ بِمَا سَنَّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛

خداوندا! ستم‌کنندگان به حسین و قاتلین او را لعنت کن و کسانی را که از دشمنانش
پیروی کرده و آن‌ها را یاری کردند. خدایا! لعن کن کسانی را که راضی به قتلش
بودند و کسانی را که او را رها کردند، لعنی که وبال گردنشان گردد. خداوندا! لعن
کن اولین ظالمی را که بر حق محمد و آل محمد ظلم کرد و مانع حقشان شد.
خداوندا! اختصاص‌ده اولین ظالم و اولین غاصب آل محمد را به لعن خود و نیز
هر بدعت‌گذاری را بابتدعش تا روز قیامت.^۱



۱. زیارت معتبره و صحیحیه‌ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روز غدیر از امام هادی (علیه السلام)
-المزار الکبیر، صفحه‌ی ۲۸۲ مفاتیح الجنان.

وَبَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَ مِنَ الْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ
وَالشَّيَاطِينِ وَ حِزْبِهِمُ الظَّالِمِينَ لَكُمْ الْجَا حِدِينَ لِحَقِّكُمْ وَالْمَارِقِينَ
مِنْ وَلَايَتِكُمْ وَ الْعَاصِبِينَ لِإِثْمِكُمْ الشَّاكِّينَ فِيكُمْ الْمُنْحَرِفِينَ
عَنْكُمْ وَ مِنْ كُلِّ وَلِيَجَةٍ دُونَكُمْ وَ كُلِّ مُطَاعٍ سِوَاكُمْ وَ مِنَ الْأَيْمَةِ
الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ؛

و بیزاری می جویم به سوی خدای بلند مرتبه از دشمنان شما [اهل بیت] و از جبت
و طاغوت و شیاطین و پیروان آنها که به شما ظلم کردند، منکر حق شما شدند و از
ولایت شما رویگردان شدند و ارث شما را غصب کردند، در مورد شما به شک
افتادند، از شما منحرف شدند و بیزای می جویم به سوی خداوند از هر گروهی که

در غیر راه شما بودند و هر اطاعت شونده ای که در غیر طریق شما باشد. و از

پیشوایانی که مردم را به سوی آتش دعوت می کنند^۱



۱. زیارت جامعه ی کبیره.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ
وَالسَّلَامُ عَلَي سَيِّدِنَا وَنَبِينَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ بِالْوَلَايَةِ لِمَنْ وَالَيْتَ وَوَالْتَهُ رُسُلَكَ وَأَشْهَدُ بِالْبَرَاءَةِ
مِمَّنْ بَرِئْتَ مِنْهُ وَبَرِئْتَ مِنْهُ رُسُلَكَ.»^۱ «اللَّهُمَّ الْعَنْ جَوَابِيَّتَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَالْعَنْ
طَوَاغِيَّتَهَا وَالْعَنْ فَرَاعِيَّتَهَا وَالْعَنْ قَتْلَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْعَنْ قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ
وَعَذَابُهُمْ عَذَابًا لَا تُعَذَّبُ بِهِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ يَنْصُرُهُ وَتَنْصُرُ
بِهِ وَتَمُنُّ عَلَيْهِ بِنَصْرِكَ لِدِينِكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.»^۲

خداوند بزرگ را شاکرم که توفیقی عظیم نصیب این بنده‌ی بی‌مقدار خود
فرمود تا طی جلساتی در محضر برخی از طلاب و افاضل حوزه، مطالبی را
درباره‌ی زیارت صحیحه و شریفه‌ی عاشورا بیان کنم.

اساس کتاب حاضر ثمره‌ی آن جلسات نورانی است که بعداً توسط حقیر با
دقت بازبینی، اصلاح و تکمیل شده است.

برادر بزرگوار جناب حجة الاسلام آقای احمد نباتی کوشش فراوانی در
ترجمه، تهیه و تنظیم این اثر داشته‌اند، که از خداوند متعال توفیقات بیشتر ایشان
را خواستارم.

حوزه‌ی علمیه‌ی قم
کمترین خادم آستان حسینی
محمد عندلیب همدانی
سوم رمضان ۱۴۳۴ - ۱۳۹۱/۵/۲



پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

به دنبال سؤالاتی که در خصوص زیارت شریف عاشورا مطرح می‌شد، جناب استاد، جلساتی از درس خارج خود را به بررسی سندی، محتوایی و نسخی زیارت عاشورا اختصاص دادند. نوشته‌ی حاضر، برگرفته از درس ایشان است که در سال تحصیل ۸۶-۸۷ در مدرسه‌ی آیت الله العظمی گلپایگانی (رحمة الله علیه) برگزار می‌شد.

این نوشتار در سه فصل تنظیم شده؛

فصل اول: بررسی پنج سند از زیارت عاشورا؛

فصل دوم: بررسی اجمالی متن زیارت عاشورا؛

فصل سوم: نگاهی به اختلاف نسخه‌ها در نقل زیارت عاشورا؛

چکیده‌ی مباحث کتاب

تقدیر

زیارت شریف عاشورا از ناحیه‌ی دو امام بزرگوار، امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) به دست ما رسیده. این زیارت در دو کتاب «مصباح المتهجد» جناب شیخ طوسی و «کامل الزیارات» جناب ابن قولویه منابع دیگری که خواهد آمد، نقل شده و همواره مورد توجه علمای بزرگوار شیعه بوده است.

عمده اشکالاتی که در رابطه با این زیارت مطرح شده:

۱- سند این زیارت ضعیف است، لذا نمی‌توان به آن اعتماد کرد.

۲- ثواب‌هایی که برای خواندن این زیارت بیان شده است اغراق‌آمیز بوده

و دچار اشکال است.



۳- متن زیارت عاشورا که مشتمل بر لعن‌های بسیار است، با آن‌چه که در قرآن کریم و برخی از روایات، در مورد اجتناب از دشنام دادن به کفار و لزوم تقیه وارد شده، منافات دارد.

۴- در نسخه‌های زیارت عاشورا، اختلاف است.

این کتاب پاسخگوی اشکالات فوق بوده و در آن به اثبات می‌رسد که:

۱- زیارت عاشورا زیارتی است که مضمون آن متواتر معنوی است.

۲- یکی از سندهای زیارت عاشورا قطعاً صحیح است و سندهای دیگر هم معتبر می‌باشند و یا این‌که حداقل می‌توانند مؤید سند صحیح باشند.

۳- در ثواب‌هایی که برای خواندن زیارت بیان شده، هیچ‌گونه اشکال یا اغراقی وجود ندارد.

۴- نقل مشهور از زیارت که در مفاتیح الجنان و دیگر کتب ادعیه آمده، نقلی کاملاً معتبر و مستند است.

ملخص کلام آن‌که در کتاب حاضر به اثبات خواهد رسید که زیارت عاشورا «معیار» و «میزان تشیع» است.

لازم به ذکر است که در ترجمه‌ی آیات قرآن از ترجمه‌ی آیت الله «مکارم شیرازی»، و در ترجمه‌ی بیشتر روایت‌های کامل زیارات هم با مختصری تصرف از ترجمه‌ی استاد «ذهنی تهرانی» استفاده شده است.

و الحمد لله رب العالمین

احمد نباتی

طلیعهی کتاب

متن کامل زیارت عاشورا در کتاب مصباح المتعجد:

رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ
(عليه السلام) قَالَ مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ (عليهما السلام) فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ مِنْ
الْمُحَرَّمِ حَتَّى يَظُلَّ عِنْدَهُ بِأَكْبَأَ لَقِيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ يَلْقَاهُ بِثَوَابِ أَلْفِي حِجَّةٍ وَأَلْفِي
عُمْرَةٍ وَأَلْفِي غَزْوَةٍ ثَوَابُ كُلِّ غَزْوَةٍ وَحِجَّةٍ وَعُمْرَةٍ كَثَوَابِ مَنْ حَجَّ وَاعْتَمَرَ وَغَزَا
مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَمَعَ الْأَيْمَةِ الرَّاشِدِينَ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَا
لِمَنْ كَانَ فِي بَعِيدِ الْبِلَادِ وَأَقَاصِيهِ وَلَمْ يُمْكِنْهُ الْمَصِيرُ إِلَيْهِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ قَالَ إِذَا
كَانَ كَذَلِكَ بَرَزَ إِلَى الصَّخْرَاءِ أَوْ صَعِدَ سَطْحًا مُرْتَفِعًا فِي دَارِهِ وَأَوْمَأَ إِلَيْهِ بِالسَّلَامِ
وَاجْتَهَدَ فِي الدُّعَاءِ عَلَى قَاتِلِهِ وَصَلَّى مِنْ بَعْدِ رَكْعَتَيْنِ وَلْيَكُنْ ذَلِكَ فِي صَدْرِ
النَّهَارِ قَبْلَ أَنْ تَزُولَ الشَّمْسُ ثُمَّ لِيَنْدُبِ الْحُسَيْنَ (عليه السلام) وَيَبْكِيهِ وَيَأْمُرُ مَنْ
فِي دَارِهِ مِمَّنْ لَا يَتَّقِيهِ بِالْبُكَاءِ عَلَيْهِ وَيُقِيمُ فِي دَارِهِ الْمُصِيبَةَ بِإِظْهَارِ الْجَزَعِ عَلَيْهِ
وَلْيُعَزِّبْ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بِمُصَابِهِمْ بِالْحُسَيْنِ (عليه السلام) وَأَنَا الضَّامِنُ لَهُمْ إِذَا فَعَلُوا
ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى جَمِيعَ ذَلِكَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنْتَ الضَّامِنُ ذَلِكَ لَهُمْ
وَالرَّعِيمُ قَالَ أَنَا الضَّامِنُ وَأَنَا الرَّعِيمُ لِمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ قُلْتُ فَكَيْفَ يُعَزِّي بَعْضُنَا
بَعْضًا قَالَ تَقُولُونَ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجُورَنَا بِمُصَابِنَا بِالْحُسَيْنِ وَجَعَلْنَا وَإِيَّاكُمْ مِنَ
الطَّالِبِينَ بِثَأْرِهِ مَعَ وَلِيِّهِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (عليهم السلام) وَإِنْ اسْتَطَعْتَ
أَنْ لَا تَنْتَشِرَ يَوْمَكَ فِي حَاجَةٍ فَافْعَلْ فَإِنَّهُ يَوْمٌ نَحْسُ لَا تَقْضَى فِيهِ حَاجَةٌ مُؤْمِنٍ
فَإِنْ قُضِيَتْ لَمْ يُبَارَكَ وَلَمْ يَرَفِهَا رُشْدًا وَلَا يَدْخُرَنَّ أَحَدُكُمْ لِمَنْزِلِهِ فِيهِ شَيْئًا فَمَنْ
ادْخَرَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ شَيْئًا لَمْ يُبَارَكَ لَهُ فِيمَا ادْخَرَهُ وَلَمْ يُبَارَكَ لَهُ فِي أَهْلِهِ فَإِذَا
فَعَلُوا ذَلِكَ كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُمْ ثَوَابَ أَلْفِ حِجَّةٍ وَأَلْفِ عُمْرَةٍ وَأَلْفِ غَزْوَةٍ كُلِّهَا
مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَكَانَ لَهُ أَجْرٌ وَثَوَابُ مُصِيبَةِ كُلِّ نَبِيٍّ وَرَسُولٍ
وَوَصِيِّ وَصِدِّيقٍ وَشَهِيدٍ مَاتَ أَوْ قُتِلَ مِنْذُ خَلَقَ اللَّهُ الدُّنْيَا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ
قَالَ صَالِحُ بْنُ عُقْبَةَ وَسَيْفُ بْنُ عَمِيرَةَ قَالَ عَلَّقَمَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَضْرَمِيُّ قُلْتُ لِأَبِي
جَعْفَرٍ (عليه السلام) عَلَّمَنِي دُعَاءً أَذْعُو بِهِ ذَلِكَ الْيَوْمَ إِذَا أَنَا زُرْتُهُ مِنْ قُرْبٍ وَدُعَاءً



أَدْعُو بِهِ إِذَا لَمْ أَرْزُهُ مِنْ قُرْبٍ وَأَوَمَاتُ مِنْ بَعْدِ الْبِلَادِ وَمِنْ دَارِي بِالسَّلَامِ إِلَيْهِ
 قَالَ فَقَالَ لِي يَا عَلَقْمَةُ إِذَا أَنْتِ صَلَّيْتَ الرَّكَعَتَيْنِ بَعْدَ أَنْ تُوْمِئَ إِلَيْهِ بِالسَّلَامِ فَقُلْ
 بَعْدَ الْإِيْمَاءِ إِلَيْهِ مِنْ بَعْدِ التَّكْبِيرِ هَذَا الْقَوْلَ فَإِنَّكَ إِذَا قُلْتَ ذَلِكَ فَقَدْ دَعَوْتَ بِمَا
 يَدْعُو بِهِ زُورَاهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَكَتَبَ اللَّهُ لَكَ مِائَةَ أَلْفِ دَرَجَةٍ وَكُنْتَ كَمَنْ
 اسْتَشْهَدَ مَعَ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) حَتَّى تُشَارِكَهُمْ فِي دَرَجَاتِهِمْ وَلَا تُعْرِفُ إِلَّا فِي
 الشُّهَدَاءِ الَّذِينَ اسْتَشْهَدُوا مَعَهُ وَكَتَبَ لَكَ ثَوَابَ زِيَارَةِ كُلِّ نَبِيٍّ وَكُلِّ رَسُولٍ
 وَزِيَارَةِ كُلِّ مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ (عليه السلام) مِنْذُ يَوْمٍ قِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلَى أَهْلِ
 بَيْتِهِ الزِّيَارَةُ:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ السَّلَامُ
 عَلَيْكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ
 وَابْنَ ثَارِهِ وَالْوَثَرَ الْمُوْتُورَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي
 حَلَّتْ بِفَنَائِكَ عَلَيْكُمْ مِنِّي جَمِيعاً سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ
 اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ وَجَلَّتْ وَعَظُمَتِ
 الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا وَعَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَجَلَّتْ وَعَظُمَتِ
 مُصِيبَتُكَ فِي السَّمَاوَاتِ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً
 أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً
 دَفَعَتْكُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ وَأَزَالَتْكُمْ عَنْ مَرَاتِبِكُمْ الَّتِي رَتَّبَكُمْ اللَّهُ
 فِيهَا وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكُمْ وَلَعَنَ اللَّهُ الْمُمَهَّدِينَ لَهُمْ بِالْتَّمَكِينِ مِنْ
 قِتَالِكُمْ بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكُمْ مِنْهُمْ وَمِنْ أَشْيَاعِهِمْ وَاتَّبَاعِهِمْ
 وَأَوْلِيَائِهِمْ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي سَلُمُ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَحَرْبُ لِمَنْ

طلبعه
كتاب



حَارَبَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَعَنَ اللَّهُ آلَ زِيَادٍ وَ آلَ مَرْوَانَ وَ لَعَنَ
 اللَّهُ بَنِي أُمَيَّةَ قَاطِبَةً وَ لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ وَ لَعَنَ اللَّهُ عُمَرَ بْنَ
 سَعْدٍ وَ لَعَنَ اللَّهُ شِمْرًا وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسْرَجَتْ وَ أَلْجَمَتْ وَ تَنَقَّبَتْ
 لِقَتَالِكَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي لَقَدْ عَظُمَ مُصَابِي بِكَ فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي
 أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَكْرَمَنِي أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ
 مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي عِنْدَكَ
 وَجِيهًا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
 إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ وَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى فَاطِمَةَ
 وَ إِلَى الْحَسَنِ وَ إِلَيْكَ بِمُؤَالَاتِكَ وَ بِالْبَرَاءَةِ مِمَّنْ أَسَسَ أَسَاسَ ذَلِكَ
 وَ بَنَى عَلَيْهِ بُنْيَانَهُ وَ جَرَى فِي ظُلْمِهِ وَ جَوْرِهِ عَلَيْكُمْ وَ عَلَى
 أَشْيَاعِكُمْ بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكُمْ مِنْهُمْ وَ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْكُمْ
 بِمُؤَالَاتِكُمْ وَ مُؤَالَاةٍ وَلِيِّكُمْ وَ بِالْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَ النَّاصِبِينَ
 لَكُمْ الْحَرْبَ وَ بِالْبَرَاءَةِ مِنْ أَشْيَاعِهِمْ وَ أَتَبَاعِهِمْ إِنِّي سَلَمْتُ لِمَنْ
 سَالَمَكُمْ وَ حَزَبُ لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَ وَلِيٌّ لِمَنْ وَالَاكُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ
 عَادَاكُمْ فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ وَ مَعْرِفَةِ أَوْلِيَائِكُمْ
 وَ رَزَقَنِي الْبَرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِكُمْ أَنْ يَجْعَلَنِي مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا
 وَ الْآخِرَةِ وَأَنْ يُثَبِّتَ لِي عِنْدَكُمْ قَدَمَ صِدْقٍ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ
 وَ أَسْأَلُهُ أَنْ يُبَلِّغَنِي الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَأَنْ يَرْزُقَنِي
 طَلَبَ ثَارِكُمْ مَعَ إِمَامٍ مَهْدِيٍّ ظَاهِرٍ نَاطِقٍ مِنْكُمْ وَ أَسْأَلُ اللَّهَ بِحَقِّكُمْ
 وَ بِالشَّانِ الَّذِي لَكُمْ عِنْدَهُ أَنْ يُعْطِيَنِي بِمُصَابِي بِكُمْ أَفْضَلَ مَا



يُعْطِي مُصَابًا بِمُصِيبَتِهِ مُصِيبَةً مَا أَعْظَمَهَا وَ أَعْظَمَ رَزِيقَهَا فِي
 الْإِسْلَامِ وَ فِي جَمِيعِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي مَقَامِي
 هَذَا مِمَّنْ تَنَالُهُ مِنْكَ صَلَوَاتُ وَ رَحْمَةُ وَ مَغْفِرَةُ اللَّهِ اجْعَلْ
 مُحْيَايَ مُحْيَا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَمَاتِي مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ
 مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ تَبَرَّكَتْ بِهِ بَنُو أُمَيَّةَ وَ ابْنُ آكِلَةِ الْأَكْبَادِ
 اللَّعِينُ ابْنُ اللَّعِينِ عَلَى لِسَانِكَ وَ لِسَانِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ
 فِي كُلِّ مَوْطِنٍ وَ مَوْقِفٍ وَقَفَ فِيهِ نَبِيُّكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ أَبَاسُفِيَّانَ
 وَ مُعَاوِيَةَ وَ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ عَلَيْهِمُ مِنَكَ اللَّعْنَةُ أَبَدَ الْأَبَدِينَ وَ هَذَا
 يَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زِيَادٍ وَ آلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ
 عَلَيْهِ اللَّهُمَّ فَضَاعِفْ عَلَيْهِمُ اللَّعْنَ وَ الْعَذَابَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ
 فِي هَذَا الْيَوْمِ وَ فِي مَوْقِفِي هَذَا وَ أَيَّامِ حَيَاتِي بِالْبَرَاءَةِ مِنْهُمْ
 وَ اللَّعْنَةِ عَلَيْهِمْ وَ بِالْمُؤَالَاةِ لِنَبِيِّكَ وَ آلِ نَبِيِّكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ
 ثُمَّ يَقُولُ مِائَةَ مَرَّةٍ اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ
 مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتْ
 الْحُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ
 جَمِيعاً يَقُولُ ذَلِكَ مِائَةَ مَرَّةٍ ثُمَّ يَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
 وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا
 بَقِيتُ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكَ
 السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ
 يَقُولُ ذَلِكَ مِائَةَ مَرَّةٍ ثُمَّ يَقُولُ: اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّي وَ



ابْدَأْ بِهِ أَوَّلًا ثُمَّ الثَّانِي ثُمَّ الثَّلَاثَ وَالرَّابِعَ اللَّهُمَّ اَعِنِّي يَزِيدَ حَامِسًا
وَالْعَنُ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ وَابْنَ مَرْجَانَةَ وَعُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَشِمْرًا وَ
آلَ أَبِي سُفْيَانَ وَآلَ زِيَادٍ وَآلَ مَرْوَانَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تَسْجُدُ وَ
تَقُولُ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاكِرِينَ عَلَى مُصَابِهِمُ الْحَمْدُ لِلَّهِ
عَلَى عَظِيمِ رَزِقَتِي اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ
وَتَبِّتْ لِي قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِ الْحُسَيْنِ الَّذِينَ
بَدَلُوا مُهْجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قَالَ عَلْقَمَةُ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَزُورَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ بِهَذِهِ
الزِّيَارَةِ مِنْ دَارِكَ فافْعَلْ وَلَكَ ثَوَابُ جَمِيعِ ذَلِكَ»^١.

وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ الطَّيَالِسِيُّ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ قَالَ خَرَجْتُ مَعَ
صَفْوَانَ بْنِ مَهْرَانَ الْجَمَّالِ وَعِنْدَنَا جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا إِلَى الْعَرِيِّ بَعْدَ مَا خَرَجَ
أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَمَسَرْنَا مِنَ الْحِيرَةِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلَمَّا فَرَعْنَا مِنَ الزِّيَارَةِ
صَرَفَ صَفْوَانُ وَجْهَهُ إِلَى نَاحِيَةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) فَقَالَ لَنَا
تَزُورُونَ الْحُسَيْنَ (عليه السلام) مِنْ هَذَا الْمَكَانِ مِنْ عِنْدِ رَأْسِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
(عليه السلام) مِنْ هَاهُنَا أَوْ مَا إِلَيْهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ (عليه السلام) وَأَنَا مَعَهُ قَالَ
فَدَعَا صَفْوَانُ بِالزِّيَارَةِ الَّتِي رَوَاهَا عَلْقَمَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخَضْرَمِيُّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ
(عليه السلام) فِي يَوْمٍ عَاشُورَاءَ ثُمَّ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ عِنْدَ رَأْسِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَوَدَّعَ فِي دُبُرِهَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَوْماً إِلَى الْحُسَيْنِ
بِالسَّلَامِ مُنْصَرِفاً وَجْهَهُ نَحْوَهُ وَوَدَّعَ وَكَانَ فِيمَا دَعَا فِي دُبُرِهَا:

يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ يَا كَاشِفَ كُرْبِ الْمَكْرُوبِينَ
يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ يَا صَرِيخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ يَا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ
الْوَرِيدِ يَا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ الْمَوْتِ وَقَلْبِهِ وَيَا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى وَبِالْأَفْقِ الْمُبِينِ

وَيَا مَنْ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى وَيَا مَنْ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَيَا مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ يَا مَنْ لَا تَشْتَبِهُ عَلَيْهِ الْأَصْوَاتُ وَيَا مَنْ لَا تُغْلُظُهُ الْحَاجَاتُ وَيَا مَنْ لَا يُبْرِمُهُ الْخَاحُ الْمِلْحِينُ يَا مُدْرِكُ كُلِّ فُوتٍ وَيَا جَامِعُ كُلِّ شَمْلٍ وَيَا بَارِيَّ النُّفُوسِ بَعْدَ الْمَوْتِ يَا مَنْ هُوَ كُلُّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ يَاقَاضِي الْحَاجَاتِ يَا مُنْقَسِ الْكُرْبَاتِ يَا مُعْطِي السُّؤَالَاتِ يَا وَلِيَّ الرَّغَبَاتِ يَا كَافِي الْمُهَمَّاتِ يَا مَنْ يَكْفِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَكْفِي مِنْهُ شَيْءٌ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَعَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِحَقِّ فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَبِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَإِنِّي بِهِمْ أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ فِي مَقَامِي هَذَا وَبِهِمْ أَتَوَسَّلُ وَبِهِمْ أَتَشْفَعُ إِلَيْكَ وَبِحَقِّهِمْ أَسْأَلُكَ وَأُقْسِمُ وَأَعِزُّمُ عَلَيْكَ وَبِالشَّانِ الَّذِي لَهُمْ عِنْدَكَ وَبِالْقَدْرِ الَّذِي لَهُمْ عِنْدَكَ وَبِالَّذِي فَضَّلْتَهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ وَبِاسْمِكَ الَّذِي جَعَلْتَهُ عِنْدَهُمْ وَبِهِ خَصَصْتَهُمْ دُونَ الْعَالَمِينَ وَبِهِ أَبْنَتْهُمْ وَأَبْنَتْ فَضْلَهُمْ مِنْ فَضْلِ الْعَالَمِينَ حَتَّى فَاقَ فَضْلَهُمْ فَضْلَ الْعَالَمِينَ جَمِيعاً أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَكْشِفَ عَنِّي غَمِّي وَهَمِّي وَكَرْبِي وَتَكْفِيَنِي الْمُهَمَّ مِنْ أُمُورِي وَتَقْضِيَ عَنِّي دِينِي وَتُجِيرَنِي مِنَ الْفَقْرِ وَتُجِيرَنِي مِنَ الْفَاقَةِ وَتُغْنِيَنِي عَنِ الْمَسْأَلَةِ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ وَتَكْفِيَنِي هَمَّ مَنْ أَخَافُ هَمَّهُ وَجُورَ مَنْ أَخَافُ جُورَهُ وَعُسْرَ مَنْ أَخَافُ عُسْرَهُ وَحُزُونَ مَنْ أَخَافُ حُزُونَتَهُ وَشَرَّ مَنْ أَخَافُ شَرَّهُ وَمَكْرَ مَنْ أَخَافُ مَكْرَهُ وَبَغْيَ مَنْ أَخَافُ بَغْيَهُ وَسُلْطَانَ مَنْ أَخَافُ سُلْطَانَهُ وَكَيْدَ مَنْ أَخَافُ كَيْدَهُ وَمَقْدَرَةَ مَنْ أَخَافُ مَقْدَرَتَهُ عَلَيَّ وَتَرُدَّ عَنِّي كَيْدَ الْكَيْدَةِ وَمَكْرَ الْمَكْرَةِ اللَّهُمَّ مَنْ أَرَادَنِي فَأَرِدْهُ وَمَنْ كَادَنِي فَكِدْهُ وَاصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُ وَمَكْرَهُ وَبَأْسَهُ وَأَمَانِيَّهَ وَامْنَعُهُ عَنِّي كَيْفَ شِئْتَ وَأَنْتَ شِئْتَ اللَّهُمَّ اشْغَلْهُ عَنِّي بِفَقْرٍ لَا تَجْبِرُهُ وَبِبَلَاءٍ لَا تَسْتُرُهُ وَبِفَاقَةٍ لَا تَسُدُّهَا وَبِسَقَمٍ لَا تَعَافِيهِ وَذُلٍّ لَا تَعِزُّهُ وَبِمَسْكَنَةٍ لَا تَجْبِرُهَا اللَّهُمَّ اضْرِبْ بِالذُّلِّ نَضَبَ عَيْنَيْهِ وَأَدْخِلْ عَلَيْهِ الْفَقْرَ فِي مَنْزِلِهِ وَالْعِلَّةَ وَالسُّقَمَ فِي بَدَنِهِ حَتَّى تَشْغَلَهُ عَنِّي بِشُغْلٍ شَاغِلٍ لَا فَرَاغَ لَهُ وَأَنْسِهِ ذِكْرِي كَمَا أَنْسَيْتَهُ ذِكْرَكَ وَخُذْ عَنِّي بِسَمْعِهِ وَبَصَرِهِ وَلِسَانِهِ وَيَدِهِ وَرِجْلِهِ

وَقَلْبِهِ وَجَمِيعَ جَوَارِحِهِ وَادْخُلْ عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ السُّقْمِ وَلَا تَشْفِهِ حَتَّى
تَجْعَلَ ذَلِكَ لَهُ شُغْلًا شَاغِلًا بِهِ عَنِّي وَعَنْ ذِكْرِي وَاكْفِنِي يَا كَافِي مَا لَا يَكْفِينِي
سِوَاكَ فَإِنَّكَ الْكَافِي لَا كَافِي سِوَاكَ وَمُفَرِّجُ لَا مُفَرِّجَ سِوَاكَ وَمُغِيثُ لَا مُغِيثَ
سِوَاكَ وَجَارُ لَا جَارَ سِوَاكَ خَابَ مَنْ كَانَ جَارُهُ سِوَاكَ وَمُغِيثُهُ سِوَاكَ وَمُفَرِّجُهُ إِلَى
سِوَاكَ وَمَهْرَبُهُ إِلَى سِوَاكَ وَمَلْجَأُهُ إِلَى غَيْرِكَ وَمَنْجَاهُ مِنْ مَخْلُوقٍ غَيْرِكَ فَأَنْتَ
ثِقَتِي وَرَجَائِي وَمُفَرِّعِي وَمَهْرَبِي وَمَلْجِئِي وَمَنْجَايَ فَبِكَ أَسْتَفْتِحُ وَبِكَ
أَسْتَنْجِحُ وَبِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ وَأَتَوَسَّلُ وَأَتَشْفَعُ فَأَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ
يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ فَلَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الشُّكْرُ وَإِلَيْكَ الْمُشْتَكَى وَأَنْتَ الْمُسْتَعَانُ فَأَسْأَلُكَ
يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ
تَكْشِفَ عَنِّي غَمِّي وَهَمِّي وَكَرْبِي فِي مَقَامِي هَذَا كَمَا كَشَفْتَ عَنْ نَبِيِّكَ هَمَّهُ
وَعَمَّهُ وَكَرْبَهُ وَكَفَيْتَهُ هَوْلَ عَدُوِّهِ فَاكْشِفْ عَنِّي كَمَا كَشَفْتَ عَنْهُ وَفَرِّجْ عَنِّي كَمَا
فَرَّجْتَ عَنْهُ وَاكْفِنِي كَمَا كَفَيْتَهُ وَاصْرِفْ عَنِّي هَوْلَ مَا أَخَافُ هَوْلَهُ وَمُؤْنَةَ مَا
أَخَافُ مُؤْنَتَهُ وَهَمَّ مَا أَخَافُ هَمَّهُ بِلاَ مُؤْنَةٍ عَلَيَّ نَفْسِي مِنْ ذَلِكَ وَاصْرِفْنِي
بِقَضَاءِ حَوَائِجِي وَكَفَايَةِ مَا أَهْمَنِي هَمُّهُ مِنْ أَمْرِ آخِرَتِي وَدُنْيَايَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
وَيَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْكُمَا مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ
آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِكُمَا وَلَا فَرَقَ بَيْنِي وَبَيْنَكُمَا اللَّهُمَّ أَحْيِنِي حَيَاةَ مُحَمَّدٍ
وَذُرِّيَّتِهِ وَأَمِتْنِي مِمَّا تَهْمُ وَتَوَفَّنِي عَلَى مِلَّتِهِمْ وَاحْشُرْنِي فِي زُمْرَتِهِمْ وَلَا تَفَرِّقْ
بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
أَتَيْتُكُمَا زَائِرًا وَتَوَسَّلْتُ إِلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمَا وَمَتَّوَجَّهًا إِلَيْهِ بِكُمَا وَمُسْتَشْفِعًا
بِكُمَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي حَاجَتِي هَذِهِ فَاشْفَعَا لِي فَإِنَّ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ
وَالْجَاهَ الْوَجِيهَ وَالْمَنْزِلَ الرَّفِيعَ وَالْوَسِيلَةَ إِنِّي أَنْقَلِبُ مِنْكُمَا مُنْتَظِرًا لِتَنْجِزِ
الْحَاجَةِ وَقَضَائِهَا وَنَجَاحِهَا مِنَ اللَّهِ بِشَفَاعَتِكُمَا لِي إِلَى اللَّهِ فِي ذَلِكَ فَلَا أَحِيبَ
وَلَا يَكُونُ مُنْقَلَبِي مُنْقَلَبًا خَائِبًا خَاسِرًا بَلْ يَكُونُ مُنْقَلَبِي مُنْقَلَبًا رَاجِحًا مُفْلِحًا
مُنْجِحًا مُسْتَجَابًا بِقَضَاءِ جَمِيعِ الْحَوَائِجِ وَتَشْفَعَا لِي إِلَى اللَّهِ أَنْقَلِبْ عَلَيَّ مَا شَاءَ



اللَّهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ مُقَوِّضاً أَمْرِي إِلَى اللَّهِ مُلْجِئاً ظَهْرِي إِلَى اللَّهِ وَمُتَوَكِّلاً عَلَى اللَّهِ وَأَقُولُ حَسْبِيَ اللَّهُ وَكَفَى سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ دَعَا لَيْسَ لِي وَرَاءَ اللَّهِ وَرَاءَ كُمْ يَا سَادَتِي مُنْتَهَى مَا شَاءَ رَبِّي كَانَ وَمَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ أَسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهُ وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي إِلَيْكُمْ أَنْصَرَفْتُ يَا سَيِّدِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَوْلَايَ وَأَنْتَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا سَيِّدِي وَسَلَامِي عَلَيْكُمْ مُتَّصِلٌ مَا اتَّصَلَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَاصِلٌ ذَلِكَ إِلَيْكُمْ غَيْرُ مَخْجُوبٍ عَنْكُمْ سَلَامِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَأَسْأَلُهُ بِحَقِّكُمْ أَنْ يَشَاءَ ذَلِكَ وَيَفْعَلَ فَإِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ انْقَلَبْتُ يَا سَيِّدِي عَنْكُمْ تَائِباً حَامِداً لِلَّهِ شَاكِراً رَاجِئاً لِلْجَابَةِ غَيْرَ آيسٍ وَلَا قَانِطٍ آيِباً عَائِداً رَاجِعاً إِلَى زِيَارَتِكُمْ غَيْرَ رَاغِبٍ عَنْكُمْ وَلَا عَنْ زِيَارَتِكُمْ بَلْ رَاجِعٌ عَائِداً إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ يَا سَادَتِي رَغِبْتُ إِلَيْكُمْ وَإِلَى زِيَارَتِكُمْ بَعْدَ أَنْ زَهَدَ فِيكُمْ وَفِي زِيَارَتِكُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا فَلَا خِيَبِي اللَّهُ مَا رَجَوْتُ وَمَا أُمِلْتُ فِي زِيَارَتِكُمْ إِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ.

قَالَ سَيْفُ بْنُ عَمِيرَةَ فَسَأَلْتُ صَفْوَانَ فَقُلْتُ لَهُ إِنْ عَلَقَمَةَ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَضْرَمِيِّ لَمْ يَأْتِنَا بِهَذَا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) إِنَّمَا أَتَانَا بِدُعَاءِ الزِّيَارَةِ فَقَالَ صَفْوَانُ وَرَدْتُ مَعَ سَيِّدِي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِلَى هَذَا الْمَكَانِ فَفَعَلَ مِثْلَ الَّذِي فَعَلْتَاهُ فِي زِيَارَتِنَا وَدَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ عِنْدَ الْوَدَاعِ بَعْدَ أَنْ صَلَّى كَمَا صَلَّيْنَا وَدَعَّ كَمَا وَدَعْنَا ثُمَّ قَالَ لِي صَفْوَانُ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) تَعَاهَدُ هَذِهِ الزِّيَارَةَ وَادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ وَزُرْ بِهِ فَإِنِّي ضَامِنٌ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى لِكُلِّ مَنْ زَارَ بِهَذِهِ الزِّيَارَةِ وَدَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ مِنْ قُرْبٍ أَوْ بُعْدٍ أَنَّ زِيَارَتَهُ مَقْبُولَةٌ وَسَعِيهِ مَشْكُورٌ وَسَلَامُهُ وَاصِلٌ غَيْرُ مَخْجُوبٍ وَحَاجَتُهُ مَقْضِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ بِالْغَا مَا بَلَغَتْ وَلَا يُخَيَّبُهُ يَا صَفْوَانُ وَجَدْتُ هَذِهِ الزِّيَارَةَ مَضْمُونَةً بِهَذَا الضَّمَانِ عَنْ أَبِي وَآبِي عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) مَضْمُوناً بِهَذَا الضَّمَانِ وَالْحُسَيْنِ عَنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ مَضْمُوناً بِهَذَا الضَّمَانِ وَالْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَضْمُوناً بِهَذَا الضَّمَانِ وَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) مَضْمُوناً بِهَذَا الضَّمَانِ وَرَسُولِ

طبعه
في كتاب



اللَّهُ (صلى الله عليه وآله) عَنْ جَبْرِئِيلَ (عليه السلام) مَضْمُونًا بِهَذَا الضَّمَانِ وَجَبْرِئِيلَ عَنِ
اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَضْمُونًا بِهَذَا الضَّمَانِ قَدْ آلَى اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّ مَنْ زَارَ
الْحُسَيْنَ (عليه السلام) بِهَذِهِ الزِّيَارَةِ مِنْ قُرْبٍ أَوْ بُعْدٍ وَدَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ قَبِلَتْ مِنْهُ
زِيَارَتُهُ وَشَفَعَتْهُ فِي مَسْأَلَتِهِ بِالْغَا مَا بَلَغَ وَأَعْطِيَتْهُ سُؤْلُهُ ثُمَّ لَا يَنْقَلِبُ عَنِّي خَائِبًا
وَأَقْلِبُهُ مَسْرُورًا قَرِيرًا عَيْنُهُ بِقَضَاءِ حَاجَتِهِ وَالْفَوْزِ بِالْجَنَّةِ وَالْعِتْقِ مِنَ النَّارِ
وَشَفَعَتْهُ فِي كُلِّ مَنْ شَفَعَ خَلَا نَاصِبٍ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ آلَى اللَّهُ تَعَالَى بِذَلِكَ عَلَى
نَفْسِهِ وَأَشْهَدْنَا بِمَا شَهِدْتَ بِهِ مَلَائِكَةُ مَلَكُوتِهِ عَلَى ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ جَبْرِئِيلُ
يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرْسَلَنِي إِلَيْكَ سُرُورًا وَبُشْرَى لَكَ وَ سُرُورًا وَ بُشْرَى لِعَلِيِّ
وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ مِنْ وَلَدِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَدَامَ يَا
مُحَمَّدُ سُرُورُكَ وَ سُرُورُ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَ الْأَيْمَةِ وَ شِيعَتِكُمْ
إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ ثُمَّ قَالَ صَفْوَانُ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَا صَفْوَانُ إِذَا
حَدَّثَ لَكَ إِلَى اللَّهِ حَاجَةٌ فَزُرْ بِهَذِهِ الزِّيَارَةِ مِنْ حَيْثُ كُنْتَ وَادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ وَ
سَلْ رَبَّكَ حَاجَتَكَ تَأْتِكَ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَيْرُ مُخْلِفٍ وَعْدُهُ وَرَسُولُهُ (صلى الله عليه وآله)
بِمَنْتِهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ»^١



حَدَّثَنِي حَكِيمُ بْنُ دَاوُدَ بْنِ حَكِيمٍ وَغَيْرُهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى الِهْمْدَانِيِّ عَنْ
 مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الطَّيَالِسِيِّ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ وَصَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ جَمِيعاً عَنْ
 عَلْقَمَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَضْرَمِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ مَالِكِ
 الْجُهَنِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ (عليه السلام) قَالَ: مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ (عليه السلام) يَوْمَ
 عَاشُورَاءَ مِنَ الْمُحَرَّمِ حَتَّى يَظُلَّ عِنْدَهُ بَاكِياً لَقِيَ اللَّهَ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِثَوَابِ
 أَلْفِي [أَلْف] أَلْفِ حِجَّةٍ وَ أَلْفِي [أَلْف] أَلْفِ عُمْرَةٍ وَ أَلْفِي أَلْفِ غَزْوَةٍ وَ ثَوَابُ كُلِّ
 حِجَّةٍ وَ عُمْرَةٍ وَ غَزْوَةٍ كَثُوبٍ مِنْ حَجٍّ وَ اعْتَمَرٍ وَ غَزَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه
 وآله) وَ مَعَ الْأَئِمَّةِ الرَّاشِدِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ
 - فَمَا لِمَنْ كَانَ فِي بُعْدِ الْبِلَادِ وَ أَقَاصِيهَا وَ لَمْ يُمَكِّنْهُ الْمَصِيرُ [الْمَسِيرُ] إِلَيْهِ فِي
 ذَلِكَ الْيَوْمِ قَالَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمُ بَرَزَ إِلَى الصَّحْرَاءِ أَوْ صَعِدَ سَطْحاً مُرْتَفِعاً فِي
 دَارِهِ وَ أَوْ مَأْتِيهِ بِالسَّلَامِ وَ اجْتَهِدَ عَلَى قَاتِلِهِ بِالدُّعَاءِ وَ صَلَّى بَعْدَهُ رَكَعَتَيْنِ يَقُولُ
 ذَلِكَ فِي صَدْرِ النَّهَارِ قَبْلَ الزَّوَالِ ثُمَّ لِيُنْدِبِ الْحُسَيْنَ (عليه السلام) وَ يَبْكِيهِ وَ يَأْمُرُ
 مَنْ فِي دَارِهِ بِالْبُكَاءِ عَلَيْهِ وَ يُقِيمُ فِي دَارِهِ مُصِيبَتَهُ بِإِظْهَارِ الْجَزَعِ عَلَيْهِ وَ يَتَلَقَّوْنَ
 بِالْبُكَاءِ بَعْضُهُمْ بَعْضاً فِي الْبُيُوتِ وَ لِيُعَزَّزَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً بِمُصَابِ الْحُسَيْنِ
 (عليه السلام) فَأَنَا ضَامِنٌ لَهُمْ إِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ جَمِيعَ هَذَا الثَّوَابِ
 فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ أَنْتَ الضَّامِنُ لَهُمْ إِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ وَ الرَّعِيمُ بِهِ قَالَ أَنَا الضَّامِنُ
 لَهُمْ ذَلِكَ وَ الرَّعِيمُ لِمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ قَالَ قُلْتُ فَكَيْفَ يُعَزِّي بَعْضُهُمْ بَعْضاً قَالَ
 يَقُولُونَ عَظَّمَ اللَّهُ أَجُورَنَا بِمُصَابِنَا بِالْحُسَيْنِ (عليه السلام) وَ جَعَلْنَا وَ إِيَّاكُمْ مِنَ
 الطَّالِبِينَ بِثَأْرِهِ مَعَ وَلِيِّهِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) فَإِنْ
 اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تَنْتَشِرَ يَوْمَكَ فِي حَاجَةٍ فَافْعَلْ فَإِنَّهُ يَوْمٌ نَحْسٌ لَا تُقْضَى فِيهِ حَاجَةٌ
 وَ إِنْ قُضِيَتْ لَمْ يُبَارَكَ لَهُ فِيهَا وَ لَمْ يَرُشْداً وَ لَا تَدْخُرَنَّ لِمَنْزِلِكَ شَيْئاً فَإِنَّهُ مِنْ
 ادْخَرٍ لِمَنْزِلِهِ شَيْئاً فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ لَمْ يُبَارَكَ لَهُ فِيهَا يَدَّخِرُهُ وَ لَا يُبَارَكَ لَهُ فِي أَهْلِهِ
 فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ كُتِبَ لَهُ ثَوَابُ أَلْفِ أَلْفِ حِجَّةٍ وَ أَلْفِ أَلْفِ عُمْرَةٍ وَ أَلْفِ أَلْفِ غَزْوَةٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



كُلُّهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَكَانَ لَهُ ثَوَابُ مُصِيبَةِ كُلِّ نَبِيٍّ وَرَسُولٍ وَصَدِيقٍ وَشَهِيدٍ مَاتَ أَوْ قُتِلَ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ الدُّنْيَا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ قَالَ صَالِحُ بْنُ عُقْبَةَ الْجُهَنِيِّ وَسَيْفُ بْنُ عَمِيرَةَ قَالَ عَلْقَمَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَضْرَمِيُّ فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) عَلَّمَنِي دُعَاءً أَدْعُو بِهِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ إِذَا أَرَزْتُهِ مِنْ قَرِيبٍ وَدُعَاءً أَدْعُو بِهِ إِذَا لَمْ أَرُوهُ مِنْ قَرِيبٍ وَأَوْمَأْتُ إِلَيْهِ مِنْ بَعْدِ الْبِلَادِ وَمِنْ سَطْحِ دَارِي بِالسَّلَامِ قَالَ فَقَالَ يَا عَلْقَمَةُ إِذَا أَنْتَ صَلَّيْتَ رَكَعَتَيْنِ بَعْدَ أَنْ تَوَمَّأَ إِلَيْهِ بِالسَّلَامِ وَقُلْتَ عِنْدَ الْإِيْمَاءِ إِلَيْهِ وَمِنْ بَعْدِ الرَّكَعَتَيْنِ هَذَا الْقَوْلَ فَإِنَّكَ إِذَا قُلْتَ ذَلِكَ فَقَدْ دَعَوْتَ بِمَا يَدْعُو بِهِ مَنْ زَارَهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَكَتَبَ اللَّهُ لَكَ بِهَا أَلْفَ حَسَنَةٍ وَمَحَا عَنْكَ أَلْفَ أَلْفِ سَيِّئَةٍ وَرَفَعَ لَكَ مِائَةَ أَلْفِ [أَلْفٍ] دَرَجَةٍ وَكُنْتَ مِمَّنِ اسْتُشْهِدَ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ حَتَّى تُشَارِكَهُمْ فِي دَرَجَاتِهِمْ وَلَا تَعْرِفُ إِلَّا فِي الشُّهَدَاءِ الَّذِينَ اسْتُشْهِدُوا مَعَهُ وَكَتَبَ لَكَ ثَوَابُ كُلِّ نَبِيٍّ وَرَسُولٍ وَزِيَارَةٍ مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ (عليهما السلام) مُنْذُ يَوْمٍ قُتِلَ:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَةَ اللَّهِ وَابْنَ خَيْرَتِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَابْنَ ثَارِهِ وَالْوَثَرَ الْمَوْتُورَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ وَأَنَاخَتْ بِرَحْلِكَ عَلَيْكُمْ مِنِّي جَمِيعاً سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ وَ جَلَّتِ الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ وَ أَزَالَتْكُمْ عَنْ مَرَاتِبِكُمْ الَّتِي رَتَّبَكُمْ

اللَّهُ فِيهَا وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكُمْ - وَ لَعَنَ اللَّهُ الْمُمَهَّدِينَ لَهُمْ
 بِالْتَّمَكِينِ مِنْ [قِتَالِك] قِتَالِكُمْ بَرِثْتُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكُمْ مِنْهُمْ وَ مِنْ
 أَشْيَاعِهِمْ وَ أَتْبَاعِهِمْ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَ حَرْبٌ
 لِمَنْ حَارَبَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَعَنَ اللَّهُ آلَ زِيَادٍ وَ آلَ مَرْوَانَ
 وَلَعَنَ اللَّهُ بَنِي أُمَيَّةَ قَاطِبَةً وَ لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ وَ لَعَنَ اللَّهُ عُمَرَ
 بْنَ سَعْدٍ وَلَعَنَ اللَّهُ شَمِرًا وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسْرَجَتْ وَ أَلْجَمَتْ
 وَ تَهَيَّأَتْ لِقِتَالِك يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي لَقَدْ عَظُمَ مُصَابِي
 بِكَ فَاسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ أَنْ يُكْرِمَنِي بِكَ وَ يَرْزُقَنِي
 طَلَبَ ثَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) اللَّهُمَّ
 اجْعَلْنِي وَ جِيهًا عِنْدَكَ بِالْحُسَيْنِ [بِالْحُسَيْنِ عِنْدَكَ] فِي الدُّنْيَا
 وَ الْآخِرَةِ يَا سَيِّدِي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ إِلَى
 رَسُولِهِ وَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى فَاطِمَةَ وَ إِلَى الْحَسَنِ وَ إِلَيْكَ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ سَلَّمَ وَ عَلَيْهِمْ بِمُؤَالَاتِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
 وَ بِالْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكَ وَ مِمَّنْ قَاتَلَكَ وَ نَصَبَ لَكَ الْحَرْبَ وَ مِنْ
 جَمِيعِ أَعْدَائِكُمْ وَ بِالْبَرَاءَةِ مِمَّنْ أَسَسَ الْجَوْرَ وَ بَنَى عَلَيْهِ بُنْيَانَهُ
 وَ أَجْرَى ظُلْمَهُ وَ جَوْرَهُ عَلَيْكُمْ وَ عَلَى أَشْيَاعِكُمْ بَرِثْتُ إِلَى اللَّهِ
 وَ إِلَيْكُمْ مِنْهُمْ وَ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْكُمْ بِمُؤَالَاتِكُمْ وَ مُوَالَاةِ
 وَلِيِّكُمْ وَ الْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَ مِنَ النَّاصِبِينَ لَكُمْ الْحَرْبَ
 وَ الْبَرَاءَةَ مِنْ أَشْيَاعِهِمْ وَ أَتْبَاعِهِمْ إِنِّي سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَ حَرْبٌ
 لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَ وَلِيٌّ أَمْوَالِ لِمَنْ وَالَاكُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاكُمْ

فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ وَمَعْرِفَةِ أَوْلِيَائِكُمْ وَرَزَقَنِي
الْبَرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِكُمْ أَنْ يَجْعَلَنِي مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَنْ
يُثَبِّتَ لِي عِنْدَكُمْ قَدَمَ صِدْقٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَسْأَلُهُ أَنْ
يُبَلِّغَنِي الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَأَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكُمْ
مَعَ إِمَامٍ مَهْدِيٍّ نَاطِقٍ لَكُمْ وَأَسْأَلُ اللَّهَ بِحَقِّكُمْ وَبِالشَّأْنِ الَّذِي لَكُمْ
عِنْدَهُ أَنْ يُعْطِيَنِي بِمَصَابِي بَكُمْ أَفْضَلَ مَا أَعْطَى مُصَابًا بِمُصِيبَةٍ
[بِمُصِيبَتِهِ] أَقُولُ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ مَا
أَعْظَمَهَا وَأَعْظَمَ رَزِيَّتَهَا فِي الْإِسْلَامِ وَفِي جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ [الْأَرَضِينَ] اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي مَقَامِي هَذَا مِمَّنْ تَنَالُهُ مِنْكَ
صَلَوَاتُ وَرَحْمَةٌ وَ مَغْفِرَةٌ اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَا مُحَمَّدٍ
وَأَلِ مُحَمَّدٍ وَمَمَاتِي مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) اللَّهُمَّ
إِنَّ هَذَا يَوْمٌ تَنَزَّلَتْ [تَنْزِلُ] فِيهِ اللَّعْنَةُ عَلَى آلِ زِيَادٍ وَ آلِ أُمَيَّةٍ وَ
ابْنِ آكَلَةِ الْأَكْبَادِ اللَّعِينِ بْنِ اللَّعِينِ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّكَ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ
وَمَوْقِفٍ وَقَفَ فِيهِ نَبِيُّكَ (صلى الله عليه وآله) اللَّهُمَّ الْعَنِ أَبَا سُفْيَانَ
وَمُعَاوِيَةَ وَ عَلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ اللَّعْنَةُ أَبَدَ الْأَبَدِينَ اللَّهُمَّ
فَضَاعِفْ عَلَيْهِمُ اللَّعْنَةَ أَبَدًا لِقَتْلِهِمُ الْحُسَيْنَ (عليه السلام) اللَّهُمَّ إِنِّي
أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ فِي مَوْقِفِي هَذَا وَ أَيَّامِ حَيَاتِي بِالْبَرَاءَةِ
مِنْهُمْ وَاللَّعْنَةَ [بِاللَّعْنِ] عَلَيْهِمْ وَ بِالْمُؤَالَاةِ لِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ
بَيْتِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - ثُمَّ تَقُولُ مِائَةَ مَرَّةٍ -
اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ [آلِ مُحَمَّدٍ]

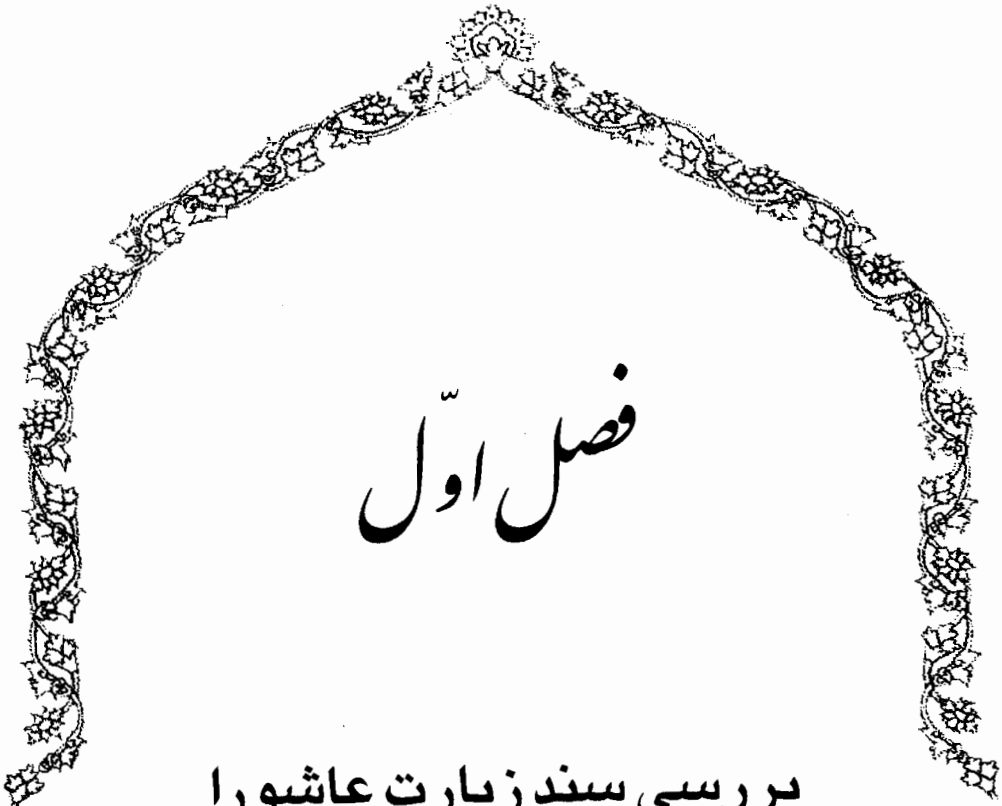


حُقُوقَهُمْ] وَآخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِي
 حَارَبْتَ [جَاهَدْتَ] الْحُسَيْنَ وَشَايَعْتَ وَبَايَعْتَ [تَابَعْتَ] أَعْدَاءَهُ
 عَلَى قَتْلِهِ وَ قَتْلِ أَنْصَارِهِ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعاً - ثُمَّ قُلْ مِائَةَ مَرَّةٍ -
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَزْوَاجِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ
 وَأَنَاخَتْ بِرَحْلِكَ عَلَيْكُمْ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ
 اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِكُمْ السَّلَامُ
 عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ
 صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ ثُمَّ تَقُولُ مَرَّةً وَاحِدَةً اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ
 أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ آلَ نَبِيِّكَ بِاللَّغَنِ ثُمَّ الْعَنِ أَعْدَاءَ آلِ مُحَمَّدٍ مِنَ
 الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ اللَّهُمَّ الْعَنِ يَزِيدَ وَ أَبَاهُ وَ الْعَنِ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ
 زِيَادٍ وَ آلَ مَرْوَانَ وَ بَنِي أُمَيَّةَ قَاطِبَةً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ - ثُمَّ تَسْجُدُ
 سَجْدَةً تَقُولُ فِيهَا - اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاكِرِينَ عَلَى مُصَابِهِمْ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى عَظِيمِ مُصَابِي وَ رَزِيَّتِي فِيهِمْ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ
 الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ وَ ثَبَّتْ لِي قَدَمَ صَدَقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ
 وَأَصْحَابِ الْحُسَيْنِ الَّذِينَ بَدَلُوا مَهْجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ
 عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ .

قَالَ عَلَقَمَةُ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ (عليه السلام) يَا عَلَقَمَةُ إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَزُورَهُ
 فِي كُلِّ يَوْمٍ بِهَذِهِ الزِّيَارَةِ مِنْ دَهْرِكَ فَافْعَلْ فَلَكَ ثَوَابُ جَمِيعِ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ
 تَعَالَى^١.

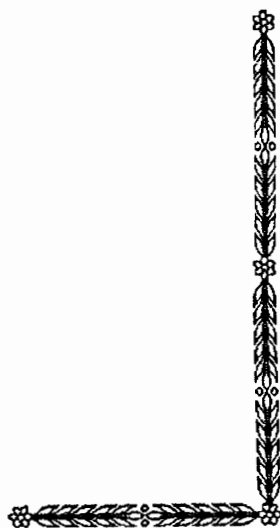
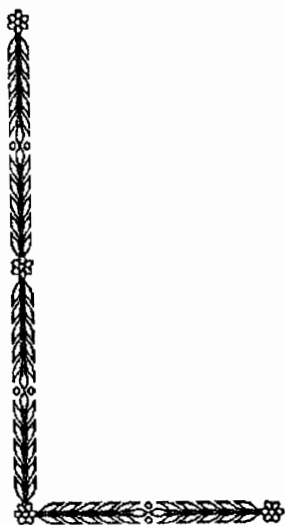
طلبه
 كتاب





فصل اول

بررسی سند زیارت عاشورا



زیارت عاشورا در کتاب شریف «مصباح المتهجد»^۱

شیخ طوسی (اعلی الله مقامه الشریف)^۲ در کتاب خود وقتی به آداب ماه محرم می‌رسد، به زیارت سید الشهداء (علیه السلام) اشاره کرده و می‌فرماید: «شرح زیارت ابی عبدالله (علیه السلام) از نزدیک یا دور» آن‌گاه سند زیارت و شرح زیارة را مطرح می‌فرماید:

سند اوّل زیارت عاشورا (شرح زیارة)^۳

رَوَى «محمّد بن إسماعیل بن بزيع» عن «صالح بن عقبه» عن «أبيه» عن أبی جعفر (علیه السلام) ...

جناب شیخ طوسی (اعلی الله مقامه) از «محمّد بن اسماعیل بن بزيع» نقل روایت می‌کند و او نیز از «صالح بن عقبه» و او از پدرش «عقبه بن قیس» و او از امام محمّد باقر (علیه السلام) که فرمودند: هر کس که قبر امام حسین (علیه السلام) را در

۱. شیخ ابو جعفر محمّد بن حسن بن علی بن حسن طوسی، معروف به «شیخ الطائفة» و «شیخ طوسی» است. ایشان در سال ۳۸۵ هـ ق به دنیا آمده و از کودکی تحصیلات حوزوی را آغاز کرد. این عالم وارسته در سن ۲۳ سالگی وارد شهر بغداد شد و از محضر شیخ مفید بهره‌های فراوانی برد. بعد از رحلت شیخ مفید، شیخ طوسی در محضر درس برجسته‌ترین شاگرد شیخ مفید، یعنی سید مرتضی حاضر شد و حدود ۲۳ سال از او تلمذ نمود. وی با تلاش و کوشش فراوان در دوران جوانی به اجتهاد رسید. عظمت علمی شیخ طوسی تا جایی گسترش یافت که فقهای شیعه تا حدود یک‌صد سال بعد از وفات ایشان، پیرو او بودند و جرأت نداشتند برخلاف ایشان فتوایی صادر کنند. از این عالم وارسته کتاب‌های فراوان و گران‌سنگی به یادگار مانده که یکی از آن‌ها کتاب «مصباح المتّهجد و سلاح المتّعبد» است.

۲. مصباح المتّهجد و سلاح المتّعبد، صفحه‌ی ۷۷۳ به بعد. - چاپ دیگر: جلد ۲، صفحه‌ی ۷۷۲ به بعد.

۳. هر چند که این سند در رابطه با ثواب زیارت عاشورا است، اما چون احتمالاً [چنان‌که خواهد آمد] می‌تواند سند متن زیارت عاشورا هم باشد، از آن به عنوان اوّلین سند زیارت عاشورا یاد می‌کنیم.

روز عاشورا زیارت کند و اشک از چشمانش سرازیر شود، در روز قیامت خداوند را در حالی ملاقات می‌کند که برای او ثواب «دو هزار حج»، «دو هزار عمره» و «دو هزار جنگ در راه خدا» نوشته می‌شود. ثواب هر حج و عمره و جنگ او، همانند ثواب کسی است که این اعمال را در کنار رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و ائمه‌ی راشدین (علیهم السلام) انجام داده باشد.

«عقبة بن قیس» از حضرت می‌پرسد: کسی که از حرم آن حضرت دور است و نمی‌تواند او را در این روز زیارت کند، چه باید بکند؟

حضرت فرمودند: در این صورت قبل از اذان ظهر به صحرا و یا مکان مرتفعی در منزل خود رفته و با سلام به آن حضرت اشاره کند. در این حال تا می‌تواند قاتلین آن حضرت را لعن کند و بعد از آن، دو رکعت نماز به جای آورد و بر آن حضرت، ندبه و گریه کند. همچنین به افرادی که در خانه‌اش هستند - البته اگر از آن‌ها تقیّه نمی‌کند - امر کند که آن‌ها نیز این کار را انجام دهند و به خاطر این مصیبت به یکدیگر تعزیت گویند. آن‌گاه امام (علیه السلام) فرمودند: «من ضامن هستم که اگر کسی این کار را انجام داد، بر عهده‌ی خداست که همه‌ی آن ثواب‌ها را به او هم بدهد.»

عقبة بن قیس گفت: «فدای شما شوم! آیا شما ضامن این ثواب هستید برای آن‌ها؟!» امام (علیه السلام) فرمودند: «من ضامن هستم برای کسی که چنین کاری انجام دهد.»

عقبة بن قیس عرض کرد: «چگونه باید به یکدیگر تعزیت گوئیم؟»

حضرت فرمودند، بگوئید: «أَعْظَمَ اللَّهُ أَجُورَنَا بِمُصَابِنَا بِالْحُسَيْنِ وَ جَعَلَنَا وَإِيَّاكُمْ مِنَ الطَّالِبِينَ بِثَارِهِ مَعَ وَلِيهِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (علیهم السلام)»

بعد حضرت فرمودند: «اگر می‌توانید، در آن روز دنبال کار دنیایی نروید؛ چرا که این روز، روز نحسی است که حاجت مؤمن در آن برآورده نمی‌شود. اگر در این روز حاجتی هم برآورده شود، مبارک نخواهد بود.»

سند دوم زیارت عاشورا

قال «صالح بن عقبة» و«سيف بن عميرة» قال «علقمة بن محمد الحضرمي» قلت لأبي جعفر (عليه السلام) ...

«صالح بن عقبة» و«سيف بن عميرة»، هر دو از «علقمة بن محمد الحضرمي» نقل می‌کنند که علقمه می‌گوید: به امام باقر (علیه السلام) عرض کردم دعایی به من بیاموزید که وقتی در روز عاشورا آن حضرت را از نزدیک زیارت کردم آن را بخوانم. دعایی هم به من بیاموزید برای وقتی که قصد دارم آن حضرت را از دور زیارت کنم.

حضرت در این جا زیارت عاشورای امام حسین (علیه السلام) را به علقمه تعلیم داده و فرمودند: هر کس چنین کند، کاری انجام داده که ملائکه‌ی خدا در حین زیارت امام حسین (علیه السلام) انجام می‌دهند. خداوند در برابر این کار برای تو، «هزار هزار» درجه می‌نویسد و همانند کسی هستی که با آن حضرت به شهادت رسیده و در درجات آن‌ها شریک می‌باشی. آن‌گاه حضرت فرمودند: برای تو ثواب زیارت همه‌ی انبیاء و رسل و ثواب زیارت همه‌ی کسانی که امام حسین (علیه السلام) را زیارت کرده‌اند نوشته می‌شود.

امام باقر (علیه السلام) بعد از آن که زیارت عاشورا را به علقمه تعلیم دادند این‌گونه فرمودند: «ای علقمه! اگر توانستی با خانواده‌ات آن حضرت را هر روز زیارت کنی، این کار را انجام بده، که در مقابل، خداوند هم این ثواب‌ها را به تو عنایت خواهد کرد.»

سند سوم زیارت عاشورا

رَوَى «مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدِ الطَّيَالِسِيِّ» عَنْ «سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ» قَالَ خَرَجْتُ مَعَ «صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْجَمَّالِ» وَ «جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا» إِلَى الْغَرِيِّ



«محمّد بن خالد طيالسی» از «سیف بن عمیره» روایت می‌کند که گفت: با «صفوان بن مهران جَمّال» و جماعتی از شیعیان، به سوی نجف رفتیم. وقتی که از زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فارغ شدیم، صفوان روی خود را به سمت حرم امام حسین (علیه السلام) برگرداند و به ما گفت: آیا مایلید امام حسین (علیه السلام) را از نزد سر مبارک امیرالمؤمنین (علیه السلام) زیارت کنید؟

بعد از آن صفوان گفت: با امام صادق (علیه السلام) بودم و دیدم که آن حضرت از همین مکان به سوی حرم امام حسین (علیه السلام) اشاره کرد.

سیف می‌گوید: سپس صفوان زیارتی را که علقمه از امام باقر (علیه السلام) در روز عاشورا روایت کرده بود، خواند. آن‌گاه دو رکعت نماز به جای آورده و به دنبال آن، با امیرالمؤمنین (علیه السلام) وداع کرد. سپس رو به سوی حرم امام حسین (علیه السلام) کرد و با آن حضرت هم وداع نمود.

سیف می‌گوید: از جمله عباراتی که صفوان هنگام وداع خواند این عبارت بود: «يَا اَللهُ يَا اَللهُ يَا اَللهُ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ يَا كَاشِفَ كُرْبِ الْمَكْرُوبِينَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ وَيَا صَرِيحَ الْمُسْتَضَرِّحِينَ...»^۱

سیف می‌گوید: به صفوان گفتم، علقمه چنین دعایی را از امام باقر (علیه السلام) برای ما روایت نکرد؛ بلکه او فقط دعای زیارت را روایت کرد! صفوان گفت: با آقام امام صادق (علیه السلام) بودم که آن حضرت، این‌گونه عمل کرد.

بعد امام فرمودند: ای صفوان! این دعا را به خاطر داشته باش و با آن امام حسین (علیه السلام) را زیارت کن. همانا من از طرف خداوند متعال ضامن هستم برای هرکس که -از نزدیک یا دور- امام را این‌گونه زیارت کند، زیارتش مقبول،

۱. در کتب ادعیه، این دعا معروف است به دعای علقمه. در حالی که این دعا، از صفوان است و علقمه چنین دعایی را نقل نکرده است. علقمه اصل زیارت را از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده، و در آن نقل چنین دعایی وجود ندارد.

سعیش مشکور و سلامش هم به امام برسد. من ضمانت می‌کنم هر حاجتی به درگاه الهی داشته باشد، برآورده شده و از درگاه خدا هم ناامید برنگردد.

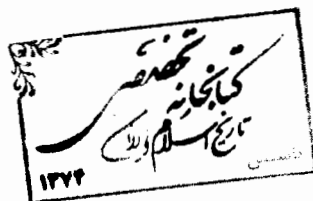
امام صادق (علیه السلام) در ادامه فرمودند: این زیارت را با همین ضمانت از پدرم و او نیز از پدرش نقل کرد. بعد فرمودند: امام سجاد (علیه السلام) از پدرش امام حسین (علیه السلام) و او هم از امیرالمؤمنین (علیه السلام) و آن حضرت هم از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل فرمود. آن‌گاه امام صادق (علیه السلام) فرمودند: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هم با همین ضمانت از جبرئیل (علیه السلام) نقل فرمودند و جبرئیل هم با همین ضمانت از خدای متعال نقل کرد.

امام صادق (علیه السلام) در ادامه‌ی کلام خود فرمودند: «خداوند متعال بر خود قسم یاد کرد که اگر کسی حسین (علیه السلام) را این‌گونه زیارت کند، زیارتش قبول و حوائجش برآورده خواهد شد. از درگاه لطف خود ناامیدش نکند و دیدگانش را با برآورده کردن حوائجش، روشن کند...»

سپس امام صادق (علیه السلام) چنین فرمودند: «ای صفوان! اگر حاجتی داشتی، در هر جا که بودی، امام خود را این‌گونه زیارت کن. بعد از آن این دعا را بخوان و از خداوند متعال طلب حاجت کن. اگر چنین کردی خداوند حاجتت را برآورده می‌کند و از وعده‌ای که به رسول خود داده، تخلف نخواهد کرد.»

همان‌گونه که ملاحظه می‌فرمایید در نقل جناب شیخ در مصباح، سه سند بود. یکی از سندها فقط فضیلت زیارت عاشورا را بیان کرده و دو سند دیگر، که یکی از آن‌ها از امام باقر (علیه السلام) است و دیگری از امام صادق (علیه السلام) در مورد خود زیارت عاشورا است.

بررسی سند زیارت عاشورا



زیارت عاشورا در کتاب شریف «کامل الزیارات»^۱

سند چهارم و پنجم زیارت عاشورا را از کتاب شریف «کامل الزیارات» مرحوم ابن قولویه قمی مطرح می‌کنیم.^۲

سند چهارم زیارت عاشورا

حَدَّثَنِي «حَكِيمُ بْنُ دَاوُدَ بْنِ حَكِيمٍ» وَ «غَيْرُهُ» عَنْ «مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى الْهَمْدَانِيِّ» عَنْ «مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الطَّيَالِسِيِّ» عَنْ «سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ» وَ «صَالِحِ بْنِ عَقَبَةَ»، «جَمِيعًا» عَنْ «عَلْقَمَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَضْرَمِيِّ» وَ «مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ» عَنْ «صَالِحِ بْنِ عَقَبَةَ» عَنْ «مَالِكِ الْجَهْنِيِّ» عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ (عَلَيْهِ السَّلَام) ...

مرحوم ابن قولویه می‌فرماید: نقل روایت کرد برای من، «حکیم بن داود بن حکیم» و «غیر او» از «محمد بن موسی الهمدانی» از «محمد بن خالد طیالسی» از «سیف بن عمیره» و «صالح بن عقبه» همگی از «علقمة بن محمد حضرمی» و «محمد بن اسماعیل» از «صالح بن عقبه» از «مالک جهنی» از امام محمد باقر (علیه السلام) ...

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: هر کس قبر امام حسین (علیه السلام) را در روز عاشورا زیارت کند و اشک از چشمانش سرازیر شود، خداوند را در روز قیامت در حالی ملاقات می‌کند که برای او ثواب هزاران حج و عمره و جهاد نوشته می‌شود. ثواب هر حج و عمره و جهاد او، همانند ثواب کسی است که در کنار رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و ائمه‌ی راشدین (علیهم السلام) این اعمال را انجام داده باشد... الخ

بررسی سند زیارت عاشورا

۱. جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه قمی، معروف به ابن قولویه است. ایشان در شهر مقدس قم به دنیا آمد و از همان دوران کودکی به فراگیری علوم حوزوی پرداخت. از اساتید ایشان می‌توان از این افراد نام برد: پدر بزرگوارش، «محمد بن جعفر قولویه»، «محمد بن یعقوب کلینی» و «ابن بابویه قمی» (پدر شیخ صدوق). از شاگردان ایشان هم می‌توان از اعاضی چون «شیخ مفید» و «حسین بن عبید الله الغضائری» نام برد. مهم‌ترین کتاب این عالم و ارسته، کتاب «کامل الزیارات» است. این بزرگوار از روایان و شخصیت‌های مشهور قرن چهارم است و در سال ۳۶۹ هجری قمری دیده از جهان فرو بست.

۲. کامل الزیارات، صفحه‌ی ۳۲۵ به بعد در - چاپ دیگر، صفحه‌ی ۱۷۴.



سند پنجم زیارت عاشورا

قال «صالح بن عقبة الجهني» و «سيف بن عميرة» قال «علقمة بن محمد الحضرمي» فقلت لأبي جعفر (عليه السلام) ...

«صالح بن عقبه‌ی جهنی» و «سيف بن عميره» هر دو نقل می‌کنند که «علقمة بن محمد الحضرمی» به امام باقر (عليه السلام) عرض کرد، دعایی به من بیاموزید که با آن امام حسین (عليه السلام) را زیارت کنم. دعایی برای زیارت از نزدیک و دعایی برای زیارت از راه دور ... الخ

توجه: زیارت شریف عاشورا در «مزار الکبیر» ابن مشهدی، «مزار» شهید اول، «مصباح الزائر» سید بن طاووس، «مصباح» و «بلد الامین» کفعمی و ... هم نقل شده است که بعداً به آنها هم اشاره خواهد شد.

سه نکته درباره‌ی کتاب «مصباح المتهجد»

نکته‌ی اول: نقل زیارت عاشورا در مصباح کبیر و مصباح صغیر:

مرحوم شیخ طوسی دو کتاب مصباح دارد؛ یکی «مصباح المتهجد کبیر» و دیگری «مصباح المتهجد صغیر» که آن را بعد از «مصباح کبیر» نوشته. این کتاب در حقیقت خلاصه‌ی اولی است. ایشان، زیارت عاشورا را در هر دو مصباح نقل کرده که خود این نقل، گویای میزان اهمیت این زیارت نزد ایشان بوده است، زیرا در تلخیص خود آن را حذف نفرموده است.

نکته‌ی دوم: تجربه‌ی علمی شیخ، هنگام نگارش مصباح:

چنان‌که از مقدمه‌ی «مصباح المتهجد کبیر» بر می‌آید؛ مرحوم شیخ طوسی این کتاب را بعد از نوشتن کتاب‌های «مبسوط»، «نهایه»، «خلاف» و «الجمال والعقود» نوشته است و طبیعتاً باید بعد از «تهذیب» و «استبصار» هم باشد. این مطلب گویای آن است که مرحوم شیخ، زمانی این کتاب را نوشته، که یک فقیه زبردست و پخته و یک رجالی کامل بوده است.

نکته‌ی سوم: کتاب مصباح، منبع همه‌ی کتب ادعیه:

کتاب «مصباح المتهجد» مرحوم شیخ طوسی، ریشه، اساس و اسوه‌ی بسیاری از کتب ادعیه‌ی بعد است؛ یعنی علمایی که بعد از جناب شیخ، کتاب دعا نوشته‌اند؛ یا عیناً همان کتاب دعا را تلخیص کرده‌اند و یا از این کتاب به عنوان منبع استفاده کرده‌اند؛ یعنی این کتاب منبع همه‌ی کتاب‌های دعایی می‌باشد که بعد از شیخ طوسی نوشته شده است؛ چنان‌که حاج آقا بزرگ تهرانی می‌گوید: «...وَالْمِصْبَاحُ هَذَا مِنْ أَجْلِ الْكُتُبِ فِي الْأَعْمَالِ وَالْأَدْعِيَةِ وَقُدُوتِهَا وَمِنْهُ اقْتَبَسَ كَثِيرٌ مِنَ كُتُبِ الْبَابِ فَهُوَ أَصْلُهَا...»^۱



۱. کتاب مصباح از ارزشمندترین کتاب‌ها در اعمال و دعاها است، و بسیاری از کتاب‌های باب ادعیه

مرحوم سید بن طاووس هم این کتاب را این گونه توصیف می فرماید:
 «وَجَدْتُ فِي الْمِصْبَاحِ الْكَبِيرِ الَّذِي صَنَّفَهُ جَدِّي لِبَعْضِ أُمَّهَاتِي أَبُو جَعْفَرٍ
 مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطُّوسِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ شَيْئاً عَظِماً مِنَ الْخَيْرِ الْكَثِيرِ»^۱

بررسی سند زیارت عاشورا



^۱ و اعمال از آن اقتباس شده و این کتاب مرجع آن ها بوده است - الذریعه، جلد ۲۱، صفحه ی ۱۱۸.
 ۱. در کتاب «مِصْبَاحُ الْكَبِيرِ» که آن را جدّ مادری من، شیخ طوسی (رحمه الله) نوشته، بخش عظیمی از
 خیر کثیر نهفته است. - فلاح السائل، صفحه ی ۷.

توجه به سه مطلب اساسی قبل از بررسی سند روایت

مطلب اول: بیان هفت نکته در باب شیوهی تجمیع قرائن

در اثبات وثاقت برخی از راویان زیارت، از راه تجمیع بین قرائن پیش می‌رویم. به همین دلیل لازم است در این زمینه به هفت نکته توجه شود:

۱- این شیوه کاملاً عرفی، عقلایی است

شیوهی تجمیع بین قرائن، عرفی، عقلایی و مرسوم بین مردم معمولی و دانشمندان علوم مختلف است. مورّخین، در تحلیل مسائل تاریخی و سیاست‌مداران، در تحلیل مسایل سیاسی و نیز دانشمندان علوم دیگر در بررسی‌های علمی خود از راه تجمیع بین قرائن استفاده‌ی وافری می‌برند.

۲- تمسّک به یک روایت معتبره در تأیید این سیره

یکی از شواهد بر صحّت این سیره‌ی عرفی، تمسّک به روایت معتبره‌ای است که از طریق مرحوم صدوق و مرحوم شیخ طوسی نقل شد. در این روایت، ابن ابی یعفور از امام صادق (علیه السلام) سؤال می‌کند که عدالت یک شخص در میان مسلمین چگونه شناخته می‌شود؟ امام در بیان راه شناخت عدالت، اموری مثل ستر و عفاف، حفظ و نگهداری بطن، فرج، ید، لسان و نیز اجتناب از کبائری مثل زنا، ربا، عقوق والدین و فرار از میدان جنگ و نیز حضور در جماعت و نماز اوّل وقت را جزء علائم عدالت شمردند. علاوه بر آن، گفته‌ی مردم در مورد او که: «لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا»^۱، از علائم عدالت می‌دانند.^۲

روشن است که منظور امام صادق (علیه السلام) این نیست که یکی از این علائم اثبات عدالت کافی است، بلکه منظور آن حضرت این است که از مجموعه‌ی این



۱. جز خیر، چیزی از او نمی‌دانیم.

۲. وسائل الشیعه، جلد ۲۷، صفحه‌ی ۳۹۱، باب ۴۱، ابواب شهادات حدیث ۱ و ۲.

علائم می‌توانیم پی به عدالت او ببریم. این فرمایش امام در واقع همان قانون تجمیع بین قرائن است؛ لذا تمسک به این روایت، برای امضای سیره‌ی عرفی تجمیع بین قرائن کافی است.

۳- فقها و شیوه‌ی تجمیع بین قرائن

در کتب فقهی، گاهی یک فقیه برای بدست آوردن فتوایی، چند وجه مطرح می‌کند که برخی از وجوه را خودش هم قبول ندارد، ولی با وجود این مطلب، آن قرائن را ذکر می‌کند تا لااقل بتواند از آن به عنوان قرینه استفاده کرده و در هنگام تجمیع بین قرائن از آن کمک گیرد؛ همچنین در مسائل فقهی، طبق نظر اکثر علما، ضعف حدیث با عمل مشهور جبران می‌شود، چرا که دو قرینه‌ی «حدیث» و «عمل مشهور»، به کمک هم آمده و ضعف آن را جبران می‌کنند. در کلمات برخی از فقها این تعبیر مشاهده می‌شود: «يُدُلُّ عَلَيْهِ الْإِجْمَاعُ الْمَنْقُولُ، الْمُعْتَصِدُ بِالشُّهُرَةِ الْفَتَوَائِيَّةِ»^۱ این مطلب در واقع سخن از تجمیع قرائن است.

۴- قوّت و ضعف قرینه‌ها

آنچه در تجمیع قرائن مهم است این است که دقت کنیم، قرینه‌ها چگونه هستند و میزان قوّت و ضعف آن‌ها را تشخیص دهیم. اگر قرینه قوی باشد، وجود دو یا سه قرینه برای دست یافتن به مطلوب کافی است، اما اگر ضعیف باشد احتیاج به قرینه‌های بیشتری است. البته این که چگونه باید قوّت و ضعف قرائن را تشخیص داد، بحث مستقلی می‌طلبد که از موضوع مسئله‌ی ما خارج است.

۵- اطمینان عرفی برای وثاقت کافی است

روش تجمیع قرائن، اطمینان عرفی می‌آورد و این اطمینان برای وثاقت کافی است. طبق حدیث «ابن ابی یعفور» - که در ذیل عنوان شماره‌ی دو مطرح شد - اطمینان عرفی فراتر از بحث وثاقت، حتی برای اثبات عدالت هم کافی است و لزومی به تحصیل قطع عقلی و فلسفی نیست.

۱. اجماع منقول دلالت بر آن می‌کند و با شهرت فتوایه هم یاری می‌شود.



کفایت علم عادی که همان اطمینان است مورد تأیید بزرگان علم اصول؛ مثل «شیخ انصاری» و «مرحوم نائینی» و ... قرار گرفته و ایشان تصریح می‌کنند که بنای عقلا در عمل به اطمینان است و شارع هم از این بنا منعی نداشته است.^۱

۶- تجمیع بین قرائن و اجتهاد در علم رجال

باب تحقیق و تتبع در احوال رجال بسته نیست. مرحوم شهید ثانی در «الرعاية» می‌فرماید: با این که بزرگان ما در باب جرح و تعدیل، راه را برای ما هموار ساخته‌اند، اما بر عهده‌ی متبحرین در فن رجال است که در گفته‌های آنان دقت کند. چه بسا به نکته‌های ناگفته‌ای پی ببرد.^۲

به همین جهت پسندیده نیست که کسی بگوید در علم رجال همه‌ی حرف‌ها را گذشتگان زده و برای ما راهی جز تبعیت از نظرات خود باقی نگذاشته‌اند! یکی از آن راه‌های تتبع و تحقیق رجالی، شیوه‌ی تجمیع بین قرائن است.

با دقت در رجال مرحوم علامه به این نتیجه می‌رسیم که ایشان عملاً از قاعده‌ی تجمیع قرائن بهره‌ی فراوان برده است.^۳ همچنین مرحوم وحید بهبهانی هم بارها از همین روش استفاده کرده است.^۴

۱. مرحوم شیخ انصاری در مکاسب محرمة، ظنّ نزدیک به علم را در مواردی که اقامه‌ی بینه مشکل است، معتبر دانسته است. [المکاسب، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۳۹] و در بحث عدالت، مطلق وثوق به عدالت را کافی شمرده است. [رسائل فقهیه، تراث الشیخ الأعظم، جلد ۲۳، صفحه‌ی ۶۳ تا ۶۵] و شیخنا الاستاد مرحوم آیت الله العظمی تبریزی در ارشاد الطالب می‌فرماید: «اگر مراد از ظنّ نزدیک به علم، همان اطمینان باشد، حجیت و اعتبار آن در همه جا، نه فقط در مورد خاص قابل قبول است». [ارشاد الطالب، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۷۲].

ر.ک: اجود التقریرات، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۸۸ و ۴۸۹- فوائد الاصول، جلد ۱، صفحه‌ی ۵۴۷ و ۵۴۸- التفتیح، موسوعة الإمام الخوئی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۴۳- محاضرات فی الأصول الفقه، موسوعة الإمام الخوئی، جلد ۴۶، صفحه‌ی ۴۲۸. البته مرحوم آیت الله خوئی در این جا تبصره‌ای دارد. - ر.ک: مصباح الاصول، موسوعة، جلد ۴۷، صفحه‌ی ۲۷۹. و نیز ر.ک: منزلت عقل در هندسه‌ی معرفت دینی، صفحه‌ی ۷۰ به بعد و صفحه‌ی ۱۱۱.

۲. ر.ک: الرعاية، رسائل فی درایة الحدیث، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۳۳.

۳. ر.ک: خلاصة الاقوال، ارقام: ۵۲، ۲۲۴، ۶۱۷، ۶۸۸، ۶۹۶، ۷۰۶، ۷۲۱، ۹۸۳، ۹۸۴، ۱۱۵۰.

۴. به عنوان نمونه، ر.ک: فوائد، صفحه‌ی ۵۸.

۷- قرائن ضعیف به انضمام یکدیگر می توانند مفید اطمینان باشند

برخی اشکال کرده اند که وقتی هر یک از قرائن، به تنهایی مفید نیستند، چگونه می توانند به انضمام یکدیگر مفید باشند؟! در جواب این افراد می گوییم: اگر این قرائن هر کدام به منزله ی صفر بودند، با تجمیع بین آن ها به عددی بیش از صفر دست پیدا نمی کردیم، اما وقتی قرائن دارای عدد هستند، منتهی عددی که به تنهایی امتیاز لازم را به همراه ندارد، در این صورت با کنار هم گذاشتن آن ها، می توان به عدد و نصاب لازم دست یافته و اطمینان کافی را بدست آورد. از این رو مشاهده می شود محقق خوبی (قدس سره) با این که بارها تصریح می کند که عمل مشهور، ضعف سند روایت را جبران نمی کند، چون به معنای ضمّ عدم به عدم است،^۱ اما در عین حال در دو مورد از شیوه ی تجمیع بین قرائن بهره برده است:

الف) در رجال وقتی به شرح حال «محمّد بن جعفر اسدی» می رسد، روایاتی را نقل می کند که دلالت بر مدح و عدالت وی می کند. آن گاه می فرماید: «وَهَذِهِ الرَّوَايَاتُ وَإِنْ كَانَتْ ضَعِيفَةً الْإِسْنَادَ إِلَّا أَنَّ تَضَافُرَهَا يَغْنِي عَنِ النَّظَرِ فِي سَدِّ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا وَيُؤَكِّدُ مَا ذَكَرْنَا [= وثاقت محمد بن جعفر] كَثْرَةَ رَوَايَاتِ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنِ الْأَسَدِيِّ؛ هر چند که سند این روایات ضعیف است، اما کثرت و فراوانی آن ها ما را از بررسی سندی بی نیاز می سازد. همچنین کثرت روایات «محمّد بن یعقوب» از اسدی هم تأکیدی بر گفته ی ما است.»^۲

در رجال

ب) در بحث طریق اثبات عدالت می فرماید: «ان الشهادة إنما لاتعتبر في الأمور المتمحضه في الحدسية و اما الامور الحدسية القریبة من الاحساس فلا مانع من اعتبار الشهادة فيها بوجه لامكان استكشافها باثارها، كما هو الحال في الملكات والصفات النفسانية بأجمعها كالجبين والشجاعة



۱. ر.ک: مصباح الأصول، جلد ۴۷ موسوعه، صفحه ۲۳۵ و مصباح الفقاهة، جلد ۳۵ موسوعة، صفحه ۸.
۲. مجمع رجال الحديث، جلد ۱۵، صفحه ۱۶۸.

و السخاوة فكما اذا شاهدنا احدا يقدم علي المخاوف و الامور الخطيرة مراراً
 متعددة استكشفنا شجاعته كاستكشاف جنبه من عكسه. كذلك الحال في
 العدالة و الاجتهاد و ما شابههما فإذا رأينا احدا يتمكن من الجمع بين
 الروايتين و له التصرف و التحقيق في غير مورد من المسائل او انه سائر
 لعيوبه و متعاهد للصلوات في اوقاتها و ظاهره حسن في جملة الموارد
 استكشفنا انه واجد للاجتهاد و العدالة او لملكاتها علي القول بالملكة...؛
 شهادات در اموری که متمخض در حدسیات [امور غیر حسی] بوده و هیچ اثری در خارج
 ندارد، معتبر نیست؛ اما در رابطه با امور حدسیه‌ای که نزدیک به احساس است، مانعی از
 اعتبار شهادت وجود ندارد. به خاطر آن که می‌توان آن‌ها را با توجه به آثار خارجیه‌ای که
 دارند، کشف کرد. همان‌گونه که همه‌ی ملکات و صفات نفسانیه چنین هستند، ملکات
 و صفاتی چون: ترس، شجاعت و سخاوت نیز این‌گونه است. وقتی شخصی را می‌بینیم که
 به دفعات در عرصه‌های ترسناک بر دیگران پیشی گرفته و کارهای خطر و مهم را برعهده
 می‌گیرد، پی به شجاعت وی می‌بریم؛ همان‌گونه که هنگام ملاحظه‌ی عکس چنین
 روحیاتی از ترس وی آگاه می‌شویم. همچنین در عدالت، اجتهاد و دیگر اموری که شبیه به
 آن دو می‌باشد نیز موضوع از همین قرار است. وقتی کسی را می‌بینیم که می‌تواند در دو
 روایت متعارض تصرف کرده و آن‌ها را با یکدیگر جمع کند و در مسائل مختلفه‌ای اهل
 تحقیق باشد یا وقتی کسی را بدون عیب می‌بینیم و ملاحظه می‌کنیم که همواره مراقب
 اوقات نماز بوده و در جمله‌ای از کارها رفتاری نیکو دارد، از همه‌ی این امور پی به اجتهاد
 و عدالت یا ملکات آن می‌بریم. البته اگر قائل باشیم که عدالت ملکه است.^۱

۱. التفتیح، جلد ۱ موسوعة، صفحه‌ی ۲۴۲. در همین مورد ر.ک: جواهر الکلام، جلد ۱۳،
 صفحه‌ی ۲۹۵. در جواهر چنین آمده:

«فلا يمكن حينئذ للإنسان أنه يعلم عدالة شخص حتى يعلم أنه له ملكة يعسر عليه مخالفة
 مقتضاها بالنسبة إلى جميع المعاصي، ولا يكون ذلك إلا باختيار الباطني وتبع الآثار حتى
 تظمن نفسه بحصولها في الجميع، كما في الحكم بسائر الملكات من الكرم والشجاعة ونحو
 هما».

مطلب دوم: اعتماد بر نقل بزرگان از راویان

یکی از روش‌های مادر تحقیقات رجالی اعتماد به نقل روایت بزرگان روات از یک راوی است. در این زمینه توجه به سه نکته ضروری است:

۱- تعبیر گوناگون علمای رجال در توثیق

تعبیر رجالیون در مورد افراد موثق، مختلف است. تعبیری چون: «ثِقَّةٌ»، «ثِقَّةٌ ثِقَّةٌ». «لایروی وَلَا یَرْسَلُ إِلَّا عَمَّنْ یُوثِقُ بِهِ»^۱. «رَوِی وَرَوَّاهُ عَنْهُ الثَّقَاتُ»^۲. «قُلَّ مَا رَوِی عَنْ ضَعِیف»^۳. «ثِقَّةٌ فِی نَفْسِهِ یُرَوِّی عَنِ الضَّعَفَاءِ»^۴. «یُرَوِّی عَنِ الضَّعَفَاءِ کَثِیرًا»^۵.

۲- عدم نقل مستقیم حدیث از افراد ضعیف

با تأمل و تتبع در طریق برخی از بزرگان و اجلاء ثقات، به این نتیجه می‌رسیم که اگر چه از راویان ضعیف با واسطه نقل می‌کنند؛ اما از آن روایان، بدون واسطه، نقل روایت نقل نمی‌کنند.^۶

۳- تقسیم بندی راویان به جهت توجه و اطمینان از وثوق مروی عنه

الف) در مورد برخی از راویان چنین تعبیری به کار رفته: «لایروی وَلَا یَرْسَلُ إِلَّا عَمَّنْ یُوثِقُ بِهِ»^۷. در چنین صورتی این تعبیر به تنهایی نشانه‌ی وثاقت «مروی عنه»^۸ است و یا حداقل قرینه‌ای بسیار قوی بر وثاقت است.

۱. روایت نمی‌کند و مرسله نمی‌گذارد، مگر از کسی که به او اطمینان دارد.

۲. از افراد موثق روایت کرده و موثقین هم از او نقل روایت می‌کنند. - رجال نجاشی، رقم‌های ۳۰۴ و ۹۳۳.

۳. از افراد ضعیف، کمتر نقل روایت می‌کند. - رجال نجاشی، رقم ۶۷۶.

۴. فی نفسه مورد اطمینان است، اما از راویان ضعیف هم نقل روایت می‌کند. - رجال نجاشی، رقم‌های ۱۸۲، ۶۸۸، ۹۴۴.

۵. از راویان ضعیف، نقل روایت زیادی دارد. - رجال نجاشی، رقم‌های ۹۰۳، ۱۰۱۸.

۶. ر.ک: نجاشی، رقم ۳۱۳ و ۱۰۵۹ - رجال نجاشی، رقم ۹۸۰ - مستدرک وسائل الشیعة، جلد ۲۵، صفحه‌ی ۱۰۰.

۷. روایت نمی‌کند و مرسله نمی‌گذارد، مگر از کسی که اطمینان به وثاقت او دارد. - عدة الأصول، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۵۴.

۸. کسی که از او نقل روایت شده.





ب) برخی از راویان با وجودی که خودشان موثق و مورد اطمینان هستند، ابایی از نقل روایت از افراد ضعیف ندارند.^۱ در این صورت به صرف نقل چنین افرادی نمی توان «مروّی عنه» را موثق دانست.

ج) برخی دیگر از راویان موثق متهم به نقل روایت از ضعفا نیستند، اما تعبیر گروه اول هم در موردشان به کار نرفته. در این صورت اگر چند نفر از این راویان موثق، از شخصی نقل روایت کردند، با حساب تجميع بين قرائن حکم به وثاقت «مروّی عنه» می دهیم. خود این گروه هم بر دو دسته تقسیم می شوند:

۱) گروهی که فقط لفظ «ثقة» در موردشان به کار رفته.

۲) گروهی که علاوه بر توقیق، در موردشان از الفاظی مثل: «صحيح الحديث»،^۲ «صحيح السماع»،^۳ «مُتَقِنًا لِمَا يرويه»،^۴ «روي عن الثقات ورووا عنه»،^۵ «أوثقُ الناس في الحديث وأثبتهم»،^۶ «قلّما روي عن ضعيف»،^۷ «نقي الحديث»،^۸ «ثقة عين صدوق»،^۹ «مسكون الي رواياته»،^{۱۰} «شيخ أصحابنا و متقدمهم»،^{۱۱} «شيخ هذه الطائفة»،^{۱۲} «شيخ القميين»، «عين من عيون هذه الطائفة» و ... استفاده شده است. در این صورت از آن ها تعبیر به «أجلاء از ثقات» می شود.

پر واضح است که شیوهی تجميع قرائن و حساب احتمالات در دسته ی اخیر خیلی زودتر از دسته ی اول که فقط لفظ ثقة در موردشان به کار رفته است، نتیجه می دهد. محقق خویی (رحمه الله) با این که صراحتاً روایات اجلاء از ثقات را دلیل بر توثیق

۱. ر.ک: رجال نجاشی، رقم های ۱۴۴، ۱۸۲، ۱۹۹، ۲۰۲، ۶۸۸، ۹۳۹، ۹۴۹، ۱۰۱۸، ۱۰۲۰ و ۱۱۴۸ همچنین ر.ک: رجال ابن داود، صفحه ی ۳۰۱.
۲. رجال نجاشی، رقم ۸۲ و ۱۷۹.
۳. همان، رقم ۲۱۰.
۴. همان، رقم ۲۰۹.
۵. همان، رقم ۳۰۴ و ۹۳۳.
۶. همان، رقم های ۳۰۶، ۶۶۳ و ۸۸۲.
۷. همان، رقم ۶۷۶.
۸. همان، رقم های ۷۶۶ و ۹۳۱.
۹. همان، رقم ۱۰۱۸.
۱۰. همان، رقم ۵۶۴.
۱۱. همان، رقم ۱۰۳۲.
۱۲. همان، رقم ۱۰۴۵.

شمرده است،^۱ اما در عین حال کثرت نقل مستقیم بزرگی مثل کلینی (رحمه الله) را مؤکد و مؤید صالح بودن «مروی عنه» می‌شمرد.^۲ ایشان در پاسخ کسانی که «محمد بن جعفر الأسدی» را قائل به جبر و تشبیه دانسته‌اند می‌فرماید: «وَيُوكَّدُ مَا ذَكَرْنَا كَثْرَةَ رِوَايَاتِ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنِ الْأَسَدِيِّ. فَلَوْ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْأَسَدِيِّ [تَارَةً] بِعُنْوَانِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ (أَخْرَجَ) بِعُنْوَانِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ قَدْ مَرَّ فِي تَرْجُمَةِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْأَسَدِيِّ إِتِّحَادُهُ مَعَ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الْأَسَدِيِّ [فَلَوْ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْأَسَدِيِّ قَائِلًا بِالْجَبْرِ وَ التَّشْبِيهِ لَكَانَ تَلْمِيزُهُ مُحَمَّدَ بْنَ يَعْقُوبَ أَوْ لَي بِمَعْرِفَةِ ذَلِكَ وَ تَرْكِهِ الرِّوَايَةَ عَنْهُ...].»^۳

بنابر این مدعای ما این است که کثرت نقل یک ثقه بالخصوص ثقه‌ی جلیل القدری که تعابیر فوق در باره‌اش به کار رفته است یا کثرت نقل بزرگان و اجلاء از ثقات از یک راوی می‌تواند شاهد و قرینه‌ی بسیار خوبی برای اثبات وثاقت باشد و هرگز مدعای ما این نیست که صرف نقل یک ثقه (هر چند متهم به نقل از ضعفا باشد) آن هم نقل کم، دلیل وثاقت است. همچنین مدعای ما با نقل این بزرگان و اجلاء از مجهولین قابل نقض نیست؛ زیرا اساساً این مدعا برای اخراج مجهولین و مهملین از جهالت و اهمال است. همان‌گونه که نقض به هر تضعیفی هم صحیح نیست. با این بیان وجه مناقشه در فرمایش محقق خویی در معجم رجال الحديث^۴ واضح می‌شود. بله! اگر شخصی در نزد همه‌ی ائمه‌ی رجال

۱. ر.ک: معجم رجال الحديث، جلد ۱، صفحه‌ی ۶۳.

۲. ر.ک: معجم رجال الحديث، جلد ۱۵، صفحه‌ی ۱۶۸.

۳. مرحوم خویی در مورد وثاقت «محمد بن جعفر» اسدی می‌فرماید: مؤکد چیزی که در وثاقت محمد بن جعفر ذکر کردیم کثرت روایات محمد بن یعقوب از ایشان است. [او گاهی با عنوان «محمد بن جعفر» و گاهی هم با عنوان «محمد بن ابی عبد الله» از وی نقل روایت می‌کند. در ترجمه‌ی «محمد بن ابی عبد الله اسدی» گفتیم که او و «محمد بن جعفر اسدی» یکی هستند] پس اگر محمد بن جعفر اسدی قائل به جبر و تشبیه بود، شاگردش محمد بن یعقوب بهتر از هر شخص دیگری از آن اطلاع داشت و روایتی از وی نقل نمی‌کرد.

۴. معجم رجال الحديث، جلد ۱، صفحه‌ی ۷۰.



ضعیف بود و در عین حال بزرگان هم از وی به کرات نقل مستقیم داشتند، این جا تعارض بین تضعیف و توثیق عملی پیش می آید که باید با قواعد خاص خود تطبیق شود. البته روشن است که آن چه گفتیم مربوط به نقل غیر مستقیم نیست، بلکه تنها مربوط به نقل مستقیم است.

مطلب سوم: نگرشی به میزان اعتبار برخی از روایت ها

الف) در میان روایت ها احادیثی چون «صَعِيفُ السَّنَدِ»، «مُدَلَّسٌ»، «مَدْشُوسٌ» و «موضوع»^۱ داریم. اگر کسی اطمینان پیدا کرد که حدیثی مجعول است؛ حتی اگر بر فرض طبق قواعد، صحیح السند هم باشد چنین حدیثی را باید کنار بگذارد. ب) اگر حدیث ضعیف السندی با اصول اعتقادات ما منافات نداشت و جعلی بودن آن هم ثابت نشد، به صرف ضعیف السند بودن نمی توان آن را به کلی کنار گذاشت. این احادیث علاوه بر آن که به تنهایی می توانند به عنوان مؤیدی برای احادیث صحیح به کار روند، می توانند به انضمام احادیث ضعیف السند دیگر، ما را به اطمینان خوبی برسانند. چنان که محقق خوبی از همین شیوه در مورد «محمد بن جعفر اسدی» استفاده کرده است.^۲

ج) در میان روایت ها، احادیثی را می بینیم که از یک راوی در مورد وثاقت خودش ذکر شده. هر چند که این روایت ها به تنهایی مفید اطمینان نیستند، اما حداقل می توانند به عنوان مؤید و قرینه قابل استفاده باشند. در بین این روایات اگر روایت قبل از راوی مورد نظر همگی از بزرگان طائفه بودند، طبیعتاً ارزش روایت بیشتر خواهد بود.^۳



۱. حدیثی که جعلی بودن آن به اثبات رسد.

۲. ر.ک: معجم رجال الحديث، جلد ۱، صفحه ۱۶۸.

۳. ر.ک: فوائد بهیهانی، صفحه ۵۹.

بررسی سندهای زیارت عاشورا

سند اول زیارت

رَوَى «محمّد بن إسماعيل بن بزيع» عن «صالح بن عقبة» عن «أبيه» عن أبي جعفر (عليه السلام) ...

بررسی سند اول: «محمّد بن اسماعيل بن بزيع»

در ابتدای سند شرح الزيارة، آمده است: «روی محمّد بن اسماعيل بن بزيع». مرحوم شيخ طوسی از «محمّد بن اسماعيل بن بزيع» روایت می‌کند، و حال آن‌که ایشان با او هم طبقه نیست؛ پس طبیعتاً باید از کتاب او نقل کرده باشد. مرحوم شيخ طوسی در کتاب «فهرست» می‌فرماید: «محمّد بن اسماعيل بن بزيع له كتاب في الحج. اخبرنا ابن ابي الجيد عن محمّد بن حسن بن وليد عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن محمّد بن اسماعيل».^۱

ایشان در جای دیگر از این کتاب می‌فرماید: «محمّد بن اسماعيل بن بزيع» له کُتُب منها كتاب الحج اخبرنا به «الحسين بن عبيد الله»، عن «الحسن بن حمزة العلوي»، عن «علي بن ابراهيم»، عن «أبيه»، عن «محمّد بن اسماعيل»، و اخبرنا بها [نسخه بدل «به»] «ابن ابي جيد»، عن «محمّد بن حسن»، عن «سعد» و «الحميري» و «احمد بن ادريس» و «محمّد بن يحيى» عن «احمد بن محمّد» و «محمّد بن حسين» عن «محمّد بن اسماعيل».^۲



۱. فهرست شيخ طوسی، صفحه ۴۰۰، رقم ۶۰۶- چاپ دیگر، صفحه ۲۱۵، رقم ۶۰۵.
۲. محمّد بن اسماعيل بن بزيع کتاب‌هایی دارد که از جمله‌ی آن‌ها کتابی در حج است. مُخبر این کتاب

بررسی سندهای شیخ طوسی به کتاب «محمد بن اسماعیل بن بزيع»

الف) بررسی سند اوّل شیخ طوسی به کتاب الحج «محمد بن اسماعیل»

۱- ابن ابی الجید

نام کامل ایشان، «علی بن احمد بن محمد بن ابی جید» است. ایشان از مشایخ بلا واسطه نجاشی است و مشایخ بلا واسطه‌ی او موثق هستند؛ همان‌گونه که مرحوم آیت الله العظمی خویی هم به این مبنا معتقد است.^۱ سر مطلب هم این است که نجاشی در مواردی به این نکته تصریح کرده و می‌فرماید: «من چون به فلان راوی اطمینان ندارم، از او بلا واسطه نقل روایت نمی‌کنم.» همین قرینه، گویای این مطلب است که افرادی که نجاشی بلا واسطه از آنها نقل روایت می‌کند، مورد وثوق او بوده‌اند. به علاوه اگر کسی در رجال ممارست داشته باشد، به این اطمینان خواهد رسید که «ابن ابی الجید» از اعظم رجال بوده و نیازی به توثیق ندارد.

۲- محمد بن حسن بن ولید

نام کامل ایشان، «محمد بن حسن بن احمد بن ولید» است. نجاشی درباره‌ی او می‌فرماید: «شیخ القمیین و فقیههم ... وَ وَجْهَهُمْ ... ثِقَّةٌ ثِقَّةٌ عَيْنٌ مَسْكُونٌ إِلَيْهِ»^۲ ناگفته نماند که ایشان استاد «شیخ صدوق» است.

۳- علی بن ابراهیم بن هاشم

توثیق ایشان در میان رجالیون قطعی است.^۳

بررسی سند زیارت عاشورا

^۱ به ما «ابن ابی الجید» است که از «محمد بن حسن بن ولید» و او از «علی بن ابراهیم» و هم از «پدرش» و او از «محمد بن اسماعیل» نقل کرده است. خبر داد به ما از تمام این کتاب‌ها (در صورتی که ضمیر «بها» باشد) یا خبر داد با ما از کتاب الحج او (در صورتی که ضمیر «به» باشد)، ابن ابی الجید از - فهرست شیخ طوسی، صفحه‌ی ۴۴۰، رقم ۷۰۵ - چاپ دیگر، صفحه‌ی ۲۳۶، رقم ۷۰۶. (صفحه‌ی ۴۴۰ و ۴۴۱، رقم ۷۰۶)

۱. رجوع کنید به معجم رجال الحديث، جلد ۱۱، صفحه‌ی ۲۵۳ جلد ۱۵، صفحه‌ی ۱۰۰ و جلد ۱، صفحه‌ی ۵۰.

۲. بزرگ اهل قم، فقیه آنها و چهره‌ی شاخص آنهاست ... مورد وثوق قطعی است. از اعیان قوم بوده و به او اطمینان کافی است. - رجال نجاشی، رقم ۱۰۴۲.

۳. رجال نجاشی، رقم ۶۸۰.



۴- ابراهیم بن هاشم

ایشان پدر «علی بن ابراهیم» است. وی از راویان بزرگ امامیه است که بیش از شش هزار حدیث از او نقل شده. نجاشی درباره‌ی او می‌فرماید: «وَأَصْحَابُنَا يَقُولُونَ أَوَّلَ مَنْ نَشَرَ حَدِيثَ الْكُوفِيِّينَ بِقَمٍّ، هُوَ»^۱

عمق معنای این جمله در توثیق، از لفظ «ثِقَّة» بسیار بالاتر است. دلیلش هم این است که اگر به اوضاع آن زمان قم توجه کنید خواهید دید که قم، جایگاه نقادان طراز اوّل حدیث بوده است. نقادانی که در نقل حدیث دقت و وسواس بسیاری داشتند و این دقت تا اندازه‌ای بود که نمی‌توانستند ناقلان روایت‌های مرسله و ضعیف را در میان خود تحمل کنند و حتی آن‌ها را از شهر هم بیرون می‌کردند.^۲

با توجه به این مطلب، آیا می‌توان پذیرفت فردی مثل «ابراهیم بن هاشم» از کوفه به قم آمده، حدیث اهل کوفه را در آنجا انتشار دهد و حتی خود قمیون هم از او نقل حدیث کنند، و با این حال مورد اعتماد آن‌ها نباشد؟!

با توجه به این مطلب، اکثر رجالیون، روایات «ابراهیم بن هاشم» را صحیح دانسته، او را توثیق می‌کنند؛^۳ هر چند که برخی دیگر از رجالیون، با چشم پوشی از این مطلب مهم، از روایات او تعبیر به حسنه می‌کنند. لازم به ذکر است که محقق خویی با توجه به ادعای اجماع ابن طاووس بر وثاقت ابراهیم بن هاشم او را موثق می‌شمارد.^۴

نتیجه: سند اوّل مرحوم شیخ طوسی، به جناب «محمد بن اسماعیل» صحیح است.

ب) بررسی سند دوم شیخ طوسی به کتاب الحج «محمد بن اسماعیل»

۱- حسین بن عبید الله

نام کامل ایشان، «حسین بن عبید الله بن ابراهیم الغضائری» است. ایشان، پدر

۱. اصحاب ما می‌گویند: او اولین کسی بود که حدیث اهل کوفه را در قم منتشر کرد. - رجال نجاشی، رقم ۱۸.

۲. ر.ک: رجال نجاشی، رقم‌های ۴۹۰، ۸۹۱ و ۸۹۴ رجال ابن غضائری رقم‌های ۶۵، ۱۰، ۱۳۳ و ۲۲۲.

۳. ر.ک: معجم رجال الحديث، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۱۷.

۴. همان، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۶ و ۳۱۷.

ابن غضائری معروف است که صاحب کتاب رجال می باشد. او جزء مشایخ بلاواسطه‌ی مرحوم نجاشی است که همه‌ی آن‌ها را موثق دانستیم و نجاشی درباره‌ی استادش می فرماید: «شیخنا رحمه الله».^۱

علاوه بر این مطلب، مرحوم ابن طاووس ایشان را توثیق کرده و علامه هم سند مشتمل بر ایشان را صحیح دانسته است.^۲

۲- حسن بن حمزة العلوی

نجاشی در مورد او می فرماید: «كَانَ مِنْ أَجْلَاءِ هَذِهِ الطَّائِفَةِ وَفَقَّهَائِهَا».^۳

۳- علی بن ابراهیم

همان‌گونه که گفته شد، توثیق ایشان در میان رجالیون قطعی است.^۴

۴- ابراهیم بن هاشم

همان‌گونه که گفته شد، ایشان هم موثق است.

نتیجه: سند دوم مرحوم شیخ طوسی هم به کتاب «محمد بن اسماعیل» صحیح است.

ج) بررسی سند سوم شیخ طوسی به کتاب الحج «محمد بن اسماعیل»

۱- ابن ابی الجید

همان‌گونه که اشاره شد، ایشان از مشایخ بلاواسطه‌ی مرحوم نجاشی بوده و موثق است.

۲- محمد بن حسن

نام کامل ایشان، «محمد بن حسن بن ولید» بوده و همان‌گونه که گفتیم ایشان هم موثق است.



۱. رجال نجاشی، رقم ۱۶۶.

۲. رجوع کنید به معجم رجال الحديث، جلد ۶، صفحه‌ی ۱۹ و معجم الثقات، صفحه‌ی ۴۱.

۳. او از بزرگان و فقه‌های این طائفه است. - رجال نجاشی، رقم ۱۵۰.

۴. رجال نجاشی، رقم ۶۸۰.

نفر سوم سلسله سند، متشکل از چند نفر است:

۱/۳ - سعد بن عبد الله الأشعري

ایشان جدّ اشعری‌های قم بوده و بسیار جلیل‌القدر است. مرحوم نجاشی در حَقّش می‌فرماید: «شیخ هذه الطائفة و فقیهها».^۱

۲/۳ - حمیری

نام کامل ایشان، «ابوالعباس عبد الله بن جعفر» است. نجاشی در توثیقش می‌فرماید: «شیخ القمیین و وجههم».^۲

۳/۳ - أحمد بن إدريس

ایشان هم قطعاً ثقه است.^۳

۴/۳ - محمد بن یحیی

نام ایشان، «محمد بن یحیی عطّار قمی» است. او در اعلا درجه‌ی وثاقت می‌باشد.^۴

۵/۳ - أحمد بن محمد

ایشان به احتمال بسیار قوی به قرینه‌ی سند نجاشی به محمد بن اسماعیل و نیز سند صدوق به «محمد بن اسماعیل»، «احمد بن محمد بن عیسی» است که قطعاً موثق است، البته اگر فرضاً «احمد بن محمد بن خالد برقی» باشد، او هم موثق است؛ منتهی در موردش گفته‌اند: «یروی عن الضّعفاء و یعتمد المراسیل».^۵

۶/۳ - محمد بن الحسین

در این طبقه هرجا «محمد بن حسین» بدون پسوند و پیشوند آمده و به

۱. ایشان بزرگ این طائفه و فقیه آن است. - رجال نجاشی، رقم ۴۶۷.

۲. بزرگ اهل قم و چهره‌ی سرشناس آن‌ها است. - رجال نجاشی، رقم ۵۷۳.

۳. رجال نجاشی، رقم ۲۲۸.

۴. همان، رقم ۹۴۶.

۵. از روایان ضعیف نقل روایت می‌کند و به روایت‌های مرسله و بدون سند هم اعتماد می‌کند. - رجال نجاشی، رقم ۱۸۲.

توجه: «احمد بن محمد بن عیسی»، «احمد بن محمد بن خالد برقی» را به دلیل نقل روایت از روایان ضعیف و اعتماد کردن بر روایات مرسله از قم بیرون کرد. هر چند که بعداً از او عذر خواهی کرده و وی را وارد شهر می‌نماید. همچنین بعد از مرگش هم با پای برهنه جنازه‌اش را تشییع می‌کند.



صورت مطلق بود، مراد «محمد بن حسین بن ابی الخطاب» است که نجاشی در موردش می‌فرماید: «جلیل من أصحابنا کثیر الروایة ثقة عین حسن التصانیف مسکونٌ إلی روايته».^۱

نتیجه: سند سوم مرحوم شیخ طوسی هم، به «محمد بن اسماعیل» صحیح است.

ارائه‌ی سند چهارم از شیخ طوسی به همه‌ی کتاب‌های «محمد بن اسماعیل»

مرحوم شیخ طوسی در فهرست، سه عبارت داشت:

۱- «محمد بن اسماعیل بن بزيع له کتاب فی الحج»

۲- «محمد بن اسماعیل بن بزيع له کتب منها کتاب الحج أخبرنا به».^۲

۳- و در بعضی از نسخه‌ها: «محمد بن اسماعیل بن بزيع له کتب منها کتاب

الحج ... أخبرنا بها».^۳

نکته: معمولاً زیارت‌نامه‌ها و نیز روایات مربوط به زیارت را در «کتاب الحج»

ذکر می‌کنند؛ لذا به احتمال بسیار قوی مرحوم شیخ طوسی این حدیث را از

کتاب الحج «محمد بن اسماعیل» گرفته است. اگر کسی به چنین مطلبی اطمینان

پیدا کرد مشکل حل است، اما اگر شخصی از دید تردید وارد شده و احتمال داد

که شیخ طوسی ثواب زیارت عاشورا را از کتاب دیگری از «محمد بن اسماعیل»

ذکر کرده؛^۴ در این صورت باید دنبال سندی باشیم که فقط در خصوص کتاب

الحج نبوده و مربوط به همه‌ی کتاب‌های «محمد بن اسماعیل» باشد.

۱. فردی جلیل‌القدر در میان اصحاب ما است. روایت‌های زیادی دارد. مورد اطمینان، بزرگ طائفه

است. دارای مصنفات خوبی است و از روایات‌های اطمینان داریم. - رجال نجاشی، رقم ۸۹۷

رجوع کنید به معجم رجال الحديث، جلد ۱۵، صفحه‌ی ۲۹۰.

۲. محمد بن اسماعیل بن بزيع کتاب‌هایی دارد. از جمله‌ی آن‌ها کتاب الحج است و خبر داد به ما از

همین کتاب الحج ... (ضمیر «به» بر می‌گردد به «کتاب الحج»).

۳. محمد بن اسماعیل بن بزيع کتاب‌هایی دارد. از جمله‌ی آن‌ها کتاب الحج است ... خبر داد به ما از

همه‌ی کتاب‌هایش ... (ضمیر «بها» بر می‌گردد به تمام «کتاب»)

۴. کتابی به نام «ثواب الحج»، یا از کتاب‌های دیگر او.

در جواب این مطلب باید مقدماتی ذکر شود که محتاج به تأمل بیشتر است.
در واقع ما قصد داریم در این مبحث، سند چهارمی را برای روایت جناب شیخ
درست کنیم که مختص به کتاب الحج ایشان نباشد.

سه مقدمه

مقدمه‌ی ۱ - مرحوم شیخ طوسی و مرحوم نجاشی، با یکدیگر هم عصر و هم
دوره بوده و شاگرد شیخ مفید بوده‌اند.^۱ نجاشی در رجال خود که نام شیخ طوسی
را می‌برد، در موردش می‌فرماید: «ثَقَّةٌ عَيْنٌ مِنْ تَلَامِذَةِ شَيْخِنَا أْبَا عَبْدِ اللَّهِ».^۲

مقدمه‌ی ۲ - نجاشی در رجال خود می‌فرماید: «مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ
بَزِيعٍ... لَهُ كُتُبٌ مِنْهَا كِتَابُ ثَوَابِ الْحَجِّ وَكِتَابُ الْحَجِّ. أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ
نُوحٍ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ سَفْيَانَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ
عِيسَى عَنْهُ بَكْتَبَةٌ»^۳ در این عبارت ضمن این که نام دو کتاب از کتاب‌های «محمد
بن اسماعیل» بیان می‌شود؛ سند نجاشی به همه‌ی کتاب‌های «محمد بن
اسماعیل» هم ذکر می‌گردد.

مقدمه‌ی ۳ - «احمد بن علی بن نوح» که در ابتدای سند بود، همان «احمد بن
محمد بن نوح بن علی بن عباس» است، که گاهی هم از او تعبیر به «احمد بن
محمد بن نوح» می‌شود.^۴

جناب نجاشی در حق او می‌گوید: «أُسْتَاذُنَا وَشَيْخُنَا وَمَنْ إِسْتَفَدْنَا مِنْهُ»^۵

بررسی سند زیارت عاشورا



۱. لازم به ذکر است که نجاشی مقداری مقدم بر شیخ طوسی بوده است.
۲. وی مورد وثوق و اطمینان بوده و از شاگردان استادمان شیخ مفید است. - رجال نجاشی، رقم ۱۰۶۸.
۳. محمد بن اسماعیل بن بزيع کتاب‌هایی دارد و از جمله‌ی آن‌ها کتاب «ثواب الحج» و «کتاب الحج» است. جناب احمد بن علی بن نوح خبر از این مطلب داده و گفت: این مطلب را ابن سفیان از احمد بن ادريس و وی نیز از احمد بن محمد بن عيسى از محمد بن اسماعیل به تمام کتاب‌هایش برای ما حدیث کرد. - رجال نجاشی، رقم ۸۹۳.
۴. او را گاهی به پدر نسبت می‌دهند، گاهی به جد و گاهی هم به پدر جد.
۵. احمد بن نوح استاد و بزرگ ما است و کسی است که از او بهره‌ی علمی برده‌ایم. - رجال نجاشی، رقم ۲۰۹.



اما جناب شيخ طوسى در مورد او مى فرمايد: «أخبرنا عنه جماعة من أصحابنا بجميع رواياته و مات عن قرب إلا أنه كان بالبصرة و لم يتفق لقائى إياه».^۱

حال اگر شيخ طوسى هم احمد را دیده بود و احمد هم از استادان هر دو بود، خیلی راحت مى گفتيم، همين سند نجاشى، سند شيخ هم مى باشد؛ ولى مشکل اين است که شيخ طوسى او را ندیده است!

با توجه به اين که «احمد بن محمد بن نوح» از یک طرف - به تصريح شيخ - راوى تمام کتاب های «محمد بن اسماعيل» است و يکى از روايات مورد بحث ما هم روايت زيارت عاشورا است و از طرف ديگر هم چون شيخ به تمام روايات «احمد بن نوح» سند دارد؛ پس سند او متصل مى شود به سند نجاشى و از اين جا سند چهارمى درست مى شود که اختصاصى به کتاب الحج ندارد. آن سند بدین صورت است: شيخ طوسى عن «جماعة من أصحابنا» عن «احمد بن محمد بن نوح» عن «ابن سفيان» عن «احمد بن إدريس» عن «احمد بن محمد بن عيسى» عن «محمد بن اسماعيل بن بزيع».

د) بررسى سند چهارم شيخ طوسى به تمام کتاب های «محمد بن اسماعيل» ۱- جماعة من أصحابنا

به تصريح بزرگانى از علم رجال، مثل مرحوم مامقانى و مرحوم سيد بحر العلوم، هرگاه شيخ طوسى در فهرست بفرمايد: «جماعة من أصحابنا»^۲ يا بفرمايد: «عدة من أصحابنا»^۳ قطعاً اين چهار نفر مورد نظر ايشان هستند: «شيخ مفيد»، «حسين بن عبيد الله الغضائرى»، «احمد بن عبدون» و «ابن ابى الجيد».^۴

پر واضح است که حتى اگر يکى از اين افراد هم موثق باشند، براى ما كافى است.

۱. جماعتى از اصحاب ما از احمد بن نوح به همى روايت هايش خبر داده اند. او به تازگى از دنيا رفته؛ اما چون در بصره زندگى مى کرد، او را ملاقات نکردم. - فهرست شيخ طوسى، رقم ۱۱۷.
۲. جماعتى از اصحاب ما.
۳. عده اى از اصحاب ما.
۴. تنقيح المقال، جلد ۳، خاتمه، صفحه ۸۵، فائده ۲ فوائد الرّجاليه (رجال بحر العلوم)، جلد ۴، صفحه ۱۰۴، فائده ۵۷.

حال آن که می بینیم هر چهار بزرگوار موثق هستند. البته وثاقت سه نفر از آنها جای هیچ حرفی ندارد. «احمد بن عبدون» که گاهی از او تعبیر به «احمد بن عبد الواحد» می شود، از مشایخ بلا واسطه ی نجاشی است و وثاقت ایشان هم ثابت است.^۱

۲- احمد بن علی بن نوح

نجاشی می فرماید: «كان ثقةً في حديثه، متقناً لما يرويه، فقيهاً بصيراً بالحديث والرواية».^۲

۳- ابن سفیان

این کنیه در چهار مورد در رجال نجاشی آمده است.^۳ احتمال دارد که مقصود از این کنیه «حسین بن علی بن سفیان بن خالد البزوفری» و یا این که مقصود پسر عمویش «احمد بن جعفر بن سلیمان» باشد. شاید بتوان گفت چون لقب «بزوفری» منصرف به حسین است.^۴ کنیه ی ابن سفیان هم منصرف به او است. این مطلب از یک سو و از سوی دیگر چون حسین معروف تر از احمد است، [لذا شیخ طوسی احمد را به عنوان پسر عموی حسین معرفی می کند]^۵ پس همان نظر تأیید می شود که مراد از ابن سفیان، حسین باشد که قطعاً موثق است، زیرا نجاشی درباره اش چنین می گوید: «شیخ ثقةٌ جلیلٌ من أصحابنا».^۶ اگر هم مراد احمد باشد با توجه به نکته های زیر ثابت خواهد شد که او هم ثقة است.

شیخ طوسی در رجال می فرماید: «احمد بن جعفر بن سفیان البزوفری یکنی أبا علی ابن عمّ أبي عبدالله (حسین) روی عنه التلعكبري وسمع منه سنة



۱. رجوع کنید به رجال نجاشی، رقم ۲۱۱.

۲. همیشه در نقل روایت مورد اطمینان بوده. روایت های متقن و دقیقی نقل کرده. نسبت به حدیث و روایت هم فقیه و آگاه بوده. - رجال نجاشی، رقم ۲۰۹.

۳. رجال نجاشی، رقم های ۸۱۰، ۸۹۳ و ۹۱۳.

۴. معجم رجال الحدیث، جلد ۲۳، صفحات ۶۴ و ۶۵.

۵. رجال شیخ طوسی، رقم ۵۹۵۴. ۶. رجال نجاشی، رقم ۱۶۲.



خمس و ستین و ثلاث مائة و له منه إجازة و كان يروى عن أبي على الأشعري أخبرنا عنه محمد بن محمد بن النعمان (شيخ مفيد) و الحسين بن عبيد الله [الغضائري] ١. اگر ما باشیم و این مطلب، نتیجه می گیریم که احمد از مشایخ و بزرگان اجازه بوده و نیازی به توثیق ندارد. از این رو مرحوم وحید بهبهانی، در تعلیقه‌ی بر رجال کبیر استرآبادی می فرماید: «احمد بن جعفر موثق است؛ چون جزء مشایخ اجازه می باشد» ٢.

و نیز مرحوم شهید اول در کتاب الرعاية بحثی در مورد عدالت راوی دارد. در آن جا می فرماید: «عدالتی که در راوی معتبر است از دو راه قابل تشخیص است؛ یا دو نفر عادل شهادت دهند و یا این که عدالت آن فرد به نحو استفاضه مشهور باشد.» بعد می فرماید: «مثلُ عدالة مشايخنا السابقين من عهد الشيخ محمد بن يعقوب الكليني و ما بعده الي زماننا هذا لا يحتاج احدٌ من هؤلاء المشهورين الي تنصيب علي تزكية و لا بينة علي عدالة. لما اشتهر في كل عصر من ثقتهم و ضبطهم و ورعهم زيادة علي العدالة و إنما يتوقف علي التزكية غير هؤلاء الرواة الذين لم يشتهروا بذلك ككثير ممن سبق علي هؤلاء و هم طرق الأحاديث المدونة في الكتب غالباً» ٣.

١. کنیه‌ی احمد بن جعفر بن سلیمان بزوفری، «ابا علی» است. وی پسر عموی «ابا عبد الله» (حسین) است. تلغبری از او نقل روایت کرده و در سال ٣٦٥ هم از او حدیث شنیده است. همچنین جناب تلغبری از احمد اجازه‌ی نقل روایت دارد. احمد از ابی علی اشعری (احمد بن ادریس) نقل روایت دارد. شیخ مفید و حسین بن عبيد الله غضائری، هم از او به ما خبر داده‌اند. - رجال شیخ طوسی، صفحه‌ی ٤١٠، رقم ٥٩٥٤.

٢. تعلیقه‌ی بر رجال کبیر استرآبادی، صفحه‌ی ٣٣. ■ توجه داشته باشید که جناب وحید بهبهانی، پدر علم اصول جدید و قطب مقابل اخباری‌گری است و به سادگی کسی را توثیق نمی‌کند.

٣. همانند عدالت مشایخ سابق ما از زمان مرحوم کلینی و بعد از او تا زمان حاضر که هیچ یک از آنان نیازی به دلیل و بینة برای اثبات عدالت ندارند. این سخن به خاطر شهرتی است که هر یک از این افراد در زمان خود به وثاقت، دقت و ورع کسب کرده‌اند. همانا راویانی غیر از این افراد که چنین شهرتی ندارند نیاز به توثیق دارند. همانند کثیری از راویانی که قبل از این افراد بوده و در سلسله سند احادیث قرار دارند. - الرعاية، صفحه‌ی ١٩٢ رسائل فی دراية الحديث، صفحه‌ی ٢١٨.

این عبارت از شخصی مثل شهید اول، نشان می‌دهد که آن بزرگان امامیه [مشایخ اجازه] که بعد از کلینی هستند و در طرق کلینی و امثال کلینی قرار دارند، وثاقتشان کاملاً آشکار بوده و هیچ نیازی به توثیق ندارند. به علاوه آن کسی که از «احمد بن جعفر» نقل کرد، «احمد بن علی بن نوح» بود. تعبیر نجاشی از «احمد بن علی بن نوح» این بود: «كَانَ ثِقَةً فِي حَدِيثِهِ مُتَقَنًّا لِمَا يَرْوِيهِ، فَقِيهًا بَصِيرًا بِالْحَدِيثِ وَ الرَّوَايَةِ»^۱ و نیز به تصریح شیخ طوسی، مرحوم شیخ مفید و غضائری از احمد نقل مستقیم دارند. بعید است چنین اشخاص بزرگی از طریق یک انسان ضعیف، آن هم به کتاب‌های روایی شیعه نه به یک یا دو حدیث سند داشته باشند.

۴ احمد بن ادريس

ثَقَّةٌ فِقْهِيَّةٌ فِي أَصْحَابِنَا، كَثِيرُ الْحَدِيثِ، صَحِيحُ الرَّوَايَةِ.^۲

۵ احمد بن محمد بن عيسى

وثاقت ایشان هم معلوم است.

حاصل کلام این‌که: طریق چهارم مرحوم شیخ هم به «محمد بن اسماعیل» صحیح است؛ طریقی که اختصاص به «کتاب الحج» نداشته و مربوط به همه‌ی کتاب‌های او است.

درس‌ی سند زیارت عاشورا



۱. همیشه در نقل روایت مورد اطمینان بوده. روایت‌های متقن و دقیقی نقل کرده. نسبت به حدیث و روایت هم فقیه و آگاه بوده.
۲. وی از اصحاب مورد اطمینان و فقیه ما بود. احادیث زیادی دارد و روایات را هم به درستی نقل کرده است.

راهی دیگر برای تصحیح طریق مرحوم شیخ به همه‌ی کتاب‌های «محمد بن اسماعیل بن بزيع»

مقدمه‌ی ۱ - چنان‌که دیدید یکی از طرق شیخ به «محمد بن اسماعیل بن بزيع»، از طریق جناب «احمد بن محمد بن عیسی» بود. چنان‌که سند مرحوم صدوق هم به «محمد بن اسماعیل بن بزيع» از طریق «احمد بن محمد بن عیسی» است، و سند نجاشی هم به همه‌ی کتاب‌های «محمد بن اسماعیل بن بزيع» از طریق «احمد بن محمد بن عیسی» است، و نیز در کافی بسیاری از روایات «محمد بن اسماعیل بن بزيع» از طریق «احمد بن محمد بن عیسی» است.^۱ بنابراین به جرأت می‌توان گفت: «احمد بن محمد بن عیسی» همه‌ی کتاب‌های «محمد بن اسماعیل» را روایت می‌کند.

مقدمه‌ی ۲ - مرحوم شیخ طوسی علاوه بر طرقی که در مشیخه‌ی تهذیب به «احمد بن محمد بن عیسی» دارد، در فهرست چهار سند با این شرح به جمیع کتاب‌ها و روایات «احمد بن عیسی» ارائه می‌دهد:

۱- شیخ طوسی ⇨ عدة من اصحابنا (= حسین بن عبید الله و ابن ابی الجید) العطار (= احمد بن محمد بن یحیی العطار) ⇨ محمد بن یحیی ⇨ محمد بن اسماعیل.

۲- شیخ طوسی ⇨ عدة من اصحابنا ⇨ العطار ⇨ سعد بن عبد الله ⇨ احمد بن محمد بن عیسی.

۳- شیخ طوسی ⇨ عدة من اصحابنا ⇨ احمد بن محمد بن الحسن بن الولید ⇨ محمد بن الحسن الولید ⇨ محمد بن الحسن الصفار ⇨ احمد بن محمد بن عیسی.

۴- شیخ طوسی ⇨ عدة من اصحابنا ⇨ احمد بن محمد بن الحسن بن الولید ⇨



۱. ر.ک: اساتید کتاب الکافی، جلد ۶، از صفحه‌ی ۱۹۲ به بعد، و جلد ۴، از صفحه‌ی ۴۸۸ به بعد
همچنین ر.ک: الموسوعة الرجالية، جلد ۳، از صفحه‌ی ۳۳۹ به بعد، و جلد ۴، از صفحه‌ی ۱۲۲ به بعد.

محمّد بن الحسن بن الوليد رحمه الله رحمه الله سعد بن عبد الله رحمه الله احمد بن محمد بن عيسى.^۱ در این چهار طریق همه‌ی روایت عند الكل موثقند مگر «احمد بن محمد بن یحیی» و «احمد بن محمد بن حسن بن ولید» که توثیق ندارند، ولی بر مبنای عدم احتیاج مشائخ اجازه به توثیق که به آن اشاره شد و بعداً هم خواهد آمد هر دو بزرگوار در نهایت وثاقت هستند. [بعدا بالخصوص وثاقت «احمد بن محمد بن یحیی» اثبات خواهد شد.]

حال که طریق شیخ به همه‌ی روایات «احمد بن محمد بن عیسی» تصحیح شد و حال که «احمد بن محمد بن عیسی» راوی تمام کتاب‌های «محمد بن اسماعیل» است، پس طریق شیخ به همه‌ی کتاب‌های «محمد بن اسماعیل» تصحیح شد. ناگفته نماند محقق خوئی با این که وثاقت «احمد بن محمد بن یحیی» و «احمد بن محمد بن حسن بن ولید» را نمی‌پذیرد، از راه دیگری روایات مرحوم شیخ را از «احمد بن محمد بن عیسی» تصحیح می‌کند.^۲ با توجه به این پنج راه حل که ارائه شد در صحت سند شیخ به همه‌ی روایات «محمد بن اسماعیل» تردیدی باقی نمی‌ماند.

توجه به دو نکته:

در صحت استناد شیخ طوسی به کتاب «محمد بن اسماعیل»، توجه به دو نکته - که بر طبق نظر گروهی راه گشاست - لازم است:

۱- تعبیر جناب شیخ در مصباح این است: «رَوِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ». ایشان نفرمود: «رَوِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ»!

پر واضح است که بین این دو تعبیر تفاوت زیادی است. وقتی با به کار بردن فعل معلوم گفته می‌شود «رَوِي»، ثبوت روایت از «مروی عنه» باید قطعی باشد. وقتی هم در قالب فعل مجهول گفته می‌شود «رَوِي»، ثبوت روایت از «مروی

عنه» قطعی نیست. همین مطلب، حدّ اقل قرینه‌ای است که شهادت می‌دهد این روایت با سند معتبر در نزد شیخ از کتاب «محمّد بن اسماعیل» نقل شده است.

۲- اساساً عده‌ای از علمای رجال، نظر مبارکشان بر این است که آنچه بر مُحدّث لازم است، بررسی سند از صاحب کتاب به امام (علیه السلام) است؛ نه از [مثلاً] شیخ طوسی تا صاحب کتاب! چون کتاب‌هایی که امثال شیخ طوسی، کلینی و صدوق از آن‌ها نقل روایت می‌کنند، ثبوتشان در آن زمان به گونه‌ای مشهور بوده که دیگر خود کتاب احتیاج به اسناد نداشته است. به عنوان مثال در عصر ما که محدّثی می‌خواهد از کافی نقل روایت کند و روایت را به صورت مسند به کلینی متصل کند، اشکال در سند او به کافی مشکلی در روایات این کتاب ایجاد نمی‌کند؛ چرا که ثبوت کتاب به مرحوم کلینی برای ما قطعی است و این نقل سند، صرفاً برای اتّصال و تبرّک است، نه ثبوت کتاب به مرحوم کلینی! پس همین طور که در این زمان ثبوت کتاب کافی برای ما کاملاً بدیهی است، در آن زمان هم برخی کتاب‌ها بدین گونه بوده‌اند. بله! اگر کتابی باشد غیر مشهور و شبه‌های در مورد ثبوت کتاب به مؤلف باشد، آن‌جا احتیاج به سند دارد.

با توجه به این مطالب، اساساً عده‌ای معتقدند که نیازی به بررسی سند شیخ تا «محمّد بن اسماعیل» نیست، بلکه باید از «محمّد بن اسماعیل» به بعد بررسی شود. به هر حال اگر قائل به این مطلب نشویم، باز راه برای صحّت اسناد شیخ طوسی به «محمّد بن اسماعیل» باز بود؛ اما خود «محمّد بن اسماعیل»:

بررسی وثاقت محمد بن اسماعیل بن بزيع

نجاشی می‌فرماید: «كَانَ مِنْ صَالِحِي هَذِهِ الطَّائِفَةِ وَثِقَاتِهِمْ كَثِيرُ الْعَمَلِ».^۱ آن‌گاه نجاشی از علی بن حسن بن فضال نقل می‌کند که درباره‌ی «محمّد بن



۱. او از صلحا و موثّقین طایفه‌ی شیعه بود و علاوه بر جنبه‌ی علمی، از نظر عبادی هم ید طولایی داشته است. - رجال نجاشی، رقم ۸۹۳

اسماعیل بن بزیع گفت: «ثقة ثقة عین». سپس روایاتی را نقل می‌کند که دلالت بر عظمت او دارد. شیخ طوسی هم می‌فرماید: «ثقة صحيح».^۱

محمد بن اسماعیل بن بزیع، جزء طرفداران و محبین اهل بیت (علیهم السلام) در دستگاه بنی عباس (علیهم اللعنه) بود.^۲

با جستجو در حال افرادی که «محمد بن اسماعیل» از آن‌ها نقل روایت می‌کند، دریافتیم که این افراد بر سه دسته‌اند:

۱- قطعاً ثقة هستند.

۲- عده‌ای مجهول الحال هستند.

۳- گروهی که برخی آن‌ها را تضعیف کرده و برخی دیگر متمایل به توثیق‌شان هستند.

بنابراین در میان افرادی که ایشان از آن‌ها نقل روایت می‌کند، کسی را پیدا نکردیم که همه‌ی رجالیون در تضعیفش متفق و هم عقیده باشند. ما نمی‌خواهیم از این مطلب به عنوان دلیل استفاده کنیم، بلکه به آن صرفاً به عنوان یک قرینه و مؤید نگاه می‌کنیم تا در جای خود مورد استفاده قرار گیرد.

بررسی سند اول زیارت: «صالح بن عقبه»

نام کامل ایشان «صالح بن عقبه بن قیس» است. قبل از بررسی وثاقت یا عدم وثاقت ایشان، ابتدا سخنانی را که در تأیید یا رد ایشان گفته شده است بیان می‌کنیم.

۱. رجال شیخ طوسی، رقم ۵۳۹۳.

۲. کتابی است به نام «سُبُل الرُّشَاد إِلَى اصْحَابِ الْجَوَادِ (علیه السلام)» موضوع این کتاب مختصری شرح حال است و مابقی آن هم آدرس است. در آن‌جا می‌توانید در مورد ایشان تحقیق بیشتری داشته باشید. [سُبُل الرُّشَاد، صفحه‌ی ۲۱۳ و ۲۱۴].

صالح بن عقبه از دیدگاه علمای رجال

الف) نجاشی

مرحوم نجاشی می‌فرماید: «صالح بن عقبه بن قیس بن سمان بن اُبی ربیحه مولى رسول الله (صلی الله علیه وآله) قیل: إنه روی عن اُبی عبد الله (علیه السلام) و الله أعلم. روی صالح عن اُبیهِ عن جدّه و روی عن زید الشحام [و] روی عنه محمد بن الحسین بن اُبی الخطاب و ابنه اسماعیل بن صالح بن عقبه قال سعد: هو مولى. له کتاب یرویه [عنه] جماعة منهم محمد بن اسماعیل بن بزیع. أخبرنا الحسین بن عبید الله عن ابن حمزة قال: حدثنا علی بن ابراهیم عن ابن اُبی الخطاب قال حدثنا محمد بن اسماعیل عن صالح بکتابه».^۱

مطالبی که از عبارت نجاشی استفاده می‌شود:

۱- نزد نجاشی مسلم نبوده که صالح بن عقبه، از امام صادق (علیه السلام) روایت داشته باشد. دلیل مطلب هم این است که فرمود: «قیل إنه روى عن اُبی عبد الله (علیه السلام) و الله أعلم».

۲- از عبارت نجاشی استفاده می‌شود که خود صالح، پدرش عقبه بن قیس، جدش سمان بن اُبی ربیحه و فرزندش اسماعیل بن صالح همه از راویان حدیث هستند.

۳- جناب نجاشی فرمود: «له کتاب یرویه عنه جماعة منهم محمد بن

۱. «صالح بن عقبه بن قیس بن سمان بن اُبی ربیحه غلام رسول خدا (صلی الله علیه وآله)». برخی گفته‌اند: او از امام صادق (علیه السلام) نقل روایت کرده، اما خداوند بهتر می‌داند. صالح از پدرش و او هم از جدش روایت کرده و نیز از «زید شحام» هم روایت کرده. «محمد بن حسین بن اُبی الخطاب» و فرزندش «اسماعیل بن صالح بن عقبه» هم از صالح نقل روایت کرده‌اند. «سعد» در رابطه با صالح چنین می‌گوید: او مولى است. [در مورد معنای مولى در رجال، رک: معجم اصطلاحات علم الرجال، صفحات ۱۷۸ و ۱۷۹] کتابی دارد که جماعتی از او روایت کرده‌اند. در میان این جماعت می‌توان از «محمد بن اسماعیل بن بزیع» نام برد. «حسین بن عبید الله» از «ابن حمزه» از این کتاب به ما خبر داده و گفت: حدیث کرد برای ما «علی بن ابراهیم» از «ابن اُبی الخطاب» و گفت: حدیث کرد برای ما «محمد بن اسماعیل» از «صالح بن عقبه» به کتابش. رجال نجاشی، رقم ۵۳۲.

اسماعیل». این عبارت هم جای دقت دارد که کتابش مورد توجه جماعتی از روایات حدیثی بوده است.

۴- نجاشی، در ابتدا فرمود: «رَوَى عَنْهُ مُحَمَّدُ بْنُ حُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ». این مطلب نشان می‌دهد «محمّد بن حسین بن ابی الخطاب» جزء راویان از او بوده است و در سندی هم که از کتاب ارائه داد فرمود: «عن ابن ابی الخطاب». مراد از او هم «محمّد بن حسین بن ابی الخطاب» است.

چنان‌که مشاهده کردید؛ جناب نجاشی، در مورد صالح بن عقبه، توثیق و تضعیفی نداشت.

و نیز نجاشی می‌فرماید: «صالح بن عقبه بن خالد الأسدي له كتابٌ أخبرنا أحمد بن محمد عن علي بن همام قال حدّثنا جعفر بن محمد بن مالك الفزاري قال حدّثنا محمد بن عمران القرشي قال حدّثنا الحسن بن الحسين اللؤلؤي عن محمد بن اسماعيل بن بزيع عن محمد بن ايوب عن صالح بن عقبه بن خالد الأسدي»^۱.

با توجه به این عبارت معلوم می‌شود که دو نفر به نام صالح بن عقبه داریم. محمد بن اسماعیل بن بزیع از «صالح بن عقبه بن قیس» بلاواسطه نقل کرد، ولی از «صالح بن عقبه بن خالد» با واسطه روایت دارد.

(ب) شیخ طوسی

مرحوم شیخ طوسی در فهرست - بدون ذکر پسوندی که مشخص کند «صالح به عقبه بن قیس» است یا «صالح بن عقبه بن خالد» - می‌فرماید: «صالح بن عقبه، له كتابٌ. أخبرنا ابن أبي جید عن ابن الوليد عن الصفار عن محمد بن الحسين عن محمد بن إسماعيل بن بزيع عن صالح بن عقبه»^۲.

۱. صالح بن عقبه بن خالد اسدی کتابی دارد. مُخبر این مطلب هم احمد بن محمد از - رجال نجاشی، رقم ۵۳۴.

۲. «صالح بن عقبه» دارای کتابی است. مُخبر این مطلب به ما، «ابن ابی الجید» از «ابن ولید» از «صفار»



اما از سند به قرینه‌ی نقل «محمد بن اسماعیل بن بزیع» از او معلوم است که منظور، «صالح بن عقبه بن قیس» است و مرحوم شیخ هم در این جا توثیق و تضعیفی نسبت به صالح بن عقبه بیان نمی‌کند.

مرحوم شیخ طوسی در رجال نام «صالح بن عقبه» را جزء اصحاب امام باقر (علیه السلام) ذکر کرده است: مراد از ایشان در این جا، صالح بن عقبه بن خالد است.^۱ اما در جای دیگر در ضمن اصحاب امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «صالح بن عقبه بن قیس بن سمعان مولی رسول الله (صلی الله علیه وآله)».^۲ در قسمت دیگری از کتاب خود جزء اصحاب امام کاظم (علیه السلام) می‌فرماید: «صالح بن عقبه من اصحاب ابي عبدالله (علیه السلام)».^۳

ج) ابن غضائری و برخی از بزرگان دیگر

در رجال ابن غضائری چنین آمده: «صالح بن عقبه بن قیس بن سمعان بن ابي ذبیحه مولی رسول الله (صلی الله علیه وآله)».^۴ روى عن ابي عبدالله (علیه السلام).
غال کذاب لا یلتفت إلیه».^۵

و مرحوم علامه در تضعیف وی می‌فرماید: «روی عن ابي عبدالله (علیه السلام)، کذابٌ غالٍ لا یلتفت إلیه».^۵

^۱ از «محمد بن حسین» از «محمد بن اسماعیل بن بزیع» از «صالح بن عقبه» است. - فهرست شیخ طوسی، صفحه‌ی ۲۴۵، رقم ۳۶۲. ۱. رجال شیخ طوسی، رقم ۱۴۵۹.

۲. صالح بن عقبه بن قیس بن سمعان. سمعان که از اجداد صالح می‌باشد، غلام رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بود. رجال شیخ طوسی، رقم ۳۰۷۰.

۳. صالح بن عقبه از اصحاب امام صادق (علیه السلام) است. - رجال شیخ طوسی، رقم ۵۰۳۷.

۴. صالح بن عقبه بن قیس بن سمعان بن ابي ذبیحه غلام رسول خدا (صلی الله علیه وآله) وی از امام صادق (علیه السلام) نقل روایت دارد. او غالی و بسیار دروغ‌گو بوده و اعتنایی هم به روایاتش نیست. - رجال ابن غضائری، رقم ۷۰.

۵. صالح بن عقبه از امام صادق (علیه السلام) روایت دارد. او دروغ‌گو و غالی بوده و اعتنایی هم به روایت هایش نیست. - خلاصه، رقم ۱۴۲۰، قسم دوم - چاپ دیگر: صفحه‌ی ۲۳۱.



و ابن داوود به پیروی از ابن غضائری در تضعیف او چنین می گوید: «صالح بن عقبه بن سمعان ... [غض] لیس حدیثه بشیء کذاب غال کثیر المناکیر».^۱
در رجال مامقانی در مورد عبارت ابن داوود چنین آمده است: «وفیه تغییر لما نقلناه عن ابن الغضائری».^۲

کاظمی در کتاب هدایة المحدثین این گونه گفته است: «صالح المشترك بین جماعة لاحظ لهم فی التوثیق إلا صالح بن خالد أبو شعیب المحاملی».^۳
مرحوم محقق خویی می فرماید: این مطلب^۴ مؤید عدم ثبوت کتاب ابن غضائری برای ماست.^۵

(د) محقق خویی

خلاصه‌ی فرمایش مرحوم آیت الله خویی چنین است:

۱- نام «صالح بن عقبه» بدون هیچ پسوندی، در یکصد و بیست و دو سند از اسناد روایات ما آمده است.

۲- «صالح بن عقبه بن خالد» غیر از این «صالح بن عقبه بن قیس» است. «صالح بن عقبه بن خالد» از اصحاب امام باقر (علیه السلام) است، اما «صالح بن عقبه بن قیس» از اصحاب امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) است که گاهی با پسوند «الخیاط» یا «القماط» هم آمده است.

۳- جناب «صالح بن عقبه بن قیس»، هم در اسناد تفسیر «علی بن ابراهیم»

۱. صالح بن عقبه بن سمعان ... [ابن غضائری می گوید] روایاتش قابل اعتماد نیست. او دروغ گو و غالی بوده و امور منکر زیادی را ذکر کرده است. - رجال ابن داود، صفحه‌ی ۲۵۰، قسم ثانی ۲۳۷.
۲. این عبارت ابن داوود به نقل از ابن غضائری با آن چه قبلاً از ابن غضائری نقل شد تفاوت دارد. - رجال مامقانی، جلد ۲، صفحه‌ی ۹۲.
۳. نام صالح مشترک بین جماعتی است که هیچ کدام از آن‌ها بهره‌ای از توثیق ندارند، مگر یک نفر و آن «صالح بن خالد ابو شعیب محاملی» است. - هدایة المحدثین، صفحات ۸۰ و ۸۱.
۴. اختلاف عبارت ابن داوود به نقل از ابن غضائری با خود عبارت ابن غضائری.
۵. معجم رجال الحدیث، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۰۲.

واقع شده و هم در اسناد «کامل الزیارات». رجال این دو کتاب هم توسط دو مؤلف توثیق عام دارند. بنابراین «صالح بن عقبه بن قیس» موثق است.^۱

۴- تضعیف جناب ابن غضائری مشکل ساز نیست، چرا که نسبت این کتاب موجود، به مؤلف ثابت نیست و در اجازات علامه که همه‌ی کتب را یک به یک نام می‌برد و بعد اجازه می‌دهد، نامی از کتاب رجال ابن غضائری به میان نیامده است؛ بلکه در زمان شیخ و نجاشی نیز وجود چنین کتابی مشکوک است.

پدر غضائری استاد نجاشی است و نیز خود ابن غضائری هم استاد و هم دوره‌ی نجاشی بوده است. جا دارد در این جا بپرسیم «با این که نجاشی در صدد شمارش همه‌ی کتب امامیه است، پس چرا از این کتاب ابن غضائری سخنی به میان نیاورده است؟! بله! شیخ طوسی در مقدمه‌ی فهرست فرموده است: «احمد بن حسین» دو کتاب داشته است. یکی در بیان مصنفات قوم و دیگری در ذکر اصول قوم.^۲ جناب شیخ طوسی هر دو کتاب را مدح می‌کند، اما می‌فرماید: «ورثه‌ی احمد، این کتاب‌ها را از بین بردند و هیچ کس هم از این دو کتاب استنساخ نکرده است.»^۳

۵- نسبت دادن کتاب رجال موجود به ابن غضائری ثابت نیست؛ بلکه برخی یقین دارند که این کتاب جعلی است و چه بسا بعضی از مخالفین این کتاب را وضع کرده و به ابن غضائری نسبت داده‌اند، تا این که بدین وسیله بسیاری از روایان ارزشمند شیعه را کنار بگذارند. از مؤیدات عدم صحت نسبت دادن این کتاب به ابن غضائری، این است که مرحوم نجاشی در برخی موارد از «احمد بن

۱. هر چند که مرحوم خویی در اواخر عمر شریفشان از مبنای توثیق عام رجال کامل الزیارات عدول فرمودند؛ اما با توجه به مبنای مورد قبولشان در مورد توثیق عام رجال تفسیر علی بن ابراهیم قمی، باز هم صالح بن عقبه بن قیس را موثق می‌دانند.

۲. جهت تحقیق در تفاوت میان اصول و مصنفات، ر.ک: معجم مصطلحات علم الرجال، صفحه‌ی ۲۳ و ۲۴.

۳. معجم رجال الحديث، جلد ۹، از صفحه‌ی ۷۶ به بعد، و جلد ۱، صفحه‌ی ۱۰۲ و ۱۰۳.

حسین غضائری» نکته‌هایی را نقل می‌کند که با آنچه در این کتاب است تفاوت‌هایی دارد؛ مثلاً نجاشی در ترجمه‌ی خیبری می‌گوید: ابن غضائری گفته است: «هو ضعیف فی مذهب»؛ در حالی که در رجال کنونی ابن غضائری چنین آمده: «إنَّه ضعیف الحدیث غال المذهب». و در همین مورد بحث ما، یعنی «صالح بن عقبه بن قیس» مشاهده کردید، آنچه که علامه از ابن غضائری نقل کرده بود، با آنچه که ابن داوود از ابن غضائری نقل کرد، تفاوت‌هایی داشت. همه‌ی این موارد، مؤید عدم ثبوت این کتاب به ابن غضائری است.

مؤید دیگر این‌که در برخی از نسخه‌های موجود، نام عده‌ای از افراد برده شده و در نسخه‌های دیگر نامی از آن‌ها به میان نیامده است. بله! برخی مثل علامه و ابن داوود به کتاب او اعتماد کرده‌اند؛ اما برای من ثابت نیست.

ه) وحید بهبهانی

مرحوم وحید بهبهانی، تعلیق‌هی مفصلی بر «رجال کبیر استرآبادی» دارد. ایشان پیش از این تعلیق، فوایدی را بیان کرده است که ما خلاصه‌ی مطالب ایشان را در تعلیق و فواید ذکر می‌کنیم:

۱- غلوی که مثل ابن غضائری و محدثین اهل قم، به برخی از راویان نسبت می‌دهند، لزوماً آن غلوی نیست که در روایات اهل بیت (علیهم السلام)، مورد مذمت قرار گرفته است.

توضیح مطلب: جناب ابن غضائری و قمیون مرتبه‌ی خاصی را برای معصومین (علیهم السلام) قائل بودند و اعتقادشان بر این بود که بالاتر رفتن از این مرتبه، غلو است. برخی از قمیون تصریح دارند که: «هر کس بگوید معصومین سهو نمی‌کنند، غالی است!» حتی برخی از مراتب تفویض که هیچ مشکل کلامی ندارد، برخی از معجزات و کرامات و نیز اعتقاد به این که ائمه (علیهم السلام) عالم

بماکان و ما یكون و ما هو کائن (گذشته، حال و آینده) باشند را غلو می دانستند، و گوینده‌ی این سخنان را متهم به غلو می کردند. یکی از این افراد در مورد اتهام به غلو «صالح بن عقبه» است، چرا که چنین روایاتی از او دیده شده است، و چون روایاتی که از دیدگاه آنان غلو و کذب است، لذا بلافاصله بعد از «غال» حکم به «کذاب» بودن او هم می کردند و می گفتند: «غال کذاب!». بنابراین به نظر مرحوم وحید بهبهانی نمی توان به صرف اتهام این گروه اعتماد کرده و کسی را غالی دانست.

۲- مرحوم نجاشی و مرحوم شیخ با این که در مقام بیان حالات صالح هستند، سخنی از غلو او به میان نیاورده اند.

۳- جناب نجاشی فرمود: «کتاب صالح بن عقبه را جماعتی از راویان روایت کرده اند.» اگر نگوییم خود این سخن، مفید عدالت راوی است، لا اقل می تواند از امارات اعتماد بر او باشد.

۴- با استفاده از کلام نجاشی پی می بریم که اجلائی مثل «محمد بن اسماعیل بن بزیع» از «صالح بن عقبه» نقل روایت کرده اند و روایت چنین اجلائی جزء امارات وثاقت است.

۵- مرحوم صدوق در پایان کتاب «من لایحضره الفقیه»، سندی را به جناب «صالح بن عقبه» ارائه می دهد. ایشان در ابتدای «من لایحضره الفقیه» چنین فرموده است: «کتاب هایی که من از آن ها نقل روایت می کنم، جزء کتب معتومه و اصول مشهوره است.» همین ذکر سند از طرف مرحوم صدوق، نشان دهنده‌ی اعتماد ایشان به کتاب اوست؛ اعتمادی که برخواسته از تأیید ایشان نسبت به نویسنده‌ی کتاب است.

به عبارت دیگر در توضیح فرمایش مرحوم وحید می توان گفت: مسائل کلامی مانند همه‌ی علوم دیگر، جزء مسائلی است که به تدریج تقویت شده، تا این که بدست ما رسیده است. شما می بینید که محمد بن حسن بن ولید (استاد



شیخ صدوق) و نیز خود شیخ صدوق، قائل به سهو النبی بوده‌اند. «محمد بن حسن بن ولید» تصریح می‌کند که اولین مرتبه از غلو، قائل شدن به عدم سهو است؛ در این میان هم فرقی نمی‌کند که اعتقاد خود را در جایی بیان کرده باشد و یا این که روایتی را در این باب نقل کرده باشد. ابن غضائری هم مثل قمیون معیارش در حکم به غلو روایاتی است که این روات نقل کرده‌اند و از دیدگاه ایشان این روایات دلالت بر غلو راوی دارد.

از سوی دیگر وقتی نجاشی و شیخ طوسی در رجال خود - که برای ذکر توثیق و تضعیف است - نام او را می‌برند و در عین حال وی را متصف به «غالی کذاب» نمی‌کنند، معلوم می‌شود که نسبت غلو برای آن‌ها ثابت نبوده است. چگونه می‌توان از طرفی در مقابل این سکوت معنا دار و از طرف دیگر روایاتی که اجلاء از ایشان دارند؛ حکم به عدم وثاقت او کرد!

چگونه می‌توان کلام نجاشی در رابطه با کتاب او را دید که می‌فرماید: «یرویه جماعة من الأصحاب؛ جماعتی از اصحاب از وی نقل روایت می‌کنند» و چگونه می‌توان توثیق عام مرحوم صدوق در رابطه با کتاب‌هایی که از آن‌ها نقل روایت می‌کند را ملاحظه کرد، اما با این حال سخن از عدم وثاقت «صالح بن عقبه» به میان آورد؟! به نظر مرحوم وحید، اگر این امور دلالت بر وثاقت نکند، لا اقل دلالت بر مدح او خواهد کرد.^۱

و) محدث نوری

محدث بزرگوار میرزا حسین نوری، شش وجه در اثبات وثاقت جناب «صالح بن عقبه» دارد که خلاصه‌ی آن را ذکر می‌کنیم:

۱- مرحوم صدوق و مرحوم کلینی، هر دو از طریق «یونس بن عبد الرحمن»

۱. ر.ک: رجال کبیر استرآبادی، (تعلیق‌های کتاب) صفحه‌ی ۱۸۱ - فوائد، صفحات ۳۸، ۴۶، ۴۷، ۵۴ و ۵۹.





از «صالح بن عقبه» نقل روایت می‌کنند.^۱ از طرفی یونس بن عبد الرحمن هم از اصحاب اجماع است که در وصف آن‌ها گفته‌اند: «و أَجْمَعَتِ الإِصَابَةُ عَلَيَّ تَصْحِيحَ مَا يَصُحُّ عَنْهُمْ».^۲

۲- در تهذیب و استبصار، جناب «محمد بن احمد بن یحیی» از صالح روایت دارد.^۳ از سوی دیگر قمیون برخی از راویان «محمد بن احمد بن یحیی» را که در نواذر الحکمه‌اش آمده، استثنا کرده و حکم به عدم اعتبار آن‌ها نموده‌اند و حال آن‌که صالح جزء افراد استثنا شده نیست.

۳- روایت گروهی از ثقات از صالح بن عقبه، قرینه‌ای بر وثاقت اوست. افرادی مثل «محمد بن اسماعیل بن بزیع» و نیز «محمد بن حسین بن ابی الخطاب»، که به تصریح نجاشی از صالح نقل روایت کرده‌اند. همچنین افرادی مثل «محمد بن سنان» و «محمد بن خالد الطیالسی» که به نظر محدث نوری جزء ثقات هستند و با این حال از صالح نقل روایت کرده‌اند.^۴

۴- یکی از افرادی که از صالح بن عقبه حدیث نقل می‌کند، جناب «حسن بن علی بن بقاح» است که در حَقِّش گفته‌اند: «او صحیح الحدیث است». به نظر محدث نوری کلمه‌ی «صحیح الحدیث»، دالّ بر وثاقت همه‌ی افرادی است که حسن بن علی از آن‌ها نقل روایت می‌کند.

۵- نجاشی، شیخ طوسی و ابن شهر آشوب، نام صالح را برده و کتاب او را هم ذکر کرده‌اند. آن‌ها طریق خود به صاحب کتاب را بیان کرده‌اند، اما هیچ طعنی بر صالح وارد نکرده‌اند. این مطلب در حالی است که اگر صالح غالی و کذاب بود، باید این سه بزرگوار بعد از نام بردن کتاب او و یاد کردن از طریق خود، این مطلب را هم متذکر می‌شدند.

۱. کافی، جلد ۷، صفحه‌ی ۳۱۲.

۲. همه اجماع کرده‌اند بر قبول تمام چیزهایی که آن‌ها تصحیح کرده‌اند.

۳. تهذیب، جلد ۵، صفحه‌ی ۳۶۴-استبصار، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۰۷.

۴. پوشیده نماند که بر خلاف نظر مرحوم نوری باید بین نقل اجلاء از ثقات از یک نفر، با نقل ثقه‌ی معمولی از یک راوی تفاوت قائل شد.

۶- مرحوم صدوق، کتاب صالح بن عقبه را جزء کتب مُعتمده بر شمرده و در پایان «من لایحضره الفقیه»، به صالح بن عقبه و کتاب او ارائه‌ی سند کرده است. با توجه به آنچه گفته شد مشخص می‌گردد که تضعیف «صالح بن عقبه» جایگاهی ندارد و غلوّی که ابن غضائری به او نسبت داده، در واقع نشان‌گر غلوّ مقام صالح بوده و چیزی از شأن و مقام او نمی‌کاهد.^۱

ز) مولی محمد تقی مجلسی

مرحوم مولی محمد تقی مجلسی در کتاب روضة المتقین چنین می‌فرماید: این غلوّی که ابن غضائری به صالح نسبت داده، به خاطر نقل اخباری است که دلالت بر جلالت مقام ائمه (علیهم السلام) می‌کند؛ در حالی که هیچ غلوّی در این روایات مشاهده نمی‌شود. همچنین از کلام مرحوم صدوق استفاده می‌شود که، «أَنَّ كِتَابَهُ مُعْتَمَدُ الْأَصْحَابِ وَ لِهَذَا ذَكَرَ أَخْبَارُهُ الْمَشَايِخَ وَ عَمِلُوا عَلَيْهَا».^۲

منظور ایشان از فرمایش شیخ صدوق، کلامی است که صدوق در مقدمه‌ی «من لایحضره الفقیه» بیان فرموده است. ایشان در این کتاب چنین فرموده است: «وَلَمْ أَقْصِدْ فِيهِ قَصْدَ الْمُصَنِّفِينَ فِي إِيرَادِ جَمِيعِ مَا رَوَوْهُ، بَلْ قَصَدْتُ إِلَى إِيرَادِ مَا أَفْتِيَ بِهِ وَ أَحْكُمُ بِصَحَّتِهِ وَ أَعْتَقِدُ فِيهِ أَنَّهُ حُجَّةٌ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَ رَبِّي تَقْدَسَ ذِكْرُهُ وَ تَعَالَتْ قُدْرَتُهُ وَ جَمِيعُ مَا فِيهِ مُسْتَخْرَجٌ مِنْ كُتُبٍ مَشْهُورَةٍ عَلَيْهَا الْمُعَوَّلُ وَ إِلَيْهَا الْمَرْجِعُ؛ من نخواستم در این کتاب هر روایتی را نقل کنم، بلکه قصد دارم تنها روایت‌هایی را نقل کنم که بر طبق آن‌ها فتوا می‌دهم. روایت‌هایی که حکم به صحتشان کرده و معتقدم که حجتی بین من و خدایم می‌باشند. همچنین همه‌ی آنچه را که در این کتاب آوردم، از کتاب‌هایی استخراج شده‌اند که مشهور بوده و مرجع قابل اتکایی می‌باشند».^۳

آنگاه مرحوم صدوق در کتاب «من لایحضره الفقیه» از کتاب صالح بن عقبه

۱. مستدرک الوسائل، چاپ قدیم، جلد ۳، صفحه‌ی ۶۰۷- چاپ جدید، ج ۲۲، ص ۳۶۲.

۲. کتاب صالح مورد اعتماد اصحاب بوده، لذا مشایخ و بزرگان ما اخبار کتابش را ذکر کرده و بر طبق آن‌ها عمل کرده‌اند. کتاب روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه، جلد ۱۴، صفحه‌ی ۱۴۹.

۳. من لایحضره الفقیه، جلد ۱، صفحه‌ی ۲ و ۳.



روایت نقل می‌کند و در پایان کتاب هم سند خود را به کتاب صالح بن عقبه به عنوان یکی از منابعش ارائه می‌دهد.^۱

پس معلوم می‌شود که کتاب صالح جزء کتب مشهوره‌ای است که: «عَلَيْهَا الْمُعَوَّلُ وَإِلَيْهَا الْمَرْجِعُ»^۲

ح) مرحوم محقق شوشتری

مرحوم محقق شوشتری در دو کتاب «قاموس الرجال» و «الاخبار الدخيلة» درباره‌ی صالح بن عقبه سخنانی دارد که خلاصه‌ی آن بدین صورت است:

۱- این که در کتاب نجاشی و دیگر کتاب‌ها، به عنوان یک پسونند گفته بودند: «صالح بن عقبه بن خالد بن قیس ابن سمعان ابن ابی ربیحة مولى رسول الله (صلی الله علیه وآله)». مولى بودن یا به جهت «أبى ربیحة» است و یا به جهت «سمعان»، ولی هیچ یک از این دو در کتب رجال به عنوان موالی و اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مطرح نشده‌اند. بله! در برخی از نسخه‌ها به جای ابی ربیحة، «ابی ربیعه» است که نام او جزء اصحاب آمده است.

۲- صالح بن عقبه، که گاهی از او با پسونند حنّاط یاد شده، در سند زیارت عاشورا در کامل الزیارات، مقید به قید جهنی شده است. (صالح بن عقبه الجهنی)
۳- فرمایش ابن غضائری که گفت: «صالح بن عقبه، غالی و کذاب است»، با گفتار منکر صالح در مورد ثواب زیارت عاشورا مورد تأیید قرار می‌گیرد.

ایشان در کتاب الاخبار الدخيلة می‌گوید: «...مع اشتماله علی شرح منکر من كتابة زیارة کل من زار الحسین (علیه السلام) منذ یوم قتل (علیه السلام) له [فاتق کامل و المصباح علیه] فانه یستلزم تفضیل الشیء علی نفسه و من کون الزائر بهذه زیارة کمن استشهد معه (علیه السلام) حتی یشارکهم فی درجاتهم لا یعرف إلا فی الشهداء الذین استشهدوا معه (علیه السلام) و لاسیما

در سند زیارت عاشورا



۲. به آن تکیه شده و مورد استناد قرار می‌گیرد.

۱. همان، جلد ۴، صفحه‌ی ۵۱۱.

إن قرأها كل يوم ففي الكامل بعد الزيارة قال: يا علقة! إن استطعت أن تزوره في كل يوم بهذه الزيارة فافعل ذلك فلك ثواب جميع ذلك و في المصباحين قال علقة قال ابو جعفر (عليه السلام) إن استطعت أن تزوره في كل يوم بهذه الزيارة فافعل و لك ثواب جميع ذلك فيلزم أن يكون افضل منهم بعدد ايامه التي يقرأها فيها».

یعنی در شرح الزيارة که صالح بن عقبه در طریق آن روایت قرار دارد، مطالب منکری وجود دارد، چرا که:

اولاً: موجب امری غیر معقول یعنی برتری یک چیز بر خودش می باشد، زیرا مستفاد از روایت این است که هر بار زیارت زائر، برابر است با زیارت های تمام زوار از روز شهادت امام (علیه السلام) تا کنون، که از جمله ی زیارت ها، زیارت خود این شخص است و این مطلب یعنی برتری یک شیء بر خودش!!

ثانیاً: چگونه قابل توجیه است که خواننده ی این زیارت در درجه ی شهدای کربلا باشد؟!

ثالثاً: اگر زائر بر طبق دستور این روایت همه روزه این زیارت را بخواند، معنایش این است که به عدد روزهایی که این زیارت را خوانده است از شهدای کربلا هم برتر باشد!!

۴- کتاب رجال ابن غضائری، کتابی است مورد اطمینان، چرا که افرادی مثل نجاشی و علامه به آن اعتماد کرده اند. با جستجو در مواردی که ابن غضائری به آنها جرح وارد کرده، به این نتیجه می رسیم که این افراد واقعاً مستحق جرح بوده اند. بعد می فرماید: «... و هذا الرجل لا نقاد مثله بعد ابن الوليد الناقد لنوادير الحكمة بل هو فوقه فنراه قَوِيٌّ مِمَّنْ ضَعْفَهُ ابن الوليد و ابن بابويه».^۱ با توجه به این مطلب روشن می شود که هیچ اشکالی در کتاب و نویسنده ی آن نیست.

۱. بعد از ابن ولید، که ناقد نوادر الحکمه است، هیچ نقاد رجال و حدیثی مثل ابن غضائری نبوده؛ بلکه ابن غضائری بالاتر از محمد بن حسن بن ولید است. می بینیم که ابن غضائری افرادی را که ابن ولید و ابن بابویه تضعیف کرده اند، توثیق کرده است.

۵- ابن غضائری کتاب‌هایی داشته، که بدین قرار است:

(۱) فهرست مصنفات اصحاب.

(۲) فهرست اصول اصحاب.

(۳) کتابی در مورد افراد ممدوح از روات.

(۴) کتابی در مورد افراد مذموم از روات.

(۵) کتابی در تاریخ.

با مراجعه به رجال نجاشی متوجه می‌شویم که نجاشی همه‌ی این کتاب‌ها را در اختیار داشته.^۱ روی همین اساس کلام شیخ طوسی در مقدمه‌ی فهرست مبنی بر این که همه‌ی کتاب‌های ابن غضائری بعد از مرگش از بین رفته، مورد پذیرش نمی‌باشد.

بعد از نجاشی، از کتاب‌های اوّل، دوم و پنجم هیچ اثری نیست؛ هر چند که کتاب «مذمومین و مجروحین [= کتاب ۴]» بعدها بدست ابن طاووس، علامه و ابن داوود رسید. همچنین بخشی از کتاب «ممدوحین [= کتاب ۳]» نیز بدست علامه و ابن داوود رسیده است.

۶- غلوّی که ابن غضائری و قمیون به گروهی نسبت می‌دهند، به معنای اعتقاد به معجزات و خوارق عادات نیست. چون این اعتقادات از ضروریات مذهب امامیه بوده و توسط همین افراد هم نقل شده است؛ بلکه فقط مراد آن‌ها از غلوّ، این بوده که عدّه‌ای گمان کنند با داشتن ولایت و محبّت معصومین (علیهم السلام) می‌توانند عبادت خدای متعال را هم کنار بگذارند. «وإنّما مرادهم بالغلو ترك العبادۃ اعتماداً علی ولایتهم (علیهم السلام)».^۲

۱. ر.ک: رجال نجاشی، رقم ۵۲۷، ۱۵۴، ۱۲۵۴، ۳۱۰، ۳۹۵، ۲۰۰، ۵۱۷، ۱۸۲.

۲. قاموس الرجال، جلد ۵، صفحه‌ی ۴۶۴ - جلد ۱، صفحات ۴۵، ۵۵، ۶۶ و ۴۴۰. الاخبار الدخیلة، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۵۶.

■ توجه به هفت نکته، قبل از اظهار نظر نهایی در مورد صالح

۱- ابن غضائری و فرزندش از بزرگان امامیه هستند

جناب «حسین بن عبید الله غضائری» و فرزندش جناب «احمد بن حسین بن عبید الله الغضائری» هر دو از اجلاء و ارکان علمای امامیه هستند. احمد که معروف به ابن غضائری است، از صاحب نظران قطعی و نقادان دقیق رجال و حدیث به شمار می‌رود. برای روشن شدن صحت این ادعا کافی است نگاهی به رجال نجاشی کرده و اعتمادی که نجاشی به احمد داشته مورد لحاظ قرار دهید.

۲- نظرات ابن غضائری در رجال نجاشی

در رجال نجاشی - چه با تصریح و چه بدون تصریح - نقل قول‌هایی از ابن غضائری شده است، لذا می‌توان گفت کتاب‌ها و یا حداقل یادداشت‌هایی از ابن غضائری در دست نجاشی بوده است.

۳- اعتماد سید بن طاووس به کتاب‌های ابن غضائری

پس از فوت مرحوم نجاشی - در سال ۴۵۰ هـ.ق - تا زمان مرحوم احمد بن طاووس - متوفای ۶۶۴ هـ.ق - اثری از کتاب‌های ابن غضائری دیده نشده. تا این که مرحوم احمد بن طاووس و شاگردان او علامه‌ی حلی و ابن داوود به برخی از نوشته‌های منسوب به ابن غضائری دست یافتند.

اعتماد این سه بزرگوار بر این نوشته‌ها از یک طرف و در طرف مقابل، عدم ذکر سند از طرف ابن طاووس به ابن غضائری به تصریح خودش؛^۱ همچنین



اختلاف نسبتاً زیادی که میان نسخه‌ها وجود دارد و نیز تصریح مرحوم شیخ در ابتدای فهرست به از بین رفتن کلیه‌ی کتاب‌های احمد، انسان را مقداری دچار تردید می‌کند؛ لذا در مواردی که تضعیفی از ابن غضائری در این رجال کنونی دیده می‌شود و منطبق با رجال نجاشی نیست، باید دقت بیشتری کرده و قرائن دیگر را نیز با تأمل بیشتر مورد لحاظ قرار داد.

۴- تعابیر منحصر به فرد

برخی از تعابیر کم‌نظیر در تضعیف رجال، در کتاب کنونی دیده می‌شود که در کتاب‌های رجال دیگر، یا سابقه ندارد و یا کمتر دیده می‌شود. به عنوان نمونه می‌توان از این تعابیر نام برد: «متهالک»^۱، «مُتَحَرَف»^۲، «كثِيرُ التَّفَرُّدِ بِالْغَرَائِبِ»^۳، «كُلُّ عِيُوبِ الضُّعْفَاءِ مُجْتَمِعَةٌ فِيهِ»^۴ در دو مورد راویانی را نام می‌برد که این‌ها «خُبْتُ عَظِيمٌ» و «مذهب متهافت» دارند.^۵ در تعبیری هم این‌گونه آمده است: «كُلُّ مَا يَرْوِيهِ كَذِبٌ وَ الْكَذِبُ بَيْنُ فِي وَجْهِ حَدِيثِهِ»^۶

توجیه این‌گونه تعابیر به جز غیرت دینی و مبارزه با جعل حدیث چیز دیگری نیست.

۵- مقایسه‌ی نظریه‌ی ابن غضائری و قمیون

ابن غضائری برخی از افرادی را که قمیون متهم به غلو کرده‌اند،^۷ مبرّی از این

۱. رجال ابن غضائری، رقم ۱۱. همان.

۲. همان، رقم ۱۹.

۳. همه‌ی عیوب راویان ضعیف در او جمع است. - رجال ابن غضائری، رقم ۲۷، صفحه‌ی ۴۸.

۴. رجال ابن غضائری، رقم ۸۷، صفحه‌ی ۷۶.

۵. همه‌ی روایاتش دروغ است و دروغ بودن روایت‌هایش هم از ظاهر احادیث او آشکار است. -

رجال ابن غضائری، رقم ۱۲، صفحه‌ی ۵۴. ۷. در رأس آن‌ها محمد بن حسن بن ولید است.



عیب شمرده است. ما چهار مورد پیدا کردیم که قمیون می‌گویند، غالی است، ولی ابن غضائری حکم به غلو آن‌ها نمی‌دهد.

(الف) ابن غضائری در رقم ۱۲ می‌گوید: «احمد بن حسین بن سعید بن حمّاد ... قال القمیون، کان غالباً و حدیثه فیما رأیته سالم».^۱

از این عبارت استفاده می‌شود که اولاً مبنای ایشان با قمیون در حکم به غلو، یکسان نیست. ثانیاً یکی از مهم‌ترین مدارک ایشان در حکم به غلو یا عدم آن، متن خود روایت است.

(ب) ابن غضائری در رقم ۳۸ می‌گوید: «حسین بن شاذویه ابو عبدالله الصفّار القمی زعم القمیون أنّه کان غالباً و رأیْتُ له کتاباً فی الصّلاة سدیداً و الله اعلم».^۲

(ج) در رقم ۱۱۵ چنین آمده: «قاسم بن الحسن بن علی بن یقطین ... ذکر القمیون أنّ فی مذهبه ارتفاعاً و الأغلب علیه الخیر».^۳

(د) در رقم ۱۳۳ از رجال ابن غضائری آمده است: «محمّد بن أورمة ابو جعفر القمی اتّهمه القمیون بالغلوّ و حدیثه نقی لا فساد فیهِ و ما رأیْتُ شیئاً ینسب إلیهِ تضطرب فی النفس إلا اوراقاً فی تفسیر الباطن و ما یلیق بحدیثه و أظنّها موضوعة علیه».^۴



۱. قمیون در مورد احمد بن حسین بن سعید می‌گویند غالی است؛ ولی من حدیث او را تا جایی که دیده‌ام، سالم از غلو می‌دانم. - رجال ابن غضائری، صفحه ۴۱.
۲. قمیون گمان می‌کنند که حسین بن شاذویه غالی است، اما من از او کتابی در مورد نماز دیدم که ارزشمند و وزین بود. و الله اعلم. - رجال ابن غضائری، رقم ۳۸، صفحه ۵۳.
۳. قمیون در مورد «قاسم بن حسن بن علی بن یقطین» می‌گویند، غالی است، اما به نظر من خیر او غالب است.
۴. قمیون محمّد بن اورمه را متهم به غلو کرده‌اند؛ ولی حدیثش سالم از غلو بوده و فسادى در آن نیست. من چیزی ندیدم که به او نسبت داده شده باشد و انسان را به شک اندازد. البته اوراقی در تفسیر باطن که قصد نقل حدیث آن را هم ندارم هست که گمان می‌کنم به او نسبت داده‌اند و او چنین اوراقی را ننوشته است.

از سوی دیگر در رقم ۹۸ هم می‌گوید: «عبدالرحمن بن ابی حمّاد ... روی عنه القمیون ... ضعیفٌ جداً لا یلتفت الیه فی مذهبہ غلو^۱». این عبارت نشان می‌دهد با وجودی که ابن غضائری، عبدالرحمن را غالی می‌داند، قمیون از او نقل روایت کرده و اعتقادی به غلو او ندارند.

اما از ارقام ۱۴۴، ۱۳۴، ۱۱، ۱۵۷ استفاده می‌شود، همان افرادی را که قمیون غالی می‌دانسته‌اند، ابن غضائری هم غالی می‌داند.

بنابراین نسبت بین مواردی که قمیون و ابن غضائری حکم به غلو آن‌ها کرده‌اند، «عموم و خصوص من وجه» است.

۶- مقایسه‌ی برخی از متهمین به غلو در نظر ابن غضائری و نجاشی؛

در مورد افرادی که اتهام غلو درباره‌ی آن‌ها مطرح است، بین رجال ابن غضائری و رجال نجاشی، مقایسه‌ی دقیقی به عمل آورده و به این نتایج دست یافتیم:

نتیجه‌ی ۱- در رقم‌های متعددی هر دو بزرگوار حکم به غلو کرده‌اند: ۲۵ غضائری و ۹۰۰ نجاشی - ۴۳ غضائری و ۴۰۸ نجاشی - ۸۷ غضائری و ۵۵۶ نجاشی - ۸۸ غضائری و ۶۶۰ - ۹۰ غضائری و ۵۹۳ نجاشی - ۹۱ غضائری و ۵۹۴ نجاشی - ۹۸ غضائری و ۶۳۳ نجاشی - ۱۰۴ غضائری و ۶۹۱ نجاشی - ۱۰۶ غضائری و ۶۹۸ نجاشی - ۱۱۷ غضائری و ۱۱۱۲ نجاشی - ۱۳۷ غضائری و ۸۹۹ نجاشی - ۱۳۹ غضائری و ۹۴۲ نجاشی.

در موارد یاد شده، یا نجاشی هم مثل ابن غضائری، حکم به غلو کرده و یا این‌که فرموده است: «قیل إِنَّهْ غَالٍ»^۲ و خودش چیزی نگفته است.

۱. عبد الرحمن بن ابی حماد ... قمیون از او نقل روایت کرده‌اند ... او جداً ضعیف است و اعتنایی هم به روایات او نمی‌شود. همچنین مذهب و طریقتش هم بر غلو است.
۲. گفته شده که غالی است.



نتیجه‌ی ۲- در رقم ۸۶۵ نجاشی می‌گوید: «قاسم بن حسن بن علی بن یقطين كان ضعيفاً على ما ذكره ابن الوليد».^۱ در عین حال بعد از نقل این مطلب، هیچ اشکالی نمی‌کند. در حالی که دیدید ابن غضائری در مورد او سخن قمیون را نقل کرده و در پاسخ به آن‌ها فرمود: «والأغلب فيه الخير».^۲

نتیجه‌ی ۳- ابن غضائری در رقم ۱۴۷ می‌گوید: «محمد بن بحر ضعيف في مذهبه ارتفاع».^۳ اما نجاشی در رقم ۱۰۴۴ می‌گوید: «قال بعض أصحابنا إنه كان في مذهبه ارتفاع و حديثه قريب من السلامة ولا أدري من أين قيل ذلك».^۴

نتیجه‌ی ۴- در مواردی که نام برده می‌شود، ابن غضائری صراحتاً حکم به غلو کرده؛ اما نجاشی سکوت اختیار می‌کند و حتی نمی‌گوید که عده‌ای او را غالی می‌دانند. به نظر ما این سکوت معنادار است.

غضائری ۲۲ و نجاشی ۳۳۶- غضائری ۲۵ و نجاشی ۳۰۸- غضائری ۷۰ و نجاشی ۵۳۲- غضائری ۱۱۴ و نجاشی ۸۶۷

نتیجه‌ی ۵- گاهی دیده می‌شود که نجاشی حکم به تضعیف کرده، اما سخنی از غلو به میان نیاورده؛ در حالی که ابن غضائری علاوه بر ضعف، اتهام غلو را هم مطرح کرده است:

نمونه‌ی ۱: نجاشی، در مورد یونس بن ظبیان می‌گوید: «ضعيفٌ جداً لا يلتفت إلى ما رواه، كلُّ كُتبه تَخْلِيْطٌ».^۵ اما ابن غضائری می‌گوید: «غالٍ كذابٌ وضاعٌ للحديث».^۶

۱. قاسم بن حسن بن علی بن یقطين، به گفته‌ی ابن ولید فردی ضعیف است.

۲. خیر، در او غلبه دارد.

۳. محمد بن بحر ضعیف است و غالی.

۴. برخی از اصحاب ما (منظور ابن غضائری است) می‌گویند غالی است، اما مذهبش به سلامت نزدیک است، و نمی‌دانم که چرا در موردش این‌گونه گفته‌اند!

۵. جداً ضعیف است و به روایت‌هایش اعتنایی نمی‌شود. همه‌ی کتاب‌هایش هم جعلی است.

رجال نجاشی، رقم ۱۲۱۰.

۶. غالی، دروغ‌گو و جاعل حدیث است. ابن غضائری، رقم ۱۵۲.



نمونه‌ی ۲: نجاشی، در مورد یوسف بن یعقوب می‌گوید: «ضعیف».^۱ اما ابن غضائری می‌فرماید: «ضعیف مرتفع القول».^۲

نمونه‌ی ۳: نجاشی در مورد عبدالله بن حکم می‌فرماید: «ضعیف».^۳ اما ابن غضائری می‌گوید: «ضعیف مرتفع القول؛ ضعیف است و غالی».^۴ البته در این موارد احتمال دارد که وجه ضعف در نظر نجاشی همان غلو باشد.

نتیجه‌ی ۶- گاهی مرحوم نجاشی اشاره‌ای به غلو راوی می‌کند، اما ابن غضائری بدون اشاره به غلو، به ضعف در روایت و فساد مذهب اشاره می‌فرماید. نجاشی در مورد داوود بن کثیر در رقم ۴۱۰ چنین می‌فرماید: «ضعیف جداً و الغلاة تروی عنه».^۵ اما ابن غضائری در رقم ۴۶ می‌فرماید: «فاسد المذهب ضعیف الروایة».^۶ در این جا نیز ممکن است منظور از فساد مذهب همان اتهام غلو باشد، اما صراحتاً به آن اشاره نشده است.

حاصل سخن این‌که:

اولاً: با تحقیقی که انجام دادیم، به این نتیجه می‌رسیم که در نظر این دو بزرگوار، معیار حکم به غلو، دقیقاً یکسان نیست.

ثانیاً: در مواردی که ابن غضائری حکم به غلو کرده و نجاشی علاوه بر سکوت محض، اشاره‌ای هم به ضعف او نکرده، می‌توان گفت که در نظر نجاشی، غلو و ضعف این راوی ثابت نبوده است. هر چند که خلافتش هم برایش ثابت نشده است. چرا که اگر چنین بود صراحتاً نفی می‌کرد.

۱. رجال نجاشی، رقم ۱۲۱۹.

۲. ضعیف است و غالی؛ ابن غضائری، رقم ۱۵۶.

۳. رجال نجاشی، رقم ۵۹۱.

۴. ابن غضائری، رقم ۸۴.

۵. جداً ضعیف است و افراد غالی از او نقل روایت دارند.

۶. مذهبی فاسدی داشته و روایاتش ضعیف است.

۷- سخن شیخ صدوق و شیخ مفید در باره ی غلو و علامت آن

سخن شیخ صدوق مورد غلو

مرحوم صدوق در کتاب اعتقادات خود، بحثی را در مورد غلو مطرح می‌کند.^۱ ایشان اعتقاد به عدم مرگ برای معصومین (علیهم السلام) و نیز اعتقاد به تفویض را از جمله نشانه‌های غلو می‌داند. خود آن جناب هم تفویض را این‌گونه معنا می‌کند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) وَ عَلِيًّا (عليه السلام) ثُمَّ قَوَّضَ الْأَمْرَ إِلَيْهِمَا، فَخَلَقَا، وَ رَزَقَا، وَ أَحْيَا، وَ أَمَاتَا؛ همانا خداوند محمد (صلى الله عليه وآله) و علی (عليه السلام) را خلق کرد و امور خلقت، روزی، مرگ و حیات مخلوقات را به آن‌ها واگذار کرد.»^۲

مرحوم صدوق در جای دیگر از کتاب خود چنین می‌فرماید:

«وَعَلَامَةُ الْمُفَوَّضَةِ وَالْغُلَاةِ وَأَصْنَافِهِمْ نَسَبُهُمْ مَشَايِخُ قُمْ وَ عَلَمَاءُهُمْ إِلَى الْقَوْلِ بِالتَّقْصِيرِ وَ عَلَامَةُ الْحَلَاكِهَةِ مِنَ الْغُلَاةِ دَعْوَى التَّجَلِّي بِالْعِبَادَةِ مَعَ تَرْكِهِمُ الصَّلَاةَ وَ جَمِيعَ الْفَرَائِضِ وَ دَعْوَى الْمَعْرِفَةِ بِأَسْمَاءِ اللَّهِ الْعُظْمَى وَ دَعْوَى اتِّبَاعِ الْجِنِّ لَهُمْ وَ أَنَّ الْوَلِيَّ إِذَا خَلَصَ وَ عَرَفَ مَذْهَبَهُمْ فَهُوَ عِنْدَهُمْ أَفْضَلُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ (عليهم السلام) وَ مِنْ عَلَامَتِهِمْ دَعْوَى عِلْمِ الْكِيمِيَاءِ وَ لَمْ يَعْلَمُوا مِنْهُ إِلَّا الدَّغْلَ وَ تَنْفِيقَ الشَّيْءِ وَ الرِّصَاصِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ؛ علامت مفوضه و غلات و اصناف آنان، این است که بزرگان و علمای قم آن‌ها را نسبت دهند به: درک کوتاه از حقایق دین. علامت

حلاجیه که قسمی از غلات هستند، ادعای تجلی در عبادت است. (یعنی قائل شوند که در اثر عبادت‌های خاصی که انجام داده‌اند، خداوند در آن‌ها تجلی کرده است.) دین آن‌ها در ترک نماز و همه‌ی واجبات است. همچنین ادعا می‌کنند به نام‌های بزرگ الهی، معرفت کامل دارند و می‌گویند: ما پیروانی از جن داریم. آن‌ها ادعا می‌کنند: عارفی که با اخلاص

۱. این کتاب، هم جداگانه چاپ شده و هم در مجموعه‌ی مؤلفات مرحوم مفید است.

۲. اعتقادات الإمامیه، صفحه‌ی ۱۰۰.



نزد ما زانوی ارادت به زمین زده، می‌تواند از انبیای الهی هم بالاتر رود. از علامت‌های دیگر غالیان این است که ادعا می‌کنند مسلط به علم کیمیا هستند، در حالی که دغل‌بازانی بیش نیستند.^۱

نقد کلام شیخ صدوق توسط شیخ مفید

مرحوم شیخ مفید کتابی دارد به نام «تصحیح الاعتقاد» و در این کتاب مواردی را که به مرحوم صدوق اشکال داشته بیان کرده است. ایشان در این کتاب می‌فرماید:

«فأما نص أبي جعفر رحمه الله بالغلو على من نسب مشايخ القميين و علماءهم إلى التقصير فليس نسبة هؤلاء القوم إلى التقصير علامة على غلو الناس إذ في جملة المشار إليهم بالشيخوخة و العلم من كان مقصرا و إنما يجب الحكم بالغلو على من نسب المحققين إلى التقصير سواء كانوا من أهل قم أم غيرها من البلاد و سائر الناس.

عبارت مرحوم صدوق - رحمه الله - در مورد غلو و این که فرمود: «نشانه‌ی غالی، کلمات قمیین است» صحیح نیست؛ چون از مشایخ و بزرگان قم کسانی را می‌بینیم که خودشان مقصر بوده و جایگاه معصومین (علیهم السلام) را پایین می‌آورند. کسانی می‌توانند حکم به غلو کنند که در جایگاه حق نشسته و به حق چنین حرفی بزنند. حال تفاوتی هم نمی‌کند که از اهل قم باشند یا غیر قم.

و قد سمعنا حكاية ظاهرة عن أبي جعفر محمد بن الحسن بن الوليد رحمه الله لم نجد لها دافعا في التقصير و هي ما حكى عنه أنه قال أول درجة في الغلو نفي السهو عن النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) و الإمام (عليه السلام) فإن صحت هذه الحكاية عنه فهو مقصر مع أنه من علماء القميين و مشيختهم.



حکایتی را از ابن ولید - رحمه الله - (استاد صدوق) شنیدیم که قطعاً نمی توان از آن دفاع کرد^۱ و آن این که: اولین درجه در غلو، نفی سهو از نبی و امام

۱. مرحوم صدوق (شاگرد ابن ولید) هم در «من لایحضره الفقیه» بحث احکام سهو و شک در نماز، می فرماید: «إِنَّ الْغُلَاةَ وَالْمُفَوِّضَةَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ يَنْكُرُونَ سَهْوَ النَّبِيِّ...؛ همانا غلات و مفوضه که خداوند لعنتشان کند منکر سهو پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هستند.» در جای دیگر هم می فرماید: «وَكَانَ شَيْخُنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ يَقُولُ أَوَّلُ دَرَجَةٍ فِي الْغُلُوِّ نَفْيُ السَّهْوِ عَنِ النَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله)؛ استاد ما ابن ولید، همیشه چنین می گفت: اولین درجه در غلو، نفی سهو از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است.» [من لایحضره الفقیه، جلد ۱، صفحه ۳۵۹ و ۳۶۰]

توضیحی کوتاه بر مسأله ی سهو النبی:

برخی از علما و در رأس آنها شیخ صدوق و استادش «محمد بن حسن بن ولید» و ... قائل به «سهو النبی» بودند.

مرحوم شیخ صدوق با توجه به روایت هایی که در دستش بود، معتقد به «إسهاء النبی» بود. ایشان عقیده داشت که خداوند متعال بنا به دلایلی پیامبر خود را در اموری غیر از تبلیغ و رسالت، به سهو و اشتباه می انداخت. یکی از دلایل به سهو انداختن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) این است که مردم، آن حضرت را همانند دیگران انسانی مخلوق دانسته و ایشان را تا حدّ خدایی بالا نبرند. دومین دلیل هم آگاهی مردم از احکام سهو است.

شیخ صدوق از قول استادش «محمد بن حسن بن احمد بن ولید» می فرماید: «اولین درجه از غلو، نفی سهو از پیامبر است و اگر جایز باشد که روایت های وارده در باب سهو پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را کنار گذاشت، حتماً جایز خواهد بود که همه ی روایت ها را هم کنار بگذاریم و با این کار تمام دین و شریعت کنار گذاشته می شود.» [من لایحضره الفقیه، جلد ۱، صفحه ۳۶۰]

ذکر یکی از این روایت ها

سعید اعرج از امام صادق (علیه السلام) این گونه نقل می کند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مشغول نماز چهار رکعتی بود که نمازش را در رکعت دوم تمام کرد. کسی که پشت سر آن حضرت بود با تعجب پرسید: ای رسول خدا! آیا چیزی از نماز کم شده؟! آن حضرت از علت این سؤال پرسید که آن مرد گفت: شما نمازتان را دو رکعتی تمام کردید. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رو به ذوالیدین (که به ذوالشمالین معروف بود) کرده و پرسیدند: آیا همین طور است؟! عرض کرد: بله. آن گاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برخاستند و دو رکعت نماز دیگر خواندند و بعد از آن هم سجده ی سهو به جای آوردند. راوی از قول امام صادق (علیه السلام) این گونه نقل می کند که فرمود: خداوند این کار را به خاطر رحمتی که در حق امتش داشت انجام داد تا اگر کسی دچار چنین سهوی شد دیگران بر او عیب جویی نکنند و به دلیل اسوه بودن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، نمازش را باطل نشمرند. [تهذیب الأحکام، جلد ۲، صفحه ۳۴۵]

شیخ مفید در برابر این عقیده موضع گیری نمود و خطای شیخ صدوق و همفکران او را ناشی از عدم تبخّر آن ها در مسائل کلامی و تکیه ی صرف به این گونه خبرهای واحد دانسته است.

پاسخی اجمالی به کلام مرحوم صدوق

هر چند که در پاسخ مرحوم صدوق مطالب زیادی گفته شده، اما ما به ذکر سه مطلب بسنده می کنیم: ۱. برای این که مردم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه ی معصومین (علیهم السلام) را تا سر حدّ خدایی بالا نبرند، لازم نیست که آن ها را به سهو و اشتباه ببندازند. همین که آن بزرگواران در میان

(علیه السلام) است. اگر این حکایت صحیح باشد، ایشان مقصر است و حال آن که از علما و بزرگان قم هم می باشد!

وقد وجدنا جماعة وردوا إلينا من قم يقصرون تقصيرا ظاهراً في الدين و ينزلون الأئمة (عليه السلام) عن مراتبهم و يزعمون أنهم كانوا لا يعرفون كثيراً من الأحكام الدينية حتى ينكت في قلوبهم و رأينا من يقول إنهم كانوا يلتجئون في حكم الشريعة إلى الرأي و الظنون و يدعون مع ذلك أنهم من العلماء و هذا هو التقصير الذي لاشبهة فيه.

همچنین جماعتی از اهل قم را دیدم که نزد آمده بودند. آن ها واقعاً در شناخت دین

مردم زندگی می کردند، غذا می خوردند، راه می رفتند، بیمار می شدند و گاهی هم خسته و رنجور می گشتند؛ همین که آن بزرگواران همه ی عمر خود را مشغول عبادت و طاعت خدای تعالی بودند و خود را بنده ی او می نامیدند، همه ی این ها حاکی از انسان بودن، مخلوق بودن و عبد بودن آن ها در محضر خدا سبحان بود و هیچ انسان فهیمی هم با وجود این صفات در مخلوق و عبد بودن آن ها دچار تردید نمی شد. شاهد این گفتار آن است که با وجودی که علمای این زمانه اعتنایی به روایت های «سهو النبی» ندارند و آن ها را از درجه ی اعتبار ساقط می دانند و با وجودی که بسیاری از مردم این زمانه اطلاعی از روایت های «سهو النبی» ندارند؛ در عین حال حضرات معصومین (علیهم السلام) را هم از حدّ مخلوق بودن بالاتر نبرده و آن ها را عبد مطیع خدا می دانند.

۲. لازم می آید آموزش احکام سهو و خطا این نیست که خود حضرات معصومین (علیهم السلام) هم مبتلا به سهو و خطا شوند. اگر قائل به چنین تلازمی شویم، باید لازم بدانیم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در سایر مسائل عبادی هم مبتلا به خطا و نسیان شود، چرا که هر کدام از آن ها هم دارای احکامی در خصوص سهو و نسیان است؛ یعنی لازم بود که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گاهی اوقات از روی سهو، روزه ی واجب خود را افطار کند، از روی سهو از احرام حج خارج شده یا برخی از مسائل آن را به اشتباه انجام دهد، از روی سهو بدون وضو مشغول نماز شود و صدها سهو دیگر...!!! و حال آن که می بینیم روایت های وارده در مورد سهو النبی فقط در خصوص نماز است! علاوه بر آن باید نعوذ بالله از ارتکاب سهوی برخی از گناهان صغیره و حتی کبیره را هم برای آن حضرات معصومین (علیهم السلام) جایز بدانیم، چرا که جبران برخی از آن ها هم نیازمند به رعایت احکام خاصی است که باید به مردم آموزش داده شود.

۳. اگر مردم حتی یک بار در رفتار شخصی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شاهد سهو و نسیان باشند، سیره ی عملی آن حضرت به صورت کلی از حجیت ساقط خواهد شد. علت آن هم این است که احتمال سهو و نسیان در این گونه موارد انسان را دچار تردید می کند که آیا در این مورد خاص هم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به سهو و خطا رفتار کرد یا این که رفتارش بر طبق حکم الهی بود! آیا خدای حکیمی که در قرآن خود، پیامبرش را به عنوان اسوه و الگوی برتر ستوده و به مردم امر کرده تا از او تبعیت کنند، پسندیده است که صرفاً به خاطر آموزش یک یا دو حکم از میان صدها حکم سهو و خطا، پیامبرش را به سهو بیندازد تا در نتیجه سیره ی او را از حجیت ساقط کرده باشد؟!

کوتاهی داشته و ائمه (علیهم السلام) را از مقامات بلندشان پایین می آوردند. آنان گمان می کردند که ائمه (علیهم السلام) به بسیاری از احکام دین معرفت نداشتند، مگر این که خداوند به آن ها الهام کند. همچنین دیدیم که یکی از آن ها چنین می گوید: «ائمه در احکام دین، اجتهاد کرده به ظنشان عمل می کنند!». بعد با این گونه عقاید هم ادعا می کنند از علمای دین هستند! این گونه عقاید بدون شک تقصیر و کوتاهی است.

و یکفی فی علامة الغلو نفی القائل به عن الأئمة سمات الحدوث و حکمه لهم بالالهية و القدم [إذ قالوا بما] يقتضي ذلك من خلق أعيان الأجسام و اختراع الجواهر و ما ليس بمقدور العباد من الأعراض و لا يحتاج مع ذلك إلى الحكم عليهم و تحقیق أمرهم بما جعله أبو جعفر سمة للغلو علی کل حال.^۱

به نظر مرحوم مفید در علامت غلو همین کفایت می کند که کسی نشانه های حدوث را از ائمه (علیهم السلام) نفی کرده، در مورد آن ها حکم به الوهیت و قدّم کند. یعنی بگوید: ائمه جسم خلق می کنند و جوهر و عرض می آفرینند. با وجود این علامت، دیگر نیازی به نشانه های مرحوم صدوق بر غلو نیست.

سخن شیخ مفید در مورد غلو

مرحوم مفید در کتاب اوائل المقالات می فرماید: غلات هم مثل ما قائل به این مطلب هستند که ائمه (علیهم السلام) عالم به جمیع لغات و صنایع هستند؛ اما ما برخلاف آن ها، علم ائمه (علیهم السلام) را همانند علم باری تعالی ذاتی نمی دانیم. هر کس که علم ائمه (علیهم السلام) را به سان علم خداوند متعال تفسیر کند، کار او غلو است. ایشان در جای دیگر از همین کتاب می فرماید: اعتقاداتی مثل این که ائمه (علیهم السلام) احتیاج به طعام، غذا و آب ندارند، همچنین بیان کردن احکام فرا بشری برای آن ها، از جمله نشانه های غلو است.^۲

۱. تصحیح اعتقادات الإمامیه، جلد ۵، صفحه ۱۳۵ طبع دیگر: صفحه ۱۳۵ و ۱۳۶.

۲. اوائل المقالات، صفحه ۳۷ و ۳۸.

نتیجه‌گیری از این دو نظر

با دقت در کلام شیخ صدوق و شیخ مفید (اعلی الله مقامهما) و نیز با توجه به اختلافی که عملاً در حکم به غلو مشاهده کردید و با توجه به فرمایش مرحوم وحید بهبهانی، نتیجه این می‌شود که نمی‌توان به راحتی در حکم به غلو یک نفر، تسریع کرد. اگر ما دقیقاً معیار ابن غضائری را در حکم به غلو می‌دانستیم، دیگر حرفی نبود؛ ولی حال که معیار دقیق او برای ما روشن نیست و از آن طرف هم عده‌ای بوده‌اند که نسبت به اتهام غلو به راویان، دقت کافی را نداشته‌اند. چه در آن مواردی که قمیون حکم به غلو کرده‌اند و چه در مواردی که ابن غضائری این اتهام را مطرح کرده است، باید قرائن دیگر هم مورد بررسی قرار گیرد و صرف این اتهام نباید مدرک نهایی باشد.

بررسی چهار مطلب، برای روشن شدن حال «صالح به عقبه»

به نظر ما باب تحقیق در علم رجال بسته نیست، لذا برای روشن شدن حال افراد، چهار مطلب است که می‌تواند راه‌گشا باشد.

۱- بررسی مضمون روایاتی است که از این افراد نقل شده است. البته این مطلب به تنهایی کافی نیست، چرا که احتمال می‌دهیم بزرگان طائفه‌ی امامیه آن بخش از روایات این راویان را که دلالت صریح بر غلو داشته، حذف کرده‌اند.

۲- بررسی حال افرادی است که از این روای نقل روایت کرده‌اند. یا افرادی که این راوی از آن‌ها نقل حدیث کرده است. همچنین بررسی حال راویانی که در نقل حدیث، رفیق این راوی بوده‌اند. به طور کلی با بررسی حال اساتید، شاگردان و رفقای می‌توان فهمید که او با چه نوع افرادی مأنوس بوده است. البته این مطلب هم، همانند مطلب قبلی فقط به عنوان یک قرینه مطرح است.

۳- باید دید مقدار اعتنای بزرگان امامیه (همچون کلینی، ابن قولویه، صدوق



و شیخ طوسی) به این راوی و کتب او چقدر بوده است. آیا برای کتاب و روایات او ارزش قائل هستند یا خیر؟

۴- دقت در نحوه‌ی گفتار دیگر رجالیون در مورد شخص مورد نظر و مقایسه‌ی این گفتارها با یکدیگر.

اکنون ما از این چهار مطلب برای بررسی وضعیت صالح بن عقبه استفاده می‌کنیم:

مطلب اول: بررسی مضمون روایات صالح:

برای آشنایی با مضامین برخی از روایات صالح به روایاتی که از او در کامل الزیارات نقل شده اشاره می‌کنیم:

۱- محمد بن اسماعیل بن بزيع از صالح و صالح هم از زید شحام و او از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که ارزش زیارت مرقد رسول الله (صلی الله علیه وآله) همچون زیارت خداوند در عرش او است.^۱

۲- محمد بن اسماعیل بن بزيع از صالح و او از ابوهارون مکفوف روایت می‌کند که امام صادق (علیه السلام) فرمودند: پاداش گریه بر حضرت سید الشهداء (علیه السلام) و لو اندک هم باشد بر عهده‌ی خدا است و خداوند به غیر از بهشت برای چنین انسانی به چیز دیگری رضایت نمی‌دهد.^۲

۳- محمد بن اسماعیل از صالح و صالح هم از امام صادق (علیه السلام) روایتی را درباره‌ی ثواب انشاد شعر در مورد حسین بن علی (علیهما السلام) نقل می‌کند.^۳

۱. «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) مَا لِمَنْ زَارَ قَبْرَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) قَالَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ». - کامل الزیارات، صفحه‌ی ۴۸ - چاپ دیگر: صفحه‌ی ۱۵.

۲. «وَمَنْ ذَكَرَ الْحُسَيْنَ (عليه السلام) عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنِهِ [عَيْنَيْهِ] مِنَ الدَّمْعِ مِقْدَارُ جَنَاحِ ذِبَابٍ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لَمْ يَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ». - کامل الزیارات، صفحه‌ی ۲۰۲ و ۲۰۸ - چاپ دیگر: صفحه‌ی ۱۰۰ و ۱۰۴.

۳. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: مَنْ أُنْشِدَ فِي الْحُسَيْنِ (عليه السلام) بَيْتَ شِعْرِ فَبَكَى وَ أَبَكَى عَشْرَةَ فَلَهُ وَ لَهُمُ الْجَنَّةُ - وَ مَنْ أُنْشِدَ فِي الْحُسَيْنِ بَيْتاً فَبَكَى وَ أَبَكَى تِسْعَةً فَلَهُ وَ لَهُمُ الْجَنَّةُ فَلَمْ يَزَلْ حَتَّى قَالَ مَنْ أُنْشِدَ فِي الْحُسَيْنِ بَيْتاً فَبَكَى وَ أَظْنَهُ قَالَ أَوْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ». - کامل الزیارات، صفحه‌ی ۲۱۰ و ۲۱۱ - چاپ دیگر: صفحه‌ی ۱۰۵ و ۱۰۶.



۴- محمد بن اسماعیل از صالح و صالح هم از بشیر دهان و او از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که زائر امام حسین (علیه السلام) در اولین گامش برای زیارت، گناهایش بخشیده می‌شود و در هر گامی که برمی‌دارد ارزش و الاتری پیدا می‌کند تا وقتی که به مزار می‌رسد خداوند به او می‌فرماید: بنده‌ی من از من بخواه تا به تو اعطا کنم. مرا بخوان تا اجابت کنم.^۱

۵- باز هم صالح روایتی را در همین باب با همان سند از حارث بن مغیره و او هم از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است.^۲

۶- محمد بن اسماعیل از صالح بن عقبه و او از عبد الله بن هلال نقل می‌کند که زائر امام حسین (علیه السلام) در پناه خدا است تا به شهر و کاشانه‌اش برگردد و روز قیامت هم خدا نگهبان او است.^۳

۷- محمد بن اسماعیل از صالح و او از یحیی بن علی التمیمی روایتی را به این مضمون نقل می‌کند که: «من أتی قبر الحسين (علیه السلام) عارفاً بحقه غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر».^۴

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: إِنَّ الرَّجُلَ لَيَخْرُجُ إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) فَلَهُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَهْلِهِ بِأَوَّلِ خُطْوَةٍ مَغْفِرَةٌ ذَنْبِهِ - ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يَقْدُسُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَتَّى يَأْتِيَهُ فَإِذَا أَنَا نَجَاهُ اللَّهُ تَعَالَى فَقَالَ عَبْدِي سَلْنِي أُعْطِكَ أَذْغَنِي أَجْبِكَ أَطْلُبْ مِنِّي أُعْطِكَ سَلْنِي حَاجَةً أَقْضِيهَا [أَقْضِيهَا] لَكَ قَالَ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) وَ حَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُعْطِيَ مَا بَدَلَ» - کامل الزیارات، صفحه‌ی ۲۵۳ و ۲۵۴ - چاپ دیگر: صفحه‌ی ۱۳۲.

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ مَلَائِكَهٖ مُوَكَّلِينَ بِقَبْرِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) فَإِذَا هَمَّ الرَّجُلُ بِزِيَارَتِهِ أَعْطَاهُمْ ذَنْبَهُ فَإِذَا خَطَا مَحْوَاهَا ثُمَّ إِذَا خَطَا ضَاعَفُوا حَسَنَاتِهِ فَمَا تَزَالُ حَسَنَاتُهُ تَضَاعَفُ حَتَّى تُوجِبَ لَهُ الْجَنَّةَ ثُمَّ أَكْتَنَفُوهُ وَقَدَّسُوهُ وَ يَنَادُونَ مَلَائِكَهٖ السَّمَاءِ أَنْ قَدَّسُوا زُورَ حَبِيبِ حَبِيبِ اللَّهِ فَإِذَا اغْتَسَلُوا نَادَاهُمْ مُحَمَّدٌ (صلی الله علیه و آله) يَا وَفَدَ اللَّهُ أَبْشِرُوا بِمُرَافَقَتِي فِي الْجَنَّةِ ثُمَّ نَادَاهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) أَنَا ضَامِنٌ لِقَضَاءِ حَوَائِجِكُمْ وَ دَفْعِ الْبَلَاءِ عَنْكُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ ثُمَّ أَكْتَنَفُوهُمْ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ سَمَائِلِهِمْ حَتَّى يَنْصَرِفُوا إِلَى أَهْلِيهِمْ» - کامل الزیارات، صفحه‌ی ۲۵۴ - چاپ دیگر: صفحه‌ی ۱۵۲ و ۱۵۳.

۳. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: قُلْتُ لَهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ مَا أَذْنِي مَا لَزَائِرِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) فَقَالَ لِي يَا عَبْدَ اللَّهِ إِنَّ أَذْنِي مَا يَكُونُ لَهُ أَنْ اللَّهُ يَحْفَظُهُ فِي نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ حَتَّى يَرُدَّهُ إِلَى أَهْلِهِ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ كَانَ اللَّهُ الْحَافِظَ لَهُ» - کامل الزیارات، صفحه‌ی ۲۵۵ - چاپ دیگر: صفحه‌ی ۱۳۳.

۴. «عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (علیه السلام) قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ مَنْ أَتَى قَبْرَ الْحُسَيْنِ

۸- محمد بن اسماعیل از صالح و صالح از زید شحام نقل می‌کند که از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم پاداش زیارت حسین (علیه السلام) چقدر است؟ امام فرمود: «کان کمن زار الله فی عرشه». پرسیدم: پاداش زیارت شما اهل بیت چقدر است؟ فرمود: «کمن زار رسول الله (صلی الله علیه وآله)».^۱

۹- محمد بن اسماعیل از صالح و صالح از زید بن عبد الملک روایت می‌کند که: زیارت امام حسین (علیه السلام) شهید غریب از بیست حج و عمره برتر است.^۲

۱۰- محمد بن اسماعیل از صالح و صالح هم از ابوسعید مدائنی نقل می‌کند که امام صادق (علیه السلام) زیارت اطیب الاطیبین و اطهر الطاهرین و اَبَرُّ الأبرار، امام شهید (سلام الله علیه) را معادل بیست و پنج حج شمرده است.^۳

۱۱- با همان سند امام (علیه السلام) ثواب زیارت امام حسین (علیه السلام) را همانند آزاد کردن بیست و پنج عبد دانسته است.^۴

۱۲- محمد بن اسماعیل از صالح و صالح از بشیر دهان نقل می‌کند که به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم گاهی نمی‌توانم به حج مشرف شوم و به جای آن

﴿(علیه السلام) عَارِفًا بِحَقِّهِ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ﴾. - کامل الزیارات، صفحه ۲۶۵ و ۲۶۶- چاپ دیگر: صفحه ۱۳۹.

۱. «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) مَا لِمَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) قَالَ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ قَالَ قُلْتُ مَا لِمَنْ زَارَ أَحَدًا مِنْكُمْ [أَحَدَكُمْ] قَالَ كَمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله)». - کامل الزیارات، صفحه ۲۷۸- چاپ دیگر: صفحه ۱۴۷.

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: زِيَارَةُ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) تَعْدِلُ عِشْرِينَ حِجَّةً وَ أَفْضَلُ مِنْ عِشْرِينَ حِجَّةً ... قَالَ [أَبِي عَبْدِ اللَّهِ] (علیه السلام) زِيَارَتُهُ خَيْرٌ مِنْ حِجَّةٍ وَ عُمْرَةٍ وَ عُمْرَةٍ وَ حِجَّةٍ حَتَّى عَدَّ عِشْرِينَ حِجَّةً وَ عِشْرِينَ عُمْرَةً مَبْرُورَاتٍ مُسْتَقْبَلَاتٍ». - کامل الزیارات، صفحه ۳۰۲ و ۳۰۶- چاپ دیگر: صفحه ۱۶۱ و ۱۶۳.

۳. «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْمَدَائِنِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ آتَى قَبْرَ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) قَالَ نَعَمْ يَا أَبَا سَعِيدٍ أَتَيْتَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ بْنِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) أَطِيبَ الْأَطْيَبِينَ وَ أَطْهَرَ الطَّاهِرِينَ وَ أَبَرَّ الْأَبْرَارِ فَإِنَّكَ إِذَا زُرْتَهُ كَتَبَ اللَّهُ لَكَ بِهِ خَسْأً وَ عِشْرِينَ حِجَّةً». - کامل الزیارات، صفحه ۳۰۳- چاپ دیگر: صفحه ۱۶۱.

۴. «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) مَنْ أَتَى قَبْرَ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) عَارِفًا بِحَقِّهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَجْرَ مَنْ أَغْتَنَى أَلْفَ نَسَمَةٍ وَ كَمَنْ حَمَلَ عَلَى أَلْفِ فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مُسْرَجَةً مُلْجَمَةً». - کامل الزیارات، صفحه ۳۰۸- چاپ دیگر: صفحه ۱۶۴.



روز عرفه را به کربلا می‌روم. امام فرمود: احسنت یا بشیر! زیارت امام شهید در غیر روز عید بیست و حج و بیست عمره و بیست جهاد است و ثواب زیارت در روز عید صد حج و صد عمره و صد جهاد است و ثواب زیارت در روز عرفه، هزار حج و هزار عمره و هزار جهاد است.^۱

۱۳- با همان سند و همان ثواب زیارت روز عرفه، امام (علیه السلام) فرمودند: «کسی که حسین (علیه السلام) را در اولین روز از ماه رجب زیارت کند، خداوند او را یقیناً خواهد بخشید».^۲

۱۴- محمد بن عبد الله از صالح و او از ابی شبل نقل می‌کند که امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «حسین بن علی (علیهما السلام) را زیارت کن و در آن جا نماز را تمام به جای آور...».^۳

دقت در این روایات و نیز روایات مورد بحث ماکه مشتمل بر ثواب زیارت عاشورا است، نشان‌گر میزان درجه‌ی ولایت جناب صالح بن عقبه است.

بررسی اشکالات مرحوم شوشتی

ایشان سه اشکال به روایت مربوط به ثواب زیارت عاشورا داشت و با توجه به این اشکالات، کلام ابن غضائری را در مورد صالح تقویت فرمود.

اشکال اول: این بود که مضمون روایات، برتری یک شیء بر خودش است که

۱. «عَنْ بَشِيرِ الدَّهَّانِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) رُبَّمَا فَاتَنِي الْحَجُّ فَأَعْرِفُ عِنْدَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) فَقَالَ أَحْسَنْتَ يَا بَشِيرُ أَيْمًا مُؤْمِنٌ أَتَى قَبْرَ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) عَارِفًا بِحَقِّهِ فِي غَيْرِ يَوْمٍ عِيدٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عَشْرِينَ حِجَّةً - وَعَشْرِينَ عُمْرَةً مَبْرُورَاتٍ مُتَقَبَّلَاتٍ وَ عَشْرِينَ غَزْوَةً مَعَ نَبِيِّ مُرْسَلٍ أَوْ إِمَامٍ عَدْلٍ - وَمَنْ أَتَاهُ فِي يَوْمٍ عِيدٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِائَةَ حِجَّةٍ وَمِائَةَ عُمْرَةٍ وَمِائَةَ غَزْوَةٍ مَعَ نَبِيِّ مُرْسَلٍ أَوْ إِمَامٍ عَدْلٍ وَمَنْ أَتَاهُ يَوْمَ عَرَفَةَ عَارِفًا بِحَقِّهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَلْفَ حِجَّةٍ وَأَلْفَ عُمْرَةٍ مُتَقَبَّلَاتٍ - وَأَلْفَ غَزْوَةٍ مَعَ نَبِيِّ مُرْسَلٍ أَوْ إِمَامٍ عَدْلٍ قَالَ قُلْتُ لَهُ وَكَيْفَ لِي بِمِثْلِ الْمُوقِفِ قَالَ فَتَظَرَّ إِلَى شَيْبَةِ الْمُغْضَبِ ثُمَّ قَالَ يَا بَشِيرُ إِنْ الْمُؤْمِنُ إِذَا أَتَى قَبْرَ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) سَوَّمَ. عَرَفَةَ وَاعْتَسَلَ فِي الْفُرَاتِ ثُمَّ تَوَجَّهَ إِلَيْهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حِجَّةً بِمِثْلَيْهَا وَلَا أَعْلَمُهُ إِلَّا قَالَ وَغَزْوَةً. - كامل الزيارات، صفحه‌ی ۳۱۶ - چاپ دیگر: صفحه‌ی ۱۶۹.

۲. «عن جعفر بن محمد (عليه السلام): مَنْ زَارَهُ أَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ رَجَبٍ غُفِرَ اللَّهُ لَهُ الْبُتَّةُ». - كامل الزيارات، صفحه‌ی ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۳۹ - چاپ دیگر: صفحه‌ی ۱۷۲ و ۱۸۲.

۳. «عَنْ أَبِي شَبْلٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أُرْوَرُ قَبْرَ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) قَالَ زُرْ الطَّيِّبَ وَ أَتِمَّ الصَّلَاةَ عِنْدَهُ قَالَ أَتِمَّ الصَّلَاةَ عِنْدَهُ قَالَ أَتِمَّ قُلْتُ فَإِنْ بَعْضُ أَصْحَابِنَا يَزُوي التَّقْصِيرَ قَالَ إِنَّمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ الضَّعْفَةُ». - كامل الزيارات، صفحه‌ی ۳۲۹ - چاپ دیگر: صفحه‌ی ۲۴۸.



امری محال است؛ زیرا می‌گوید هر بار زیارت امام برابر است با زیارت‌های تمام زائرین از روز شهادت تا کنون که از جمله‌ی زیارت‌ها، زیارت خود این شخص است و این یعنی برتری یک چیز بر خودش!!

پاسخ اشکال اول

این روایت مثل قول پروردگار در «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» است که در روایات آمده است، منظور برتری شب قدر بر هزار ماهی است که در آن ماه‌ها شب قدر نباشد؛ نه بر هزار ماهی که مشتمل بر لیلۃ القدر باشد، تا افضلیت یک شیء بر خودش لازم بیاید!^۱

پس زیارت این شخص اجر همه‌ی زیارت‌هایی را دارد که غیر او تاکنون انجام داده‌اند. یعنی ای زائری که در سال ۱۴۳۴ هـ ق زیارت می‌کنی! چه تو در سال‌های قبل هم زیارت کرده باشی، و چه نکرده باشی، خداوند به تو پاداش همه‌ی زائران غیر از خودت را خواهد داد. از سوی دیگر آن کسی هم که زیارت کرده و دیگر نتوانسته مشرف شود، وقتی از دنیا رفته است، اجر و پاداش او قطع نمی‌شود، بلکه به شرط استمرار بر ولایت تا قیامت اجر خواهد برد^۲ و همواره مشمول رحمت الهی خواهد بود. روی همین حساب در روایت آمده است: «وَلَمْ يَزَلْ يَخُوضُ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ؛ پیوسته در رحمت خداوند غوطه‌ور است».^۳ سرّ این‌که در روایات متعدده‌ای آمده است گناهان گذشته و آینده‌ی زائر حسین (علیه السلام) بخشیده می‌شود^۴ همین مطلب است، زیرا در آینده هم تحت حفظ و حمایت الهی است و خطاهای ناخواسته‌ی او به شرط همان اصل اساسی بخشیده می‌شود.

بزرگوار
سند
زائران
پیشوا



۱. ر.ک: تفسیر صافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۸۳۷. ۲. ر.ک: کامل‌الزیارات، صفحه‌ی ۳۵۲.

۳. کامل‌الزیارات، صفحه‌ی ۲۷۴ - چاپ دیگر: صفحه‌ی ۱۴۵.

۴. «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ (عليه السلام) عَارِفًا بِحَقِّهِ يَأْتُمُّ بِهِ غَفَرٌ [الله] لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ». - کامل‌الزیارات، صفحه‌ی ۲۶۲ به بعد - چاپ دیگر: صفحه‌ی ۱۳۹.

آن‌ها محشور گردد، و هر کس کردار قومی را دوست بدارد، با آن‌ها شریک است، سوگند به آن کس که محمد (صلی الله علیه وآله) را به راستی برگزید، نیت و قصد من و یارانم همان نیت امام حسین (علیه السلام) و اصحاب آن حضرت است.»^۱

پاسخ اشکال سوم

اشکال سوم این بود که اگر زائری هر روز این زیارت را خواند، با توجه به ثواب مذکور در روایت «صالح بن عقیبه»، باید به عدد هر روز از شهدای کربلا برتر باشد. در پاسخ باید گفت که پاداش شهدای کربلا نیز ثابت نیست، بلکه همواره رو به افزایش است، و این اشکال زمانی وارد است که پاداش شهدای کربلا ثابت باشد.

در پایان بحث به روایت‌هایی - که برخی از آن‌ها صحیح است - اشاره می‌کنیم که در آن‌ها پاداش زیارت امام حسین (علیه السلام) همانند زیارت خدا در عرش الهی بیان شده.^۲ به نظر ما هر ثوابی که برای زیارت گفته شود از جمله ثواب هزار هزار حج، عمره و ... هیچ‌کدام در حد زیارت خداوند در عرش او نیست و هیچ یک از این تعابیر غلوآمیز و منکر نیست.

در این جا مناسب است با اظهار ادب و احترام نسبت به مرحوم محقق شوشتری عرض کنیم بر طبق دستوری که در روایات داده شده، نباید حدیثی را که ما نفهمیده‌ایم، باطل و به قول ایشان امری منکر بشمریم، بلکه باید علمش را به اهلس و اگذار نماییم.^۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



۱. بشارة المصطفی، صفحه‌ی ۱۲۶.

۲. «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ الْأَنْبَارِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ يَوْمَ عَاشُورَاءَ عَارِفًا بِحَقِّهِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ.» - کامل الزیارات، صفحه‌ی ۳۲۴ - چاپ دیگر: صفحه‌ی ۱۷۴.

۳. ر.ک: بحار الانوار، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۸۲ به بعد. «باب: أن حدیثهم (علیهم السلام) صعب مستصعب و أن کلامهم ذو وجوه کثیرة و فضل التدبر فی أخبارهم (علیهم السلام) و التسلیم لهم و النهی عن رد أخبارهم.»

مطلب دوم: تحقیقی در مورد اسناد روایات صالح

۱- کسانی که صالح از آنها نقل روایت می‌کند:

کسانی که صالح بن عقبه از آنها روایت دارد این افراد هستند: «زید شحام»، «أبوهارون المکفوف»، «بشیر الدهان»، «حارث بن مغیره»، «عبد الله بن هلال»، «یحیی بن علی التمیمی»، «یزید بن عبد الملك»، «أبو سعید المدائنی»، «علقمة بن محمد الحضرمی»، «مالک الجهنی»، «عقبه بن خالد» و «أبی شبل».

با مراجعه به رجال ابن غضائری، رجال نجاشی و دیگر کتب رجالی، درمی‌یابیم حتی یک نفر از این افراد هم، متهم به غلو نیستند. برخی از آنها قطعاً ثقة هستند، و اگر چه برخی دیگر مجهول الحال هستند، اما هرگز متهم به غلو نشده‌اند.

۲- کسانی که از صالح، نقل روایت می‌کنند:

کسانی که از صالح بن عقبه نقل روایت می‌کنند، این افراد هستند: تقریباً نود و پنج درصد روایات صالح، از جناب «محمد بن اسماعیل بن بزيع» است. همان‌گونه که ملاحظه فرمودید، ایشان را در کتاب رجالی این‌گونه ستوده‌اند: «کان من ثقة هذا الطائفة و صالحیهم».

از جمله افرادی که از صالح نقل روایت می‌کنند، «محمد بن خالد الطیالسی» است که وثاقتش ثابت خواهد شد و احدی هم او را غالی نشمرده. یکی دیگر از کسانی که از صالح نقل روایت می‌کنند جناب «حسن بن علی بن بقّاح» است^۱ که نجاشی درباره‌اش فرموده است: «فقیه، مشهور، صحیح الحدیث»^۲. واژه‌ی صحیح الحدیث بعد از ثقة حاکی از دقت ابن بقّاح در نقل حدیث است و بعید است که چنین شخصی از غالی ضعیف نقل مستقیم کند. فرد دیگری که در سند صدوق به روایات صالح قرار دارد، «یونس بن عبد الرحمن» است. ایشان از اصحاب اجماع بوده و جلالت قدرش واضح است.



۳- شریک و رفیق صالح در نقل حدیث

صالح بن عقبه، رفیقی صمیمی داشته به نام «سیف بن عمیره». این دو نفر برخی از روایات را با یکدیگر نقل می‌کنند. ان شاء الله در بحث‌های آینده ثابت خواهیم کرد که ایشان هم مورد وثوق قطعی بوده و هرگز متهم به غلو نیست.

مطلب سوم: جایگاه روایی صالح در نزد بزرگان

با مراجعه به کتب اربعه، کامل الزیارات ابن قولویه، مزار مرحوم مفید، مصباح المتعجل و دیگر کتب، پی خواهید برد که این اعظم به روایات صالح پرداخته و در عین حال، هیچ سخنی از ضعف در روایات صالح به میان نیاورده‌اند.

مطلب چهارم: صالح از دیدگاه علمای رجال

در نقل عبارات رجالیون مشاهده شد که به جز ابن غضائری، هیچ کدام از آن‌ها کوچک‌ترین اشاره‌ای به تضعیف، یا غلو صالح نداشته‌اند. هر چند که این سکوت فی نفسه نمی‌تواند دلیل بر تأیید صالح باشد؛ اما حداقل می‌تواند در اتهام غلو تردید جدی ایجاد کند.

جمع‌بندی این چهار قرینه

با کنار هم گذاشتن این چهار قرینه از یک طرف و با سست شدن تضعیفات ابن غضائری از طرف دیگر، به این نتیجه می‌رسیم که اتهام غلو به هیچ وجه متوجه صالح نخواهد بود.

قرائنی در اثبات وثاقت صالح بن عقبه

۱- یگانگی ابن غضائری در تضعیف صالح

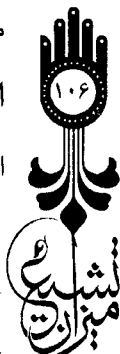
غیر از ابن غضائری، هیچ کس قدحی بر جناب «صالح بن عقبه» وارد نکرده است.

۲- سند مرحوم صدوق به کتاب صالح

مرحوم صدوق، سندی به کتاب «صالح بن عقبه» دارد که آن را در «من لایحضره الفقیه» بیان فرموده.^۱ این سند علی التحقیق تا خود «یونس بن عبد الرحمن» صحیح است و یونس هم از «صالح بن عقبه» نقل می‌کند. یونس از اصحاب اجماع است و اگر کسی مسلک اصحاب اجماع را پذیرفت و قائل شد که: «هر کس بعد از این افراد قرار می‌گیرد، موثق است»، مشکل حل است. اگر کسی چنین مبنایی را نپذیرفت، به جایگاه خاص یونس توجه کند که یونس از بزرگ‌ترین، مهم‌ترین و فقیه‌ترین راویان شیعه است. او کسی است که امام رضا (علیه السلام) به مردم دستور می‌دهد احکام دین خود را از او فرا گیرند. هنگامی که از حضرت سؤال می‌شود: به هنگامی که دسترسی به شما نداریم، به چه شخصی مراجعه کنیم و معالم دین را از او بپرسیم؟ امام (علیه السلام) او را به «یونس بن عبد الرحمن» ارجاع دادند.^۲

همچنین یونس کتابی دارد به نام «کتاب یوم و لیلۃ». وقتی این کتاب را به محضر امام حسن عسکری (علیه السلام) ارائه دادند، آن حضرت فرمودند: «أعطاء الله بكل حرفٍ نوراً یومَ القیامة؛ خداوند در روز قیامت در مقابل هر حرف این کتاب به او نوری معنوی عنایت فرماید.»^۳

حال اگر کسی قائل به مسلک اصحاب اجماع هم نباشد، با توجه به این



۱. من لایحضره الفقیه، جلد ۴، صفحه ۵۱۱. ۲. رجال کشی، رقم ۹۱۰ و رقم ۹۳۵.

۳. رجال نجاشی، رقم ۱۲۰۸.

مطالب جای هیچ تردیدی باقی نمی ماند که شخصیتی مثل یونس با آن همه توثیق و تأیید، از هر کسی نقل روایت نمی کند و همین نقل بدون واسطه‌ی یونس از «صالح بن عقبه» حداقل قرینه‌ای بر وثاقت صالح است.

۳- کثرت نقل «محمد بن اسماعیل» از صالح

سند شیخ طوسی، مرحوم کلینی و مرحوم ابن قولویه به کتاب صالح بن عقبه، به جناب «محمد بن اسماعیل بن بزيع» منتهی می شود. چنان که قبلاً گفته شد، جناب «محمد بن اسماعیل» از صالحین و ثقات طائفه به شمار می آید. با تتبعی که انجام شد، به این نتیجه رسیدیم که «محمد بن اسماعیل» حتی یک بار هم از یک روای متفق الضعف روایت نکرده است. ایشان یا از ثقه نقل روایت کرده، یا از کسانی که برای ما مجهول الحال هستند و یا کسانی که لااقل در ضعف آنها اختلاف است؛ اما هرگز از کسانی که همه بر ضعف آنها اتفاق دارند، روایت ندارد.

۴- عدم استثنا از رجال نوادر الحکمة

«محمد بن احمد بن یحیی» صاحب کتاب «نوادیر الحکمة» شخصی موثق است، ولی چون از ضعف نقل کرده علمای قم تعدادی از روایات غیر معتبر او را استثنا کرده و بقیه را تلقی به قبول کرده اند.^۱ حال با توجه به این که «محمد بن احمد بن یحیی» از صالح بن عقبه بن قیس روایت دارد^۲ و با توجه به عدم استثنای روایات «محمد بن احمد بن یحیی» از صالح بن عقبه، معلوم می شود که علمای قم، صالح را ضعیف نمی شمرده اند در غیر این صورت این روایات را هم استثنا می کردند.

۱. ر.ک: رجال نجاشی، رقم ۹۳۹.

۲. تهذیب، جلد ۵، صفحه ۴۰۴ - استبصار، جلد ۲، صفحه ۲۰۷.

۵- روایت ابن بقّاح از صالح

مرحوم کلینی در کتاب کافی، روایتی را به طریق صحیح از ابن بقّاح نقل می‌کند و ابن بقّاح هم از «صالح بن عقیبة الخياط» یا «القَمَاط» روایت می‌کند.^۱ این نام مربوط به همان صالح بن عقیبة بن قیس است. همان‌گونه که محقق خویی هم در رجال خود به این مطلب تصریح فرموده است.^۲

ابن بقّاح، کنیه‌ی «حسن بن علی بن بقّاح» است که نجاشی در موردش می‌فرماید: «کوفی ثقة مشهورٌ صحیح الحدیث».^۳

در کلمه‌ی «صحیح الحدیث»، دقت شود. این کلمه در عبارت‌های علمای رجال، گاهی به تنهایی استعمال می‌شود و گاهی هم همراه با لفظ «ثقة». در صورت دوم، علاوه بر تأیید وثاقت راوی، مطلب دیگری هم مورد نظر آن‌هاست. در این صورت -ظاهراً- کلمه‌ی «ثقة»، ناظر به مدح راوی و کلمه‌ی «صحیح الحدیث» هم ناظر به مدح روایت است.

معنای «صحیح الحدیث»

در رابطه با این اصطلاح دو احتمال مطرح است:

احتمال اول: احادیث او با توجه به اماره‌ی داخلیه [=سند روایت] یا خارجیه [=موافقت با قرآن و ...] مورد قبول است. بنابراین، صحیح، اعم است از امارات خارجیه و داخلیه. در این صورت مراد از صحیح، همان «صحیح قدمایی» است. **احتمال دوم:** مراد از صحیح الحدیث بودن، صرفاً با توجه به اماره‌ی داخلیه است؛ یعنی با توجه به این که روایات او صحیح السند است، می‌گویند: فلان راوی «صحیح الحدیث» است.

۲. معجم رجال الحدیث، جلد ۹، صفحه‌ی ۷۹.

۱. کافی، جلد ۶، صفحه‌ی ۳۵۴.

۳. او از اهل کوفه بوده و موثق است. مشهور به خوبی است و احادیث صحیحی هم دارد. -رجال نجاشی، رقم ۸۲-

فرمایش حاجی نوری

مرحوم حاجی نوری در دو جای از مستدرک، این بحث را مطرح می‌کند. ایشان می‌فرماید: «زمانی احتمال اول قابل قبول است که ما بخواهیم روایات او را یک به یک بررسی کنیم؛ اما وقتی یک جا حکم به صحیح الحدیث بودن او می‌کنیم، عبارت صحیح الحدیث، ناظر به احتمال دوم است. در این صورت معنای عبارت آن است که راوی مذکور، از موثقین نقل روایت می‌کند. با توجه به این مطلب باید پذیرفت که صالح بن عقبه نیز موثق است، چرا که ابن بقّاح از او نقل روایت می‌کند.»^۱

تأملی در فرمایش حاجی نوری

شاید علما، روایات ابن بقّاح را یک به یک بررسی کرده و ملاحظه کرده‌اند که موافق با قرائن داخلی یا خارجی است؛ آن‌گاه حکم به صحیح الحدیث بودن آن کرده‌اند. بنابراین صرف «صحیح الحدیث» بودن ابن بقّاح دالّ بر توثیق روایتی نیست که او از آن‌ها نقل کرده است، اما در عین حال در جمع‌بندی نباید این مطلب را به عنوان یک قرینه و شاهد کنار گذاشت.

۶- توثیق اصحاب امام صادق (علیه السلام)

با دقت در روایات صالح بن عقبه، نتیجه می‌گیریم که او از کسانی است که اواخر عمر امام صادق (علیه السلام) را درک کرده و از اصحاب امام کاظم (علیه السلام) هم بوده است.

مرحوم نجاشی فرمود: «قيل أنه روى عن أبي عبد الله (عليه السلام) والله أعلم». ^۲ این کلام نجاشی نشان می‌دهد که برای او ثابت نشده که صالح، از امام صادق (علیه السلام) هم بدون واسطه نقل روایت کرده است.

اکثر روایات‌هایی که صالح از امام صادق (علیه السلام) دارد با واسطه است، ولی

۱. مستدرک، جلد ۲۳، صفحه ۹۰، جلد ۲۲، صفحه ۳۶۳.

۲. گفته شده که وی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده، اما خدا بهتر می‌داند.



چون برخی از روایات او از امام بدون واسطه است،^۱ بنابراین می‌توان حدس زد که وی اواخر عمر امام صادق (علیه السلام) را درک کرده است.

حال که ثابت شد صالح از اصحاب امام صادق (علیه السلام) است، می‌گوییم: مرحوم مفید در ارشاد، مرحوم ابن شهر آشوب در مناقب و مرحوم طبرسی در اعلام الوری، عبارتی دارند که از آن استفاده می‌شود تمام اصحاب امام صادق (علیه السلام) موثق هستند، مگر کسانی که تصریح به عدم وثاقتشان شده باشد.

در مورد کلام این سه بزرگوار، فعلاً بحث مفصلی نداریم؛ اما اجمالاً می‌توان گفت که نمی‌توان از کنار عبارت آن‌ها به سادگی گذشت. حداقل مطلبی که می‌توان گفت این است که به سادگی نمی‌توان اصحاب امام صادق (علیه السلام) را مورد جرح قرار داد.

۷- فرمایش مرحوم صدوق

مرحوم صدوق در ابتدای من «لایحضره الفقیه» می‌فرماید: کتاب‌هایی که من از آن‌ها نقل روایت می‌کنم، کتاب‌هایی هستند که «علیها المرجع و الیها المعول».^۲ ایشان، در این کتاب روایاتی را از کتاب «صالح بن عقبه» نقل می‌کند و در آخر کتاب هم، سند خود را به کتاب صالح ارائه می‌دهد. اگر چه در این مشیخه‌ی صدوق، اسناد صدوق به روایانی که صاحب کتاب هم نبودند بیان شده، اما وقتی کسی مثل «صالح بن عقبه» صاحب کتاب است و شیخ صدوق هم از او روایت می‌کند، همان عبارت اول کتاب درباره‌اش صادق خواهد بود.

۸- روایات صالح، دلیلی بر حسن عقیده‌اش

مضمون روایاتی که از «صالح بن عقبه» نقل شده و برخی از آن‌ها را نقل

۱. ر.ک: کافی، جلد ۶، صفحه ۲۲، ۳۴۴، ۳۵۴-کامل الزیارات، صفحه ۲۱۰ و ۲۶۶.

۲. به آن کتب تکیه شده و مورد استناد قرار می‌گیرد.



کردیم و برخی دیگر هم در ضمن بررسی حالات پدرش خواهد آمد، دلالت بر حسن عقیده و محبت او نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) دارد.

۹- کلام مرحوم وحید بهبهانی

یکی از قرائنی که مرحوم وحید بهبهانی جهت وثاقت «صالح بن عقبه» آورده، تعبیر نجاشی از صالح است که: «لَهُ كِتَابٌ يَرْوِيهِ عَنْهُ جَمَاعَةٌ»، زیرا مستفاد از تعبیر نجاشی این است که صالح مورد اعتماد و اعتنای جماعتی از اصحاب است.

ما با جستجوی کامل در رجال نجاشی به این نتیجه رسیدیم که این تعبیر ۱۵۲ بار در رجال نجاشی آمده که ۱۰۵ مورد آن مربوط به روات موثق است، ۴۷ مورد مربوط به روات مجهول الحال است، ۶ مورد درباره‌ی روات ضعیف است و در یک مورد هم تعبیر نجاشی از راوی چنین است: «لَمْ يَكُنْ بِذَلِكَ»؛ راوی چندان تعریفی ندارد». بنابراین صرف تعبیر «لَهُ كِتَابٌ يَرْوِيهِ عَنْهُ جَمَاعَةٌ» دلیل و اماره بر وثاقت نیست. بله! این تعبیر می‌تواند به عنوان قرینه‌ای هر چند با نمره‌ای کم، مطرح شود، زیرا به هر حال جایگاه نسبتاً خوب راوی را در بین اصحاب حدیث روشن می‌کند؛ البته با جستجو در رجال نجاشی در می‌یابیم که تعبیر «لَهُ كِتَابٌ يَرْوَاهُ جَمَاعَاتٌ» از تعبیر «لَهُ كِتَابٌ يَرْوِيهِ عَنْهُ جَمَاعَةٌ» قوی‌تر است و همراه با این تعبیر دوم هرگز تضعیفی در رجال نجاشی نیامده است.

نتیجه‌گیری از قرائن

هر چند که این قرینه‌ها به تنهایی مثبت وثاقت نباشد، اما به نظر ما مجموع این قرائن، اگر از واژه‌ی «ثقة» که توسط یک رجالی گفته شده بیشتر نباشد، قطعاً کمتر از آن، نخواهد بود.



جمع‌بندی بحث در مورد صالح با اشاره به مبانی مختلف رجالی

۱- اگر مبنای رجالی کسی بر توثیق تمام رجال «کامل الزیارات» بود، قطعاً حکم به وثاقت صالح خواهد کرد؛ زیرا در موارد متعدّدی در کامل الزیارات، از صالح بن عقبه حدیث نقل شده است.

ولی ما در مباحث رجالی، اثبات کردیم که این توثیق فقط شامل مشایخ بلاواسطه‌ی ابن قولویه می‌شود؛ لذا از این راه نمی‌توانیم حکم به وثاقت صالح کنیم.

۲- اگر مبنای رجالی کسی بر توثیق رجال تفسیر «علی بن ابراهیم» بود، باز هم باید حکم به وثاقت صالح کند. چرا که صالح در طریق روایات این تفسیر قرار دارد. چون این مبنا هم در نظر ما مورد تردید جدّی است، نمی‌توانیم به صرف این مطلب، حکم به وثاقت صالح کنیم.

۳- مبنای رجالی برخی بر این است که اگر هر کدام از اصحاب اجماع، از یک راوی نقل کردند، آن راوی موثق است. با توجه به این مبنا، چون یونس بن عبدالرحمن - که از اصحاب اجماع است - از صالح روایت دارد، حکم به وثاقت صالح خواهد شد.

از نگاه ما این مطلب [=اصحاب اجماع] به تنهایی مثبت وثاقت نیست، لذا آن را همچون نقل مستقیم اجلاء می‌دانیم و تنها به عنوان یک قرینه‌ی قوی می‌پذیریم.

۴- یکی دیگر از مبانی رجالی این است که تمامی اصحاب امام صادق (علیه السلام) - به جز موارد استثناء شده - موثق هستند. کسانی که قائل به چنین مبنا‌یی هستند، صالح را موثق می‌دانند، چرا که او از امام صادق (علیه السلام) است.

ما هم این گفتار شیخ مفید را تنها در حدّ یک قرینه و نه اماره‌ی قوی، قبول می‌کنیم. ۵- با توجه به مبنای ما که از راه تجمیع بین قرائن پیش می‌آییم، ملاحظه فرمودید که قرائنی قوی، دالّ بر وثاقت «صالح بن عقبه»، موجود است.

۶- اگر کسی به کتاب جناب ابن غضائری اعتماد کرده و تضعیفات وی را بدون هیچ گونه تحقیق و تأملی بپذیرد، حکم به تضعیف «صالح بن عقبه» خواهد داد. خصوصاً این که به تبع ابن غضائری، سه نفر از اعظام رجال یعنی «علامه‌ی حلی»، «ابن داوود» و «کاظمی» هم حکم به تضعیف صالح فرموده‌اند.



ما در اصل چنین مبنایی، اشکال جدی داریم که به تفصیل مورد نقد و بررسی قرار گرفت.

۷- اگر کسی از یک سو مبنای فوق را که دال بر پذیرش صالح بود نپذیرفت و از سوی دیگر هم اعتمادی بر تضعیف ابن غضائری نکرد، از نظر او «صالح بن عقبه» فردی مجهول الحال خواهد بود.

به هر حال تا این جا از نظر ما سند درست شد، چون شیخ از «محمد بن اسماعیل بن بزيع» نقل کرد و ثابت شد که پنج طریق برای تصحیح سند از شیخ به «محمد بن اسماعیل» است. همچنین گفتیم که خود «محمد بن اسماعیل» هم ثقة است. با توجه به مجموع مطالب ذکر شده، به وثاقت «صالح بن عقبه» هم پی می‌بریم. حال صالح بن عقبه از پدرش «عقبه بن قیس» نقل می‌کند که باید وثاقت او هم بررسی شود.

بررسی سند اول زیارت: «عقبه بن قیس»

طبق نقل مصباح المتهجد، مرحوم شیخ طوسی سند را به «صالح بن عقبه» رساند و او هم از پدر خود «عقبه بن قیس»، روایت کرد.

سه مرحله بحث، در مورد عقبه مرحله اول: نقل کلمات رجالین

۱- در رجال نجاشی به طور مستقل نام عقبه بیان نشده، چرا که شیوه‌ی نجاشی بر این است که فقط از راویان صاحب کتاب نام ببرد، و حال آن‌که عقبه صاحب کتاب نیست، ولی نجاشی به مناسبت ترجمه‌ی حال فرزند، نام پدر را هم ذکر کرده و می‌گوید: «صالح از پدرش روایت دارد».

۲- اما شیخ طوسی در رجال و در ضمن اصحاب امام باقر (علیه السلام) می‌گوید: «عقبه بن قیس مثله^۱». لازم به ذکر است که شیخ طوسی وقتی از راوی

۱. عقبه بن قیس مانند او است. - رجال شیخ طوسی، رقم ۱۵۳۹.



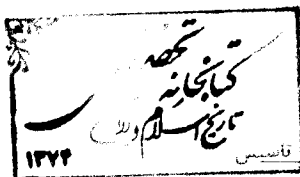
قبل نام برده، به دنبال آن فرموده است: «مجهول».^۱ بنابراین به نظر شیخ طوسی، عقبه بن قیس، مثل راوی قبل مجهول است.

۳- شیخ طوسی در رجال، جزء اصحاب امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «عقبه بن قیس والد صالح بن عقبه کوفی».^۲

با توجه به این دو عبارت متفاوت از مرحوم شیخ، جا دارد سؤال شود که آیا این دو عبارت، مربوط به یک نفر است که هم جزء اصحاب امام باقر (علیه السلام) بوده است و هم اصحاب امام صادق (علیه السلام) یا این که مربوط به دو نفر است؟ شاید ظاهر کلام جناب شیخ، تعدّد باشد، چون یک جا فرمود: «او پدر صالح است»، اما در جای دیگر فرمود: «مجهول است». از این رو بزرگانی از رجال، مثل استرآبادی، اردبیلی، تفرشی، کاظمی و خویی، این دو نام را مربوط به دو نفر دانسته اند،^۳

کاظمی می گوید: این نام مشترک است بین دو نفر مجهول الحال. یکی از اصحاب امام باقر (علیه السلام) و دیگری از اصحاب امام صادق (علیه السلام) است، اما علامه در خلاصه و در ضمن اصحاب امام باقر (علیه السلام) فقط از یک عقبه یاد کرده و می فرماید: «او مجهول است».^۴

چنانچه خواهید دید «عقبه بن قیس» که فرزندش صالح از او نقل روایت می کند، هم از امام باقر (علیه السلام) حدیث دارد و هم از امام صادق (علیه السلام)؛ لذا بعید است که این دو نام مربوط به دو نفر باشد.



۱. رجال شیخ طوسی، رقم ۱۵۳۸.
۲. عقبه بن قیس، پدر صالح بن عقبه بوده و کوفی است. رجال شیخ طوسی، رقم ۳۷۱۵.
۳. نهج المسال، (معروف به رجال کبیر) صفحه ۲۲۱- جامع الرواة، جلد ۱، صفحه ۵۴۰- نقد الرجال، جلد ۳، صفحه ۲۰۸- مشترکات کاظمی، صفحه ۲۱۰- معجم رجال الحديث، جلد ۱۱، صفحه ۱۵۶.
۴. خلاصه، رقم ۱۵۲۹.

مرحله‌ی دوم: روایاتی از عقبه

غرض ما از طرح روایات عقبه این است که حُسن عقیده و امامی بودن وی را روشن سازیم. البته این مسأله به عنوان دلیل ذکر نمی‌گردد، بلکه به عنوان مؤیدی بر امامی و صحیح‌العقیده بودن وی مطرح می‌شود.

روایت اول: فضیلت تسبیحات فاطمه (سلام الله علیها)

مرحوم کلینی در فروع کافی روایتی را با سند صحیح تا صالح بن عقبه و صالح هم از پدرش عقبه و عقبه هم از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل می‌کند:

«ما عبد الله بشيء من التَّحْمِيدِ أَفْضَلَ مِنْ تَسْبِيحِ فَاطِمَةَ (علیها السلام) و لو كان شيءٌ أَفْضَلُ مِنْهُ لَنَحْلَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) فَاطِمَةَ (علیها السلام)؛ خداوند عبادت نشده به ذکر دال بر تحمید حق که با فضیلت تر باشد از تسبیح فاطمه (سلام الله علیها)، زیرا اگر ذکر دال بر فضیلت تر از آن بود، حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) همان را به فاطمه می‌بخشید»^۱.

روایت دوم: روزه‌های مستحبی ماه

مرحوم کلینی در فروع کافی و نیز مرحوم شیخ در تهذیب با سند صحیح تا صالح بن عقبه و صالح هم از پدرش و او از امام صادق (علیه السلام) این گونه روایت می‌کند:

«قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنِّي قَدْ كَبُرْتُ وَ ضَعُفْتُ عَنِ الصَّيَامِ فَكَيْفَ أَصْنَعُ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ الْأَيَّامِ فِي كُلِّ شَهْرٍ فَقَالَ يَا عَقْبَةُ تَصَدَّقْ بِدِرْهَمٍ عَنْ كُلِّ يَوْمٍ قُلْتُ دِرْهَمٌ وَاحِدٌ قَالَ لَعَلَّهَا كَبُرَتْ عِنْدَكَ وَ أَنْتَ تَسْتَقِلُّ الدَّرْهَمَ قَالَ قُلْتُ إِنَّ نِعَمَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيَّ لَسَابِغَةٌ فَقَالَ يَا عَقْبَةُ لَا طَعَامَ مُسْلِمٍ خَيْرٌ مِنْ صِيَامِ شَهْرٍ؛ عقبه بن قیس می‌گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم فدای شما شوم! سن و سالم بالا رفته و از روی ضعف نمی‌توانم سه روز روزه‌ی مستحب ماه را بگیرم. امام فرمودند: ای عقبه! در مقابل هر روز یک درهم صدقه بده. عقبه با تعجب گفت: فقط یک درهم؟! امام فرمودند: مثل این که این حرف در نظرت بزرگ جلوه کرد

و پول هایت هم زیاد شده! عقبه می‌گوید: عرض کردم خداوند نعمت زیادی به من مرحمت فرموده. امام فرمودند: ای عقبه! اطعام یک مسلمان، از روزه‌ی یک ماه ارزشمندتر است.^۱ ما از این دو روایت و روایات دیگری که نقل نکردیم،^۲ چنین استفاده می‌کنیم که جناب عقبه، فردی امامی و دارای حُسن عقیده و محبّ اهل بیت (علیهم السلام) و دشمن دشمنان آنان بوده است. حداقل اگر از این روایات به چنین اطمینانی نرسیم، می‌توانیم از آن‌ها به عنوان قرینه‌ی خوبی بر این مطلب استفاده کنیم.

مرحله‌ی سوم: بررسی توثیق عام اصحاب امام صادق (علیه السلام)

این مرحله از بحث، راجع به یک مبنای رجالی است. آن مبنا این است که آیا می‌توان در یک قاعده‌ی کلی، تمام اصحاب امام صادق (علیه السلام) را موثق دانست یا خیر؟ در صورت اثبات این قاعده، تمامی اصحاب امام صادق (علیه السلام) موثق هستند، مگر کسانی که با دلیل خاص حکم به عدم وثاقتشان می‌کنیم.

مرحوم شیخ مفید در ارشاد، چنین می‌فرماید: «نَقَلَ النَّاسُ عَنْهُ (علیه السلام) مِنْ الْعُلُومِ مَا سَارَتْ بِهِ الرُّكْبَانُ وَ انْتَشَرَ ذِكْرُهُ فِي الْبُلْدَانِ وَلَمْ يُنْقَلْ عَنْ أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ الْعُلَمَاءِ مَا نَقَلَ عَنْهُ وَلَا لَقِيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ مِنْ أَهْلِ الْآثَارِ وَ نَقَلَهُ الْأَخْبَارِ وَ لَا نَقَلُوا عَنْهُمْ كَمَا نَقَلُوا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) فَإِنَّ أَصْحَابَ الْحَدِيثِ قَدْ جَمَعُوا أَسْمَاءَ الرُّوَاةِ عَنْهُ مِنَ الثَّقَاتِ عَلَى اخْتِلَافِهِمْ فِي الْأَرَاءِ وَ الْمَقَالَاتِ فَكَانُوا أَرْبَعَةَ آلَافٍ رَجُلٍ؛ آن مقدار علمی را از امام صادق (علیه السلام) نقل کردند؛ که اگر به رشته‌ی تحریر درآیند، تنها کاروانی می‌تواند آن‌ها را حمل کند. یاد و نام او در شهرها گسترش پیدا کرد و شهره‌ی علمی او زبان زد مردم شد. آن‌گونه که علما از او علوم را نقل کردند؛ از احدی از اهل بیتش نقل نکرده بودند، و هیچ یک از امامان (علیهم السلام) با این حجم از طالبان علوم و راویان حدیث مواجه نشده بودند. همانا اصحاب حدیث، نام راویان



۱. فروع کافی، جلد ۴، صفحه‌ی ۱۴۴. تهذیب، جلد ۴، صفحه‌ی ۳۹۱.

۲. از جمله ر.ک: محاسن برقی، صفحه‌ی ۲۴۰ - من لایحضره الفقیه، جلد ۳، صفحه‌ی ۴۶۳ - خلاصه‌ی الإیجاز، صفحه‌ی ۴۲ [جلد ۶ سلسله مؤلفات الشیخ المفید] و ...

موثق از امام صادق (علیه السلام) را با وجود اختلافی که در آراء و اعتقادات دارند، جمع آوری کردند که به چهار هزار نفر رسیدند.^۱

نکته‌هایی راه‌گشا برای تفسیر فرمایش مفید

۱- توجه شیخ مفید به وجود جاعلان حدیث

پر واضح است که پس از رحلت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) و نیز در زمان ائمه‌ی اطهار (علیهم السلام)، افرادی بودند که با علّت‌ها و انگیزه‌های متفاوت، دست به جعل حدیث می‌زدند. همچنین مسلم است که در زمان امام صادق (علیه السلام) هم چنین افرادی وجود داشتند.

حکایت تلخ این جاعلان حدیث، آن قدر واضح است که جای هیچ‌گونه تردیدی در آن نیست، لذا بسیار بعید است که شخصیت بزرگواری مثل شیخ مفید به آن توجه نکرده باشد. شخصیتی که استاد علمایی چون، سید مرتضی، نجاشی و شیخ طوسی است.

۲- صرف همراهی با امام (علیه السلام) دلیل وثاقت نیست

هر چند که همراهی با امام معصوم زمینه‌های بهتری را برای هدایت انسان فراهم می‌آورد، اما صرف همراهی با امام، هرگز نمی‌تواند دلیل بر عدالت و یا وثاقت کسی باشد و از این رو است که ما به علمای اهل سنت اشکال می‌کنیم که چرا صرف همراهی با پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را دلیل بر عدالت شخص می‌دانند! بنابراین منظور شیخ مفید از توثیق عام اصحاب امام صادق (علیه السلام)، چنین توثیقی نبوده و قطعاً ایشان که فقهی متکلم بوده، از چنین مطلبی غافل نبوده است.

۳- وجود کتاب‌هایی در زمان شیخ مفید که اکنون خبری از آن‌ها نیست

مسلم است که در دست علمای آن عصر همچون شیخ مفید کتب، رساله‌ها و نوشته‌هایی در همه‌ی علوم اسلامی و از جمله علم رجال بوده که در زمان حاضر، هیچ اثری از آن‌ها نیست و علت از بین رفتن این کتاب‌ها علاوه بر حوادث طبیعی، وقوع جنگ‌ها و حمله‌های مغول و افغانه و در نتیجه‌ی آن نبردها کتاب سوزی‌های متعدد بوده است.

۴- شماره‌ی اصحاب امام صادق (علیه السلام) به چهار هزار نفر، از روی تخمین است این که برخی از علما همچون شیخ مفید اصحاب امام صادق (علیه السلام) را چهار هزار نفر دانسته‌اند، آماری تخمینی و عرفی ارائه داده‌اند، نه آماری کاملاً دقیق و مضبوط. شاهد بر این مطلب، عبارت مرحوم محقق حلّی در معتبر است که می‌فرماید: «رَوَى عَنْهُ مَا يَقَارِبُ أَرْبَعَةَ آلَافِ رَجُلٍ»^۱ از این رو است که مرحوم شیخ طوسی هم در رجال خود، حدود سه هزار و دویست نفر از اصحاب امام صادق (علیه السلام) را نام برده است.

۵- منظور شیخ مفید از «اصحاب الحدیث»

مرحوم شیخ مفید چنین می‌گوید: اصحاب حدیث، اسامی روایت‌کنندگان از امام صادق (علیه السلام) را گردآوری کرده و راویان ثقه را به چهار هزار نفر فهرست کرده‌اند.

باید توجه داشت که منظور از «اصحاب حدیث» یک شخص خاص نبوده، بلکه کار جمع‌آوری اسامی راویان را افراد متعددی انجام داده‌اند. کتب رجالی زمان شیخ و اصحاب حدیث، اصحاب امام صادق (علیه السلام) و راویان موثق آن حضرت را به چهار هزار نفر فهرست کرده‌اند و شیخ مفید هم ناقل کلام اصحاب حدیث است.

۱. روایت کرده‌اند از امام صادق (علیه السلام) اصحابی که نزدیک به چهار هزار نفر بودند. - معتبر (چاپ قدیم)، صفحه‌ی ۵.



۶- اثبات وثاقت ساده‌تر از اثبات عدالت است

آن‌چه که در عبارت شیخ مفید است، تصریح به وثاقت همراه با تصریح به اختلاف این راویان در آراء و اعتقادات است.

نتیجه این که شیخ مفید به دنبال اثبات عدالت [به معنای امامی ثقه] نیست، بلکه به دنبال اثبات وثاقت و راست‌گویی است. پر واضح است که اثبات وثاقت، نسبت به اثبات عدالت، مؤونه‌ی بسیار کمتری می‌طلبد.

۷- نگاه بزرگان به فرمایش شیخ مفید

کلام شیخ مفید توسط بزرگانی چون «ابن شهر آشوب»، «ابن فضال نیشابوری»، «مرحوم طبرسی»، «جلال الدین عبد الحمید نسابه» و «مرحوم شیخ حرّ عاملی» مورد پذیرش واقع شده است.^۱

از سوی دیگر ما به نظر هیچ یک از قدما دست پیدا نکردیم که صراحتاً فرمایش شیخ مفید را رد کرده باشد. البته نمی‌توان منکر این واقعیت شد که در رجال نجاشی، رجال شیخ طوسی و فهرست، هیچ اشاره‌ای به این مبنا نشده و علمای دیگر هم در رابطه با اصحاب امام صادق (علیه السلام)، از این توثیق عام استفاده نکرده‌اند.

جمع‌بندی نهایی از این هفت نکته

مرحوم شیخ مفید با تتبع در کتاب‌های اصحاب حدیث، به این نتیجه رسیده که اگر از مجموع حدود چهار هزار نفر اصحاب امام صادق (علیه السلام)، افراد اندکی را که مسلم الضعف هستند خارج کنیم، وثاقت اکثریت قریب به اتفاق این چهار هزار نفر، توسط اصحاب الحدیث مورد تأیید است؛ یعنی حتی اگر برخی از آن‌ها از نظر اعتقادی هم سالم نباشند، از نظر وثاقت و راست‌گویی، مورد تأیید هستند. بنابراین اگر جایی با حجّتی قوی‌تر، ضعف یک راوی به اثبات رسید به آن عمل می‌کنیم؛ ولی در موارد دیگر، عموم این توثیق مُحکّم خواهد بود.

حال اگر سخن شیخ مفید را این‌گونه تفسیر کنیم چه اشکالی متوجه او است؟! اما در عین حال با در نظر گرفتن عدم تعرض و عدم استفاده‌ی نجاشی

و شیخ (قُدَس سرُّهُما) از این مبنای مهم، نظر ما این است که توثیق عام شیخ مفید را نمی توان به عنوان دلیل قطعی بر وثاقت اصحاب امام صادق (علیه السلام) دانست هرچند که از کلام ایشان می توان به عنوان قرینه ای برای توثیق استفاده کرد.

اشکال: شیخ مفید این مطلب را در کتاب رجال بیان نکرده است، بلکه در کتاب تاریخی ارشاد آمده است؛ بنابراین شاید در مقام بیان توثیق نبوده است!
جواب: وقتی ایشان در مقام بیان عظمت امام صادق (علیه السلام) و مقایسه ای ایشان با سایر ائمه ای معصومین (علیهم السلام) از نظر تعداد شاگرد است، قطعاً به کار بردن کلمه ی «ثقات»، با عنایت خاصی بوده و می خواسته چنین مزیتی را برای امام صادق (علیه السلام) تصریح کند که حدود چهار هزار راست گو، احادیث او را برای مردم بیان کرده اند.

اظهار نظر نهایی در مورد «عقبه بن قیس»

اولاً: هیچ یک از علمای حدیث، تضعیف و جرحی در مورد او ندارند. بله! شیخ طوسی عقبه را مجهول دانسته است. در جواب این اشکال بیان کردیم که شاید منظور شیخ طوسی شخص دیگری بوده. البته اگر منظور شیخ همین «عقبه بن قیس» باشد، نهایت مطلبی که می شود برداشت کرد این است که ایشان عقبه را نمی شناخته، نه این که او را ضعیف می شمرده است!

ثانیاً: روایاتی که نقل شد، قرینه ی خوبی برای اثبات صحت عقیده ی عقبه است.
ثالثاً: او جزء اصحاب امام صادق (علیه السلام) است و مشمول توثیق عام شیخ مفید خواهد بود.

اگر این سه نکته را به یکدیگر ضمیمه کنیم، برای منصف اطمینان پیدا می شود که صالح بن عقبه، شیعه ی قابل تحسینی است.

نتیجه گیری از سند اوّل

نتیجه این که این سند اگر هم به اصطلاح فنی «صحیح» نباشد می توان آن را «حسن» نامید.



سند دوم زیارت عاشورا

مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید: «قَالَ صَالِحُ بْنُ عَقْبَةَ وَ سَيْفُ بْنُ عَمِيرَةَ قَالَ عَلَقَمَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخَضْرَمِيُّ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) ...»

وجود دو احتمال در سند شیخ طوسی

احتمال اول: لفظ «قال» به اتکال سند اول بحث باشد؛ یعنی: «محمد بن اسماعیل بن بزیع» می‌گوید: قال «صالح بن عقبة» و «سیف بن عمیره»؛ بر فرض صحّت چنین احتمالی، سند روایت تا صالح صحیح است. چنان‌که مفصلاً گذشت خود صالح هم به نظر ما موثق است، ولی اگر هم موثق نباشد، مشکلی نیست چون: خواهیم گفت که «سیف بن عمیره» موثق است. احتمال دوم: از این کلمه‌ی «قال» به بعد، دیگر مرحوم شیخ به صورت مستقیم از کتاب خود صالح بن عقبة نقل روایت می‌کند. یعنی سندی از خودش به کتاب «صالح بن عقبة» یا کتاب «سیف بن عمیره» ارائه می‌دهد. اگر احتمال دوم صحیح باشد، باید دید سند شیخ طوسی به «صالح بن عقبة» و «سیف بن عمیره» چگونه است. همان‌گونه که ملاحظه خواهید کرد، سند در هر دو مورد صحیح است.

سند شیخ طوسی به کتاب «صالح بن عقبة»: أخبرنا «إِبْنُ أَبِي الْجِيدِ» عن «إِبْنِ الْوَلِيدِ» عن «الْصَّفَّارِ» عن «مُحَمَّدِ بْنِ حُسَيْنٍ» عن «مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ» عن «صَالِحِ بْنِ عَقْبَةَ».

سند شیخ طوسی به کتاب «سیف بن عمیره»: «عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا» عن





«محمد بن علی بن الحسین» [شیخ صدوق] عن «أبيه» و «محمد بن الحسین» عن «سعد بن عبد الله» عن «أحمد بن محمد عن علی بن الحكم» عن «سیف بن عمیره»^۱ مرحوم محقق خویی هم تصریح می‌فرماید که این دو سند صحیح است.^۲

بررسی سند دوم زیارت: «سیف بن عمیره»

سیف بن عمیره از دیدگاه علمای رجال

مرحوم نجاشی می‌فرماید: «سیف بن عمیره النخعی عربی کوفی ثقة روی عن أبی عبد الله (علیه السلام) و أبی الحسن (علیه السلام) له کتاب یرویه جماعاتٌ من أصحابنا».^۳ آن‌گاه سند خود را ارائه می‌دهد.

در اکثر نسخه‌های رجال نجاشی، کلمه‌ی «ثقة» موجود است. البته این که در برخی از نسخه‌ها این کلمه نیست، مشکلی ایجاد نمی‌کند. چنان‌که محقق خویی فرموده است: «در اکثر نسخه‌های معتبر نجاشی، کلمه‌ی ثقة به کار رفته است».

مرحوم شیخ طوسی در رجال نام او را جزء اصحاب امام صادق (علیه السلام) ذکر می‌کند.^۴ در جای دیگر هم او را از اصحاب امام کاظم (علیه السلام) معرفی می‌کند.^۵ آن‌جا که وی را جزء اصحاب امام کاظم (علیه السلام) می‌آورد، می‌گوید: «له کتاب روی عن أبی عبد الله (علیه السلام)».^۶

شیخ طوسی در فهرست می‌فرماید: «سیف بن عمیره ثقة له کتاب».^۷

۱. فهرست شیخ طوسی، رقم ۳۳۳.

۲. معجم رجال الحديث، جلد ۹، صفحه‌ی ۷۹ و جلد ۸، صفحه‌ی ۳۶۵.

۳. سیف بن عمیره مورد اطمینان است و از امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) نقل روایت دارد.

۴. رجال شیخ طوسی، رقم ۲۹۷۱.

۵. رجال شیخ طوسی، رقم ۵۰۲۰.

۶. کتابی دارد و از امام صادق (علیه السلام) نقل روایت می‌کند.

۷. سیف بن عمیره مؤثق بوده و دارای کتابی است. -فهرست شیخ طوسی، رقم ۳۳۳.

ابن حجر عسقلانی از علمای اهل سنت می‌گوید: «سیف بن عمیره الکوفی، النخعی، صدوق، له اوهامٌ...»^۱ تعبیر «لَهُ اُوْهَامٌ» از شخصی مثل ابن حجر عسقلانی، دلالت بر ولایت قوی سیف دارد.

دو نکته در مورد «سیف بن عمیره»

نکته‌ی اوّل: بررسی اتهام ابن شهر آشوب در مورد واقفی بودن سیف مرحوم ابن شهر آشوب در مورد سیف می‌فرماید: «ثقةٌ من أصحاب الكاظم (عليه السلام). واقفی له كتابٌ.»^۲

کلام سه نفر از بزرگان در ردّ این اتهام

۱- وحید بهبهانی

به فرمایش وحید بهبهانی، کسی اشاره به واقفی بودن سیف نکرده است. ایشان می‌فرماید: «این مطلب سهو و اشتباهی از ناحیه‌ی ابن شهر آشوب است.»^۳

۲- محقق خویی

بنابر فرمایش محقق خویی این اتهام، سهو یا اشتباه در نسخه است، چون هیچ یک از رجالیون نگفته‌اند، که سیف زمان امام رضا (علیه السلام) راهم درک کرده، تا بتواند واقفی باشد!^۴

بررسی سند زیارت عاشورا



۱. سیف بن عمیره، اهل کوفه، تخعی و بسیار راستگو است [امّاد عین حال] اوهامی هم در دل دارد.
- تقریب التهذیب، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۴۴-ذهبی در میزان الاعتدال، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۵۴گوید:
«سیف بن عمیره عن ابان بن تغلب و غیره، کوفی، قال الازدی: يتکلمون فيه...»
۲. موثق است و از اصحاب امام کاظم (علیه السلام). وی واقفی بوده و دارای کتابی است. - معالم العلماء، رقم ۳۶۹.
۳. تعلیقه‌ی بر رجال کبیر، صفحه‌ی ۱۷۸.
۴. معجم رجال الحديث، جلد ۸، صفحه‌ی ۳۶۵. - درست است که امکان دارد ریشه‌های تفکر وقف در زمان امام موسی بن جعفر (علیه السلام) هم بوده باشد، اما در رجال، به کسی واقفی گفته می‌شود که امام رضا (علیه السلام) را درک کرده و با این حال قائل به امامت ایشان نشده باشد.

ایشان می‌فرماید: این تهمت وقف، تخلیطی است از ابن شهر آشوب. یعنی ایشان دو مورد را با یکدیگر آمیخته است؛ چون روش ابن شهر آشوب این است که معمولاً به فهرست و رجال شیخ مراجعه می‌کند. در رجال شیخ، ابتدا اسم سیف در میان اصحاب امام کاظم (علیه السلام) ذکر شده و در موردش چنین آمده: «له کتابٌ روی عن أبی عبدالله (علیه السلام)». شیخ طوسی بعد از این مطلب، نام سماعة بن مهران را ذکر کرده و در موردش نوشته است: «له کتابٌ روی عن أبی عبدالله (علیه السلام) واقفی». آن‌گاه به هنگام نوشتن عبارت برای ایشان خطایی در دید اتفاق افتاده است. البته اگر بر فرض سیف، واقفی هم باشد؛ همین لفظ «ثقة» برای ما کفایت می‌کند.^۱

نکته‌ی دوم: توثیق شیخ طوسی و نجاشی جایی برای تضعف متأخرین باقی نمی‌گذارد؛

برخی به فاضل آبی و برخی دیگر به شهید ثانی نسبت داده‌اند که قائل به تضعیف سیف شده‌اند، ولی چنان‌که محقق خویی فرموده است، با توجه به توثیق شیخ طوسی و نجاشی هیچ وجهی برای تضعیف سیف باقی نمی‌ماند، مگر همان اتهام واقفی بودن. البته این اتهام هم برای وی ثابت نیست. بر فرض هم که ثابت شود، منافاتی با وثاقت او نخواهد داشت. پس وثاقت «سیف بن عمیره» قطعی است. مضافاً بر این مطلب، سیف جزء رجال «ابن ابی عمیر»، «علی بن اسباط»، «حماد بن عثمان»، «یونس بن عبد الرحمان»، «حسن بن بقاح» و «حسن بن محبوب» هم هست؛ به علاوه روایات منقول از او نشان‌گر جایگاه بلند فکری و روایی او است.^۲ ما در ادامه بحث مفصل‌تری درباره‌ی «سیف بن عمیره» خواهیم داشت.

۱. قاموس الرجال، جلد ۵، صفحه‌ی ۳۷۸.
۲. جامع الرواة، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۹۶. - جهت تحقیق بیشتر رجوع کنید به رجال بحر العلوم، جلد ۳،

بررسی سند دوم زیارت: «علقمة بن محمد الحضرمی»

چون علقمة صاحب کتاب نیست نام او در رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی ذکر نشده، اما شیخ در رجال خود نام ایشان را ضمن اصحاب امام باقر (علیه السلام) ذکر کرده و می‌فرماید: «أخو أبي بكر الحضرمي».^۱ در جای دیگر هم نام ایشان را جزء اصحاب امام صادق (علیه السلام) ذکر کرده و چنین می‌فرماید: «أسند (أسند) عنه».^۲

علقمة، جزء رجال با واسطه‌ی کامل الزیارات است.^۳ اگر کسی این مبنا را داشت که تمام رجال کامل الزیارات موثق هستند، علقمة برای او موثق است، اما ما که در مورد رجال با واسطه‌ی کامل الزیارات چنین نظری نداریم، بحث را از راه تجمیع قرائن پی‌گیری می‌کنیم.

تجمیع بین قرائن برای اثبات وثاقت علقمة

۱- ایشان از اصحاب امام صادق (علیه السلام) است؛

این بزرگوار از اصحاب امام صادق (علیه السلام) است. در مباحث گذشته گفتیم از کنار عبارت شیخ مفید در مورد اصحاب امام صادق (علیه السلام)، نمی‌توان به سادگی عبور کرد.



^۱ از صفحه‌ی ۳۶ به بعد.

۱. او برادر ابوبکر حضرمی است. رجال شیخ طوسی، رقم ۱۵۰۳.

۲. رجال شیخ طوسی، رقم ۳۷۳۲. در مورد این کلمه‌ی «اسند» بحث‌هایی مطرح است که معلوم خوانده شود یا مجهول. برخی گفتند این کلمه معلوم است و مفید توثیق و معنایش این است که «أسند الشیوخ عنه». در مقابل برخی آن را مجهول خواندند که مُشعر به ذم است. ما در نهایت به تبعیت از محقق خویی معنای مورد اطمینانی برای این عبارت پیدا نکردیم. لازم به ذکر است که این کلمه فقط در رجال شیخ است و حدود سیصد بار هم تکرار شده است.

۳. ر.ک: کامل الزیارات، صفحات ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۲.

۲- عنایت و توجّه امام باقر (علیه السلام) به علقمه:

مرحوم عیاشی، مفسّر و محدث بزرگ شیعه در تفسیر خود و نیز مرحوم مجلسی در بحار الأنوار از «میسر»^۱ نقل می‌کند که او از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل می‌کند:

«كُنْتُ أَنَا وَ عَلْقَمَةُ الْحَضْرَمِيِّ وَ أَبُو حَسَّانَ الْعِجْلِيُّ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَجَلَانَ نَنْتَظِرُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) فَخَرَجَ عَلَيْنَا فَقَالَ مَرْحَبًا وَ أَهْلًا وَ اللَّهُ إِنِّي لَأَحِبُّ رِيحَكُمْ وَ أَرْوَاحَكُمْ وَ إِنَّكُمْ لَعَلَى دِينِ اللَّهِ فَقَالَ عَلْقَمَةُ فَمَنْ كَانَ عَلَى دِينِ اللَّهِ تَشْهَدُ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ قَالَ فَمَكَثَ هُنَيْهَةً ثُمَّ قَالَ نَوْرُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا قَرَفْتُمْ الْكِبَائِرَ فَأَنَا أَشْهَدُ قُلْنَا وَ مَا الْكِبَائِرُ قَالَ هِيَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَلَى سَبْعٍ قُلْنَا فَعَدَّهَا عَلَيْنَا جُعِلْنَا فِدَاكَ قَالَ الشُّرْكُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ وَ أَكْلُ الرِّبَا بَعْدَ الْبَيِّنَةِ وَ عَقُوقُ الْوَالِدَيْنِ وَ الْفِرَارُ مِنَ الزَّخْفِ وَ قَتْلُ الْمُؤْمِنِ وَ قَذْفُ الْمُحْصَنَةِ قُلْنَا مَا مِنَّا أَحَدٌ أَصَابَ مِنْ هَذِهِ شَيْئًا قَالَ فَأَنْتُمْ إِذَا؛

و ابو حسان و عبدالله بن عجلان منتظر امام صادق (علیه السلام) بودیم. وقتی حضرت وارد شد، فرمود: خوش آمدید. به خدا سوگند من بوی خوش شما و جان و روان شما را دوست دارم. همانا شما به دین خدا هستید. علقمه گفت: آیا کسی که به دین خدا باشد، شهادت می‌دهید که از اهل بهشت باشد؟! امام (علیه السلام) مقداری مکث کرده و بعد فرمودند: خود را نورانی کنید. اگر دیدید که کبائر در شما نیست، در این صورت شهادت می‌دهم که از اهل بهشت هستید. گفتم کبائر کدامند؟ امام (علیه السلام) فرمودند: کبائر در کتاب خدا هفت مورد هستند. عرض کردیم فدای شما شویم! آن‌ها را برای ما بشمارید. امام (علیه السلام) فرمودند: شرک به خدای متعال، خوردن مال یتیم، ربا خواری بعد از علم به حرمت آن، عاق والدین، فرار از میدان جنگ، قتل مؤمن و نسبت ناروا به زن عقیفه دادن.



گفتیم هیچ کدام از ما چنین کارهایی انجام نداده‌ایم. امام فرمودند: پس در این صورت شهادت می‌دهم که شما هم از اهل بهشت هستید.»^۱

توجه: هر چند که ممکن است در سند روایت بحث باشد، اما به هر حال این روایت قرینه‌ی خوبی است بر این که علقمه مورد عنایت امام باقر (علیه السلام) بوده است.

۳- پرسش از نام ائمه (علیهم السلام)

مرحوم مجلسی در بحار روایتی را از سیف بن عمیره و صالح بن عقبه از علقمه نقل می‌کند که علقمه از امام صادق (علیه السلام) نام یک ائمه (علیهم السلام) را می‌پرسد. «عَنِ الصَّادِقِ (علیه السلام) قَالَ الْأَئِمَّةُ اثْنَا عَشَرَ. قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَسَمِّهِمْ لِي. قَالَ (علیه السلام) مِنَ الْمَاضِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ أَنَا. قُلْتُ فَمَنْ بَعْدَكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ فَقَالَ ... الخ؛ امام صادق (علیه السلام) فرمودند: ائمه (علیهم السلام) دوازده نفر هستند. گفتم یا بن رسول الله آن‌ها را برایم نام ببرید. امام فرمودند: از گذشتگان، علی بن ابیطالب، حسین، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی و من. گفتم بعد از شما چه کسانی هستند؟ حضرت فرمودند: ... الخ»^۲

۴- نقل خطبه‌ی غدیریه

«عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (علیه السلام) أَنَّهُ قَالَ حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) مِنَ الْمَدِينَةِ وَقَدْ بَلَغَ جَمِيعَ الشَّرَائِعِ قَوْمَهُ غَيْرَ الْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ فَأَتَاهُ جَبْرِئِيلُ (علیه السلام) فَقَالَ لَهُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ



۱. تفسیر عیاشی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۳۷- بحار الأنوار، جلد ۲۷، صفحه‌ی ۱۲۵ و جلد ۷۶، صفحه‌ی ۱۴- تفسیر عیاشی، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۶۴.
۲. بحار الأنوار، جلد ۳۶، صفحه‌ی ۴۰۹.

اسْمُهُ يُقَرِّئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ إِنِّي لَمْ أَقْبِضْ نَبِيًّا مِنْ أَنْبِيَائِي وَلَا رَسُولًا مِنْ رُسُلِي إِلَّا بَعْدَ إِكْمَالِ دِينِي وَتَأْكِيدِ حُجَّتِي... الخ؛ امام باقر (علیه السلام) می فرماید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از مدینه به حج رفت در حالی که غیر از [جزئیاتی از مناسک] حج و ولایت، همه‌ی شریعت را به قومش اعلام کرده بود. جبرئیل به محضر رسول خدا آمده و عرض کرد: ای محمد! همانا خدای متعال سلام می‌رساند و می‌گوید: من پیامبری از انبیای خود و رسولی از مرسلین خود را قبض روح نکردم، مگر بعد از اكمال دینم و تأیید حجّتم...»^۱

حال اگر کسی که در آن جوّ پر اختناق، جرأت کند نام ائمه (علیهم السلام) را یک به یک از امام بپرسد و به دیگران بگوید و کسی که جرأت کند حدیث غدیر را به مردم بیان کند، معلوم می‌شود ارادت خاصی به اهل بیت (علیهم السلام) داشته و یک شیعه‌ی معمولی نبوده است.

۵- شکایت علقمه به امام صادق (علیه السلام) از آزار و اذیت مخالفین؛

مرحوم صدوق در امالی و مرحوم مجلسی در بحار، حدیثی را از صالح بن عقبه و او هم از علقمه نقل می‌کند که علقمه از امام صادق (علیه السلام) می‌پرسد: «يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَمَّنْ تُقْبَلُ شَهَادَتُهُ وَمَنْ لَا تُقْبَلُ... قَالَ عَلْقَمَةُ فَقُلْتُ لِلصَّادِقِ (عليه السلام) يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ النَّاسَ يَنْسُبُونَنَا إِلَى عِظَائِمِ الْأُمُورِ وَقَدْ ضَاقَتْ بِذَلِكَ صُدُورُنَا فَقَالَ (عليه السلام) يَا عَلْقَمَةُ إِنَّ رِضَا النَّاسِ لَا يُمْلِكُ وَالسِّنَّةُ لَهُمْ لَا تُضْبَطُ وَكَيْفَ تَسْلُمُونَ مِمَّا لَمْ يَسْلَمْ مِنْهُ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ وَرُسُلُهُ وَحُجَجُ اللَّهِ (عليهم السلام)... يَا عَلْقَمَةُ إِنَّ الْأَلْسِنَةَ الَّتِي يَتَنَاوَلُ ذَاتَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ بِمَا لَا يَلِيْقُ بِذَاتِهِ كَيْفَ تُحْبَسُ عَنْ تَنَاوُلِكُمْ بِمَا تَكْرَهُونَهُ فَاسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ...؛ علقمه از امام

در روایت سند از امام باقر



می پرسد: یابن رسول الله! به من خبر دهید از کسی که شهادتش مورد قبول است و کسی که گواهی و شهادتش مورد قبول نیست ... علقمه می گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم یا بن رسول الله! همانا مردم (مخالفین اهل بیت) ما را به گناهان بزرگ نسبت می دهند. سینه های ما از این امر تنگ شده. حضرت فرمودند: ای علقمه! رضایت مردم دست یافتنی نبوده و زبان هایشان محفوظ نیست. چگونه می خواهید سالم بمانید در برابر چیزی که انبیا و رسولان الهی و حجت های او در برابرش سالم نماندند! (بعد حضرت شروع کردند از تهمت هایی که به یوسف و دیگر انبیا و اولیای الهی زدند، تا این که می رسند به بدگویی هایی که از خداوند متعال دارند) ای علقمه! زبان هایی که در مورد خدای متعال به کار افتاده و چیزهایی که لایق او نیست به کار می برند؛ چگونه از شما و در مورد اموری که اکراه دارید، نگهداشته می شوند! پس، از خدا یاری جوید و استقامت پیشه کنید که زمین از آن خداست و آن را به هر کس از بندگان که بخواهد، واگذار می کند و سرانجام (نیک) برای پرهیزکاران است!^۱

۶- مقام و منزلت علقمه در نزد «سیف بن عمیره» و «صفوان جمال»؛

در سند بعدی زیارت عاشورا که صحت آن هم به اثبات خواهد رسید، «سیف بن عمیره» به «صفوان جمال» می گوید: «زیارتی را که خواندی، علقمه هم برای من خواند، ولی این دعای بعد از زیارت را نخواند؟!» توجه بفرمایید که جایگاه علقمه به گونه ای بوده که به عنوان یک راوی ضابط شناخته شده و صفوان هم در جواب سیف نمی گوید، علقمه اشتباه کرد! بلکه می گوید: من این دعا را از امام صادق (علیه السلام) شنیدم. همین گفت و گو نشان می دهد که علقمه مورد تأیید دو راوی موثق قطعی، یعنی سیف و صفوان بوده است.



۷- اعتقاد صحیح به امامت، در عین رعایت حرمت امامزادگان؛

مرحوم کشی در رجال خود مناظره‌ای را از «ابوبکر حضرمی» با «زید بن علی بن الحسین» نقل می‌کند در حالی که علقمه هم آن‌جا بود. در این جلسه زید گفت امام باید شمشیرش از غلاف بیرون باشد و بجنگد. ابوبکر حضرمی هم گفت: اگر این است پس امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) هم در آن بیست و پنج سال امام نبودند!^۱ این دو نفر پیش زید چنین مباحث‌های دارند و علقمه هم سخن ابوبکر حضرمی را تأیید می‌کند، اما برای این که به ساحت زید جسارتی نشود، به ابوبکر حضرمی می‌گوید، خیلی تند حرکت نکن!

لازم به ذکر است اگر چه مرحوم محقق خویی در یک جا نسبت به سند این مناظره خدشه می‌کند،^۲ ولی در جای دیگر آن را مناظره‌ی حسنه می‌نامد.^۳

جمع‌بندی از قرائن ذکر شده

با کنار هم قرار دادن این قرائن، پی می‌بریم که علقمه از رجال امامی مذهب مورد اعتماد ائمه (علیهم السلام)، محب آن بزرگواران و راوی موثق و ضابطی بوده است.

نتیجه‌گیری از سند دوم

با توجه به مطالب ذکر شده، سند دوم زیارت عاشواری امام حسین (علیه السلام) تصحیح شد یا این که حداقل در حدّ روایت حسنه قرار گرفت.



۱. رجال کشی، رقم ۷۸۸، صفحه‌ی ۴۱۶- مناقب، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۲۰.

۲. معجم رجال الحديث، جلد ۷، صفحه‌ی ۳۵۰. ۳. معجم رجال الحديث، جلد ۱۰، صفحه‌ی ۲۹۶.

سند سوم زیارت:

«روی محمد بن خالد الطیالسی عن سيف بن عميرة قال خرجت مع صفوان بن مهران الجمال و جماعة من أصحابنا إلى الغری فلما فرغنا من الزيارة صرف صفوان وجهه إلى ناحية ابی عبدالله (عليه السلام)... قال فدعا صفوان بزيارة التي رواها ابن محمد الحضرمي عن أبي جعفر (عليه السلام) في يوم عاشورا...»

بررسی سند سوم: «محمد بن خالد الطیالسی»

سند شیخ طوسی به «محمد بن خالد الطیالسی»

ابتدا سند شیخ را به «محمد بن خالد الطیالسی» باید بررسی کرد. چون این بزرگواران هم طبقه نیستند، طبیعتاً مرحوم شیخ باید از کتاب «محمد بن خالد» نقل کرده باشد. چهار راه حل ارائه می دهیم که نتیجه ی هر چهار راه، صحت این سند است.

ارائه ی راه حل، برای تصحیح سند شیخ، به «محمد بن خالد الطیالسی»

راه حل اول: اسناد این کتاب به مؤلف برای شیخ طوسی مسلم بوده؛

جناب شیخ نفرمود: «روی عن محمد بن خالد الطیالسی»! بلکه فرمود: «روی

محمد بن خالد الطیالسی». اگر اسناد کتاب به یک راوی مشخص نباشد، از فعل مجهول

استفاده کرده و می گویند: «روی عنه»؛ اما در این جا با به کارگیری فعل معلوم می گوید:

«روی محمد بن خالد الطیالسی». یعنی برای شیخ طوسی، اسناد کتاب به محمد بن خالد

مشخص است. حضرت آیت الله العظمی شبیری زنجانی (دامت برکاته) در تأیید سند



زیارت عاشورا چنین فرموده‌اند: «این که با فعل معلوم گفته شده، دلیل بر آن است که اسناد کتاب، نزد جناب شیخ طوسی ثابت بوده است.»

راه حلّ دوم: سند شیخ طوسی به کتاب «محمّد بن خالد الطیالسی»

مرحوم شیخ طوسی در فهرست، سند خود به کتاب «محمّد بن خالد الطیالسی» را مطرح کرده و می‌گوید: «محمّد بن خالد الطیالسی له کتابٌ رویناه عن حسین بن عبید الله، عن أحمد بن محمد بن یحیی، عن أبیه، عن محمد بن علی بن محبوب، عن محمد بن خالد الطیالسی».^۱

بررسی سند شیخ طوسی به کتاب «محمّد بن خالد الطیالسی»

غیر از «احمد بن محمد بن یحیی»، وثاقت افرادی که در این سند هستند مورد تأیید همه‌ی رجالیون است و نیازی به بحث ندارد.

احمد بن محمد بن یحیی

عده‌ای از رجالیون وی را موثق می‌دانند و ما هم اثبات خواهیم کرد که حق با آن‌ها است، اما عده‌ای دیگر او را مجهول الحال می‌دانند.

شش مطلب در مورد «احمد بن محمد بن یحیی»

مطلب اول: ایشان جزء مشایخ اجازه است؛

یعنی سند عده‌ای از بزرگان و موثقین طائفه، به کتاب‌های راویان موثق - بی‌واسطه و یا با واسطه - از طریق «احمد بن محمد بن یحیی» است، که نمونه‌هایی از این اسناد را ذکر می‌کنیم:

نسخه
از
کتاب
تذکره
الرجال
در
مجلس
شیراز



- ۱- ایشان فرزند «محمد بن یحیی» است که وثاقتش مسلم بوده و در طریق نجاشی و شیخ به کتاب‌های پدر، یعنی «محمد بن یحیی» قرار دارد.^۱
- ۲- ایشان در طریق نجاشی به کتاب‌های «عبدالله بن جعفر الحمیری» قرار دارد که «شیخ القمیین و وجههم؛ بزرگ قمیون و سرشناس آنهاست» می‌باشد.^۲
- ۳- ایشان در طریق نجاشی به کتاب‌های «محمد بن احمد بن یحیی» که ثقه است، قرار دارد.^۳
- ۴- در طریق نجاشی به کتاب‌های «احمد بن محمد بن عیسی» که ثقه است، قرار دارد.^۴
- ۵- در طریق شیخ به تمام کتاب‌ها و روایت‌های «محمد بن علی بن محبوب» است که در وصفش چنین گفته‌اند: «ثقة عین».^۵
- ۶- وی در طریق استاد نجاشی جناب «احمد بن علی بن نوح» به کتاب‌های جناب «حسین بن سعید اهوازی» که موثق است، قرار دارد. نجاشی نامه‌ای را نقل می‌کند که خودش به این استاد نوشته و از او خواسته است که طُرُق خود به «حسین بن سعید اهوازی» را بیان کند. در پاسخ نامه‌ی نجاشی، طرُق را به «حسین بن سعید» ارائه می‌دهد، از جمله دو طریق. «احمد بن علی بن نوح» هم در پاسخ نجاشی طرق خود را به «حسین بن سعید» ارائه می‌دهد و سومین طریق او به نقل از «احمد بن محمد بن یحیی» است.^۶
- ۷- ایشان در طرق بسیاری از روایات مرحوم شیخ صدوق قرار دارد. یعنی حلقه‌ی وصل مرحوم صدوق به بسیاری از کتب است.



۱. رجال نجاشی، رقم ۹۴۶ - تهذیب، جلد ۱۰، صفحه‌ی ۳۸۳.
 ۲. همان، رقم ۵۷۳.
 ۳. همان، رقم ۹۳۹.
 ۴. همان، رقم ۱۹۸.
 ۵. فهرست شیخ طوسی، رقم ۶۲۴.
 ۶. رجال نجاشی، رقم ۱۳۶ و ۱۳۷.

جمع‌بندی نهایی

همین هفت مورد کافی است که ثابت کند رجال و بزرگان امامیه، از طریق «احمد بن محمد بن یحیی» به کتبی مهم از راویان قوم متصل شده‌اند.

مطلب دوم: نقل مستقیم بزرگان حدیث از احمد بن محمد راویان بزرگی که در نقل خود دقیق هستند، از جناب «احمد بن محمد» نقل روایت می‌کنند.

سه نمونه از این راویان

۱- «ابو محمد هارون بن موسی التلعکبری».^۱ نجاشی در مورد او می‌گوید: «کان وجهاً فی أصحابنا ثقة معتمداً لا یطعن علیه».^۲ یکی از طعن‌ها که می‌تواند به یک راوی وارد شود، نقل از ضعاف است. بنابراین از عبارت نجاشی معلوم می‌شود که وی از راویان ضعیف نقل روایت ندارد. از طرفی هم می‌بینیم که ایشان [هارون بن موسی] از «احمد بن محمد بن یحیی» به صورت مستقیم نقل روایت دارد.

۲- «احمد بن علی بن نوح».^۳ نجاشی در مورد ایشان که استادش هم می‌باشد می‌فرماید: «ثقة فی حدیثه، متقناً لما یرویه، فقیهاً بصیراً بالحدیث و الروایة».^۴ او هم کسی است که مستقیم از «احمد بن محمد بن یحیی» نقل حدیث می‌کند.

۳- «حسین بن عبید الله الغضائری»^۵ ایشان با وجود دقت بسیار زیادی که در نقل روایت داشته، از «احمد بن محمد بن یحیی» نقل روایت می‌کند.

بررسی سند زیارت عاشورا



۱. ر.ک: رجال شیخ طوسی، رقم ۵۹۵۵.
۲. از سرشناس‌ترین افراد در میان اصحاب ماست. مورد وثوق و اطمینان بوده و طعنه‌ای هم بر او وارد نیست. - رجال نجاشی، رقم ۱۱۸۴. ر.ک: رجال نجاشی، رقم ۱۳۶ و ۱۳۷.
۳. در نقل حدیث موثق و اهل دقت است. او فقیه، آگاه به حدیث و روایت است. - رجال نجاشی، رقم ۲۰۹.
۴. ر.ک: رجال شیخ طوسی، رقم ۵۹۵۵.
۵. ر.ک: رجال شیخ طوسی، رقم ۵۹۵۵.

مطلب سوم: ترَضی مرحوم صدوق از احمد بن محمد

روشن است که ترَضی [=گفتن رضی الله عنه] با آن معنای بلند قرآنی، از طرف مرحوم صدوق نسبت به هر شخصی صادر نمی‌شود. جناب صدوق نه تنها بارها به صورت مستقیم از «احمد بن محمد بن یحیی» نقل روایت کرده است، بلکه معمولاً بعد از نام او نسبت به ایشان ترَضی دارد و اینک به برخی از این موارد اشاره می‌کنیم:

۱- می‌گوید: «وما كان فيه عن عبد الرحمن بن الحجاج فقد روите عن أحمد بن محمد بن يحيى العطار رضی الله عنه».^۱

۲- هر چه در این کتاب از میمون بن مهران نقل می‌کنم، از احمد بن محمد بن یحیی العطار رضی الله عنه است.^۲

۳- هر چه در این کتاب از محمد بن علی بن محبوب نقل می‌کنم، از عده‌ی خاصی نقل می‌کنم. آن‌گاه نام چند نفر را می‌برد و از جمله‌ی آن‌ها می‌فرماید: «احمد بن محمد بن يحيى العطار رضی الله عنهم».^۳

۴- هر چه در این کتاب از «عبد الله بن يعفور» نقل می‌کنم، از احمد بن محمد بن یحیی العطار رضی الله عنه است.^۴

۵- هر چه در این کتاب از «امية بن عمر» از «شعیری» نقل می‌کنم، از احمد بن محمد بن یحیی العطار رضی الله عنه است.^۵

۶- هر چه در این کتاب از «عمر بن سعيد ساباطی» حدیث می‌کنم، از احمد بن محمد بن یحیی العطار رضی الله عنه است.^۶



۱. هر روایتی که در این کتاب از عبد الرحمن بن حجاج نقل می‌کنم، از احمد بن محمد بن یحیی العطار (رضی الله عنه) است. - من لایحضره الفقیه، جلد ۴، صفحه‌ی ۴۴۷.
۲. من لایحضره الفقیه، جلد ۴، صفحه‌ی ۴۹۲. ۳. همان، جلد ۴، صفحه‌ی ۵۲۳.
۴. همان، جلد ۴، صفحه‌ی ۴۲۷. ۵. همان، جلد ۴، صفحه‌ی ۵۲۸.
۶. همان، جلد ۴، صفحه‌ی ۵۰۸.

همه‌ی این تعابیر علاوه بر این که نشان می‌دهد ایشان شیخ اجازه است و نیز در طریق مرحوم صدوق در بسیاری از کتب بوده است، نشان‌گر این است که شیخ صدوق جایگاه بلندی برای این راوی بزرگوار قائل است.

مطلب چهارم: سخن شهید ثانی

فقیه بزرگ شیعه، جناب شهید ثانی نام‌های مشترک راویان را ذکر کرده و در میان آن‌ها از «احمد بن محمد» هم نام می‌برد. ایشان نام چند تا «احمد بن محمد» را ذکر می‌کند و می‌گوید: «و جماعة أخرى من أفاضل أصحابنا في تلك الأعصار»؛ آن‌گاه می‌فرماید: «اگر با قرآینی که ذکر کردیم، مشخص شد کدام احمد است، مشکل حل است؛ اما اگر باز هم مشتبّه بود و تشخیص ندادیم، مشکلی ایجاد نمی‌شود، چرا که همگی آن‌ها موثق هستند.»^۱ روشن است که توثیق متأخرین، آن هم شخصی چون شهید ثانی، می‌تواند در حدّ قرینه راه‌گشا باشد.

مطلب پنجم: وثاقتی مشهور

شهید ثانی در کتاب الرعاية چنین فرمود: «إن مشايخنا السالفين من عهد الشيخ محمد بن يعقوب الكليني رحمه الله و ما بعده الى زماننا هذا لا يحتاج أحد منهم الى التنصيص على تركيته و لا التنبيه على عدالته لما اشتهر في كل عصر من ثقتهم و ضبطهم و ورعهم زيادة على العدالة؛ مشايخ سابق ما از زمان مرحوم کلینی و ما بعد او تا این زمان، هیچ کدامشان نیاز به تنصيص بر تزکیه ندارند. همچنین نیازی به تنبیه بر عدالتشان نیست. چرا که آن‌ها در هر عصری که می‌زیسته‌اند، مشهور به وثاقت، دقت و ورع که بالاتر از عدالت است بوده‌اند.» آن‌گاه می‌فرماید: اگر کسی می‌خواهد در صحت سند دقت کند باید به بعد از آن‌ها نگاه کند.^۲ لازم به ذکر است که «احمد بن محمد بن یحیی»، هم دوره‌ی مرحوم کلینی است و هر دو شاگرد پدر احمد هستند.

۱. الرعاية، صفحه‌ی ۳۶۹ تا ۳۷۱- رسائل فی درایة الحديث، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۷۸.

۲. الرعاية، صفحه‌ی ۱۹۲- رسائل فی درایة الحديث، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۱۸.

مطلب ششم: تصحیح علامه

علامه‌ی حلی در مواردی روایاتی را که مشتمل بر «احمد بن محمد بن یحیی» است، تصحیح فرموده است.^۱

نتیجه

با توجه به مجموع مطالب مطرح شده به این نتیجه می‌رسیم که در مورد «احمد بن محمد بن یحیی» حق با گروهی است که او را شخصی ثقه و جلیل‌القدر می‌دانند.

راه حل سوم: سند شیخ به کتاب‌های «محمد بن علی بن محبوب»

۱- راوی کتاب «محمد بن خالد الطیالسی»، جناب «محمد بن علی بن محبوب» است.^۲

۲- مرحوم شیخ طوسی در ترجمه‌ی «محمد بن علی بن محبوب» سه سند به جمیع کتب و روایات او ارائه می‌دهد و سند سوم آن که قطعاً صحیح است از این قرار است:

«وَأَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ [شَيْخِ صَدُوقٍ]، عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ».^۳

نتیجه: از آن جا که شیخ طوسی به جمیع کتب و نیز روایات «محمد بن علی بن محبوب» سند صحیح دارد و از آن جا که همین «محمد بن علی بن محبوب» راوی کتاب «محمد بن خالد» است، پس در واقع مرحوم شیخ این طریق صحیح را به کتاب «محمد بن خالد» دارد.

تأملی در این راه حل وجود دارد و آن این است که باید از طریق قابل اعتمادی ثابت شود راوی کتاب «محمد بن خالد»، «محمد بن علی بن محبوب» است و اثبات این مطلب فقط با فرمایش مرحوم شیخ در فهرست درست می‌شود که

سند را از اثر را



۲. فهرست شیخ طوسی، رقم ۶۴۹.

۱. مستدرک، جلد ۲۲، صفحه‌ی ۳۸۱.

۳. همان، رقم ۶۲۴.



همان راه حل قبلی بود. منهای راه حل قبلی، مدرکی برای این مطلب نداریم که راوی کتاب «محمد بن خالد» یا راوی جمیع روایات «محمد بن خالد»، «محمد بن علی بن محبوب» است و اگر بخواهید از راه حل قبلی استفاده کنید، این راه حل اخیر دیگر نباید به صورت مستقل مطرح شود.

راه حل چهارم: روایت «محمد بن خالد» از کتاب های «حمید بن زیاد»

۱- بین «محمد بن خالد الطیالسی» و «حمید بن زیاد» ارتباط وثیقی بوده به گونه ای که شیخ طوسی می فرماید: «حمید بن زیاد» کتاب های زیادی را از «محمد بن خالد» روایت کرده است،^۱ و در سندی که نجاشی به کتاب نوادر «محمد بن خالد» ارائه می دهد، راوی آن «حمید بن زیاد» است.^۲

۲- شیخ طوسی علاوه بر این که در فهرست سه سند به تمام کتاب ها و روایات حمید ارائه داده،^۳ در مشیخه ی تهذیب، سند دیگری را از طریق جناب کلینی (قدس سره) به «حمید بن زیاد» ارائه می دهد که قطعاً صحیح است. پس این سند معتبر از شیخ طوسی به «حمید بن زیاد» (مثل سه سند مذکور در فهرست) می تواند کتاب «محمد بن خالد» را نیز در بر گیرد.

در تمام راه حل های ارائه شده، فرض را بر این گذاشته ایم که گفتار شیخ طوسی در مصباح که فرموده است: «رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ الطَّيَالَسِيُّ»، به معنای نقل مستقیم شیخ از کتاب محمد بن خالد باشد. یعنی هر چند که شیخ در تهذیب و استبصار هیچ روایتی را به صورت مستقیم از کتاب «محمد بن خالد» نقل نکرده، ولی چون در فهرست به آن کتاب سند ارائه می دهد، پس کتاب «محمد بن خالد» در دستش بوده و در این جا به صورت مستقیم نقل روایت می کند. به ویژه این که شیخ می فرماید: «لَهُ كِتَابٌ رَوَيْنَاهُ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ...» یعنی ما کتاب او را با این سند روایت کرده ایم و نفرمود: «أَخْبَرَنَا بَكْتَابُهُ حُسَيْنُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ...»!

۲. ر.ک: رجال نجاشی، رقم ۹۱۰.

۱. رجال شیخ طوسی، رقم ۶۳۰۴.

۳. فهرست شیخ طوسی، رقم ۲۳۸.

احتمال نقل غیر مستقیم از «محمد بن خالد»

احتمال داده می‌شود که اساساً کتاب «محمد بن خالد» در دست شیخ نبوده و مرحوم شیخ طوسی با استناد به منابع درجه دومی مثل کامل الزیارات، مزار «سعد بن عبد الله» یا مزار «محمد بن احمد بن داوود» این روایت را نقل کرده باشد. آن وقت چون سند صاحبان این کتاب‌ها تا «محمد بن خالد» برای ما مجهول است، پس سند شیخ هم دچار اشکال می‌شود.

آنچه در تقویت این احتمال می‌توان گفت، از قرار ذیل است:

۱- با جستجوی کامل و دقت در کتاب مصباح به این نتیجه می‌رسیم که در این کتاب هر جا کلمه‌ی «روی» به کار رفته، لزوماً به معنای نقل مستقیم از کتاب راوی نیست، چرا که بعضی از این افراد اساساً صاحب کتاب نیستند. افرادی مثل: «انس بن مالک»،^۱ «زید بن علی (علیه السلام)»،^۲ «حارث الهمدانی»،^۳ «حسن البصری»،^۴ «ابو سعید الخدری»؛^۵ در برخی موارد هم کلمه‌ی «روی» در جایی به کار رفته که مشخص است روایت را از کامل الزیارات گرفته، نه کتاب آن راوی!^۶

۲- مرحوم شیخ طوسی در باب زیارات کتاب تهذیب، روایاتی را با ذکر سند از «سعد بن عبد الله»، «محمد بن احمد بن داود» [که هر دو کتابی به نام مزار دارند] و نیز از کامل الزیارات ابن قولویه نقل کرده؛ حال چه منعی دارد که این‌جا هم روایت را از همین اعظام نقل کرده باشد؟! با این تفاوت که برخلاف تهذیب، در مصباح نمروده است: این روایت را از کتاب چه شخصی نقل می‌کنم!

۳- شاهد بر این که کتاب «محمد بن خالد» در دست شیخ نبوده، این است که

۱. مصباح‌المتهدج، صفحه‌ی ۲۲۱ و ۲۵۸. ۲. همان، صفحه‌ی ۵۹۶.

۳. همان، صفحه‌ی ۲۲۳. ۴. همان، صفحه‌ی ۵۸۱.

۵. همان، صفحه‌ی ۵۶۹.

۶. ر.ک: کامل الزیارات و مصباح در بحث روایات مربوط به ثواب زیارت عرفة، رجب و عاشورا



شیخ در کتاب مصباح فقط یکبار از «محمد بن خالد» نام برده، در حالی که اگر اصل کتاب در دست او بود، باید روایات بیشتری را از «محمد بن خالد» نقل می کرد. خلاصه‌ی مطلب این که هیچ مانعی برای این احتمال وجود ندارد که بگوییم مدرک مرحوم شیخ طوسی، کتاب‌های درجه دومی است که نام برده شد. با آمدن این احتمال، دیگر نمی توانیم سند شیخ تا کتاب «محمد بن خالد» را تصحیح کنیم، چرا که سند صاحبان این منابع درجه‌ی دو تا «محمد بن خالد» برای ما معلوم نیست، لذا تنها می توانیم سند مرحوم شیخ تا آن منابع را تصحیح کنیم و بعد از آن راهی برای تصحیح سند وجود ندارد. بله! اگر منبع شیخ کتاب کامل الزیارات باشد، خواهیم گفت که مؤلف آن تا «محمد بن خالد» سند دارد، ولی خواهید دید که این سند ضعیف است.

نقد و بررسی احتمال مذکور

در نقد و تحلیل این احتمال چنین می گوییم:

اولاً: در صورتی که یک راوی صاحب کتاب باشد و شیخ هم به آن کتاب سند داشته باشد، در این صورت ظهور کلمه‌ی «روی» نقل مستقیم از کتاب او خواهد بود؛ مگر این که قرینه‌ای قوی برخلاف این ظهور وجود داشته باشد. در چنین جایی نه تنها قرینه‌ای وجود ندارد، بلکه شاهد قرینه‌ی خلاف هم هستیم، و آن این که وقتی شیخ در فهرست نام کتاب «محمد بن خالد» را ذکر کرد، فرمود: «له کتاب اخبرنا به حسین بن عبید الله عن ...»! بلکه فرمود: «له کتاب رویناه عن الحسین بن عبید الله عن احمد بن محمد بن یحیی ...»^۱ پوشیده نیست که ظهور «رویناه»^۲ در این که خود مرحوم شیخ کتاب را دیده و آن را روایت کرده، از «اخبارنا»^۳ قوی تر است.



۱. برای او کتابی است که آن را از «حسین بن عبید الله» و او هم از «احمد بن محمد بن یحیی» روایت کردیم. - فهرست شیخ طوسی، رقم ۶۴۹. ۲. روایت کردیم آن کتاب را. ۳. خبر داد به ما نسبت به آن کتاب.

ثانیاً: این سخن که چون نام «محمد بن خالد» فقط یک بار در مصباح آمده، پس نتیجه می گیریم که کتابش در دسترس شیخ نبوده، سخنی اشتباه است؛ زیرا همان گونه که خواهید دید با وجودی که ابن قولویه به کتاب «محمد بن خالد الطیالسی» سند دارد، در عین حال تنها یک بار در کامل الزیارات از «محمد بن خالد الطیالسی» نام برده است.

ثالثاً: به تصریح نجاشی نام کتاب «محمد بن خالد الطیالسی»، «نوادر» بوده است.^۱ در کتاب هایی که نام «نوادر» هستند، احادیث در موضوع و بابی خاص نقل نمی شوند، بلکه نگارش این نوع کتاب ها، برای ذکر احادیث متفرقه ای است که امتیازات و خصوصیات ویژه ای دارند، و سرّ این که مرحوم ابن قولویه و مرحوم شیخ طوسی در کامل الزیارات و مصباح از کتاب «محمد بن خالد» بیشتر استفاده نکرده اند، عدم تناسب روایات آن کتاب با موضوع این دو کتاب [زیارت و دعا] است، نه این که کتاب «محمد بن خالد» در اختیار آن ها نبوده است!

رابعاً: سند شیخ طوسی در نقل این زیارت، نمی تواند کتاب کامل الزیارات باشد، چرا که نقل کامل الزیارات با نقل مصباح تفاوت دارد.

در کامل الزیارات چنین آمده: «حَدَّثَنِي حَكِيمُ بْنُ دَاوُدَ بْنِ حَكِيمٍ وَغَيْرُهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى الْهَمْدَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الطَّيَالِسِيِّ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ وَصَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ جَمِيعاً عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَضْرَمِيِّ [آن گاه سند دوم ارائه می شود] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ (عليه السلام) قَالَ: مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ (عليه السلام) يَوْمَ عَاشُورَاءَ مِنَ الْمُحَرَّمِ حَتَّى يَظْلَ عِنْدَهُ بَاكِياً لَقِيَ اللَّهَ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِثَوَابٍ...»^۲

اما در مصباح آمده است: «وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدِ الطَّيَالِسِيِّ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ قَالَ خَرَجْتُ مَعَ صَفْوَانَ بْنِ مَهْرَانَ الْجَمَّالِ وَعِنْدَنَا جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا



۱. رجال نجاشی، رقم ۳۴۰.

۲. کامل الزیارات، صفحه ی ۷۴ - چاپ دیگر: صفحه ی ۱۷۴.

إِلَى الْغُرَيِّ بَعْدَ مَا خَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَمَسَرْنَا مِنَ الْحِيرَةِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلَمَّا فَرَعْنَا مِنَ الزِّيَارَةِ صَرَفَ صَفْوَانُ وَجْهَهُ إِلَى نَاحِيَةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) فَقَالَ لَنَا تَزُورُونَ الْحُسَيْنَ (عليه السلام) مِنْ هَذَا الْمَكَانِ مِنْ عِنْدِ رَأْسِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) مِنْ هَاهُنَا أَوْ مَا إِلَيْهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ (عليه السلام) وَ أَنَا مَعَهُ قَالَ فَدَعَا صَفْوَانُ بِالزِّيَارَةِ الَّتِي رَوَاهَا عَلْقَمَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَضْرَمِيُّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي يَوْمٍ عَاشُورَاءَ ثُمَّ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ عِنْدَ رَأْسِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَ دَعَا فِي دُبُرِهَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوْماً إِلَى الْحُسَيْنِ بِالسَّلَامِ مُنْصَرِفاً وَجْهَهُ نَحْوَهُ وَ دَعَا وَ كَانَ فِيمَا دَعَا فِي دُبُرِهَا يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ...^١

با این دو متن کاملاً متفاوت آیا می توان گفت منبع مصباح در نقل از «محمد بن خالد»، کتاب کامل زیارات است؟!

خامساً: گفتیم در جایی که فاعل «رَوَى» صاحب کتاب باشد و شیخ هم به کتاب او سند داشته باشد، ظهور در نقل مستقیم روایت از خود کتاب دارد. اما اگر هم بر فرض در این جا «روی» به معنای نقل از منبع درجه‌ی دوم باشد، می توانیم این منبع درجه‌ی دو را کتاب مزار «سعد بن عبد الله» بدانیم، که در این صورت باز هم سند زیارت درست می شود.

در رابطه با این که چرا این منبع درجه‌ی دو کتاب مزار سعد است، به نکات ذیل توجه کنید:

۱- با مراجعه به تهذیب، استبصار و ... پی می بریم که جناب «سعد بن عبد الله اشعری» روایات متعددی را از «محمد بن خالد الطیالسی» نقل فرموده است.^۲ چنان که خود مرحوم شیخ هم به این نکته تصریح فرموده است.^۳

۲- مرحوم شیخ در سراسر تهذیب و استبصار و از جمله در بخش زیارات،

۱. مصباح المتعاهد، صفحه‌ی ۵۴۲- چاپ دیگر: جلد ۲، صفحه‌ی ۷۷۷.

۲. ر. ک: معجم رجال الحديث، جلد ۱۶، صفحه‌ی ۳۶۹.

۳. رجال شیخ طوسی، رقم ۶۲۶۱.



روایاتی را نقل می‌کند که سند آن با نام «سعد بن عبد الله اشعری» شروع می‌شود. این نقل روایت نشان می‌دهد یکی از کتاب‌های مشتمل بر زیارت که در اختیار شیخ بوده، از «سعد بن عبد الله» می‌باشد.

۳- به تصریح مرحوم نجاشی یکی از کتاب‌های «سعد بن عبد الله» کتاب المزار است.^۱ هر چند که مرحوم شیخ در فهرست نام این کتاب را نیاورده، ولی در بخش زیارات روایاتی را از سعد نقل می‌کند که ظاهراً از همان کتاب گرفته شده است.

نتیجه این که ممکن است احتمال دهیم جمله‌ی مرحوم شیخ در مصباح که فرمود: «روی محمد بن خالد الطیالسی»، نقل مستقیم از کتاب «محمد بن خالد» نباشد، بلکه نقل از مزار «سعد بن عبد الله» باشد که او هم از «محمد بن خالد» روایت کرده باشد.

در پاسخ به این احتمال می‌گوییم اگر هم بر فرض نقل شیخ به صورت غیر مستقیم از مزار سعد بن عبد الله باشد، باز هم سند صحیح است؛ زیرا مرحوم شیخ در مشیخه‌ی تهذیب و در فهرست،^۲ اسناد متعدّد خود به «سعد بن عبد الله» را بیان فرموده است؛ از جمله این سند صحیح که به تمام کتاب‌ها و روایات سعد است: «أَخْبَرَنَا بِجَمِيعِ كُتُبِهِ وَرِوَايَاتِهِ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ (بْنِ بَابُوَيْه) عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ رِجَالِهِ». و گفتیم که «محمد بن خالد» یکی از رجال همین «سعد بن عبد الله» است. نتیجه این که جمله‌ی «روی محمد بن خالد الطیالسی» چه نقل مستقیم باشد چه غیر مستقیم، از کتاب مزار سعد مستند به سند صحیح، بلکه اسناد صحیح است. و الله العالم.



سادساً: اگر چه مرحوم شیخ در زیارات تهذیب، روایاتی را از «محمد بن احمد بن داوود» نقل کرده و این نقل ها هم ظاهراً برگرفته از کتاب المزار او است، ولی تفاوت «محمد بن احمد بن داوود» با «سعد بن عبد الله» این است که یکی از رجال «سعد بن عبد الله»، «محمد بن خالد الطیالسی» است، در حالی که «محمد بن احمد بن داوود» به صورت مستقیم و با واسطه نقلی از «محمد بن خالد» ندارد. پس نقل این زیارت به واسطه ی «محمد بن خالد الطیالسی» نمی تواند به اتکاء مزار «محمد بن احمد بن داوود» باشد.

سابعاً: اگر چه در نسخه ای خطی که از مزار «محمد بن احمد بن داوود» در فصل بعدی گزارش خواهیم کرد، زیارت عاشورا یافت می شود، ولی زیارت در آن نسخه به صورت مرسله نقل شده و نام هیچ یک از راویان در آن دیده نمی شود. علاوه بر این که خواهیم گفت استناد این نسخه به «محمد بن احمد بن داوود» قابل تردید و مناقشه است.

نتیجه ی همه ی مباحث این شد که سند زیارت عاشورا از مرحوم شیخ تا «محمد بن خالد» هیچ اشکالی ندارد.

حال که صحت سند مرحوم شیخ به «محمد بن خالد» روشن شد، نوبت به بررسی حال «محمد بن خالد» می رسد.

بررسی وثاقت محمد بن خالد الطیالسی

کلمات بزرگان رجال، در مورد ایشان

۱- نجاشی

ایشان می فرماید: «محمد بن خالد بن عمر الطیالسی التمیمی أبو عبد الله کان یسکن بالكوفة فی صحراء جرم. له کتاب نوادر أخبرنا ابن نوح عن ابن سفیان عن حمید بن زیاد قال: مات محمد بن خالد الطیالسی لیلة الأربعاء ثلاث بقین من جمادی الآخرة سنة تسع و خمسين و مائتین و هو ابن سبع و تسعین سنة»^۱.



۱. «محمد بن خالد طیالسی» که کنیه اش اباعبد الله است، ساکن کوفه در صحرای جرم است. کتابی

ایشان در فهرست می فرماید: «محمّد بن خالد الطیالسی. له کتاب. رویناه عن الحسين بن عبيد الله عن أحمد بن محمد بن يحيى عن أبيه عن محمد بن علي بن محبوب عن محمد بن خالد».^۱

مرحوم شیخ در رجال نام «محمّد بن خالد» را بدون هیچ گونه توضیح، توثیق و تضعیفی در میان اصحاب امام کاظم (علیه السلام) ذکر می کند.^۲ همچنین نام او را جزء کسانی مطرح می کند که به صورت مستقیم از ائمه ی معصومین (علیهم السلام) روایت ندارند [هر چند محضر امام را هم درک کرده باشند!] آن گاه می فرماید: «روی عنه علی بن حسن بن فضال و سعد بن عبدالله»^۳ و مجدداً در همین بخش نام او را می برد و می فرماید: «روی عنه حمید اصولاً کثيرة و مات سنة تسع و خمسين و مأتين و له سبع و تسعون سنة».^۴

۳- محقق بزرگ میرداماد

ایشان در تعلیقه ی بر کتاب کافی در ترجمه ی «محمّد بن خالد الطیالسی» چنین می گوید: «هو الشيخ المعظم الذی یروی عنه علی بن الحسين بن فضال فقيه اصحابنا بالكوفة و وجههم و ثقتهم و عارفهم بالحديث و ابوالقاسم سعد بن ابی عبدالله الاشعری القمی الثقة الجلیل القدر الواسع الاخبار الكثير التصانيف شيخ هذه الطائفة و فقیهها و وجهها و روى عنه حمید بن زیاد الثقة العالم الجلیل الواسع العلم الكثير التصانيف اصولاً کثيرة مات سنة تسع



دارد به نام نوادر و راوی این کتاب به ما «ابن نوح» از «ابن سفیان» از «حمید بن زیاد» است که گفت: محمّد بن خالد در شب چهارشنبه، سه روز مانده به اتمام ماه جمادی الآخر، سال ۲۵۹ درگذشت، در حالی که ۹۷ ساله بود. - رجال نجاشی، رقم ۹۱۰.

۱. محمّد بن خالد طیالسی کتابی دارد و آن کتاب را روایت کرده ایم از «عبدالله» از «احمد بن محمّد بن یحیی» از فهرست شیخ طوسی، رقم ۶۴۹.

۲. رجال شیخ طوسی، رقم ۵۱۲۵.

۳. حسن بن فضال و سعد بن عبدالله از او روایت کرده اند. - رجال شیخ طوسی، رقم ۶۲۶۱.

۴. حمید اصول زیادی را از او روایت می کند و در سال ۲۵۷ از دنیا رفت در حالی که ۹۷ ساله بود. -

رجال شیخ طوسی، رقم ۶۳۰۴.

وخمسين و مأتين وله سبع و تسعون سنة ذكر ذلك الشيخ في كتاب الرجال»^۱.

۴- وحيد بهبهانی

مرحوم وحيد بهبهانی در تعليقه‌ی بر رجال استر آبادی می‌گوید: «محمد بن خالد الطيالسی: رواية الأجلة عنه تشير الى الإعتماد عليه و سندر في محمد بن سليمان بن حسن ما يؤكد ذلك فلاحظ هو والد الحسن و عبد الله الثقفي...»^۲ همچنین در ترجمه‌ی «محمد بن سليمان بن حسن بن جهم» به نقل از رساله‌ی «ابی غالب زُراری» می‌فرماید: «...كان احد رواة الحديث قد لقي محمد بن خالد الطيالسی فروى عنه كتاب عاصم بن حميد و كتاب سيف بن عميرة و كتاب العلاء بن زياد و كتاب اسماعيل بن عبد الخالق و اشياء غير ذلك»^۳.

۵- علامه مامقانی

ایشان بعد از نقل فرمایش شيخ طوسی و نجاشی در مورد «محمد بن خالد» چنین می‌فرماید: «و ظاهرهما كونه اماميا و يمكن اتصافه بأدنى درجة الحسن باعتبار رواية الأجلة عنه و رواية حميد عنه اصولا كثيرة فتأمل»^۴.

۱. او شيخ بزرگواری است که روایت می‌کند از او علی بن حسین بن فضال که فقیه اصحاب ما در کوفه و سرشناس، ثقة و آگاه‌ترین آن‌ها به حدیث است. و نیز روایت کرده‌اند از او: ابوالقاسم سعد بن ابی عبدالله اشعری قمی که ثقة جلیل القدر دارای روایت‌ها و مصنفات زیاد. شيخ، فقیه و سرشناس این طائفه است. و نیز روایت کرده است از او حمید بن زیاد که ثقة، عالم، جلیل، دارای علم وسیع، و صاحب تصنیفات زیاد. ایشان در سال ۲۵۹ از دنیا رفت در حالی که ۹۷ ساله بود. این مطلب را شيخ طوسی در کتاب رجال خود ذکر کرده است. - التعلیقة علی کتاب الکافی، صفحه‌ی ۳۶۶.

۲. محمد بن خالد طيالسی: روایت بزرگان از او دلیل اعتماد آن‌ها بر ایشان است. به زودی مطلبی را از «محمد بن سليمان بن حسن» ذکر می‌کنیم که تأکیدی بر سخن ما می‌باشد. همچنین ملاحظه کنید که او پدر حسن و عبد الله ثقفي است. منهاج المقال، صفحه‌ی ۲۹۵ (طبع قدیم).

۳. ایشان یکی از راویان حدیث است که محمد بن خالد طيالسی را ملاقات کرده و روایت کرده از او کتاب عاصم بن حمید و کتاب سيف بن عمیره و کتاب علاء بن زیاد و کتاب اسماعیل بن عبد الخالق و غیر آن را. - منهاج المقال، صفحه‌ی ۲۹۷ (چاپ قدیم)

۴. ظاهر سخن این دو بزرگوار این است که ایشان شیعه است و می‌توان به اعتبار روایت بزرگان روات از او و اصول کثیری که حمید بن زیاد از او روایت کرده، وی را متصف به کمترین درجه‌ی حسن بدانیم. فتأمل! - تنقیح المقال، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۱۴.

۶- شیخ محمد بن حسن بن الشهيد الثاني

ایشان می فرماید: «حال محمد بن خالد [الطیالسی] لا یزید علی الاهیال».^۱

۷- علامه ی حلی

ایشان در ترجمه ی صائد النهدی می فرماید: «صائد النهدی، روی الکشی عن سعد بن عبد الله. قال: حدثنی محمد بن خالد الطیالسی عن عبد الرحمن بن ابی نجران، عن ابن سنان، عن ابی عبد الله (علیه السلام) انه لعنه و محمد بن خالد الطیالسی لا یحضرنی حاله».^۲

ارائه هیجده قرینه بر وثاقت «محمد بن خالد»

به نظر می رسد «محمد بن خالد الطیالسی» از موثقین روات امامیه بوده و مورد اعتماد و وثوق بزرگان و اجلاء از محدثین به شمار می رفته است. دقت در موارد ذیل می تواند این مطلب مهم را اثبات کند:

۱- شیخ طوسی در رجال فرمود: علی بن حسن بن فضال از «محمد بن خالد الطیالسی» روایت مستقیم دارد.^۳ و «علی بن حسن بن فضال» کسی است که نجاشی درباره اش چنین می گوید: «کان فقیه أصحابنا بالكوفة و وجههم و ثقتهم و عارفهم بالحديث و المسموع قوله فيه. سمع منه شیئا کثیراً و لم یعثر له علی زلة فيه و لا ما ییشینه و قل ما روی عن ضعیف».^۴

۱. حال محمد بن خالد طیالسی، [برای ما] چیزی بیشتر از اهیال نیست. یعنی وضعیث و وثاقت یا عدم وثاقت وی برای ما نامعلوم است. - استقصاء الاعتبار، جلد ۷، صفحہ ۳۴۱.
۲. صائد نهدی، روایت کرده است کشی از سعد بن عبد الله. گفت: روایت کرد برای من محمد بن خالد طیالسی از عبد الرحمن بن ابی نجران از ابن سنان از امام صادق (علیه السلام) که آن حضرت او [صائد نهدی] را لعن کرد، اما در مورد محمد بن خالد طیالسی چیزی نمی دانم. - خلاصه الاقوال، رقم ۱۴۲۱.

۳. همچنین ر.ک: الاستبصار، جلد ۱، صفحہ ۴۶، رقم ۶۲۶.

۴. او فقیه اصحاب ما در کوفه و چهره ی شاخص، موثق و آگاه ترین آن ها نسبت به حدیث بوده و سخنش مورد پذیرش است. از او روایات زیادی شنیده شده و چیزی از انحراف در آن دیده نشده و حتی چیزی که به خاطر آن مورد سرزنش قرار گیرد از او شنیده نشده و به ندرت هم از افراد ضعیف نقل روایت می کند. - رجال شیخ طوسی، رقم ۶۷۶.





و شیخ طوسی هم درباره‌ی او می‌فرماید: «علی بن الحسن بن فضال فطحی المذهب ثقة کوفی کثیر العلم واسع الأخبار جید التصانیف غیر معاند و کان قریب الأمر إلى أصحابنا الإمامیة القائِلین بالاثْنی عشر. و کتبه فی الفقه مستوفاة فی الأخبار حسنة...»^۱

۲- یکی از اکابر محدّثین آل‌اعین [که یکی از بزرگ‌ترین بیوت شیعه در کوفه است]^۲ جناب «محمّد بن سلیمان بن الحسن بن الجهم بن بکیر أعین» متوفی سال ۳۰۰ هجری است، که به او «ابوطاهر الزراری» گفته می‌شود. نجاشی در حَقش می‌گوید: «حسن الطریقة ثقة عین و له إلى مولانا أبی محمّد علیه السلام مسائل و الجوابات»^۳ حال در رساله‌ی ابوغالب الزراری چنین آمده: «و کان جدی ابوطاهر احد رواة الحديث لقی محمّد بن خالد الطیالسی فروی عنه کتاب عاصم بن حمید و کتاب سیف بن عمیره و کتاب العلاء بن رزین و کتاب اسماعیل بن عبد الخالق و اشیاء غیر ذلك».^۴

این عبارت دلالت بر جایگاه والای «محمّد بن خالد الطیالسی» نزد این بیت رفیع، مخصوصاً «ابوطاهر زراری» دارد. به علاوه در طریق نجاشی به کتاب «سیف بن عمیره» هم نام «محمّد بن سلیمان» دیده می‌شود که کتاب سیف را از «محمّد بن خالد» روایت می‌کند. نجاشی در ترجمه‌ی «سیف بن عمیره» می‌گوید: «له کتاب یرویه جماعات من أصحابنا. أخبرنی الحسین بن عبید الله عن

۱. علی بن حسن بن فضال، فطحی المذهب، موثق، دارای علم زیاد، روایت‌های فراوان، تصانیف نیکو بوده و عنادی هم با شیعه‌ی دوازده امامی ندارد. عقایدش نزدیک به عقاید اصحاب امامی و دوازده امامی ما است و کتاب‌های فقهی وی زیبا و سرشار از اخبار است. - فهرست شیخ طوسی، رقم ۳۹۲.

۲. جهت تحقیق بیشتر ر.ک: رجال السید بحر العلوم، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۲۲ به بعد.

۳. دارای طریقی نیکو بوده و مورد موثق و اعتماد است. او سؤال‌هایی از مولایمان ابی محمّد (علیه السلام) پرسیده و جواب آن‌ها را هم گرفته است. - رجال نجاشی، رقم ۹۳۷.

۴. جدّ من ابوطاهر یکی از راویان حدیث است که «محمّد بن خالد طیالسی» را ملاقات کرد و روایت کرده است از او کتاب‌های: «عاصم بن حمید»، «سیف بن عمیره»، «علاء بن رزین»، «اسماعیل بن عبد الخالق» و غیره را. - کشکول بحرانی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۸۸ و ۱۸۹.

أبي غالب الزراري عن جده وخال أبيه محمد بن جعفر عن محمد بن خالد الطيالسي عن سيف بكتابه.^١

۳- یکی دیگر از بزرگان این بیت، «ابوالعباس محمد بن جعفر الزراری» است، که جزء بزرگان شیعه و مورد توجه مردم بوده است و در زمان غیبت با امام عصر (علیه السلام) ارتباطاتی داشته است چنان که در رساله‌ی ابو غالب زراری درباره‌اش چنین آمده: «هو احد رواة الحديث و مشايخ الشيعة و كان من محله عند الشيعة انه كان الوافد عنهم الى المدينة عند وقوع الغيبة سنة ستين و مأتين و اقام بها سنة و عاد و قد ظهر له من امر الصاحب (عليه السلام) ما احتاج اليه.^۲

حال همین «محمد بن جعفر» کتاب «سيف بن عميرة» را از «محمد بن خالد الطيالسي» روایت می‌کند و در طریق نجاشی به کتاب «سيف بن عميرة» قرار دارد.^۳

۴- یکی دیگر از اعیان این طائفه جناب «ابوالحسن علی بن سلیمان بن حسن بن جهم الزراری» است که نجاشی درباره‌اش گوید: «كان له اتصال بصاحب الأمر عليه السلام و خرجت إليه توقيعات و كانت له منزلة في أصحابنا و كان ورعا ثقة فقيها لا يطعن عليه في شيء». ^۴ می‌دانیم که از جمله طعن‌هایی که بر یک راوی وارد می‌شود، نقل روایت از ضعاف است. حال همین بزرگوار از «محمد بن خالد الطيالسي» روایت مستقیم دارد.^۵

۵- یکی از بزرگانی که از «محمد بن خالد» روایت مستقیم دارد، جناب «سعد بن



۱. برای او کتابی است که جماعتی از اصحاب ما آن را روایت کرده‌اند. به من خبر داد از کتابش، «حسین بن عبیدالله» از «ابی غالب زراری» از جدش و دایی پدرش، «محمد بن جعفر» از «محمد بن خالد طيالسي» از «سيف». - رجال نجاشی، رقم ۵۰۴.
۲. کشکول البحرانی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۸۷. ۳. رجال نجاشی، رقم ۵۰۴.
۴. او با حضرت صاحب الامر (علیه السلام) مرتبط بود و توقيعاتی هم برایش وارد شد. ایشان جایگاه و منزلت خاصی نزد اصحاب ما داشت و همواره اهل ورع بوده و موثق و فقیه بود. همچنین هیچ طعنی هم بر او وارد نشده. - رجال نجاشی، رقم ۶۸۱.
۵. ر.ک: الامالی للمفید، سلسلة مؤلفات المفید، جلد ۱۳، صفحه‌ی ۲۹۸ و ۳۰۸ - فهرست شیخ طوسی، رقم ۵۰۰ - من لا یحضره الفقیه، جلد ۴، صفحه‌ی ۴۶۱.



عبد الله الاشعري» است. نجاشی درباره‌ی او می‌گوید: «شیخ هذه الطائفة و فقیهها و وجهها»^۱ شیخ طوسی هم می‌گوید: «جلیل القدر واسع الأخبار كثير التصانیف ثقة»^۲

۶- یکی از بزرگانی که از «محمد بن خالد الطیالسی» روایت مستقیم دارد، جناب «معاویة بن حکیم» است.^۳ این راوی جلیل القدر کسی است که نجاشی درباره‌اش می‌گوید: «ثقة جلیل فی أصحاب الرضا علیه السلام. قال أبو عبد الله الحسین بن عبید الله: سمعت شیوخنا یقولون: روی معاویة بن حکیم أربعة و عشرين أصلاً لم یرو غیرها»^۴ کشی هم او را جزء علما، فقه‌ها و عدول می‌داند.^۵

۷- محدث جلیل القدر «محمد بن حسن الصفار» از «محمد بن خالد الطیالسی» روایت مستقیم دارد و کتاب «علاء بن رزین» را از او نقل می‌کند.^۶

نجاشی در ترجمه‌ی «محمد بن حسن الصفار» می‌گوید: «وجه فی أصحابنا القمیین ثقة عظیم القدر راجحاً للیل السقط فی الروایة»^۷

۸- راوی مستقیم از کتاب «محمد بن خالد الطیالسی» در سند شیخ به او، جناب «محمد بن علی بن محبوب» بود،^۸ که نجاشی درباره‌اش می‌گوید: «كان محمد بن علی بن محبوب الأشعری القمی أبو جعفر شیخ القمیین فی زمانه ثقة عین فقیه صحیح المذهب. له کتب»^۹

۱. او شیخ و بزرگ این امت و فقیه و چهره‌ی سرشناس آن است. - رجال نجاشی، رقم ۴۶۷.
۲. ایشان جلیل القدر است، دارای روایت‌های زیاد و تصنیفات فراوان بوده و موثق هم می‌باشد. - فهرست شیخ طوسی، رقم ۳۱۶.
۳. ر.ک: تهذیب، جلد ۷، صفحه‌ی ۲۵۳ معجم رجال الحدیث، جلد ۱۶، صفحه‌ی ۱۶ و ۷۰ قاموس الرجال، جلد ۹، صفحه‌ی ۲۵۳.
۴. او موثق بوده از اصحاب جلیل امام رضا (علیه السلام) است. ابو عبد الله حسین بن عبید الله می‌گوید: از اساتیدمان شنیدم که می‌گفتند: معاویة بن حکیم ۲۴ اصلی که هیچ کس روایت نکرده روایت کرده است. - رجال نجاشی، رقم ۱۰۹۸.
۵. رجال کشی، رقم ۱۰۶۲.
۶. فهرست شیخ طوسی، رقم ۵۰۰.
۷. او یکی از چهره‌های شاخص در میان اصحاب ما قمیون، مورد وثوق و عظیم القدر است. روایت‌های او را بر دیگر روایت‌ها ترجیح می‌دهیم و کمتر کلمه‌ای از روایاتش جا افتاده است. - رجال نجاشی، رقم ۹۴۸.
۸. فهرست شیخ طوسی، رقم ۶۴۹.
۹. «محمد بن علی بن محبوب اشعری قمی»، که کنیه‌اش ابو جعفر است، بزرگ اهل قم در زمان خود، مورد وثوق و اطمینان، فقیه و دارای مذهبی و عقیده‌ای صحیح بوده و کتاب‌هایی هم نوشته است. - رجال نجاشی، رقم ۹۴۰.

۹- «محمد بن خالد الطیالسی» در طریق نجاشی به کتاب «رزق بن زبیر» قرار دارد. «نجاشی» ⇨ «ابوعلی بن همام» ⇨ «عبدالله بن جعفر الحمیری» ⇨ «محمد بن خالد الطیالسی» ⇨ «رزق بن زبیر».^۱

۱۰- «عبدالله بن جعفر حمیری» که به صورت مستقیم در سند فوق و دیگر اسانید از «محمد بن خالد الطیالسی» روایت می‌کند، کسی است که نجاشی در حقیش می‌فرماید: «شیخ القمیین و وجههم قدم الکوفة سنة نیف و تسعین و مائتین و سمع أهلها منه فأكثر و صنف کتبا کثیرة»^۲

۱۱- احمد بن محمد بن عیسی که در سند صدوق به «علاء بن رزین» قرار دارد از «محمد بن خالد الطیالسی» نقل مستقیم می‌کند. به این صورت که «احمد بن محمد بن عیسی» به سند صحیح از «محمد بن خالد» روایت می‌کند و «محمد بن خالد» هم از «علاء بن رزین» روایت می‌کند.^۳

آنچه از کلام اردبیلی در جامع الرواة استفاده می‌شود، این است که مراد از «محمد بن خالد» در سند فوق همان «محمد بن خالد الطیالسی» است؛ ولی مستفاد از کلام محدث نوری این است که ایشان «محمد بن خالد برقی» است.^۴ از آن جا که گفتیم راوی کتاب علاء بن رزین، «محمد بن خالد الطیالسی» است، به نظر می‌رسد که حق با مرحوم اردبیلی باشد.

«احمد بن محمد بن عیسی» از روات بسیار دقیق است، لذا برخی از راویان را به جرم عدم دقت در نقل روایت، از قم اخراج کرده است.^۵ او فردی است که مقید بود تا از هر کسی نقل روایت نکند. هر چند که گاهی دچار تند روی شده



۱. ر.ک: رجال نجاشی، رقم ۴۴۲.

۲. بزرگ اهل قم و چهره‌ی سرشناس آن‌ها است. حدوداً در سال ۲۹۰ وارد کوفه شد و اهل کوفه بهره‌های علمی وافر از او بردند. همچنین کتاب‌های کثیری هم تصنیف کرده است. - رجال نجاشی، رقم ۵۷۳.

۳. فقیه، جلد ۴، صفحه‌ی ۴۶۱ همچنین ر.ک: جامع الرواة، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۱۰.

۴. ر.ک: مستدرک الوسائل، جلد ۲۲، صفحه‌ی ۴۶۰ و آن‌گاه صفحه‌ی ۱۵۲.

۵. ر.ک: رجال نجاشی، رقم ۸۹۴ و ۴۹۰ - رجال ابن غضائری، رقم ۱۰.



و بعدها هم از رأی خود عدول نمود.^۱ شیخ و نجاشی، «احمد بن محمد بن عیسی» را بزرگ اهل قم، چهره‌ی سرشناس آن‌ها و فقیهشان معرفی کرده‌اند.^۲ نقل مستقیم چنین بزرگی از «محمد بن خالد» قرینه‌ای قوی بر وثاقت است.

۱۲- شیخ طوسی در رجال و در ترجمه‌ی «محمد بن خالد الطیالسی» فرمود: «روی عنه حمید اصولاً کثیره»^۳ از طرفی طریق نجاشی به کتاب «محمد بن خالد» هم منتهی به «حمید بن زیاد» می‌باشد.^۴ «حمید بن زیاد» کسی بود که به تعبیر شیخ «ثقة کثیر التصانیف روی الاصول اکثرها له کتب کثیره علی عدد کتب الاصول»^۵ و نجاشی هم صراحتاً او را توثیق فرموده است.^۶ پس «محمد بن خالد» کسی است که یک راوی ثقة - یعنی «حمید بن زیاد» که راوی اکثر اصول است - کثیری از اصول را از وی روایت می‌کند.

۱۳- یکی دیگر از روایتی که مستقیماً از «محمد بن خالد الطیالسی» روایت دارد، «علی بن ابراهیم قمی» است^۷ که نجاشی درباره‌اش می‌گوید: «ثقة فی الحدیث، ثبت، معتمد، صحیح المذهب، سمع فأكثر، و صنف کتباً...»^۸

۱۴- نجاشی می‌گوید: «عبد الله بن أبي عبد الله محمد بن خالد بن عمر الطیالسی أبو العباس التمیمی رجل من أصحابنا ثقة سلیم الجنبه. و کذلک أخوه أبو محمد الحسن. و لعبد الله کتاب نوادر أخبرنا عدة من أصحابنا عن الزراری عن محمد بن جعفر عنه بکتابه. و نسخة أخرى نوادر صغيرة رواه

۱. ر.ک: رجال نجاشی، رقم ۱۹۸ - رجال کشی، رقم ۹۵۲، ۹۵۵ و ۹۸۹.

۲. رجال نجاشی، رقم ۱۹۸ - فهرست شیخ طوسی، رقم ۷۵.

۳. حمید اصول زیادی را از او روایت کرده است. - رجال شیخ طوسی، رقم ۶۳۰۴.

۴. رجال نجاشی، رقم ۹۱۰.

۵. مورد وثوق و دارای تصنیفات فراوان است. اکثر اصول را روایت کرده و کتاب‌هایی به تعداد کتاب‌های اصول دارد. - فهرست شیخ طوسی، رقم ۲۳۸.

۶. رجال نجاشی، رقم ۳۳۹.

۷. جامع الرواة، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۱۰.

۸. رجال نجاشی، رقم ۶۸۰.

أبو الحسين النصيبي أخبرناها بقراءة أحمد بن الحسين قال: حدثنا علي بن محمد بن الزبير عنه. و نسخة أخرى صغيرة أخبرنا بها الحسين بن عبيد الله عن جعفر بن محمد قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود عن أبيه عن عبد الله.^١

از این عبارت استفاده می شود که دو فرزند او جزء افراد موثق و سلیم الجنبه از طائفه ای امامیه هستند و استفاده می شود که عبدالله هم مثل پدر خود، جزء روات و صاحبان کتاب است. حال با مراجعه به رجال کشی در می یابیم که همین فرزند ثقه و سلیم الجنبه (عبدالله) از پدر بزرگوارش روایت دارد.^٢

١٥- تأمل در روایات منقوله از «محمد بن خالد الطیالسی» نشان گر مقام بلند علمی و معنوی این راوی جلیل القدر است.

توجه: در پی نوشت شماره ی یک برخی از این روایات را ذکر می کنیم.
با دقت در این روایات می توان به مقام علمی، روحیات، صحت عقاید و به ویژه امام شناسی «محمد بن خالد الطیالسی» پی برد. علاوه بر این که از او روایات فقهی هم دیده می شود.^٣

١٦- با این که «محمد بن خالد الطیالسی» از ثقاتی مثل «ابن رئاب»، «ابان»، «صفوان بن یحیی» و «فضیل بن عثمان» روایت دارد،^٤ اما بیشتر روایات او از «سیف بن عمیره» است. این مطلب گویای آن است که بین این دو بزرگوار ارتباط وثیقی بوده است؛ تا آن جا که راوی کتاب «سیف بن عمیره» در طریق نجاشی،

«محمد بن خالد» است. نجاشی در ترجمه ی سیف می گوید: «له کتاب یرویه جماعات من اصحابنا. أخبرنا الحسين بن عبيد الله عن ابي غالب الزراري عن جده و خال ابيه محمد بن جعفر عن محمد بن خالد الطيالسي عن سيف

١. رجال نجاشی، رقم ٥٧٢.
٢. ر. ک: اختیار معرفة الرجال، رقم ٢٧٨ و ٧٦٢.
٣. ر. ک: تهذیب، جلد ٣، صفحه ٢٣٧ و ٣٤٠ / جلد ٥، صفحه ٢٦٠ / جلد ٦، صفحه ٢٣٨ کافی، جلد ٦، صفحه ٢١٥.
٤. معجم رجال الحديث، جلد ١٦، صفحه ٧٠.

بکتابه».^۱ ما در مباحث قبل در مورد عظمت و جلالت سیف مطالبی گفتیم. این مطلب هم از آنرو آورده شد که وقتی مشاهده می شود بیشترین روایت یک راوی از فردی مشخص است، طبیعتاً به ارتباط محکم و قرب روحیات و نزدیکی شخصیت این دو پی می بریم.

۱۷- هیچ یک از اجله ی رجال، راجع به مذهب، وثاقت و کیفیت روایت او قدحی بیان نکرده اند، حتی شخصیت نقادی چون ابن غضائری که حتی به جهاتی گروهی از ثقات را هم تضعیف می کند، هیچ گونه تضعیفی نسبت به «محمد بن خالد الطیالسی» ندارد.

۱۸- به نظر ما یکی دیگر از قرینه ها بر وثاقت «محمد بن خالد الطیالسی»، وقوع او در اسناد «قرب الاسناد حمیری» است. توجه: در پی نوشت شماره ی دو توضیح و شرح مبسوطی در رابطه با قرب الاسناد مطرح شده است.

نتیجه گیری از این قرائن

مجموع این ۱۸ قرینه، وثاقت و جلالت «محمد بن خالد الطیالسی» را به صورت قطع و جزم ثابت می کند و مجموع این قرائن، بسیار مهم تر از یک لفظ «ثقة» است که ائمه ی رجال در مورد یک راوی بگویند.

بررسی سند سوم: «سیف بن عمیره»

شیخ طوسی فرمود: «روی محمد بن خالد الطیالسی عن سیف بن عمیره». اگرچه در بررسی سند دوم، در مورد «سیف بن عمیره» بحث نسبتاً مفصلی



۱. برای او کتابی است که جماعت هایی از اصحاب ما آن را روایت کرده اند. از کتابش به ما خبر داده است «حسین بن عبید الله» از «ابی غالب زراری» از جدش و دایی پدرش «محمد بن جعفر» از «محمد بن خالد طیالسی» از «سیف بن عمیره». - رجال نجاشی، رقم ۵۰۴.

داشتیم، اما چون سند سوم برای ما بسیار مهم بوده و اصح الأسانید است، باز هم بحثی راجع به او خواهیم داشت. «سیف بن عمیر» از اجلاء روات و ثقات محدثین امامیه است و توجه به مطالب ذیل دلیل و بعضاً مؤید این مدعا است: مرحوم نجاشی، شیخ طوسی و ابن شهر آشوب، صراحاً او را توثیق کرده‌اند.^۱ عظمت او به حدی است که حتی مخالفین نیز او را جزء مشایخ، فقها و روات امامیه شمرده‌اند.^۲

برخی از اصحاب اجماع و بزرگان از روات امامیه مثل «ابن ابی عمیر»، «علی بن اسباط»، «حماد بن عثمان»، «یونس بن عبد الرحمن»، «حسن بن علی بن بقاح»، «حسن بن محبوب» از او روایت مستقیم دارند.^۳

تعبیر نجاشی که فرمود: «له کتاب یرویه جماعات من أصحابنا» حاکی از عظمت، مقام علمی و جایگاه روایی او است.^۴ قبلاً هم اشاره شد که در رجال نجاشی هر جا تعبیر «له کتاب یرویه جماعات من أصحابنا» آمده است، راوی ثقة است؛ بر خلاف تعبیر «له کتاب یرویه جماعة» که گاهی در مورد ضعاف هم به کار برده شده است.

روایات او که بعضاً از «محمد بن خالد طیالسی» هم نقل شده و قبلاً هم به مناسبت به آن اشاره شد، حاکی از مقام بلند علمی معنوی و جایگاه رفیع حدیثی او است.

توجه: در پی نوشت شماره‌ی سه روایات دیگری از «سیف بن عمیر» نقل شده است.



۱. رجال نجاشی، رقم ۵۰۴. فهرست شیخ طوسی، رقم ۳۳۳. معالم العلماء، رقم ۳۶۹.
 ۲. فهرست ابن ندیم، صفحه‌ی ۳۰۸ میزان الاعتدال، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۵۴ تقریب التهذیب، جلد ۹، صفحه‌ی ۳۲۴.
 ۳. جامع الرواة، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۹۶.
 ۴. رجال نجاشی، رقم ۵۰۴.

بررسی سند سوم: «صفوان بن مهران الجمال»

نقل کلمات بزرگان رجال در مورد صفوان؛

۱- نجاشی می‌گوید: «صفوان بن مهران بن المغيرة الأسدي مولا هم ثم مولى بنی کاهل منهم کوفی ثقة یکنی أبا محمد کان یسکن بنی حرام بالكوفة و أخواه حسین و مسکین. روی^۱ عن أبی عبدالله [علیه السلام] و کان صفوان جمالا له کتاب یرویه جماعة أخبرنا أحمد بن علی بن نوح قال: حدثنا أحمد بن عبد الله بن قضاة قال: حدثنا أبی قال: حدثنا أبی عن صفوان بن مهران بکتابه».^۲

۲- شیخ طوسی می‌گوید: «صفوان بن مهران الجمال، له کتاب أخبرنا ابن ابی الجید عن ابن الولید عن الصفار عن السندی بن محمد عنه»^۳ و همچنین در رجالش از ایشان به عنوان اصحاب امام الصادق (علیه السلام) یاد شده.^۴

۳- کشی می‌فرماید: حمدویه، قال: حدثنی محمد بن إسماعیل الرازی قال: حدثنی الحسن بن علی بن فضال قال: حدثنی صفوان بن مهران الجمال قال: دخلت علی أبی الحسن الأول (علیه السلام) فقال لی: یا صفوان کل شیء منک حسن جمیل ما خلا شیئا واحدا قلت جعلت فداک أى شیء؟ قال إکراؤک جمالك من هذا الرجل یعنی هارون قلت: والله ما أکریته أشرا ولا بطرا ولا لصید ولا للهو و لكنی لأکریه لهذا الطريق یعنی طریق مکه و لا أتولاه بنفسی و لكن أنصب معه غلمانی فقال لی: یا صفوان أقیع کراؤک علیهم؟ قلت: نعم

بررسی سند زیارت عاشورا

۱. قال التستری (قدس سره) فی القاموس تعلیقة علی قول النجاشی: روی عن ابی عبد الله (علیه السلام): «الظاهر کونه مصحف «روا» بقرينة قوله بعد «و کان صفوان» فانه لو کان «روی» والضمیر راجع الی صفوان لا وجه لاعادة اسمه، و لان کتابه لیس کتاب انساب یذكر اشخاص الارحام فیتصر علی وجود اخوین له بدون أن یذكر کونهما من الرواة». [قاموس الرجال، جلد ۵، صفحہ ۵۰۴]

۲. رجال نجاشی، رقم ۵۲۵.

۳. صفوان بن مهران جمال، کتابی دارد که از این کتاب به ما خبر داد، «ابن ابی الجید» از «ابن ولید» از «صفار» و او هم از «سندی بن محمد». - فهرست شیخ طوسی، رقم ۳۵۷.

۴. الرجال، رقم ۳۰۶۴.



جعلت فداک قال: فقال لی: أ تحب بقائهم حتی یخرج کراؤک؟ قلت نعم قال: فمن أحب بقائهم فهو منهم و من کان منهم کان ورد النار قال صفوان فذهبت و بعث جمالی عن آخرها فبلغ ذلك إلی هارون فدعانی فقال لی یا صفوان بلغنی أنك بعث جمالك؟ قلت: نعم فقال: لم؟ قلت: أنا شیخ کبیر و أن الغلمان لا یفون بالأعمال فقال: هیئات أیهات إنی لأعلم من أشار علیک بهذا أشار علیک بهذا موسی بن جعفر قلت: ما لی و لموسی بن جعفر فقال: دع هذا عنک فوالله لو لا حسن صحبتک لقتلتک.^۱

۴- مرحوم شیخ مفید: صفوان الجمال را جزء افرادی تحت این عنوان نام می برد: «شیوخ أصحاب أبي عبد الله و خاصّته و بطانته و ثقاته الفقهاء الصالحین رضوان الله علیهم».^۲

۵- علامه در خلاصه می فرماید: «صفوان بن مهران بن مغیره الأسدی، مولاهم، ثم مولی بنی کاهل منهم، کوفی، یکنی ابا محمّد الجمال، ثقة».^۳

۱. حمدویه می گوید حدیث کرد برای من «محمّد بن اسماعیل رازی» از «حسن بن علی بن فضال» و او هم از «صفوان بن مهران جمال». صفوان می گوید: محضر ابا الحسن اوّل، موسی بن جعفر (علیه السلام) وارد شدم و ایشان گفت: ای صفوان همه ی کارهای تو حسن و زیبا بجز یک کار! عرض کردم فدای شما شوم کدام کار؟! فرمود: این که شترهای خود را به این مرد (هارون الرشید) کرایه دادی. گفتیم به خدا قسم شترها را برای لهو و لعب و کارهای بیهوده کرایه ندادم، بلکه آن ها را کرایه دادم تا در مراسم حج شرکت کند. همچنین خودم هم مسئولیت حمل آن ها را به عهده نگرفتم، بلکه یکی از غلام های خود را به این سفر فرستادم. امام فرمود: ای صفوان! آیا کرایه اش را از آن ها می خواهی؟ عرض کردم بله فدای شما شوم. فرمود: آیا دوست داری که آن ها زنده بمانند و کرایه ی تو را بدهند؟ عرض کردم بله. فرمود: پس کسی که دوست داشته باشد بقای آن ها را، از آن ها است و کسی هم که از آن ها باشد وارد در آتش جهنّم خواهد شد. صفوان می گوید: رفتم و همه ی شترهای خود را فروختم. خبر به گوش هارون رسید و مرا به سوی خود خواند. (وقتی وارد شدم) گفت: ای صفوان! به من خبر رسیده که شترهایت را فروخته ای؟! گفتم بله! گفت چرا؟! گفتم من پیر شده ام و غلام ها هم کار را به درستی انجام نمی دهند. هارون گفت: این چنین نیست ای صفوان! من به خوبی می دانم که چه کسی به تو اشاره کرده تا چنین کاری کنی. موسی بن جعفر به تو این گونه گفته. [از روی تقیّه] گفتم: من چه کار با موسی بن جعفر دارم؟! هارون گفت: دست از این سخنان بردار! به خدا قسم از حسن معاشرت نبود، بلادرنگ تو را به قتل می رساندم.

رجال کشی، رقم ۸۲۸

۲. از بزرگان اصحاب امام صادق (علیه السلام) و خواص، اهل سرّ و موثقین او از میان فقهای صالح بود که رضوان خدا بر آن ها... الارشاد، جلد ۲، صفحه ی ۲۱۶.

۳. صفوان بن مهران بن مغیره ی اسدی، مولای آن ها، و سپس مولای بنی کاهل از آن ها است. کنیه ی



۶- ابن داوود می گوید: «صفوان بن مهران بن مغیره الأسدی ... کوفی ثقة ... و كان صفوان جمّالاً فباع جماله امثالاً لامر الكاظم (عليه السلام)»^۱

۷- کاظمی در مشترکات می فرماید: «باب صفوان المشترك بين ثقة و غيره، و يمكن استعلام انه ابن مهران الثقة: يرويه احمد بن عبد الله بن قضاة عن أبيه، عن أبيه، عنه، و رواية السندی بن محمد الثقة عنه، و رواية الحسين بن علي بن فضال عنه، و رواية عبد الرحمن بن أبي نجران عنه، و احمد بن محمد بن أبي نصر، و علي بن الحكم الثقة، و اسماعيل بن مهران، و ابن ابی عمير، و عبدالله بن محمد ابو محمد الحجال ...»^۲

۸- از کلام کاظمی و نیز با مراجعه به جامع الرواة مرحوم اردبیلی در می یابیم که اجلاء از ثقات و بزرگان از فقها و روات از «صفوان بن مهران الجمال» روایت مستقیم دارند.^۳ از جمله:

«ابن ابی عمير»، «احمد بن نصر البزنطي»، «صفوان بن يحيى»، «عبد الله بن محمد الحجال»، «حسن بن علي بن فضال»، «عبد الرحمن بن ابی نجران»، «حسن بن محبوب» و «يونس بن عبد الرحمن»،^۴ همگی از بزرگان محدثین و بعضاً جزء اصحاب اجماع و نیز جزء کسانی که «لایروون و لایرسلون إلا عن يوثق به»^۵ هستند.

۹- نجاشی می گوید: «حسان بن مهران الجمال مولی بنی کاهل من [بنی]

او هم ابامحمد جمّال (شتریان) بوده و موثق است. [در مورد معنای مولی در رجال، ر.ک: معجم اصطلاحات علم الرجال، صفحات ۱۷۸ و ۱۷۹]. خلاصه، رقم ۵۰۱.

۱. صفوان بن مهران بن مغیره ی اسدی ... اهل کوفه بوده و موثق است ... صفوان شتریان بود، و به خاطر اطاعات از امام کاظم (علیه السلام) شترهایش را فروخت. - رجال ابن داود، رقم ۷۸۱.
۲. باب صفوان مشترك بين ثقة و غير ثقة است، و می توان با این نشانه ها متوجه شد که وی «صفوان بن مهران» موثق است: روایت می کند از او «احمد بن عبد الله بن قضاة» از پدرش [عبدالله] و او از پدرش [قضاة]. و نیز روایت «سندی بن محمد» موثق از او، و روایت «حسین بن علی بن فضال» از او، و روایت «عبد الرحمن بن ابی نجران» از او، و روایت «احمد بن محمد بن ابی نصر»، و «علی بن حکم» ثقة، و «اسماعیل بن مهران»، و «ابن ابی عمير»، و «عبدالله بن محمد ابو محمد حجال» از او. - هذایة المحدثین، صفحه ۸۲
۳. ر.ک: جامع الرواة، جلد ۱، صفحه ۴۱۲.
۴. ر.ک: الخصال، صفحه ۶۰ و ۱۱۷ - کامل زیارات، صفحه ۲۷۴ و ۵۴۵.
۵. روایت نمی کنند و مرسله نمی گذارند، مگر از کسی که به او وثاقت دارند.

أسد و قيل: مولى لغنى أخو صفوان روى عن أبى عبد الله و أبى الحسن (عليهما السلام) ثقة ثقة أصح من صفوان و أوجه. له كتاب يرويه عدة من أصحابنا...^۱
از این عبارت استفاده می شود که «صفوان بن مهران» صحیح و وجیه است و برادرش «حسان» اصحّ و اوجه از او می باشد.

۱۰- روایات منقولہ از «صفوان جمال» نیز حاکی از مقام علمی وی، تعهد به ولایت و جایگاه و منزلت خاص او در نزد دو امام بزرگوار، امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) می باشد.

توجه در پی نوشت شماره ی چهار به ذکر برخی از این روایات می پردازیم.
با توجه به مطالب مطرح شده و ثاقت، عظمت و عمق ولایت جناب «صفوان جمال» روشن می شود.

نتیجه گیری از سند سوم

با جمع بندی نهایی مطالب گفته شده پی می بریم که سند سوم زیارت عاشورا به طور قطع و یقین صحیح است.

توجه: چون در این زیارت، به زیارت امام باقر (علیه السلام) از علقمه هم اشاره شده و آن زیارت را هم مثل این زیارت می داند، به برکت صحت این حدیث، آن سند قبلی را هم معتبر می کنیم.

سند زیارت عاشورا



۱. «حسان بن مهران جمال» مولای گروهی از بنی اسد است که معروف به بنی کاهن هستند. گفته شده که وی مولای شخصی به نام غنی بوده. او برادر صفوان است و از امام صادق و امام موسی کاظم (علیهما السلام) روایت کرده است. او موثق موثق است. از برادرش صفوان بهتر و موجه تر می باشد. کتابی دارد که عده ای از اصحاب ما آن را روایت کرده اند. [در مورد معنای مولى رک: معجم اصطلاحات علم الرجال، صفحه ی ۱۷۸ و ۱۷۹]. - رجال نجاشی، رقم ۳۸۱.

سند چهارم زیارت عاشورا

مرحوم ابن قولویه در کامل الزیارات می فرماید: «حدَّثنی «حکیم بن داود بن حکیم» و «غیره» عن «محمّد بن موسی الهمدانی» عن «محمّد بن خالد الطیالسی» عن «سیف بن عمیره» و «صالح بن عقبه» جمیعاً عن «علقمه بن محمّد الحضرمی» عن أبی جعفر الباقر (علیه السلام).

در این سند، دو نفر هستند که نیاز به بحث دارند. یکی «حکیم بن داود بن حکیم» و دیگری «محمّد بن موسی الهمدانی».

بررسی سند چهارم: «حکیم بن داود بن حکیم»

نام ایشان در فهرست شیخ طوسی، رجال نجاشی و دیگر کتب رجالی نیامده است، ولی در کامل الزیارات در موارد متعددی، بلاواسطه از ایشان نقل حدیث می‌کند. پس حکیم بن داود، جزء مشایخ بلاواسطه‌ی ابن قولویه است. بنابراین توثیقی که در ابتدای کتاب کامل الزیارات آمده، بدون شک شامل حال او هم خواهد شد.

عبارت مرحوم ابن قولویه در کامل الزیارات این بود: «وقد علمنا أنا لانهیط بجمیع ما روی عنهم فی هذا المعنی و لا فی غیره لکن ما وقع لنا من جهة الثقات من أصحابنا رحمهم الله برحمته و لا أخرجت فیہ حدیثاً رُوی عن الشذاذ من الرجال یؤثر ذلک عنهم عن المذكورین غیر المعروفین بالروایة المشهورین بالحديث و العلم و سمیته کتاب کامل الزیارات؛ ما می‌دانیم که به همه‌ی روایت‌هایی که در این باب از (باب زیارات) و غیر آن از معصومین (علیهم السلام) رسیده، احاطه نداریم. لیکن به همه‌ی آنچه که از جهت موثقین از صاحبان - که خداوند آن‌ها را شامل رحمت خود نماید - به ما رسیده، احاطه داریم. حدیثی را در این کتاب نیاوردم که از روایان شاذ به ما رسیده باشد. آن روایانی که

بسم الله الرحمن الرحیم



معروف به روایت نبوده و مشهور به حدیث و علم نیستند. این کتاب را به کامل الزیارات نام نهادم.^۱

برخی از بزرگان، این توثیق را توثیق عامی می‌دانند که شامل مشایخ با واسطه‌ی ایشان هم می‌شود، و برخی دیگر این توثیق را فقط شامل مشایخ بلا واسطه می‌دانند. به هر حال حکیم جزء مشایخ بی‌واسطه‌ی ابن قولویه بوده و لذا موثق است. علاوه بر این که در این حدیث شریف آمده بود: «حدّثنی حکیم بن داود بن حکیم و غیره». یعنی این حدیث را غیر از «حکیم»، افراد دیگری هم برای ابن قولویه نقل کرده‌اند. افرادی که از مشایخ ثقه‌ی او بوده‌اند.

بررسی سند چهارم: «محمد بن موسی الهمدانی»

در رابطه با نوع تلفظ کلمه‌ی «همدانی» [که پسوند بسیاری از روایات است]^۲ - با «سکون میم» یا با «فتح میم و ذال معجمه» - معیار خاصی است که در این بحث مجالی برای طرح آن نیست. تا جایی که دیده‌ام، فقط مرحوم علامه در کتاب ایضاح الإشتباه می‌فرماید: محمد بن موسی الهمدانی بالذال المعجمه [همدان]^۳، اما اکثر رجالین، نام ایشان را همراه با سکون میم [همدان] می‌خوانند.

نقل کلمات بزرگان رجال در مورد «محمد بن موسی الهمدانی»

۱- مرحوم نجاشی — می‌فرماید: «محمد بن موسی بن عیسیٰ أبو جعفر الهمدانی السّمان ضَعَفَه الْقَمِيّون بِالْغَلَوِّ وَكانَ ابْنُ الْوَلِيدِ يَقولُ: إِنَّهْ كانَ يَضَعُ الْحَدِيثَ وَاللهُ أَعْلَمُ لَهُ كِتَابٌ ما رَوَى فِي أَيّامِ الْأَسْبوعِ وَكِتابُ الرَّدِّ عَلى الْغَلَاةِ أَخْبَرنا ابْنُ شاذانَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِيهِ عَنْهُ بَكْتَبَهُ».^۴

۱. کامل الزیارات، صفحه‌ی ۴.

۲. ر.ک: الرواشح السماویة، صفحه‌ی ۱۴۹ - الرعاية، رسائل فی درایة الحدیث، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۸۱.

۳. ایضاح الإشتباه، صفحه‌ی ۲۷۳.

۴. محمد بن موسی بن عیسیٰ ابو جعفر الهمدانی روغن فروش. اهل قم او را تضعیف به غلو

نجاشی در ترجمه‌ی «محمد بن احمد بن یحیی»، بحث معروف استثنا را - که قبلاً اشاره شد - ذکر می‌کند. آن‌گاه «محمد بن موسی» را هم جزء موارد استثنا برمی‌شمرد و می‌فرماید: «قال أبو العباس بن نوح: وقد أصاب شيخنا أبو جعفر محمد بن الحسن بن ولید فی ذلك كله و تبعه أبو جعفر بن بابويه [صدوق] علی ذلك إلا فی محمد بن عیسی ...»^۱

نتیجه: تضعیفی از ناحیه‌ی ابن ولید صورت گرفته و «ابوالعباس بن نوح» هم همه را - بجز محمد بن عیسی - تأیید می‌کند. نجاشی هم تضعیف را نقل کرده و سکوت می‌کند. این نقل و عدم اشکال نجاشی، ظهور در قبول او دارد، چرا که اگر این استثنا را قبول نداشت، باید به نوعی واکنش نشان می‌داد.

۲- جناب شیخ طوسی در فهرست و رجال، اساساً ترجمه‌ی مستقلی از «محمد بن موسی الهمدانی» ندارد؛ فقط در فهرست، همین سخن ابن ولید را به غیر از کلام ابن نوح در مورد استثناء ذکر کرده و بدون این که سخنی بگوید از کنار آن می‌گذرد.^۲ این سکوت شیخ طوسی، مثل سکوت نجاشی ظهور در تأیید این مطلب دارد.

۳- مرحوم ابن غضائری در رجال می‌فرماید: «محمد بن موسی بن عیسی السَّمان أبو جعفر الهمدانی ضعیفٌ و یروی عن الضَّعفاء و یجوز أن یخرَّجَ شأهداً، تكلَّم القمیون فیهِ بالردِّ فأكثرُوا و استثنُوا من کتاب نوادر الحکمة ما رواه»^۳

۱- کرده‌اند. ابن ولید می‌گوید: وی جاعل حدیث است و الله اعلم. برای او کتابی است که در رابطه با دعاها ی ایام هفته است. همچنین کتاب دیگری در ردّ بر غلات دارد. خبر داد به ما این شاذان از احمد بن محمد بن یحیی از پدرش از او به کتاب‌هایش. - رجال نجاشی، در رقم ۹۰۴.

لفظ «والله أعلم»، نشانه‌ی تردید نجاشی در وضاع بودن «محمد بن موسی» است، و نیز این که وقتی کتاب‌های «محمد بن موسی» را ردّ می‌کند، و یکی از کتاب‌های او را کتاب «ردّ علی الغلاة» می‌داند، اشاره‌ای به عدم غلوّ او ندارد. فتأمل!

۱. رجال نجاشی، رقم ۹۳۹.

۲. فهرست شیخ طوسی، رقم ۶۲۳.

۳. محمد بن موسی بن عیسی روغن فروش ابو جعفر همدانی ضعیف است و از ضعفا هم نقل



۴- مرحوم ابن غضائری در رجال، بعد از آن که عنوان «زید نرسی» و «زید زرّاد» را مطرح می‌کند، چنین می‌فرماید: «قال أبو جعفر ابن بابویه: إن کتابهما موضوع وضعه محمد بن موسى السمان و غلط أبو جعفر فی هذا القول فإنی رأیت کتبهما مسموعة عن محمد بن أبی عمیر».^۱

۵- مرحوم صدوق در «من لایحضره الفقیه» می‌فرماید: «وَأَمَّا خَبَرُ صَلَاةِ یَوْمِ غَدیرِ خُمٍ وَ الثَّوَابِ الْمَذْكُورِ فِیهِ لِمَنْ صَامَهُ فَإِنْ شَیْخَنَا مُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ لَا یُصَحِّحُهُ وَ یَقُولُ إِنَّهُ مِنْ طَرِیقِ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى الْهَمْدَانِیِّ وَ كَانَ کَذَّابًا غَیْرِ ثِقَّةٍ وَ کُلُّ مَا لَمْ یُصَحِّحْهُ ذَلِكَ الشَّیْخُ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ وَ لَمْ یَحْکُمْ بِصِحَّتِهِ مِنَ الْأَخْبَارِ فَهُوَ عِنْدَنَا مَتْرُوكٌ غَیْرُ صَحِیحٍ».^۲

۶- محقق خویی معتقد است از مجموع کلمات علمای رجال استفاده می‌شود که اساس و ریشه‌ی تضعیف در مورد «محمد بن موسی»، جناب «ابن ولید» است. بعد به تبع او مرحوم صدوق، ابن نوح و دیگران هم همین سخن را مطرح کرده‌اند.

به نظر ایشان این مقدار سخن برای حکم به تضعیف «محمد بن موسی»، کفایت می‌کند؛ ولی چون «محمد بن موسی» در اسناد کامل الزیارات قرار گرفته، مشمول توثیق عام ابن قولویه خواهد شد و این توثیق و تضعیف، در تعارض با

روایت می‌کند. البته جایز است که کلام او را تنها به عنوان شاهد مورد استفاده قرار داد. اهل قم او را رد کرده و در این باره سخن‌های بسیاری گفته‌اند. همچنین از کتاب نوادر الحکمه هم روایت‌های او را استننا کرده‌اند تا به آن‌ها عمل نشود. - رجال ابن غضائری، رقم ۱۳۶.

۱. مرحوم صدوق می‌گوید: همانا کتابی که به زید نرسی و زید زرّاد نسبت داده شده، جعلی است. این کتاب‌ها را محمد بن موسی جعل کرده و به این دو نفر نسبت داده است. صدوق در این رابطه اشتباه کرده است. همانا من کتاب‌های آن دو را دیدم که از محمد بن ابی عمیر نقل شده است. - رجال ابن غضائری، رقم ۵۲ و ۵۳.

۲. اما روایتی که در مورد نماز روز غدیر و ثوابی که مترتب به روزه‌ی آن روز است، همانا استاد ما ابن ولید (رضی الله عنه) حکم به صحت آن نکرده و می‌گوید: این حدیث از طریق محمد بن موسی الهمدانی است و این شخص بسیار دروغ‌گو بوده و موثق نیست. هر روایتی را که استاد ابن ولید صحیح نداند، من هم آن را صحیح نمی‌دانم. - من لایحضره الفقیه، کتاب الصوم بحث روزه‌ی عید غدیر، جلد ۲، صفحه‌ی ۹۰.

یکدیگر از بین رفته و در نتیجه «محمد بن موسی» مجهول الحال خواهد شد. بنابراین به روایات او نمی توان اعتنا کرد.^۱

تذکر: چون محقق خویی در اواخر عمر شریفش از مبنای کامل الزیارات عدول کرد، بنابراین نظر نهایی ایشان این گونه می شود: «تضعیف محمد بن موسی توسط ابن ولید معارضی ندارد و ما هم به تبع ابن ولید و دیگران او را ضعیف می دانیم.»

۷- مرحوم مامقانی می فرماید: مستفاد از ظاهر کلام نجاشی این است که خودش در ضعف «محمد بن موسی» تأمل دارد. چون تضعیف را به «اهل قم» نسبت داد و جعل حدیث را هم به «ابن ولید». و علاوه گفت: «و الله اعلم». از سوی دیگر بارها گفته ایم که در مورد اتهام های غلوّی که امثال «ابن ولید» مطرح می کنند، نمی توان اعتماد کرد، چون اموری که امروزه از ضروریات مذهب شیعه به شمار می روند، در نظر قدما به عنوان غلوّ محسوب می شده. به علاوه چگونه معقول است «محمد بن موسی» غالی باشد، در حالی که به نقل نجاشی، کتابی در ردّ بر غلات نوشته است؟! ولی به هر حال، این فرد از نظر ما مجهول الحال است و هیچ مدحی که بتواند روایات او را مندرج در حسان کند، نداریم. هر چند که اتهام غلوّ را هم در مورد او نمی پذیریم.^۲

۸- محقق شوشتری معتقد است:

۱. تردید نجاشی که با کلمه ی «و الله أعلم» بیان شد و نیز تردید ابن غضائری، در اصل ضعف نیست، بلکه در واضع و جاعل بودن «محمد بن موسی» است. نجاشی در مورد دیگری تصریح می کند که «ابن ولید»، «محمد بن موسی» را از رجال «محمد بن احمد بن یحیی» استثنا می کند و خودش هم بر این استثناء اشکالی نمی گیرد. چنان که شیخ طوسی هم در فهرست همین کار را انجام داده است.

۱. معجم رجال الحديث، جلد ۱۷، صفحه ی ۲۸۳.

۲. تنقیح المقال مامقانی، جلد ۳، صفحه ی ۱۹۳.



پس به نظر محقق شوشتری، ضعف «محمد بن موسی» مورد اتفاق همه است. در رابطه با این ضعف، ابن ولید، صدوق، عباس بن نوح، شیخ طوسی، نجاشی و ابن غضائری با یکدیگر هم عقیده بوده و به آن تصریح می‌کنند.

۲. این که ایشان کتابی در ردّ غلات نوشته، نمی‌تواند دلیلی بر غالی نبودنش باشد، چرا که غلوّ درجات متعددی دارد. امکان دارد ایشان در ردّ برخی از درجات غلوّ کتابی نوشته، اما خودش در مراحل دیگری از غلوّ گرفتار بوده است.

۳. اگر چه با توجه به کلام نجاشی و ابن غضائری، یقین نداریم که «محمد بن موسی» کتاب «زید نرسی» و «زید زراد» را جعل کرده باشد، ولی اصل وضاع بودن وی بعید نیست. علت آن هم این است که وی از راویان ثواب زیارت عاشورا است که در آن امور منکری وجود دارد.^۱

۹- علامه‌ی بحر العلوم بحثی را در مورد «زید نرسی» و «زراد» مطرح می‌کند و به مناسبت وارد بحث «محمد بن موسی» هم می‌شود،^۲ که عصاره‌ی آن مطالب به بیان ما چنین است:

اگر کسی بخواهد حکم به تضعیف «محمد بن موسی» کند، باید یکی از این سه مطلب را مدرک تضعیف خود قرار دهد:

مطلب اوّل: طعنی که قمیون در مورد غلوّ و ارتفاع به او زده‌اند، با نگارش کتاب «ردّ علی الغلاة»، قابل جمع نیست.

مطلب دوم: اسناد دادن وضع و جعل حدیث به او، که این هم فقط ناشی از سخن «ابن ولید» است و مرحوم صدوق هم از باب اعتمادی که به استاد خود دارد، این مطلب را بیان فرموده است.

۱. قاموس الرجال، جلد ۹، صفحات ۶۱۲ و ۶۱۹. کتاب قاموس الرجال تعلیقه‌ای است بر رجال مامقانی. کلام ایشان در این جا، بیشتر ناظر به کلام محقق مامقانی است.
۲. رجال بحر العلوم، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۷۶.



مطلب سوم: استثنای او از رجال کتاب نوادر الحکمه‌ی «محمد بن احمد بن یحیی» است.

مرحوم بحر العلوم می‌فرماید: اصل در این استثناء، «محمد بن حسن بن ولید» است و بعداً مرحوم صدوق، ابوالعباس بن نوح، شیخ طوسی و نجاشی از او تبعیت کرده‌اند.^۱ ایشان در ادامه می‌فرماید: این استثناء اختصاص به «محمد بن موسی» ندارد. در بین این افراد، عده‌ای را مشاهده می‌کنید که «مجهول الحال» و یا «مجهول الاسم» بوده و یا این که راوی ضعیفی هستند که در عین ضعف، اتهام جعل و وضع متوجه آن‌ها نشده است. حتی در بین این افراد، کسانی مانند عبیدی و لؤلؤی به چشم می‌خورند، که علمایی چون ابن نوح و نجاشی آن‌ها را توثیق کرده‌اند، ولی مرحوم ابن ولید و به تبع ایشان مرحوم صدوق، حکم به تضعیف این گروه کرده‌اند. شاید افرادی مثل ابن نوح، شیخ و نجاشی فقط در اصل این استثناء با ابن ولید موافق باشند، نه در علت استثناء! به عنوان مثال: شاید «ابن ولید»، «محمد بن موسی» را به جهت ضعف استثناء کرده، اما شیخ، نجاشی و ابن نوح او را به جهت مجهول الحال بودنش، استثناء کرده باشند. «و الموافقة لهما فی الاستثناء لا تقتضی الاتفاق فی التعلیل، فلا یلزم من استثناء من وافقهما ضعف محمد بن موسی عنده، فضلا عن کونه وضاعا».^۲

بنابراین نتیجه‌ی فرمایش سید بحر العلوم، مجهول الحال بودن «محمد بن موسی» است.

نظر ما در مورد «محمد بن موسی»

۱- با تتبع و جستجوی دقیقی که در کتاب شریف کامل الزیارات به عمل

آوردیم، به نتایج ذیل دست یافتیم:

۱. البته ابوالعباس و نجاشی مواردی از این استثنا را تعلیقه داده‌اند و قبول ندارند.

۲. رجال السید بحر العلوم، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۷۶ و ۳۷۷.

اولاً: در کل کتاب کامل الزیارات، فقط یکبار و آن هم در همین جا، نام «محمد بن موسی الهمدانی» آمده است.

ثانیاً: تمام روایات کامل الزیارات از حکیم بن داوود، به نقل از سلمه بن الخطّاب است، مگر روایت زیارت عاشورا، که در آن حکیم از «محمد بن موسی الهمدانی» نقل می‌کند.

ثالثاً: غیر از این مورد، در هیچ جای دیگری از کامل الزیارات، روایتی که از «محمد بن خالد الطیالسی» یا «علقمه» باشد، وجود ندارد. به عبارت دیگر چنین سندی با این شکل فقط یکبار در تمام کامل الزیارات دیده می‌شود.

۲- در مورد وجود مطالب منکر در شرح زیارت عاشورا قبلاً پاسخ مناسب داده شد.

۳- اتهام غلو نسبت به «محمد بن موسی» با توجه به مجموع موارد ذیل ثابت نیست: اولاً: هر جا خود مرحوم نجاشی، کسی را غالی بداند، می‌گوید: «غالی»، اما در مورد «محمد بن موسی» فرمود: «ضعفه القمیون بالغلو». از همین مطلب معلوم می‌شود که نزد نجاشی، غلو «محمد بن موسی» ثابت نیست و قبلاً مشاهده کردید که در معیار غلو بین اعظام اختلاف نظر بود.

ثانیاً: ابن غضائری که به اندک مناسبتی، بسیاری از روایات را متهم به غلو کرده، چرا در مورد «محمد بن موسی» چنین سخنی را مطرح نکرده و فقط به ذکر کلمه‌ی «ضعیف» بسنده می‌کند؟!

ثالثاً: کتابی که «محمد بن موسی» در ردّ غالیان - نه در ردّ بعضی از آن‌ها - دارد، با اتهام غلو او قابل جمع نیست. فتأمل!

۱. ممکن است کسی بگوید: نوشتن کتاب در ردّ غلو، نمی‌تواند منافاتی با غالی بودن نویسنده داشته باشد. چون احتمال دارد نویسنده برخی از مراتب غلو را رد کند؛ اما در عین حال خودش گرفتار مراتب دیگری از غلو باشد.

۴- با توجه به تصریح ابن غضائری مبنی بر عدم وضع کتاب زید نرسی و زید زراد توسط «محمد بن موسی» و نیز تعبیر «والله اعلم» که نجاشی فرمود، اتهام وضاع بودن او، ثابت نمی‌شود.

۵- چون اصل غلو و کذب در «محمد بن موسی الهمدانی» ثابت نشد، بنابراین نمی‌توانیم ریشه‌ی تضعیف وی را، به غلو و یا وضاع بودنش برگردانیم.

۶- جناب ابن غضائری بعد از آن‌که صحبت از ضعف و روایت «محمد بن موسی» از ضعف‌ها به میان آورد، چنین گفت: «حدیث محمد بن موسی یجوز أن یخرّجَ شاهدًا».

معنای عبارت ابن غضائری که در مواردی در رجال او به کار برده شده^۱ این است که حدیث او دلیل نیست، اما به عنوان شاهد و مؤید می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.

۷- به نظر ما اثبات وثاقت «محمد بن موسی الهمدانی» مشکل است، چرا که با وجود مطالبی که گفته شد، نهایت این است که از اتهام غلو و وضع مبری شود، اما همچنان «مجهول الحال» است.

۸- می‌توانیم بگوییم: اگر ابن قولویه حدیث را با این سند از کتاب «محمد بن خالد طیالسی» نقل کرده چنین سند برای صرف اتصال و تیمّن است؛ چرا که کتاب «محمد بن خالد» همان‌گونه که در دست شیخ طوسی - که متأخر از ابن قولویه است - بوده، در دست ابن قولویه هم بوده است و این کتاب در آن زمان از شهرت خاص برخوردار بوده و روی همین اساس نیازی به سند ندارد و از طرف دیگر با توجه به این‌که ادامه‌ی سند به نظر ما معتبر است، این سند هم معتبر خواهد شد، و اگر قائل به چنین مطلب نشومی می‌توانیم از آن به عنوان مؤید و شاهد استفاده کنیم.

سند پنجم زیارت عاشورا

مرحوم ابن قولویه در کامل الزیارات می‌فرماید: حدّثنی «حکیم بن داود بن حکیم» و «غیره» عن «محمّد بن موسی الهمدانی» عن «محمّد بن خالد الطیالسی» عن «سیف بن عمیره» و «صالح بن عقبه» جمیعاً عن «علقمه بن محمّد الحضرمی» و «محمّد بن اسماعیل» عن «صالح بن عقبه» عن «مالک الجهنی» عن أبی «جعفر الباقر» (علیه السلام)

سند مورد بحث از این جا شروع می‌شود: ...و «محمّد بن اسماعیل»، عن «صالح بن عقبه»، عن «مالک الجهنی»، عن أبی جعفر الباقر (علیه السلام)

عبارت «و محمّد بن اسماعیل»، عطف به کجاست؟

۱- نظر محقّق کلباسی در تأیید عطف جمله به «حکیم بن داود»؛

محقّق کلباسی در کتاب «سیماء المقال» می‌فرماید: ظاهراً جمله‌ی «و محمّد بن اسماعیل» عطف است به «حکیم بن داود»، منتهی چون طبقه‌ی این افراد به هم نمی‌خورد، باید بگوییم جناب ابن قولویه از کتاب «محمّد بن اسماعیل» نقل روایت می‌کند. یعنی ابن قولویه حدیث را با ارائه‌ی سند از کتاب «محمّد بن خالد الطیالسی» نقل کرد و همین حدیث را بدون ارائه‌ی سند، از کتاب «محمّد بن اسماعیل بن بزیع» نقل می‌کند. بعد می‌فرماید: کسانی که گفته‌اند، این جمله عطف است به «محمّد بن خالد الطیالسی»، اشتباه کرده‌اند.^۱



۲- نظر حاج میرزا ابوالفضل تهرانی در تأیید عطف جمله به «حکیم»؛

مرحوم محقق گران قدر، حاج میرزا ابوالفضل تهرانی در کتاب «شفاء الصدور» چنین می فرماید: به نظر من این جمله عطف به «حکیم بن داود» است و ابن قولویه از کتاب «محمّد بن اسماعیل» نقل می کند. یا این که عطف به «محمّد بن خالد الطیالسی» است که در حقیقت «حکیم» و آن گاه «محمّد بن موسی»، علاوه بر نقل از «محمّد بن خالد طیالسی»، از «محمّد بن اسماعیل» هم نقل می کنند. شایان ذکر است که در هر صورت، هرگز عطف به «علقمه» نیست.^۱

۳- قرینه‌ای بر عطف نکردن جمله به «حکیم بن داود»؛

با جستجو در کتاب کامل الزیارات، در روایاتی که ابن قولویه از «محمّد بن اسماعیل بن بزیع» یا از «محمّد بن اسماعیل» - که منظور از او هم، ابن بزیع است - نقل می کند، به این نتیجه رسیدیم که هیچ موردی وجود ندارد که ابن قولویه، بدون واسطه و بدون سند، از «محمّد بن اسماعیل بن بزیع» نقل روایت کرده باشد. این مطلب قرینه‌ای است که این جمله، عطف به «حکیم بن داود» نباشد. بله! فقط یک جا هست که ممکن است خواننده را به اشتباه اندازد؛ آن جا که می گوید: حدّثنی «محمّد بن یعقوب» و «علی بن الحسین» جمیعاً عن «علی بن ابراهیم بن هاشم» عن «أبيه» عن «ابن أبي عمير» عن «محمّد بن یعقوب» و حدّثنی «محمّد بن اسماعیل» عن «الفضل بن شاذان» عن «صفوان بن یحیی» ...

در نگاه اول، این گونه به نظر می رسد که ابن قولویه مستقیماً از کتاب «محمّد بن اسماعیل» نقل روایت می کند، ولی این گونه نیست. دلیلش هم این است که ایشان ابتدا گفت: «حدّثنی محمّد بن یعقوب ... و حدّثنی محمّد بن اسماعیل».



از این عبارت معلوم می‌شود که این مطلب، سخن محمد یعقوب است، نه سخن ابن قولویه! همچنین «محمد بن اسماعیل»ی که از «فضل بن شاذان» نقل روایت می‌کند، ابن بزیع نیست، بلکه «محمد بن اسماعیل نیشابوری» است. ابن بزیع، استاد فضل بن شاذان است، نه این که از فضل نقل روایت کند.^۱

۴- شاهی بر عطف نشدن جمله به «محمد بن خالد»؛

با جستجو در کتاب کامل الزیارات در مورد روایات «حکیم بن داود»، مشاهده کردیم که ایشان در همه‌ی موارد، یا می‌گوید: «حکیم عن سلمة» یا این که می‌فرماید: «حکیم عن سلمة بن خطاب»؛^۲ مگر در یک مورد و آن هم زیارت عاشورا است که می‌گوید: «حکیم عن محمد بن موسی». این از یک سو؛ از سوی دیگر با جستجو در کتاب کامل الزیارات در مورد روایات «محمد بن اسماعیل بن بزیع»، موردی پیدا نکردیم که سند این گونه باشد: «حکیم بن داود عن محمد بن موسی الهمدانی عن محمد بن اسماعیل بن بزیع» [و اساساً نام «محمد بن موسی الهمدانی» در این کتاب بیش از یک بار ذکر نشده است]. این مطلب شاهی است که این جمله نمی‌تواند عطف به «محمد بن خالد الطیالسی» باشد. یعنی نمی‌شود این سند به این نحو باشد:

ابن قولویه ⇨ حکیم بن داود ⇨ محمد بن موسی ⇨ محمد بن اسماعیل.

۵- نقل روایت «محمد بن موسی» از «محمد بن اسماعیل»؛

برای رسیدن به جواب این پرسش که آیا «محمد بن موسی» از «محمد بن اسماعیل بن بزیع» روایت دارد یا خیر، به طبقات الرجال محقق خویی^۳ و جامع الرواة مرحوم اردبیلی مراجعه کردیم. بعد از مراجعه متوجه شدیم که جواب منفی است. بنابراین باز هم نمی‌توان جمله را عطف به «محمد بن خالد» دانست.

۱. رجوع کنید به کافی، جلد ۴، صفحه ۵۶۰ رجال کشی، رقم ۱۰۲۹.

۲. هر دو مورد هم یکی هستند.

۳. که در آخر هر جلد از معجم رجال الحديث راویان مشهور را نام می‌برد و بعد آدرس می‌دهد که این شخص از چه کسی حدیث دارد و چه کسی از او نقل روایت کرده است.

۶- عطف جمله به «حکیم بن داود»، اظهر است؛

اگر چه با در نظر گرفتن نکته‌ی سوم، ترجیح می‌دهیم که جمله را عطف به حکیم نکنیم، اما با در نظر گرفتن نکته‌ی چهارم و پنجم، باید گفت که جمله، عطف به «محمد بن خالد» نیست و عطف به حکیم است و چون قرینه‌های چهارم و پنجم، اقوی و اظهر از قرینه‌ی سوم است، از این رو بهتر این است که جمله عطف به «حکیم» باشد. چنان‌که در شفاء الصدور فرمود. در این صورت جناب ابن قولویه به صورت مستقیم از کتاب «محمد بن اسماعیل» نقل روایت کرده است و اسناد متعددی در کتاب از «ابن قولویه» به «محمد بن اسماعیل» مشاهده می‌کنید.

۷- کاربرد حدیث در صورت عطف جمله به «محمد بن خالد»؛

فرض کنید جمله‌ی محلّ بحث، عطف به «محمد بن خالد الطیالسی» است. چون گفتیم بنابر در نظر گرفتن طبقات رجال، این نقل از شخص «محمد بن اسماعیل» نیست، بلکه از کتاب او است و ابن قولویه اسناد متعدّد معتبری به «محمد بن اسماعیل» ارائه داده است؛ یعنی کتاب در عصر او معروف و مشهور بوده است؛ لذا اگر این سند ابن قولویه به «محمد بن اسماعیل» دچار ضعف شد مشکلی ایجاد نمی‌کند؛ علاوه بر این‌که کلام ابن غضائری را نباید فراموش کرد. چون اگر این حدیث، به نقل از «محمد بن موسی الهمدانی» باشد، «يجوز أن يخرّج شاهدًا»^۱

بررسی سند پنجم «مالک الجهنی»؛^۲

جهنی، پسوندی است که در بسیاری از نام‌ها دیده می‌شود، و منسوب است به قبیله‌ای که در کوفه و بصره بوده‌اند و بزرگ این قبیله، «جُهَنَةُ بن زید بن لیث» است.^۳

۱. جایز است که به عنوان شاهد، مورد استفاده قرار گیرد.

۲. چون افراد دیگر در سندهای پیشین مورد بررسی قرار گرفتند، فقط به بررسی حال ایشان می‌پردازیم.

۳. انساب سمعانی، ورق ۱۸۴ - اللّباب فی تهذیب الأنساب، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۱۷ - فائق المقال، صفحه‌ی ۲۱۲.



هشت نکته درباره‌ی «مالک الجهنی»

در بررسی حالات مالک جهنی لازم است به هشت نکته توجه شود:

۱- دو نفر به نام مالک بن اعین

نام کامل مالک، «مالک بن اعین الجهنی» است. مادونفر به نام «مالک بن اعین» داریم، یکی از آن‌ها برادر جناب «زرارة بن اعین» است که در مورد او گفته‌اند: «لیس من هذا الأمر فی شیء؛ یعنی ارتباطی با ولایت اهل بیت (علیهم السلام) ندارد.» اما دیگری همان «مالک بن اعین» مورد نظر ماست.

از «مالک بن اعین»ی که برادر جناب زرارة است روایتی نداریم، لذا در هر روایتی که نام «مالک بن اعین» آمده منظور، همین «مالک بن اعین جهنی» است، نه برادر جناب زراره! مرحوم کشی و مرحوم صدوق و دیگران هم تصریح می‌کنند که «مالک بن اعین جهنی»، برادر زراره نیست.^۱

۲- «مالک الجهنی» با «ابو مالک الجهنی» متفاوت است

مرحوم نجاشی و مرحوم شیخ طوسی از شخصی به نام «ابو مالک الجهنی» نام می‌برند. این دو بزرگوار، کتابی را هم برای او ذکر کرده و می‌فرمایند: «راوی کتاب او ابن ابی عمیر است.»^۲

«مالک الجهنی» که مورد بحث ماست، شخصی غیر از «ابو مالک الجهنی» است. سال وفات مالک بن اعین الجهنی، حدود ۱۴۸ به بعد است، اما سال وفات ابن ابی عمیر، ۲۱۰ است.^۳ بنابراین «ابن ابی عمیر» نمی‌تواند از «مالک بن اعین جهنی» نقل مستقیم کند. علاوه بر این ماروایتی پیدا نکردیم که «ابن ابی عمیر» از «مالک بن اعین جهنی» نقل کرده باشد، در حالی که «ابن ابی عمیر» از «ابو مالک جهنی» نقل مستقیم دارد.

۱. رجال کشی، رقم ۳۸۸. من لایحضره الفقیه، جلد ۴، صفحه ۴۴۰.

۲. رجال نجاشی، رقم ۱۲۶۵. فهرست، رقم ۸۶۰.

۳. رجال نجاشی، رقم ۸۸۷.

۳- اشتباهی از مرحوم صدوق

در امالی شیخ صدوق دو روایت است که در آن‌ها «ابن ابی عمیر» از شخصی به نام «مالک بن الجهنی» نقل روایت می‌کند.^۱ به قرینه‌ی وجود «ابن ابی عمیر»، در این سند اشتباهی رخ داده. راوی در حقیقت «ابو مالک الجهنی» است؛ که در این دو سند به اشتباه از او به «مالک بن الجهنی» یاد شده است.

۴- «مالک الجهنی» از اصحاب صادقین (علیهما السلام)

«مالک بن اعین الجهنی» از اصحاب دو امام بزرگوار، امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) است.^۲

۵- «مالک بن اعین جهنی» اهل کجاست؟

برخی از علما همچون شیخ طوسی، برقی و صدوق، «مالک بن اعین جهنی» را کوفی دانسته‌اند،^۳ ولی کشی در رجال خود او را بصری می‌داند.^۴ شاید این دو نظر، به لحاظ مولد و مسکن، قابل جمع باشند. همچنین گفتیم که قبیله‌ی «جُهَن» هم در کوفه و هم در بصره بودند.

۶- سال فوت «مالک بن اعین جهنی»

شیخ طوسی در رجال می‌فرماید: «مالک بن أعین الجهنی الکوفی مات فی حیات أبی عبدالله (علیه السلام).»^۵

به نظر ما با توجه به این که سال شهادت امام صادق (علیه السلام)، ۱۴۸ هـ است، مطلب شیخ طوسی قابل تردید جدی است؛ زیرا در مناقب ابن شهر آشوب، اشعاری از «مالک بن اعین جهنی» یافت می‌شود که در رثای امام صادق



۱. ر.ک: معجم الثقافة، صفحه‌ی ۱۸۰. ۲. رجال شیخ طوسی، رقم ۱۵۸۰ و ۴۴۳۳.

۳. من لایحضره الفقیه، جلد ۴، صفحه‌ی ۴۴۰. ۴. رجال کشی، رقم ۳۸۸.

۵. مالک بن اعین جهنی کوفی در زمان حیات امام صادق (علیه السلام) از دنیا رفت. - رجال شیخ طوسی، رقم ۴۴۳۳.

(علیه السلام) سروده است.^۱ بنابراین حق با کسانی است که سال فوت او را بعد از سال ۱۴۸ دانسته‌اند.^۲

۷- روایت‌های مستقیم «یونس بن عبد الرحمن» از «مالک بن اعین»

همان‌گونه که اشاره می‌کنیم، یکی از کسانی که از مالک روایت دارد، «یونس بن عبد الرحمن» است که در طبقه‌ی ششم قرار داشته و از اصحاب امام رضا (علیه السلام) است. مرحوم شوشتی در این که «یونس بن عبد الرحمن» بتواند به طور مستقیم از «مالک بن اعین» نقل روایت کند، تردید دارد. دلیل او هم سخن مرحوم شیخ طوسی است که گفت: مالک بن اعین در زمان امام صادق (علیه السلام) از دنیا رفته است. بعد می‌گوید: با وجود کلام شیخ طوسی، چگونه می‌توان قبول کرد که «یونس بن عبد الرحمن» از او نقل روایت کرده باشد!^۳

برخی هم از جانب دیگر گفته‌اند: چون جناب یونس از مالک روایت دارد، پس سال فوتی که شیخ طوسی گفته، اشتباه است.

مرحوم محقق خویی می‌فرماید: هیچ مانعی ندارد که «یونس» بتواند از «مالک بن اعین»، نقل روایت کند. چون یونس هم زمان امام صادق (علیه السلام) را درک کرده است، ولی از آن امام به صورت مستقیم روایت ندارد، لذا می‌توانسته از کسانی که زمان امام صادق (علیه السلام) را درک کرده بودند، نقل روایت کند.^۴ به علاوه ما ترجیح دادیم که فوت مالک مربوط به بعد از شهادت امام صادق (علیه السلام) است.

۸- ذکر هشت قرینه که دلالت بر تشیع و وثاقت «مالک الجهنی» دارند

۱. محاسن برقی با سند معتبر از مالک جهنی و او هم از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل می‌کند: «فَقَالَ يَا مَالِكُ أَنْتُمْ وَاللَّهِ شِيعَتُنَا حَقًّا! اَيُّ مَالِك! به خدا قسم شما شیعیان واقعی ما هستید».^۵

۱. مناقب ابن شهر آشوب، جلد ۴، صفحه‌ی ۲۹۹ (چاپ پنج جلدی)

۲. کتاب مشاهیر شعراء الشيعة، جلد ۴، صفحه‌ی ۲۸.

۳. قاموس الرجال، جلد ۸، صفحه‌ی ۶۳۷. ۴. معجم رجال الحديث، جلد ۴، صفحه‌ی ۱۵۸.

۵. محاسن برقی، صفحه‌ی ۱۴۳-کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۸۰.





اشاره: درست است که راوی حدیث، شخص مالک است، اما به هر حال می‌تواند قرینه‌ای بر تشیع واقعی او باشد.^۱ مخصوصاً با توجه به این که سند تا شخص مالک معتبر است و روایت هم به نقل از بزرگان راویان امامیه است. این مطلب کشف می‌کند که آن‌ها به نحوی به نقل مالک اعتماد داشته‌اند.

۲. محاسن برقی از مالک و او هم از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل می‌کند: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ قَوْمِ اتَّمُوا بِإِمَامِهِمْ فِي الدُّنْيَا إِلَّا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَلْعَنُهُمْ وَيَلْعَنُونَهُ إِلَّا أَنْتُمْ وَمَنْ كَانَ عَلَى مِثْلِ خَالِكُمْ؛ هیچ قومی نیستند که در دنیا پیروی از امامی کنند، مگر این‌که در روز قیامت یکدیگر را لعن می‌کنند؛ به استثنای شما و امثال شما که از ما پیروی می‌کنید.»^۲

۳. کشف الغمّة از مالک نقل می‌کند که خدمت امام باقر (علیه السلام) نشسته بودم و در مورد عظمت مقام امام (علیه السلام) فکر می‌کردم. فکر می‌کردم که خدا او را حجت بر خلق قرار داده است. ناگاه امام متوجه من شده و فرمودند: «ای مالک! امر ما بسیار بزرگ‌تر از آن است که به ذهنت خطور کرده!»^۳

۴. کشف الغمّة از مالک چنین نقل می‌کند: زمانی که شیعه متفرق شد، مجبور شدیم از مدینه بیرون رویم. در جلسه‌ای به همراه خالد در مورد فضائل ائمه (علیهم السلام) بحث می‌کردیم. در حین بحث در ذهن ما چنین خطور کرد که برای ائمه (علیهم السلام) هم یک نحوه ربوبیتی قائل شویم. ناگاه به معجزه‌ی الهی، امام صادق (علیه السلام) را مقابل خود دیدیم. آن حضرت ما را از این مطلب نهی کرده و فرمودند: «قُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ وَاجْعَلُونَا مَخْلُوقِينَ؛ در مورد ما هر چه می‌خواهید بگویید، اما ما را از مرتبه‌ی مخلوق بودن بالاتر نبرید.»^۴

۵. اشعاری که او در مورد امام باقر (علیه السلام) سروده و در کتب اهل سنت هم ذکر

۱. کشف الغمّة، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۰۴ با توضیح بیشتر.

۲. محاسن برقی، صفحه‌ی ۱۴۳ - شبیه همین روایت در صفحه‌ی ۱۴۴ محاسن هم آمده است.

۳. «فالتفت إلى وقال يا مالک! الأمر أعظم ممّا تذهب إليه». - کشف الغمّة، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۵۲.

۴. کشف الغمّة، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۰۹.

شده است.^۱ همچنین به اشعار سروده شده‌ی وی در مورد امام صادق (علیه السلام) هم، اشاره شد.^۲

۶. ایشان جزء اصحاب امام صادق (علیه السلام) است و قبلاً اشاره کردیم که توثیق عامّ مرحوم مفید، شامل حال اصحاب امام صادق (علیه السلام) می‌شود.

۷. علامه‌ی حلّی و شهید اوّل در فقه، روایات مشتمل بر مالک را صحیح دانسته‌اند.^۳ البته چون علامه و شهید از متأخرین هستند، به تصحیح آن‌ها نمی‌توانیم به عنوان دلیل اطمینان کنیم، اما حداقل می‌توانیم از سخن آن دو بزرگوار، به عنوان قرینه و مؤید خوبی بر وثاقت مالک، استفاده کنیم.

۸. روایت اجلاء ثقات، از جناب مالک.^۴

۱/۸- یحیی بن عمران الحلّبی.

در موردش گفته‌اند: «ثقة ثقة صحيح الحديث».^۵

۲/۸- عمر بن اذينة.

نجاشی در موردش می‌گوید: «شيخ أصحابنا البصريين و وجههم».^۶

۳/۸- عبد الله بن مسكان.

نجاشی در موردش می‌گوید: «ثقة عين».^۷

۴/۸- ثعلبة بن ميمون.

در موردش گفته‌اند: «كان وجهاً في أصحابنا قارئاً فقيهاً نحويّاً لغويّاً راوية و كان حسن العمل كثير العباداة و الزهد».^۸

۵/۸- هشام بن سالم.



۱. سیر اعلام النبلاء ذهبی، جلد ۴، صفحه ۴۰۴ ارشاد شیخ مفید، جلد ۲، صفحه ۱۵۷.

۲. مناقب، جلد ۴، صفحه ۲۹۹.

۳. تنقیح المقال (رجال مامقانی) جلد ۲، صفحه ۴۷.

۴. جهت آشنایی با نام راویان از مالک، رک: جامع الرواة، جلد ۲، صفحه ۳۶ و ۳۷ معجم رجال الحديث، جلد ۱۴، صفحه ۳۷۴ و صفحه ۱۵۶ و ۱۷۲.

۵. مؤثّق بوده و احادیث صحیحی دارد. - رجال نجاشی، رقم ۱۱۹۹.

۶. بزرگ اصحاب ما اهل بصره و شخصیت سرشناس آن‌ها است. - رجال نجاشی، رقم ۷۵۲.

۷. مؤثّق بوده و از بزرگان قابل اعتماد است. - رجال نجاشی، رقم ۵۵۹.

۸. ایشان چهره‌ی شاخصی در میان اصحاب ما است. قاری، فقیه، نحوی، لغوی و راوی است. اهل تقوی، کثرت عبادت و نیز اهل زهد است. - رجال نجاشی، رقم ۳۰۲.

نجاشی درباره اش می گوید: «ثقة ثقة»^۱

۶/۸- عاصم بن حمید.

در موردش چنین گفته شده: «ثقة عين صدوق»^۲

۷/۸- علی بن رثاب الکوفی.

در توصیف او گفته اند: «ثقة جليل القدر»^۳.

۸/۸- برید بن معاویة العجلی.

در وصفش گفته اند: «وجه من وجوه أصحابنا وفقية له محل عند الأئمة

(عليهم السلام)»^۴.

۹/۸- قاسم بن برید العجلی؛

نجاشی در موردش می گوید: «ثقة»^۵.

۱۰/۸- یونس بن عبد الرحمن.

درباره ی او گفته اند: «كان وجهاً في أصحابنا متقدماً عظيم المنزلة»^۶ امام

علی بن موسی الرضا (علیه السلام) دستور داد معالم و قواعد کلیه ی دین را از

یونس بن عبد الرحمن بگیرد.

نتیجه گیری از سند پنجم:

قرائن فوق، مخصوصاً اعتمادی که ده نفر از اجلای حدیث به مالک داشته

و از وی نقل روایت کرده اند، ویژگی ممتازی است که به هیچ وجه با مجهول

و غیر اعتماد بودن وی قابل جمع نیست؛ و باید او را موثق شمرد.^۷

خلاصه این که اگر دو سند کامل الزیارات را حسن نشمریم حداقل مؤید

و شاهد بسیار خوبی برای سندهای مصباح مرحوم شیخ است.

۱. رجال نجاشی، رقم ۱۱۶۵.

۲. موثق، از بزرگان قابل اعتماد و اهل صداقت است. رجال نجاشی، رقم ۸۲۱.

۳. فهرست شیخ طوسی، رقم ۳۷۵.

۴. یکی از چهره های شاخص در میان اصحاب ما است. ایشان فقیه بوده و جایگاه خاصی هم نزد

ائمه ی معصومین (علیهم السلام) داشته. رجال نجاشی، رقم ۸۵۷.

۵. ایشان چهره ی سرشناسی در میان اصحاب ما بود. از پیش کسوتان و دارای منزلتی بزرگ بود.

۶. مرحوم مامقانی می گوید: «ابن ابی عمیر نیز از مالک روایت دارد.» البته ما به چنین روایتی دست

پیدا نکردیم. به نظر می رسد مامقانی، بین «مالک الجهنی» و «ابو مالک الجهنی» خلط کرده است،

ولی فرضاً اگر ثابت شود «ابن ابی عمیر» هم از مالک روایت دارد، ایشان هم در راستای تأیید وثاقت

او در کنار ده راوی ذکر شده قرار می گیرد.

حاصل کلام در فصل اوّل

زیارت عاشورا به یک حساب، چهار سند و به حساب دیگر، پنج سند دارد. یکی از آن‌ها قطعاً صحیح است و سندهای دیگر هم به نحوی قابل اعتماد هستند.

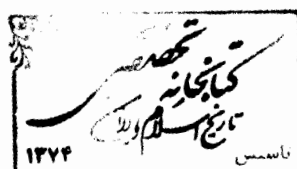
با توجه به این که اگر در فقه، یک روایت با چهار سند، بدین گونه باشد، فقها بر طبق آن فتوا می‌دادند؛ در این جا هم انضمام این چهار سند با یکدیگر، ما را به اطمینان کافی می‌رساند که زیارت عاشورا از امام معصوم (علیه السلام) صادر شده است.

با توجه به مطالبی که گفته شد، اشکال در سند زیارت عاشورا یا از روی بی‌انصافی است و یا از جایگاه غیر کارشناسی و جهل به قواعد رجالی است.

در خاتمه کلامی از مرحوم حاج میرزا ابوالقاسم تهرانی نقل می‌کنیم که می‌فرماید:

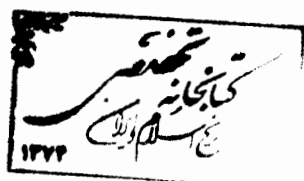
«احدی از علما و اعظام در سند زیارت عاشورا تشکیک نکرده است.»^۱





فصل دوم

بررسی مضمون زیارت عاشورا





مقدمه‌ی ۱- معیار سنجش

اساسی‌ترین معیار پذیرش یا ردّ یک روایت، انطباق و یا عدم انطباق آن با قرآن کریم است که «قول فصل» و «فرقان میان حق و باطل» است؛^۱ همچنین به صراحت آیات متعدّدی از قرآن کریم، گفتار و رفتار نبی خاتم (صلی الله علیه و آله) میزان سنجش عقائد، اشخاص و گفتارها است و حدیث شریف ثقلین و دیگر روایات معتبره و سخنان قطعی عترت پیامبر (علیهم السلام)، میزان سنجش بسیار مناسبی برای تشخیص درستی یا نادرستی آراء، حق و یا باطل اشخاص، گفتارها و از جمله روایات منسوب به معصومین (علیهم السلام) به شمار می‌روند. به همین منظور و با چشم پوشی از بحث سندی باید مضامین زیارت عاشورا را با «قرآن»، «سنت» و «سیره‌ی قطعی‌ی معصومین (علیهم السلام)» محک زد.

مقدمه‌ی ۲- عصاره‌ی زیارت عاشورا

با دقّت در این زیارت، می‌توان مطالب و معارف آن را به چهار دسته تقسیم کرد:

الف) «تولّی»: سلام به حضرت و یارانش و اظهار محبت و اطاعت نسبت به آنان.

ب) «دعا»: در این زیارت دعاهایی هست که شرح آن بحث مستقلی می‌طلبد.

ج) «روشنگری»: بیان حقیقت قیام و عمق فاجعه و اشاره به نگاه دشمن به روز عاشورا.

د) «تبری»: اظهار لعن و برائت از دشمنان.

توجه: در مباحث آینده، تنها دسته‌ی چهارم از معارف زیارت عاشورا مورد بررسی قرار می‌گیرد.



مقدمه‌ی ۳- تواتر واقسام آن

اصطلاح متواتر به روایاتی گفته می‌شود که کثرت نقل آن‌ها موجب یقین به صدور می‌شود. دانشمندان علم اصول تواتر را بر سه دسته تقسیم کرده‌اند:

الف) تواتر لفظی: یعنی هم داستان شدن گروه کثیری از راویان بر الفاظ یک روایت؛ آن هم به گونه‌ای که عادتاً تکذیب روایت محال باشد. مثل تواتر حدیث شریف ثقلین.

ب) تواتر معنوی: هماهنگ شدن گروه کثیری از روات و روایات بر مضمونی واحد، در عین اختلاف‌هایی که در الفاظ آن‌ها وجود دارد. اعم از این که دلالت همه‌ی این روایات بر این مضمون واحد دلالت «مطابقی» یا «تضمّنی» و یا «التزامی» باشد و یا دلالت‌ها متفاوت باشد. به این صورت که مثلاً در برخی روایات، دلالت «مطابقی» باشد و در برخی دیگر «تضمّنی» و یا «التزامی» باشد. مثال بارز تواتر معنوی، بی‌نظیری امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در شجاعت است، که از گزارش‌ها و روایات گوناگون و مربوط به حوادث مختلف که از طرف راویان متعدّد بیان شده، بدست می‌آید.

ج) تواتر اجمالی: یعنی اگر مجموعه‌ای از روایات را در نظر بگیریم، یقین پیدا می‌کنیم که اجمالاً یک یا چند روایت از این مجموعه، قطعی الصدور است. طبیعتاً در بین این مجموعه آن‌چه قطعاً صادر شده، روایتی است که مضمون آن اخصّ باشد؛ یعنی مشتمل بر قدر متیقّن از مضامین باشد.

برای آشنایی اجمالی با این سه اصطلاح همین اندازه توضیح کفایت می‌کند، و در تطبیقی که در مورد زیارت عاشورا خواهیم داشت توضیح بیشتری در مورد آن خواهیم داشت.^۱

۱. جهت کسب اطلاعات بیشتر ر.ک: مصباح الاصول، جلد ۴۷ - موسوعة الامام الخوئی، صفحه‌ی ۲۲۴ و ۲۲۵.

میزان در میزان

با توجه به سه مقدمه‌ی بیان شده، زیارت عاشورا را در میزان سنجش قرار می‌دهیم، تا روشن شود که نه تنها تمام مضامین آن و از جمله بخش چهارم (لعن و برائت) با قرآن و سنت معصومین (علیهم السلام) منطبق و هماهنگ است، بلکه زیارت و از جمله عبارت‌های مشتمل بر «لعن» و «برائت» متواتر معنوی است. بعد از این سنجش روشن خواهد شد که زیارت عاشورا میزانی برای ردّ و قبول عقاید و عادل یا ظالم بودن انسان‌ها است.

لعن و برائت با چهار بیان

در زیارت عاشورا، تبرّی (لعن و اظهار برائت) با چهار بیان مطرح شده است: الف) لعن و برائت از گروه‌هایی که شناسنامه‌ی آنان چنین است: «فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَكْسَتْ أَصْنَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ وَأَزَالَتْكُمْ عَنْ مَرَاتِبِكُمُ الَّتِي رَتَّبَكُمْ اللَّهُ فِيهَا وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكُمْ وَلَعَنَ اللَّهُ الْمُتَمَهِّدِينَ لَهُمْ بِالْتَّمَكِينِ مِنْ قِتَالِكُمْ بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكُمْ مِنْهُمْ وَمِنْ أَشْيَاعِهِمْ وَاتَّبَاعِهِمْ»^۱.

در این لعن و برائت بدون این که نامی - حتی به صورت رمزی و کنایی - از کسی برده شود، گروه‌هایی که بنیان‌گذار ظلم به آل الله و زمینه‌سازان تعدّی به آنان بودند، کسانی که مانع رسیدن آن‌ها به حق قطعی - خلافت - شدند و نیز گروه‌هایی که به صورت مستقیم با اهل بیت (علیهم السلام) جنگیدند، لعن شده‌اند.

۱. پس خداوند متعال گروهی را که اساس و پایه‌های ظلم و ستم بر شما اهل بیت پیغمبر را بنا نهاده لعنت کند و از رحمتش به دورشان دارد، و گروهی را که شما را از مقام و منزلتان بازداشتند لعنت فرماید، و همچنین خدا لعنت کند کسانی را که شما را از مرتبه‌ای که حق شماست و خداوند متعال برای شما ترتیب داده بر کنار نمودند، و لعنت نماید جماعتی را که شما را کشتند و لعنت نماید آنان را که برای قاتلین شما مقدمات را فراهم کرده و بدین وسیله ایشان را بر کشتن شما متمکن ساختند، به سوی خدا و شما از این گروه و از پیروان و تابعین ایشان بیزاری می‌جویم.

ب) لعن بر خاندان: در زیارت عاشورا خاندان «زیاد»، «مروان»، «ابوسفیان» و همه‌ی «بنی امیه» لعن شده‌اند.

ج) لعن بر اشخاص با ذکر صریح نام آن‌ها که عبارتند از: «ابن زیاد» (ابن مرجانه)، «عمر بن سعد»، «شمر»، «ابوسفیان»، «معاویه» و «یزید».

د) لعن بر اشخاص با نام‌های رمزی و کنایه‌ای که بدین صورت آمده: «اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّي وَابْدَأْ بِهِ أَوَّلًا ثُمَّ الثَّانِي وَالثَّالِثَ وَالرَّابِعَ»

هماهنگی لعن‌های زیارت عاشورا با قرآن کریم

بیان هفت دسته از آیات

دسته‌ی اول: برائت از اهل جبهه‌ی باطل

در آیات متعددی در قرآن کریم به صراحت از مسئله‌ی «برائت»، یاد شده است؛ چرا که باید همواره صف «مؤمنان یکتاپرست» از صف «مشرکان»، «منافقان»، «کافران»، «طاغوت» و «طاغوتیان» جدا باشد. گروه اول که در جبهه‌ی حق قرار دارند، انسان‌های واقعی و قابل تکریم هستند و گروه دوم که در جبهه‌ی باطل هستند، حیواناتی انسان‌نمایند که مطرود درگاه الهی هستند. توجه به سوره‌ی توبه (برائت) و دیگر آیاتی که در مورد برائت است، به خوبی نشان‌گر این واقعیت است. از جمله در سوره‌ی انعام خطاب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ؛ بگو: من هرگز چنین گواهی نمی‌دهم. بگو: اوست تنها معبود یگانه و من از آن چه برای او شریک قرار می‌دهید، بیزارم!»^۱

باز هم خطاب به آن حضرت می‌فرماید: «وَ أُنذِرُ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ *

وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بِرِيءٍ مِمَّا تَعْمَلُونَ؛ و خویشاوندان نزدیکت را انداز کن! * و بال و پر خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می کنند بگستر * اگر تو را نافرمانی کنند بگو: «من از آن چه شما انجام می دهید بیزارم!»^۱

دسته ی دوم: برائت از طاغوت، شرط اصلی هدایت

در قرآن کریم اجتناب و بلکه کفر به طاغوت شرط اساسی هدایت و تمسک به «عُرْوَةُ الْوُثْقَى» شمره شده است: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى؛ بنابراین، کسی که به طاغوت [بت و شیطان و هر موجود طغیان گر] کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیری محکمی چنگ زده است.»^۲

این کفر به طاغوت و اجتناب از او، به همراه ایمان به خدا و عبادت او، سرفصل اساسی دعوت همه ی انبیای الهی است: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ؛ ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: خدای یکتا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید!»^۳

همچنین بشارت ها و نعمت های الهی در آن جهان، برای همین افراد است: «وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى؛ و کسانی که از عبادت طاغوت پرهیز کردند و به سوی خداوند بازگشتند، بشارت از آن ها است.»^۴

دسته ی سوم: نهی از دوستی با دشمنان خدا

قرآن مجید همه ی مؤمنان را از دوستی با دشمنان خدا که انسان نماهای مغضوب درگاه الهی هستند، باز داشته است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! با قومی که خداوند آنان را مورد غضب

۱. سوره ی شعراء، آیات ۲۱۴ تا ۲۱۶ - همچنین، ر.ک: سوره ی ممتحنه، آیه ی ۴.

۲. سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۶. ۳. سوره ی نحل، آیه ی ۳۶.

۴. سوره ی زمر، آیه ی ۱۷.

قرار داده، دوستی نکنید».^۱ در جای دیگر آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ؛ اِي كَسَانِي كِه اِيْمَان آوَرْدِه اِيْد! دَشْمَن مَن وَ دَشْمَن خُودَتَان رَا دُوسْت نَغِيْرِيد!»^۲

دسته ی چهارم: کسانی که خداوند آن‌ها را دوست ندارد

خداوند متعال در قرآن کریم با نام بردن از گروه‌هایی، چنین می‌فرماید:

«وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ؛ وَ خُدا ظالِمَان رَا دُوسْت نَمِي دَارِد.»^۳

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ؛ زِيْرَا خُداوْنْد مُتْجَاوِزَان رَا دُوسْت نَمِي دَارِد.»^۴

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ؛ زِيْرَا خُداوْنْد، خَائِنَان رَا دُوسْت نَمِي دَارِد!»^۵

«إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ؛ اَو كَاْفِرَان رَا دُوسْت نَمِي دَارِد!»^۶

«إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ؛ اَو مُسْتَكْبِرَان رَا دُوسْت نَمِي دَارِد!»^۷

دسته ی پنجم: افراد و گروه‌هایی که ملعون هستند

در قرآن کریم به آیاتی برمی‌خوریم که همان انسان‌نماهای حیوان صفت، با عناوین گوناگونی مورد لعن الهی قرار گرفته‌اند که به برخی از این آیات اشاره می‌شود:

۱- کافرین

«إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا؛ خُداوْنْد كَاْفِرَان رَا لَعْن كَرْدِه (وَ از رحمت

خود دور داشته) وَ بَرای آنان آتش سوزاننده‌ای آماده نموده است.»^۸

توجه: در بخش روایات، نشانی‌هایی را برای اثبات کفر افرادی که در زیارت

۱. سوره ی ممتحنه، آیه ی ۱۳ همچنین، ر.ک: سوره ی مجادله، آیات ۵، ۱۴، ۲۰، ۲۲ سوره ی ممتحنه،

آیه ی ۹ و ۱۳؛ سوره ی مائده، آیه ی ۸۰ ۲. سوره ی ممتحنه، آیه ی ۱.

۳. سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۴۰ ۴. سوره ی مائده، آیه ی ۸۷.

۵. سوره ی انفال، آیه ی ۵۸ ۶. سوره ی روم، آیه ی ۴۵.

۷. سوره ی نحل، آیه ی ۲۳ ۸. سوره ی احزاب، آیه ی ۶۴.

عاشورا لعن شده‌اند ذکر خواهیم کرد، اما فعلاً به صورت قطع می‌گوییم که:
«ابو سفیان»، «معاویه» و «یزید»، کافر بوده‌اند.^۱

۲- ظالمین

«فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ؛ ندادهنده‌ای در میان آن‌ها ندا می‌دهد که: لعنت خدا بر ستمگران باد».^۲

۳- پیمان شکنان

«فِيمَا نَقَضَهُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ...؛ ولی به خاطر پیمان شکنی، آن‌ها را از رحمت خویش دور ساختیم».^۳

۴- قاتل مؤمن

«وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا؛ و هر کس، فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است در حالی که جاودانه در آن می‌ماند و خداوند بر او غضب می‌کند و او را از رحمتش دور می‌سازد و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است».^۴

۵- منافقان

«وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَةُ اللَّهِ وَاللَّهُمَّ عَذَابٌ مُّقِيمٌ؛ خداوند به مردان و زنان منافق و کفار، وعده‌ی آتش دوزخ داده و جاودانه در آن خواهند ماند [همان برای آن‌ها کافی است!] و خدا آن‌ها را از رحمت خود دور ساخته و عذاب همیشگی برای آن‌ها است».^۵

۶ و ۷- مفسدین و قاطعین رحم

«فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ * أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ؛ اگر (از این دستورها) روی گردان شوید،



۱. ر.ک: الاغانی، جلد ۶، صفحه‌ی ۲۷۲ و ۲۷۳ - مروج الذهب، جلد ۳، صفحه‌ی ۴۵۴ - البدایة و النهایة، جلد ۸، صفحه‌ی ۱۹۲.
۲. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۴۴.
۳. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱۳.
۴. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۹۳.
۵. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۶۸.

جز این انتظار می‌رود که در زمین فساد و قطع پیوند خویشاوندی کنید؟! * آن‌ها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته، گوش‌هایشان را کر و چشم‌هایشان را کور کرده است!¹.

۸- آزار دهندگان خدا و رسول

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا؛ آن‌ها که خدا و پیامبرش را آزار می‌دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته و برای آن‌ها عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده است.»².

۹- کتمان کنندگان حقایق الهی

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ؛ کسانی که دلایل روشن و وسیله‌ی هدایتی را که نازل کرده‌ایم، بعد از آن‌که در کتاب برای مردم بیان نمودیم، کتمان کنند، خدا آن‌ها را لعنت می‌کند و همه‌ی لعن‌کنندگان نیز، آن‌ها را لعن می‌کنند.»³.

۱۰- دلدادگان به جبت و طاغوت

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا * أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا؛ آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (خدا) به آنان داده شده، (با این حال)، به «جبت» و «طاغوت» [بت و بت پرستان] ایمان می‌آورند، و درباره‌ی کافران می‌گویند: آن‌ها، از کسانی که ایمان آورده‌اند، هدایت یافته‌ترند؟! * آن‌ها کسانی هستند که خداوند، ایشان را از رحمت خود، دور ساخته است و هر کس را خدا از رحمتش دور سازد، یابوری برای او نخواهی یافت.»⁴.

خداوند متعال در جای دیگر از قرآن کریم، این مؤمنان به «جبت»

۲. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵۷.

۴. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۱ و ۵۲.

۱. سوره‌ی محمد، آیات ۲۲ و ۲۳.

۳. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۵۹.

و «طاغوت» را به عنوان پرستش کنندگان طاغوت لعن می کند و در آیهی دیگر هم آن ها را به عنوان پیروان جباران عناد پیشه، مورد لعن قرار می دهد.^۱

دسته ی ششم: کسانی که مستحق دشنام هستند

آیاتی که علاوه بر لعن حیوانات انسان نما، به آن ها دشنام هم می دهد:

الف) گروهی را همچون سگ می شمرد: «... وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ؛ و او [بلعم و باعورا] به پستی گرایید، و از هوای نفس پیروی کرد! مثل او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز و زبانش را برون می آورد، و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می کند (گویی چنان تشنه ی دنیاپرستی است که هرگز سیراب نمی شود!) (این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند این داستان ها را (برای آن ها) بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند)!!»^۲.

پس بلعم، باعورا و همه ی کسانی که از روی لجاجب با حق مقابله می کنند، سزاوار تشبیه به سگ ها می باشند. این ها همان گروهی هستند که قرآن کریم در موردشان می فرماید: «قَالُوا... رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ * قَالَ اخْسَوْا فِيهَا وَلَا تَكَلَّمُونَ؛ پروردگار! ما را از این (دوزخ) بیرون آر، اگر بار دیگر تکرار کردیم قطعاً ستمگریم (و مستحق عذاب)!!» * (خداوند) می گوید: «دور شوید در دوزخ، و با من سخن مگویید!!»^۳.

توجه: در زبان عرب واژه ی «اخسأ» برای راندن سگ استفاده می شود.^۴

۱. سوره ی هود، آیه ی ۵۹ و ۶۰.

۲. سوره ی مؤمنون، آیات ۱۰۶ تا ۱۰۸.

۳. ر.ک: معجم مقاییس اللغة، جلد ۲، صفحه ی ۱۸۲ - اساس البلاغة، صفحه ی ۱۱۰ - مفردات راغب، صفحه ی ۱۴۸.





ب) قرآن کریم عده‌ای را مثل درازگوش می‌شمرد: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ؛ کسانی که مکلف به تورات شدند، ولی حق آن را ادا نکردند، مانند درازگوشی هستند که کتاب‌هایی حمل می‌کند، (آن را بر دوش می‌کشد اما چیزی از آن نمی‌فهمد) گروهی که آیات خدا را انکار کردند مثال بدی دارند، و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند».^۱

ج) قرآن کریم این‌گونه دشمنان دین را گمراه‌تر از چهار پایان می‌شمرد: «...أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ...؛ آن‌ها همچون چهارپایانند بلکه گمراه‌تر!».^۲ «...إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا؛ آنان فقط همچون چهارپایانند، بلکه گمراه‌ترند!».^۳

د) همچنین قرآن گروه بی‌عقل و اندیشه را بدترین جنبندها «شَرُّ الدَّوَابِّ»^۴ می‌شمرد.

ه) آنان را ملقب به «رجس و پلیدی» می‌کند: «أَفَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَا وَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ از آن‌ها اعراض کنید (و روی بگردانید) چرا که پلیدند! و جایگاهشان دوزخ است، به کیفر اعمالی که انجام می‌دادند.»^۵ و در کتاب الهی خطاب به مشرکان می‌فرماید: «أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؛ آف بر شما و بر آن‌چه جز خدا می‌پرستید! آیا اندیشه نمی‌کنید (و عقل ندارید)؟!».^۶

ز) قرآن کریم گروهی از انسان‌های مسخ شده را بوزینه‌هایی طرد شده می‌نامد: «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً

۱. سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۵.
۲. سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۴۴.
۳. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۹۵.
۴. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۹.
۵. سوره‌ی انفال، آیات ۲۲ و ۵۵.
۶. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۶۷.

خاسِئین؛ به طور قطع از حال کسانی از شما، که در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند، آگاه شده‌اید! ما به آن‌ها گفتیم: «به صورت بوزینه‌هایی طرد شده درآیید!»^۱ و در آیه‌ی دیگر از آن انسان‌های مسخ شده، تعبیر به خوک می‌کند.^۲ روشن است که عذاب مسخ به میمون و خوک به همین جهت است که این‌ها انسان واقعی نیستند، بلکه قبل از مسخ هم خوک و میمونی انسان‌نما می‌باشند و با مسخ، چهره‌ی حقیقی آن‌ها بر همگان پدیدار می‌گردد.

دسته‌ی هفتم: انتصار به وسیله‌ی اظهار بدی‌های ظالم

اگرچه از نظر قرآن کریم، گفتار باید «زیبا»،^۳ «محکم و متین»،^۴ «معروف و شایسته»^۵ و «نرم»^۶ باشد، و خدای متعال هم سخن زشت را دوست نمی‌دارد، اما در عین حال یک استثناء مهم وارد شده: «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعاً عَلِیماً؛ خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود، بدی‌های (دیگران) را اظهار کند، مگر آن کس که مورد ستم واقع شده باشد. خداوند، شنوا و داناست».^۷ در جای دیگر هم می‌فرماید: «وَلَمَنْ اِنتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ * اِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ و کسی که بعد از مظلوم شدن یاری طلبد، ایرادی بر او نیست * ایراد و مجازات بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و در زمین به ناحق ظلم روا می‌دارند برای آنان عذاب دردناکی است!».^۸

اساساً خداوند متعال پیش از این آیات و در مقام مدح این مظلومین



۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۶۵ همچنین، ر.ک: سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۹۶.

۲. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۰. ۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۸۳.

۴. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۷۰. ۵. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵.

۶. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۴۲. ۷. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۴۸.

۸. سوره‌ی شوری، آیات ۴۱ و ۴۲.

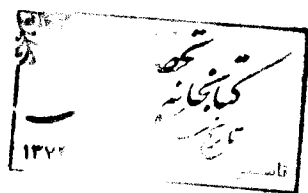


می فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ؛ و کسانی که هر گاه ستمی به آن ها رسد، (تسلیم ظلم نمی شوند و) یاری می طلبند».^۱ همچنین در قرآن کریم در جای دیگر می فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ؛ مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام می دهند و خدا را بسیار یاد می کنند، و به هنگامی که مورد ستم واقع می شوند به دفاع از خویشتن (و مؤمنان) برمی خیزند (و از شعر در این راه کمک می گیرند) آن ها که ستم کردند به زودی می دانند که بازگشتشان به کجاست».^۲

در آیات قبل شاعران گزافه گو مورد مذمت قرار گرفته اند و در این جا مؤمنان مظلومی را که با ابزارهایی چون شعر و غیر آن در پی انتصار و دفاع از خویش هستند، استثنا نموده و مورد مدح قرار می دهد.

با توجه به این که اولاً: روشن است که انتصار شیوه هایی دارد و از جمله ی آن ها تقبیح، لعن و ناسزا در قالب شعر و غیر شعر است. ثانیاً: ظلم به معصومین (علیهم السلام) ظلم به همه ی ما انسان ها است، چرا که ظلم به حیات طبیعی انسانی است. پس نتیجه می گیریم که در این موارد، لعن و سبّ ما انتصار ما از دین و مؤمنین خواهد بود.

با مطالبی که ذکر شد، هماهنگی لعن های زیارت عاشورا با قرآن کریم آشکار می گردد.



هماهنگی لعن های زیارت عاشورا با سنت

معصومین (علیهم السلام) و سیره ی متشرّعه

۱- سیره ی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام)

با مراجعه به متون روایی و تاریخی شیعه و سنی پی میبریم که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) در موارد متعددی افرادی را با ذکر نام لعن فرموده اند.^۱

الف) رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به هنگام شهادت خویش فرمودند: «جَهِّزُوا جِيشَ أُسَامَةَ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا؛ سپاه اسامه را روانه کنید، خداوند لعنت کند کسی را که از آن سرپیچی کند».^۲ به تصریح بزرگان تاریخ، آن دو نفر متخلف از سپاه اسامه بودند.^۳

ب) در سیره ی نبوی این گونه آمده که مشرکین نزد حضرت ابوطالب (علیه السلام) آمدند و گفتند: «إِنَّ إِبْنَ أَخِيكَ سَبَّ إِلَهِيَّتَنَا وَ عَابَ دِينَنَا وَ سَفِهَ أَحْلَامَنَا وَ ضَلَّ أَبَائَنَا... وَلَا نَصِيرَ عَلَي هَذَا مِنْ شَتَمِ آبَائِنَا وَ تَسْفِيهِ أَحْلَامِنَا وَ عَيْبِ إِلَهِيَّتِنَا...؛ پسر برادرت خدایان ما را دشنام می دهد و بر دین ما عیب جویی می کند. بزرگان و عقلای ما را سفیه دانسته و پدران ما را گمراه می شمرد ... و ما توان صبوری در برابر چنین رفتاری را نداریم»^۴

البته مسلم است که در این جا مراد آن ها از «سَبَّ»، چیزی مثل همان واژه ی



۱. ر.ک: زیارة عاشورا تحفة من السماء، از صفحه ی ۱۲۷ به بعد.

۲. الملل والنحل شهرستانی، چاپ شده در حاشیه ی الملل والنحل ابن حزم، جلد ۱، صفحه ی ۲۰ - ترجمه ی ملل و نحل [ابن تریکه]، صفحه ی ۳۷ - نهج الحق، صفحه ی ۲۶۳ - النص والاجتهاد، صفحه ی ۹۹ - الصحيح من سيرة النبي الاعظم، جلد ۳۲، صفحه ی ۱۷۵.

۳. ر.ک: الكامل فی التاريخ، جلد ۲، صفحه ی ۱۱۷ - المسترشد، صفحه ی ۱۱۱ - الايضاح، صفحه ی ۳۶۱ - النص والاجتهاد، صفحه ی ۹۹ - منهج الحق، صفحه ی ۲۶۳ و بحار الانوار، جلد ۳۰، صفحه ی ۴۲۷ به بعد.

۴. تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ی ۳۲۲.

«أَف» است که صراحتاً در قرآن فرمود: «أَفٍ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؛ أَف بر شما و بر آن چه جز خدا می پرستید! آیا اندیشه نمی کنید (و عقل ندارید)؟!»^۱ و مشخص است که مقصود از تعیب خدایان هم سخن گفتن از عجز خدایان آن ها از انجام کار است.^۲ همچنین پرواضح است که مصداق شتم و سب آباء هم امثال این آیات است: «أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ؛ آیا اگر پدران آن ها، چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آن ها پیروی خواهند کرد)؟!»^۳

ج) پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به طور خاص، معاویه را لعن و نفرین فرموده اند.^۴ همچنین روایاتی دال بر ذم و لعن بنی امیه از آن حضرت به ما رسیده است.^۵
د) با مراجعه به خطبه ی سوم از نهج البلاغه (خطبه ی ششقیه) و دیگر خطبه ها و نامه های امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره ی ناکثین، قاسطین و مارقین، به سیره ی حضرت امیر (علیه السلام) در این باب، پی می بریم.^۶

۲- سیره ی امام حسین (علیه السلام):

با مراجعه به تاریخ کربلا دریافت خواهید کرد که حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) از همان روز اول در پی هدایت خلق و ارشاد آنان بود. حضرت با مواظبت و نصایح خویش و با ارائه ی دلیل و برهان، چه به صورت عمومی و چه خصوصی، در صدد هدایت دشمنان بودند؛ تا جایی که حتی قصد داشتند شخص خیثی چون «عمر سعد» را هم نجات دهند.^۷ به علاوه اصحاب او هم با

۱. سوره ی انبیاء، آیه ی ۶۷. ۲. سوره ی حج، آیه ی ۷۳ سوره ی نحل، آیه ی ۲۰.

۳. سوره ی بقره، آیه ی ۱۷۰. همچنین ر.ک: سوره ی مائده، آیه ی ۱۰۴.

۴. ر.ک: السبقة من السلف، صفحه ی ۱۸۴ و ۱۸۵.

۵. السبقة من السلف، صفحه ی ۲۰۴ به بعد بحارالانوار، جلد ۳۱، از صفحه ی ۵۰۷ به بعد.

۶. ر.ک: مسند الامام علی (علیه السلام)، جلد ۱، صفحه ی ۳۹۲ و جلد ۸، صفحه ی ۴۱۳ به بعد.

۷. ر.ک: ثارالله، صفحه ی ۲۸۰، عنوان ۸۳ و صفحه ی ۲۸۲، عنوان ۸۴.

خطابه‌ها و حماسه‌ها در پی بیداری خلق بودند، اما در عین حال در کلام امام حسین (علیه السلام) مواردی از لعن و سب هم دیده می‌شود:

الف) امام حسین (علیه السلام) خطاب به «شمر» فرمود: «يَا بَنَ رَاعِيَةِ الْمَعْزَى؛ ای پسر زن بزچران!»^۱

ب) امام در جای دیگر از «شمر» تعبیر به «کلب» فرمود.^۲

ج) حضرت، «ابن زیاد» را «الدَّعِي بن الدَّعِي؛ زنازاده‌ای فرزند زنازاده» می‌خواند.^۳

د) آن بزرگوار در بالین «زهیر بن قین» یار با وفای خود چنین فرمودند: «لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلِيكَ، لَعَنَ اللَّهُ الَّذِينَ مُسِخُوا قِرْدَةً وَ خَنَازِيرَ؛ خداوند قاتل تو را لعنت کند. خدا گروه‌هایی را که انسان‌هایی مسخ شده می‌باشند و همچون بوزینه و خوک هستند، لعنت کند».^۴

همچنین برای اطلاع از موارد نفرین امام حسین (علیه السلام)، به کتاب «ثارالله» مراجعه شود.^۵

۳- سیره‌ی اصحاب امام حسین (علیه السلام)

الف) حضرت عباس بن علی (علیهما السلام) خطاب به «شمر» به هنگام ارائه‌ی امان‌نامه چنین فرمود: «لَعْنَتَكَ اللَّهُ وَ لَعْنُ أَمَانِكَ؛ خداوند، تو و امان دادنت را لعن کند».^۶

ب) جناب عبدالله بن یقطر، «ابن زیاد» را «الدَّعِي بن الدَّعِي؛ زنازاده فرزند زنازاده» می‌نامد.^۷

ج) جناب حبیب بن مظاهر خطاب به یکی از سربازان دشمن که گفت: «نماز امام مورد قبول نیست!!» فرمود: «یا حمار!».^۸

۱. ابصار العین، صفحه‌ی ۶۳.
۲. بحارالانوار، جلد ۴۵، صفحه‌ی ۳۱.
۳. بحارالانوار، جلد ۴۵، صفحه‌ی ۹.
۴. ابصار العین، صفحه‌ی ۹۹.
۵. ثارالله، صفحه‌ی ۳۱۱، عنوان ۱۱۵.
۶. ابصار العین، صفحه‌ی ۲۲۷.
۷. همان، صفحه‌ی ۵۲- تاریخ طبری، جلد ۵، صفحه‌ی ۳۹۸.
۸. همان، صفحه‌ی ۵۹.



د) جناب زهیر خطاب به «شمر» این گونه فرمود: «يَا بْنَ الْبَوَّالِ عَلَيَّ عَقَبِيهِ مَا
إِيَّاكَ أَخَاطَبُ، أَنْتَ بَهِيمَةٌ؛ اِی پسر کسی که بر پاشنه‌های پایش ادرار می‌کرد! من با تو
سخن نمی‌گویم، چرا که تو بدون تردید حیوانی بیش نیستی»^۱

ه) جناب عبید الله بن عمیر الکبی خطاب به یکی از سپاهیان دشمن چنین
فرمود: «يَا بْنَ الزَّانِيَةِ؛ از پسر زن زناکار».^۲

علّت این لعن و سبّ از طرف معصومین (علیهم السلام) و مؤمنین را باید در این
نکته جستجو کرد که اگر انسان‌نماهایی یافت شدند که نه تنها هیچ سخن برهانی
و حکیمانه‌ای در آن‌ها تأثیر نکرد، بلکه علّم سرپیچی و مبارزه را برداشته و در
پی زشت جلوه دادن زیباترین پدیده‌ی هستی یعنی انسان بودند. در این جا است
که باید حقیقت زشت این گروه برای خلق تبیین شود. زشتی‌هایی که چه بسا
شیطان فریب مردم در پی زیبا نشان دادن آن‌ها باشد.^۳ لعن و سبّ می‌تواند
وسیله‌ای برای زیبا نگاه داشتن تابلوی انسانیت و ارائه‌ی چهره‌ی کریه دشمنان
این شاهکار خلقت باشد.

هماهنگی لعن‌های زیارت عاشورا با مجموعه‌ای بزرگ از روایات

برای فهم حقیقت زیارت عاشورا و اثبات تواتر معنوی آن توجه به این
روایات ضروری است:

۱- روایات بسیاری که در فضیلت دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا وارد
شده است.^۴

۱. همان، صفحه‌ی ۹۸.

۲. همان، صفحه‌ی ۱۰۶.

۳. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۴۳ و ۱۳۷ سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۶۳ و ...

۴. ر.ک: بحارالانوار، جلد ۶۶، صفحات ۲۳۶ تا ۲۵۳؛ شهید ثانی در الرعایه، (رسائل فی درایة
الحديث، صفحه‌ی ۲۷۵) در مورد روایت ابن‌آب از آب‌اء می‌فرماید:

۲- روایات متعددی که در مورد وجوب موالات دوستان اهل بیت (علیهم السلام) و دشمنی با دشمنان آن‌ها وارد شده است.^۱



در این جا مناسب است روایتی را که در درجه‌ی اعلا از صحت است نقل کنیم:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): «إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَالدَّعِ مِنْ بَعْدِي فَأُظْهِرُوا الْبَرَاءَةَ مِنْهُمْ وَاكْثُرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَالْقَوْلِ فِيهِمْ وَالْوَقِيعَةَ وَبَاهْتُوهُمْ كَيْلًا يَطْمَعُوا فِي الْفُسَادِ فِي الْأِسْلَامِ وَيَحْذَرَهُمُ النَّاسُ وَلَا يَتَعَلَّمُوا مِنْ بَدْعِهِمْ يَكْتُبِ اللَّهُ لَكُمْ بِذَلِكَ الْحَسَنَاتِ وَيَرْفَعُ لَكُمْ بِهِ الدَّرَجَاتِ فِي الْآخِرَةِ؛ يَا مَعْزُومُ (صلى الله عليه وآله) می‌فرماید: بعد از من وقتی اهل شک و بدعت در دین را دیدید، آشکارا از آن‌ها اعلام بی‌زاری کنید. تا می‌توانید آن‌ها را سب کنید. علیه آن‌ها صحبت کرده و [با دلیل و برهان] مبهوتشان سازید.^۱ این کار را انجام دهید تا دیگر برای فساد در اسلام به طمع نیفتاده و مردم هم از آن‌ها دوری کنند و از بدعت‌های آن‌ها چیزی نیاموزند. در مقابل این کار خداوند متعال هم، ثواب‌هایی برای شما می‌نویسد و درجات شما را در روز قیامت بالا می‌برد.»^۲

۱۲- روایات بسیاری که از شیعه و سنی در مورد لعن شجره‌ی ملعونه و نیز بنی عباس وارد شده است. روایاتی که در برخی از موارد به ذکر نام هم پرداخته است.^۳

۱۳- روایات و گزارش‌های تاریخی که در باب مطاعن ثلاثه، کفر آن‌ها و ثواب لعن بر آن‌ها وارد شده است. مخصوصاً روایاتی که می‌گوید: ریشه‌ی تمام ظلم‌ها، ظلم و ستم آن دو نفر بود.^۴

۱۴- روایات مستفیضه‌ای از شیعه و اهل سنت که همگی دلالت بر تقبیح

۱- میزان الحکمة، جلد ۱، از صفحه‌ی ۳۸۰ به بعد. همچنین برای آشنایی با بدعت‌های آنان ر.ک: کتاب الغدير و جهت راهنمایی ر.ک: علی ضفاف الغدير، صفحه‌ی ۶۳ و ۶۴.

۲. شاید بتوان کلمه‌ی «باهتوهم» را این‌گونه معنا کرد: «به آن‌ها بهتان بزنید». (تأمل و دقت شود).

۳. کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۷۵-وسائل الشیعه، جلد ۱۶، صفحه‌ی ۲۶۷، باب ۳۹، حدیث ۱.

۴. ر.ک: بحار الانوار، جلد ۳۱، از صفحه‌ی ۵۰۷ تا ۵۶۶.

۵. ر.ک: بحار الانوار، جلد ۳۰، از صفحه‌ی ۱۴۵ تا ۷۰۵.

فردی که متصدی مقام و موقعیتی می شود در حالی که می داند اعلم و داناتر از او هم وجود دارد. از جمله ی این روایت ها، این که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) او را «خیانت گر به خدا، رسول خدا و مسلمین»^۱ می شمزند. امام صادق (علیه السلام) او را «ضَالُّ مُبْتَدِع؛ گمراه بدعت گذار»^۲ و «ضَالُّ مُتَكَلِّف؛ گمراه گزافه گو» می خوانند.^۳ و امام باقر (علیه السلام) هم مدعی امامت مسلمین را در صورتی که بدانی دیگری اعلم از او هست، کافر یا مشرک [تردید از راوی] بر می شمزند.^۴

به راستی با توجه به این روایات تکلیف فردی که بارها می گفت: «كُلُّ النَّاسِ أَفْقَهُ مِنْ [فلان] حَتَّى الْمُخَدَّرَاتِ فِي الْيُبُوتِ؛ همه ی مردم حتی بانوان در منازل هم از او داناتر هستند»^۵ چیست؟

۱۵- مراجعه ی به تفاسیر روایی شیعی مثل تفسیر قمی، صافی، برهان، نورالثقلین و ... می تواند راه گشای خوبی برای فهم حقیقت زیارت عاشورا باشد. به عنوان نمونه به تفسیر آیاتی مراجعه شود که واژه هایی چون: «خمر»، «میسر»، «أنصاب»، «أزلام»، «غَضَبَ اللَّهُ عَلَيْهِم»، «عِصْيَان» و ... آمده است.

۱۶- روایات وارد شده در مورد حرمت کذب و افتراء به رسول خدا (صلی الله علیه وآله).^۶ مستفاد از این احادیث، کبیره بودن این گناه، ملعون بودن چنین شخصی و عذاب شدید او در روز قیامت است، و اگر این روایت ها را به دروغ ها و افتراء هایی که گروهی به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نسبت دادند، ضمیمه کنید، مسئله واضح تر می شود.^۷

۱. کنز العمال، جلد ۶، صفحه ی ۱۹ و ۲۵ سنن بیهقی، جلد ۱۰، صفحه ی ۱۱۸- الغدير، جلد ۸، صفحه ی ۲۹۱.

۲. وسائل الشیعة، جلد ۲۸، صفحه ی ۳۵۰.

۳. مشکاة الانوار، صفحه ی ۳۳۳- کافی، جلد ۵، صفحه ی ۲۶.

۴. وسائل الشیعة، جلد ۲۸، صفحه ی ۳۵۰. ۵. ر.ک: السبعة من السلف، صفحه ی ۸۸ به بعد.

۶. وسائل الشیعة، جلد ۱۲، صفحه ی ۲۴۷ به بعد- جلد ۲۷، صفحه ی ۲۰۶ و ۲۰۷.

۷. ر.ک: السبعة من السلف، صفحه ی ۲۲ و ۱۱۰.



۱۷- اگر به روایات بسیار زیادی که شیعه و سنی در فضیلت حضرت زهرا (سلام الله علیها) نقل کرده‌اند، مراجعه شود، از جمله به این تعبیر که در متون اصلی اهل سنت ذکر شده که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لِغَضَبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا؛ همانا خداوند غضب می‌کند به غضب فاطمه و راضی می‌شود به رضایت او».^۱ آن‌گاه با مراجعه به متون روایی شیعه و اهل سنت، روایت‌هایی را می‌بینیم که در آن‌ها به غضب فاطمه (سلام الله علیها) در حق آن دو نفر تصریح شده و بیان شده که آن حضرت در همین حال غضب هم از دنیا رفته و از آن‌ها راضی نشدند.^۲ با توجه به مطالب ذکر شده نتیجه می‌گیریم که آن دو مصداق بارز کسانی هستند که خداوند بر آن‌ها غضب فرموده است. پس آنان مصداق کریمه‌ی: «غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ؛ خداوند بر او غضب می‌کند و او را از رحمتش دور می‌سازد».^۳ و کریمه‌ی «مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ؛ کسانی که خداوند آن‌ها را از رحمت خود دور ساخته، و مورد خشم قرار داده»^۴ و این کلام الهی که: «وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ؛ خداوند بر آنان غضب کرده و از رحمت خود دورشان ساخته»^۵ می‌باشند، لذا این کلام حضرت حق در مورد آن‌ها معنا پیدا می‌کند که فرمود: «... وَ مَنْ يَخْلِلُ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى؛ و هر کس غضبم بر او وارد شود، سقوط می‌کند!»^۶

۱۸- برای دریافت هماهنگی زیارت عاشورا با روایات به ویژه تأمل در روایاتی که در آن‌ها تعبیری مثل: «لات»، «عُزَّى»، «جَبْت»، «طَاغُوت»، «ناکثان»، «أعرابيان»، «ملعونان»، «خداغان»، «هامان»، «صَنَمَى قَرِيش»، «وُد»، «یعوق»، «یغوث»، «نسر» و «أوثان أربعة» آمده، لازم است. از امام صادق (علیه السلام) در مورد «أعداء الله» سؤال شد: «سُئِلَ الصَّادِقُ (علیه السلام) عَنْ أَعْدَاءِ

۱. فضائل الخمسة، جلد ۳، از صفحه‌ی ۱۵۵ به بعد.

۲. ر.ک: السبعة من السلف، از صفحه‌ی ۱۹ به بعد.

۳. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۹۳. ۴. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۰.

۵. سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۶. ۶. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۸۱.

۷. «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى»؛ سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۱۹.

۸. «وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا»؛ سوره‌ی نوح، آیه‌ی ۲۳.

الله. فَقَالَ (عليه السلام): الْأَوْثَانُ الْأَرْبَعَةُ. قَالَ قُلْتُ مَنْ هُمْ؟ قَالَ أَبُو الْفَصِيلِ وَرُمُعٌ وَنَعْتَلٌ وَمُعَاوِيَةُ وَ مَنْ دَانَ دِينَهُمْ فَمَنْ عَادَى هَؤُلَاءِ فَقَدْ عَادَى أَعْدَاءَ اللَّهِ.»^۱
روشن است که واژه‌ی «اوثان اربعه» و نام‌های سه نفر اول همگی رمزی، کنایی و از باب تقیّه است.^۲

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) است که آن حضرت بعد از هر نماز، چهار مرد و چهار زن را با ذکر نام لعن می‌کردند. البته راوی از باب تقیّه سه نفر اول را نام نمی‌برد: «فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ مُعَاوِيَةُ». در مورد زن‌ها هم این‌گونه می‌گوید: «فُلَانَةٌ وَ فُلَانَةٌ وَ هِنْدٌ وَ أُمُّ الْحَكَمِ أُخْتُ مُعَاوِيَةَ»^۳

همچنین در بعضی از روایات در تفسیر سوره‌ی مرسلات^۴ چنین آمده است: «فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ» قال يعنى الأول والثانى «ثُمَّ نُنْبِئُهُمُ الْآخِرِينَ» قال الثالث والرابع والخامس «كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ» من بنى أمة.»^۵

هماهنگی زیارت عاشورا با دیگر زیارات

با مراجعه به زیارت‌های دیگر، هماهنگی بین این زیارت‌ها و زیارت عاشورا در لعن استفاده می‌شود که به ذکر مواردی از آن‌ها بسنده می‌کنیم:

۱- «...لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً ظَلَمَتْكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً خَذَلَتْكَ وَ لَعَنَ

۱. ابو حمزه‌ی ثمالی در ضمن روایتی از امام صادق (علیه السلام) می‌پرسد: «دشمنان خدا چه کسانی هستند؟» امام فرمودند: «اوثان اربعه.» او سؤال می‌کند: «اوثان اربعه چه کسانی هستند؟» امام می‌فرماید: «ابوالفصیل، رُمُع، نعتل و معاویه. همچنین پیروان آنان هم دشمنان خداوند هستند.» بعد حضرت فرمودند: «کسی که با آنان دشمنی کند، با دشمنان خدا دشمنی کرده.» ر. ک. بحار الأنوار، جلد ۲۷، صفحه ۵۸.

۲. در فصل بعدی سخنی از مرحوم صدوق در باب اوثان اربعه و لزوم برائت از آنان خواهیم آورد.

۳. کافی، جلد ۳، صفحه ۳۴۲.

۴. سوره‌ی مرسلات، آیات ۱۶ تا ۱۸.

۵. «آیا ما اقوام (مجرم) نخستین را هلاک نکردیم؟!» فرمود: منظور اولی و دومی هستند. «سپس دیگر (مجرمان) را به دنبال آن‌ها می‌فرستیم!» فرمود: منظور سومی، چهارمی و پنجمی هستند. («آری») این گونه با مجرمان رفتار می‌کنیم!» از بنی امیه. - تأویل الآيات الظاهرة، صفحه ۷۲۹.



اللَّهُ أُمَّةٌ خَدَعَتْكَ [خَذَلَتْ عَنْكَ] اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ بِالْوَلَايَةِ لِمَنْ وَالَيْتَ وَوَالْتَهُ
رُسُلُكَ وَأَشْهَدُ بِالْبِرَاءَةِ مِمَّنْ بَرِئْتَ مِنْهُ وَبَرِئْتَ مِنْهُ رُسُلُكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ الَّذِينَ
كَذَّبُوا رُسُلَكَ وَهَدَمُوا كَعْبَتَكَ وَحَرَّفُوا كِتَابَكَ وَسَفَكُوا دِمَاءَ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ - وَ
أَفْسَدُوا فِي بِلَادِكَ وَاسْتَذَلُّوا عِبَادَكَ اللَّهُمَّ ضَاعِفْ عَلَيْهِمُ [لَهُمُ] الْعَذَابَ فِيمَا
جَرَى مِنْ سُبُلِكَ وَبَرِّكَ وَبَحْرِكَ اللَّهُمَّ الْعَنُوهُمْ فِي مُسْتَسِرِّ السَّرَائِرِ وَظَاهِرِ
الْعَلَانِيَةِ فِي أَرْضِكَ وَسَمَائِكَ؛ خدا لعنت کند گروهی که تو را کشتند و لعنت کند
جماعتی را که به تو ستم نمودند، و خدا لعنت کند آنان که تو را خوار کردند، و خدا لعنت
کند امتی را که با تو حيله نمودند، خدايا تو را شاهد قرار می‌دهم که ولی کسی است که تو او
را ولی قرار دادی، و رسولانت او را ولی دانسته‌اند، و شهادت می‌دهم که از هر کس که تو
و رسولانت بیزار هستی من نیز بیزارم، بار خدايا کسانی که رسولانت را تکذیب کردند لعن
نما، و لعنت کن آنان که کعبه‌ی تو را منهدم و خراب کردند، و [پیام‌های] کتابت را تحریف
کردند، و خون‌های اهل پیغمبرت را ریختند، و در شهرهای تو فساد کرده و بندگان را
ذلیل نمودند، خداوندا عذابت را بر ایشان در خشکی و دریا چند برابر نما، بار خدايا ایشان
را در خفا و آشکار و در زمین و آسمان مورد لعن قرار بده.^۱

۲- «لُعِنْتُ أُمَّةً قَتَلَتْكُمْ وَأُمَّةً خَالَفَتْكُمْ وَأُمَّةً جَحَدَتْ وَلَايَتَكُمْ وَأُمَّةً ظَاهَرَتْ
عَلَيْكُمْ وَأُمَّةً شَهِدَتْ وَلَمْ تُسْتَشْهِدْ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ النَّارَ مَثْوَاهُمْ وَبِئْسَ
وَرْدُ الْوَارِدِينَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ امت و گروهی که
شما را کشتند ملعون هستند، و امتی که با شما مخالفت نمودند از رحمت و اسعوی الهی
به دور هستند، و امتی که ولایت شما را انکار کردند مورد لعن قرار گرفتند، و امتی که علیه
شما تظاهر نمودند به لعن الهی گرفتار شدند و امتی که در معرکه‌ی قتال شما حاضر شده،
ولی شما را کمک نکردند و حاضر به شهادت در راه شما نشدند، ملعون شدند. حمد سزاوار
خداوندی است که آتش را (دوزخ) مأوی و مسکن این امت‌ها قرار داد، و آن بد جایگاهی
است برای ایشان. حمد و سپاس خداوندی را است که پروردگار عالمیان می‌باشد.»^۲

۱. کامل الزیارات، صفحه‌ی ۳۶۲ - چاپ دیگر: صفحه‌ی ۱۹۷.

۲. همان، صفحه‌ی ۳۶۶ - چاپ دیگر: صفحه‌ی ۲۰۰.

۳- «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ شَرِكَ فِي دَمِكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ بَلَغَهُ ذَلِكَ فَرَضِي بِهِ أَنَا إِلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ بَرِيءٌ؛ و لعنت کند آنان را که در خون تو شریک شدند و لعنت کند آن هائی را که خبر قتل تو را شنیدند و به آن راضی شدند، من به سوی خدا از این امر بیزاری می جویم.»^۱

۴- «أَشْهَدُ أَنَّ قَاتِلَكَ فِي النَّارِ أَدِينُ اللَّهِ بِالْبَرَاءَةِ مِمَّنْ قَتَلَكَ وَ مِمَّنْ قَاتَلَكَ وَ شَايَعَ عَلَيْكَ وَ مِمَّنْ جَمَعَ عَلَيْكَ وَ مِمَّنْ سَمِعَ صَوْتَكَ وَ لَمْ يُعِنِكَ؛ و شهادت می دهم که کشنده تو در آتش جهنم است، به واسطه بیزاری از کسانی که با تو محاربه نموده و آنان که تو را کشته و علیه تو با یک دیگر هم داستان شدند، و بیزاری می جویم از کسانی که قصد سوء علیه تو نمودند و برائت و بیزاری می جویم از آنان که صدای تو را شنیده، ولی اجابت نکردند.»^۲

۵- «اللَّهُمَّ الْعَنِ الَّذِينَ كَذَّبُوا رَسُولَكَ وَ هَدَمُوا كَعْبَتَكَ وَ حَرَقُوا كِتَابَكَ وَ سَفَكُوا دِمَاءَ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ وَ أَفْسَدُوا عِبَادَكَ وَ اسْتَذَلُّوهُمْ اللَّهُمَّ ضَاعِفْ لَهُمُ اللَّغْنَةَ فِيمَا جَرَتْ بِهِ سُنَّتُكَ فِي بَرِّكَ وَ بَحْرِكَ اللَّهُمَّ الْعَنُوهُمْ فِي سَمَائِكَ وَ أَرْضِكَ؛ بار خدایا لعنت کن کسانی را که پیغمبرت را تکذیب کرده، و کعبه‌ی تو را منهدم و خراب نمودند. [پیامهای] کتابت را تحریف کردند و خون‌های اهل بیت پیغمبرت را ریختند. بنده گانت را فاسد کرده و خوار نمودند. خداوند لعنت ایشان را مضاعف و دو چندان نماید آن چه سنت تو بر آن جاری شده در خشکی و دریا. خداوند ایشان را در آسمان و زمین لعنت نما.»^۳

۶- «أُبْرَأُ مِنْ عَدُوِّكَ وَ أَشْهَدُ أَنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوكَ وَ انْتَهَكُوا حَرَمَكَ مَلْعُونُونَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ؛ و از دشمنت بی‌زاری می جویم و شهادت می دهم آنان که با تو کارزار کرده و حرمت تو را هتک نمودند به زبان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ملعون می باشند.»^۴



۱. پیشین، صفحه‌ی ۳۷۴- چاپ دیگر: صفحه‌ی ۲۰۵.
 ۲. همان، صفحه‌ی ۲۸۳- چاپ دیگر: صفحه‌ی ۲۱۳.
 ۳. همان، صفحه‌ی ۳۸۷- چاپ دیگر: صفحه‌ی ۲۱۷.
 ۴. همان، صفحه‌ی ۳۹۱- چاپ دیگر: صفحه‌ی ۲۲۰.

۷- «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَعَانَ عَلَيْكَ وَ مَنْ بَلَغَهُ ذَلِكَ فَ رَضِيَ بِهِ أَنَا إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ بَرِيءٌ؛ خدا لعنت کند کسی که تو را کشت و لعنت کند کسی را که علیه تو به دشمنان کمک کرد و کسی را که وقتی خبر قتل تو به او رسید راضی گشت، من به سوی خدا از ایشان بیزار می جویم.»^۱

۸- «وَأَشْهَدُ أَنَّ الَّذِينَ انْتَهَكُوا حُرْمَتَكَ وَ سَفَكُوا دَمَكَ مَلْعُونُونَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ اللَّهُمَّ الْعَنِ الَّذِينَ كَذَّبُوا رُسُلَكَ وَ سَفَكُوا دِمَاءَ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِمُ اللَّهُمَّ الْعَنِ قَتْلَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ ضَاعِفَ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ اللَّهُمَّ الْعَنِ قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ قَتْلَةَ أَنْصَارِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ أَصْلِهِمْ حَرَّ نَارِكَ وَ ذَقْهُمْ [أَذِقْهُمْ] بِأَسْكَ وَ ضَاعِفَ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ وَ الْعَنْهُمْ لَعْنًا وَبَيلاً اللَّهُمَّ أَخْلِلْ بِهِمْ نَفْسَكَ وَ اثْبِتْهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَخْتَسِبُونَ وَ خُذْهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ وَ عَذِّبْهُمْ عَذَاباً نُكْرًا وَ الْعَنِ أَعْدَاءَ نَبِيِّكَ وَ آلِ نَبِيِّكَ لَعْنًا وَبَيلاً اللَّهُمَّ الْعَنِ الْجَبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ الْفِرَاعِنَةَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ و شهادت می دهم

آنان که حرمت تو را هتک کرده و خونت را ریختند ملعون و از رحمت و اسعه حق به دور می باشند، و این لعنت بر زبان پیامبر امتی (صلی الله علیه و آله) در حق ایشان جاری شده است، خدایا کشدگان امیرالمؤمنین (علیه السلام) را لعنت کن، و عذاب دردناک را بر ایشان چندان نما، خدایا کشدگان حسین بن علی (علیهما السلام) را لعنت کن، و نیز کشدگان یاران حسین بن علی (علیهما السلام) را مورد لعن خود قرار بده، و حرارت آتش جهنم خود را به ایشان برسان، و عذابت را به آن ها بچشان، و عذاب دردناک را بر آن ها چندان نما، و لعنت کن ایشان را لعنتی سخت و شدید، خدایا نعمت و عقوبت را بر ایشان فرود آور، و از جایی که گمان ندارند عقابت را نصیبشان گردان، و از جایی که شعور و درک آن را نمی کنند مورد مأخذ قرارشان بده، و ایشان را عذابی سخت بنما، و لعنت کن دشمنان پیغمبرت را،



و دشمنان آل پیغمبرت را لعنتی سخت و شدید، خدایا جبت (باطل) و طاغوت (یاغی و سرکش) و متکبران را لعنت نما، تو بر هر چیزی قدرت داری.»^۱

۹- «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ رَمَاكَ لَعَنَ اللَّهُ... مَنْ أَبْكَى نِسَاءَكَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَيْتَمَّ أَوْلَادَكَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَعَانَ عَلَيْكَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ سَارَ إِلَيْكَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ مَنَعَكَ مَاءَ الْفُرَاتِ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ غَشَّكَ وَ خَلَّاكَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ سَمِعَ صَوْتَكَ فَلَمْ يُجِبْكَ لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ آكِلَةِ الْأَكْبَادِ وَ لَعَنَ اللَّهُ ابْنَهُ وَ أَعْوَانَهُ وَ أَتْبَاعَهُ وَ أَنْصَارَهُ ابْنَ سُمَيَّةَ وَ لَعَنَ اللَّهُ جَمِيعَ قَاتِلَيْكَ وَ قَاتِلِي أَبِيكَ وَ مَنْ أَعَانَ عَلَى قَتْلِكُمْ وَ حَسَا اللَّهُ أَجْوَأَهُمْ وَ جَمِيعَ قَاتِلَيْكَ وَ قَاتِلِي أَبِيكَ وَ مَنْ أَعَانَ عَلَى قَتْلِكُمْ وَ حَسَا اللَّهُ أَجْوَأَهُمْ وَ بَطُونَهُمْ وَ قُبُورَهُمْ نَاراً وَ عَذَّبَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً؛ خدا لعنت کند کسی که به تو تیر انداخت. خدا لعنت کند ... کسی را که زنان تو را گریاند. خدا لعنت کند کسی را که فرزندان را یتیم نمود. خدا لعنت کند کسی را که دشمنان تو را کمک کرد. خدا لعنت کند کسی را که به منظور جنگ با تو سیر و سفر نمود. خدا لعنت کند کسی را که تو را از آب فرات منع کرد. خدا لعنت کند کسی را که به تو خیانت نموده و تنهایت گذارد. خدا لعنت کند کسی را که صدای تو را شنید و جوابت را نداد. خدا لعنت کند پسر خورنده جگرها را و خدا لعنت کند فرزند و یاران و تابعین و مددکارانش و فرزند سمیه را. خدا لعنت کند تمام کشتندگان تو و آنان را که بر کشتنت کمک کردند و خدا درون و دلها و قبرهای ایشان را پر از آتش کند و ایشان را عذابی دردناک نماید.»^۲

۱۰- «اللَّهُمَّ الْعَنْ جَوَائِيتَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ طَوَاغِيَّتَهَا وَ الْعَنْ فَرَاغَتَهَا وَ الْعَنْ قَتْلَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْعَنْ قَتْلَةَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ؛ خداوند! ستمگران این امت و باطل‌های آن را لعنت کن و فرعون‌ها را از رحمتت به دور دار، خدایا کشتندگان امیرالمؤمنین و کشتندگان حسن و حسین (علیهم السلام) را لعنت نما.»^۳

۱. پیشین، صفحه‌ی ۴۰۷ و ۴۰۸ - چاپ دیگر: صفحه‌ی ۲۳۳ و ۲۳۴.

۲. همان، صفحه‌ی ۴۱۲ و ۴۱۳ - چاپ دیگر: صفحه‌ی ۲۳۷ و ۲۳۸.

۳. همان، صفحه‌ی ۳۷۱ - چاپ دیگر: صفحه‌ی ۲۰۳.





۱۱- «اللَّهُمَّ الْعَنِ الْجَبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَالْفَرَاعِنَةَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛
خدایا جبت (باطل) و طاغوت (یاغی و سرکش) و متکبران را لعنت نما، تو بر هر چیزی
قدرت داری.»^۱

۱۲- در زیارت امام رضا (علیه السلام) آمده است: «اللَّهُمَّ الْعَنِ الَّذِينَ بَدَّلُوا
نِعْمَتَكَ وَاتَّهَمُوا نَبِيَّكَ وَجَحَدُوا بِآيَاتِكَ وَسَخَرُوا بِإِمَامِكَ وَحَمَلُوا النَّاسَ عَلَى
أُكْتَاكِ آلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِاللَّعْنَةِ عَلَيْهِمْ وَالْبَرَاءَةِ مِنْهُمْ فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ؛ خدایا آنان که نعمت تو را تبدیل کرده و پیامبرت را مورد
اتهام قرار داده و آیات تو را انکار نموده و امام و پیشوایت را مورد استهزاء و سخریه قرار
داده و مردم را بر شانه‌های آل محمد سوار کرده و آن‌ها را بر این بزرگواران مسلط کرده‌اند
لعنت نما، خدایا من به واسطه لعنت بر ایشان و بیزاری از آن‌ها در دنیا و آخرت به تو تقرّب
می‌جویم ای مهربان و ای صاحب رحم.»^۲

۱۳- در زیارت امامین عسکریین (علیهم السلام) آمده است: «اللَّهُمَّ الْعَنِ
ظَالِمِي آلِ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ وَانْتَقِمِ مِنْهُمْ اللَّهُمَّ الْعَنِ الْأَوَّلِينَ مِنْهُمْ وَالْآخِرِينَ وَ
ضَاعِفِ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ وَبَلِّغْ بِهِمْ وَبِأَشْيَاعِهِمْ وَمُحِبِّهِمْ وَتُبْعِيهِمْ أَسْفَلَ
دَرَكٍ مِنَ الْجَحِيمِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ خداوندا! ستم‌کنندگان به آل محمد
و آنان که حق ایشان را ندادند، لعنت فرما و از آن‌ها انتقام بگیر. خداوندا، اولین و آخرین
این گروه ستمگر را لعنت نما و عذابشان را مضاعف کن و برسان ایشان و شیعیان و پیروان
و دوستداران و تبعیت‌کنندگانشان را به پائین‌ترین مکان از آتش دوزخ، که تو بر هر چیز
قادر و توانائی.»^۳

۱۴- زیارت همه‌ی ائمه (علیهم السلام): «أَبْرَأُ مِنْ كُلِّ وَلِيحَةٍ دُونَكُمْ وَكَفَرْتُ
بِالْجَبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَاللَّاتِ وَالْعُزَّى؛ بیزاری می‌جویم از هر برگزیده‌ای که غیر شما
باشد و به هر باطل و بیهوده و لات و عزی کفر ورزیده و آن‌ها را انکار دارم.»^۴

۱. پیشین، صفحه‌ی ۴۰۸- چاپ دیگر: صفحه‌ی ۲۳۴.
۲. همان، صفحه‌ی ۵۱۹- چاپ دیگر: صفحه‌ی ۳۱۳.
۳. همان، صفحه‌ی ۵۲۱- چاپ دیگر: صفحه‌ی ۳۱۴.
۴. همان، صفحه‌ی ۵۲۷- چاپ دیگر: صفحه‌ی ۲۱۹.

۱۵- بخش هایی از زیارت معتبره‌ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در عید غدیر که

به تصریح مرحوم محدث قمی در تمام زیارات مأثوره زیارتی به این درجه از صحت و قوت پیدا نمی‌شود: ^۱ «فَلَعَنَ اللَّهُ جَا حِدَ وَلَا يَتِكَ بَعْدَ الْإِقْرَارِ وَ نَا كِثَ عَهْدِكَ بَعْدَ الْمِيثَاقِ ... فَلَعَنَ اللَّهُ مُسْتَحِلِّي الْحُرْمَةِ مِنْكَ وَ ذَائِدَ الْحَقِّ عَنْكَ وَ أَشْهَدُ أَنَّهُمْ الْأَخْسَرُونَ الَّذِينَ تَلَفَحُوا وَ جُوهَهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَالِحُونَ ... فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ سَاوَاكَ بِمَنْ نَاوَاكَ ... فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ عَدَلَ بِكَ مَنْ فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَا يَتِكَ وَ أَنْتَ وَلِيُّ اللَّهِ وَ أَحُو رَسُولِهِ ... اللَّهُمَّ الْعَن قَتْلَةَ أَنْبِيَائِكَ وَ أَوْصِيَائِهِ أَنْبِيَائِكَ بِجَمِيعِ لَعْنَاتِكَ وَ أَضْلِهِمْ حَرَّ نَارِكَ وَ الْعَن مَنْ غَضَبَ وَلِيِّكَ حَقَّهُ وَ أَنْكَرَ عَهْدَهُ وَ جَحَدَهُ بَعْدَ الْيَقِينِ وَ الْإِقْرَارِ بِالْوِلَايَةِ لَهُ يَوْمَ أَكْمَلْتَ لَهُ الدِّينَ اللَّهُمَّ الْعَن قَتْلَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ ظَلَمَهُ وَ أَشْيَاعَهُمْ وَ أَنْصَارَهُمْ اللَّهُمَّ الْعَن ظَالِمِي الْحُسَيْنِ وَ قَاتِلِيهِ وَ الْمُتَابِعِينَ عَدُوَّهُ وَ نَاصِرِيهِ وَ الرَّاضِينَ بِقَتْلِهِ وَ خَاذِلِيهِ لَعْنًا وَ بِلَاءً اللَّهُمَّ الْعَن أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ مَانِعِيهِمْ حُقُوقَهُمْ اللَّهُمَّ خُصَّ أَوَّلَ ظَالِمٍ وَ غَاصِبٍ لِآلِ مُحَمَّدٍ بِاللَّعْنِ وَ كُلِّ مُسْتَنٍّ بِمَا سَنَّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ...»

پس خداوند لعنت کند منکر ولایت تو را بعد از اقرار به آن و شکننده‌ی عهده‌ی عهدت را بعد از پیمان به آن ... خداوند لعنت کند کسی را که حرمت را حلال کرده و مانع حق تو شد. شهادت می‌دهم که آن‌ها زیان‌کارانی هستند که شعله‌های سوزان آتش همچون شمشیر به صورت‌هایشان نواخته می‌شود و در دوزخ چهره‌ای عبوس دارند ... خداوند لعنت کند کسی را که تو را با رقیبت برابر دانست ... لعنت کند خداوند کسی را شخصی را که خداوند اطاعت تو را بر او واجب گرداند با تو هم رتبه کرد و حال آن‌که تو ولی خدا و برادر رسول خدا هستی ... خداوند لعن کن قاتلین انبیاء و جانشینان انبیای را با همه‌ی لعن‌هایت و آن‌ها را در آتش سوزانت بینداز و لعنت کن کسی را که حق ولایت را غصب کرد. پیمان با او را انکار

بررسی مضمون زیارت عاشورا



نموده و بعد از یقین و اقرار به ولایتش در روزی که دین را برای او کامل کردی از آن روی گردان شد. خداوند! لعن کن کسی را که امیرالمؤمنین را به شهادت رساند و کسی را که به او ظلم کرد و لعن کن پیروان و یارانشان را. خداوند! ستم‌کنندگان به حسین و قاتلینش را لعن کن و کسانی را که از دشمنانش پیروی کرده و آن‌ها را یاری کردند. خدایا! لعن کن کسانی که راضی به قتلش بودند و کسانی را که او را رها کردند لعنی که وبال گردنشان گردد. خداوند! لعن کن اولین ظالمی را که بر حق محمد و آل محمد ظلم کرد و مانع حقشان شد. خداوند! اختصاص بده اولین ظالم و اولین غاصب آل محمد را به لعن خود و هر بدعت‌گزاری را با بدعتش تا روز قیامت.»

۱۶- در بخش‌هایی از زیارت جامعه‌ی کبیره از امام هادی (علیه السلام) چنین آمده: «... فَالرَّاعِبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ ... وَ الْمُقَصِّرُ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ ... مَنْ وَالَاكُمْ فَقَدْ وَالَى اللَّهَ وَ مَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَى اللَّهَ ... مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ ... هَلَكَ مَنْ عَادَاكُمْ وَ حَابَ مَنْ جَحَدَكُمْ وَ ضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ ... مَنْ جَحَدَكُمْ كَافِرٌ وَ مَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ وَ مَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِي أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ الْجَحِيمِ ... كَافِرٌ بَعْدُوكُمْ وَ بِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ مُسْتَبْصِرٌ بِشَأْنِكُمْ وَ بِضَلَالَةٍ مَنْ خَالَفَكُمْ مُوَالٍ لَكُمْ وَ لِأَوْلِيَائِكُمْ مُبْغِضٌ لِأَعْدَائِكُمْ وَ مُعَادٍ لَهُمْ سَلَمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ مُبْطِلٌ لِمَا أَبْطَلْتُمْ ... وَ بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَ مِنَ الْجَبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ الشَّيَاطِينِ وَ حِزْبِهِمُ الظَّالِمِينَ لَكُمْ الْجَا حِدِينَ لِحَقِّكُمْ وَ الْمَارِقِينَ مِنْ وَ لَايَتِكُمْ وَ الْغَاصِبِينَ لِإِزْثِكُمْ الشَّاكِينَ فِيكُمْ الْمُتَحَرِّفِينَ عَنْكُمْ وَ مِنْ كُلِّ وَلِيَجَةِ دُونِكُمْ وَ كُلِّ مُطَاعٍ سِوَاكُمْ وَ مِنَ الْأَئِمَّةِ الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ ... وَ عَلَى مَنْ جَحَدَ وَ لَايَتَكُمْ غَضَبُ الرَّحْمَنِ ... مَنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ ... وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ ...» پس هر کس از شما روی گرداند، از دین بیرون رفته ...

و هر کس مقصر در حق شما بود، نابود گشته ... هر که شما را دوست داشته باشد، خدا را

دوست داشته و هر که با شما دشمنی کند با خدا دشمنی کرده ... هر که شما را ناخشنود سازد خدا را ناخشنود کرده ... هر که دشمنی شما را کند هلاک شده و نا امید است آن که منکر شما شود و گمراه است آن که از شما جدا شود ... هر کس منکر شما شود کافر است و هر کس با شما بجنگد مشرک است و هر کس امری را بر شما رد کند و نپذیرد، در پایین ترین درجه ی جهنم است ... کافر دشمن شما هستم و کافر آن چه که شما قبولش ندارید. بینایم به شأن شما و به گمراهی کسی که مخالفت شما کند. دوست دار شما و اولیایان هستم و کینه ی دشمنان شما را در دل می پرورانم و با آنان دشمنی می کنم ... در صلح و سازش با کسی که با شما در سازش باشد و دشمنی دارم با کسی که با شما در دشمنی باشد. صحیح می دانم آن چه را که شما صحیح می دانید و باطل می دانم آن چه را که شما باطل می دانید ... و بیزاری می جویم به سوی خدای بلند مرتبه از دشمنان شما و از جبت و طاغوت و شیاطین و پیروان آنها که به شما ظلم کردند، منکر حق شما شدند و از ولایت شما رویگردان شدند و ارث شما را غصب کردند، در مورد شما به شک افتادند، از شما منحرف شدند و بیزای می جویم به سوی خداوند از هر گروهی که در غیر راه شما بودند و هر اطاعت شونده ای که در غیر طریق شما باشد. و از پیشوایانی که مردم را به سوی آتش دعوت می کنند ... و بر هر کسی که منکر ولایت شما شود غضب خدای رحمان باشد ... هر کس از اطاعت شما سرپیچی کرد از اطاعت خداوند سرپیچی کرده ... و هر کس شما را خشمگین کند خداوند را خشمگین کرده.»^۱

نتیجه: هر منصفی که به آیات، روایات، زیارات و سیره ای که ذکر کردیم توجه کند، پی می برد که لعن ها و برائت های ذکر شده در زیارت عاشورا، در هماهنگی کامل با مجموعه ی متون دینی ما است و مضامین آن قطعی الصدور و متواتر معنوی است.



زیارت عاشورا از سه دیدگاه

این زیارت شریفه را می‌توان از سه منظر، تجزیه و تحلیل کرد و به عنوان منبع به آن نگریست.

الف) از نگاه یک عمل مستحبی

اگر نگاه ما فقط در این حدّ باشد بر پایه‌ی نظر عدّه‌ای از علمای علم اصول چندان محتاج به بررسی زیارت نیستیم؛ زیرا بر پایه‌ی قاعده‌ی تسامح در ادله‌ی سنن، می‌توان زیارت عاشورا را قرائت کرد و ثواب آن را هم برد، هر چند که سند آن هم مخدوش باشد.^۱

همان‌گونه که خواهیم گفت، نگاه ما به زیارت عاشورا در این حد خلاصه نمی‌شود. به علاوه اگر هم نگاه ما به زیارت این‌گونه باشد، ثابت شد که سند آن هم تام و تمام است. پس در مورد زیارت عاشورا هیچ جایی برای طرح قاعده‌ی تسامح در ادله‌ی سنن وجود نخواهد داشت.

ب) از نگاه منبعی برای استنباط احکام فقهیه

اگر فقهیه بخواهد به عبارتی از این زیارت به عنوان مستند حکم فقهی بنگرد، باید مبنای خودش را در باب حجّیت خبر واحد در نظر بگیرد؛ اگر قائل به حجّیت خبر ثقه است و روایت را صحیح می‌شمرد، می‌تواند به زیارت اعتماد کند و اگر قائل به حجّیت خبر موثق الصدور است - هر چند که از جهت سند ضعیف باشد - اگر بر فرض صحّت سند زیارت هم ثابت نشد، باید ببیند که آیا قرائن کافی برای وثوق به صدور زیارت، وجود دارد یا نه؛ و نیز اگر قائل به جبران ضعف سند با عمل مشهور است، باید ببیند در این جا عمل مشهور محقّق است یا نه؟

۱. لازم به ذکر است که بحث قاعده‌ی تسامح، بحثی دقیق در علم اصول است و مبانی مختلفی دارد که فعلاً مورد نظر ما نیست.

باز هم نگاه ما به زیارت در این حد خلاصه نمی‌شود؛ هر چند ثابت کردیم سند زیارت عاشورا معتبر و صحیح است. پس دیگر نوبت به مباحث دیگر همچون جبران ضعف سند به عمل مشهور و ... نمی‌رسد.

ج) از نگاه منبعی اعتقادی

کسی که زیارت عاشورا را از نگاه یک منبع گران قدر برای تبیین مسائل اصلی و اساسی اعتقادی تجربه و تحلیل می‌کند حتی صرف صحت سند برای او کافی نیست؛ بلکه باید مضامین زیارت را قطعی الصدور و متواتر بشمرد تا این که بتواند به زیارت از دید چنان منبعی نظاره کند.

به اعتقاد ما زیارت عاشورا نه تنها زیارتی صحیح و در اوج اعتبار سندی است، بلکه مضامین آن هم قطعی و متواتر معنوی می‌باشد. روی همین اساس زیارت عاشورا از ظرفیت کامل برای استدلال در حوزه‌ی مسائل اساسی اعتقادی هم برخوردار است.

تفسیری صحیح در مورد نهی از سبّ در قرآن کریم

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (به معبود) کسانی که غیر خدا را می‌خوانند دشنام ندهید، مبدا آن‌ها (نیز) از روی (ظلم و) جهل، خدا را دشنام دهند! این چنین برای هر امتی عملشان را زینت دادیم؛ سپس بازگشت همه آنان به سوی پروردگارشان است و آن‌ها را از آن چه عمل می‌کردند، آگاه می‌سازد (و پاداش و کیفر می‌دهد).^۱

۱- از فرمایش مرحوم شیخ طوسی در تفسیر التبیان در شأن نزول آیه‌ی فوق



چنین استفاده می‌شود که: گروهی از مسلمان‌ها خدایان و بت‌های مشرکان را دشنام می‌دادند. ابو جهل گفت: ای محمد! یا دشنام به معبودهای ما را ترک می‌کنی و یا این که ما هم معبود تو را دشنام خواهیم داد. در این جا بود که این آیهی شریفه نازل شد.

۲- در تفسیر قمی ذکر شده که از امام صادق (علیه السلام) معنای این حدیث نبوی سؤال شد: «إِنَّ الشِّرْكَ أَخْفَى مِنْ دَيْبِ النَّمْلِ عَلَى صَفَاةٍ سَوْدَاءٍ فِي لَيْلَةٍ ظُلُمًا؛ همانا شرک از حرکت مورچه بر روی سنگ سیاه‌رنگ آن هم در شب تاریک مخفی‌تر است». امام در پاسخ فرمود: «كَانَ الْمُؤْمِنُونَ يَسُبُّونَ مَا يَعْبُدُ الْمُشْرِكُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَكَانَ الْمُشْرِكُونَ يَسُبُّونَ مَا يَعْبُدُ الْمُؤْمِنُونَ فَنَهَى اللَّهُ عَنْ سَبِّ آلِهَتِهِمْ لِكَيْ لَا يَسَبَّ الْكُفَّارُ إِلَهَ الْمُؤْمِنِينَ فَيَكُونُ الْمُؤْمِنُونَ قَدْ أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ فَقَالَ وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ؛ مؤمنان همواره خدایان مشرکان را دشنام می‌دادند و آن‌ها نیز در واکنش، معبود مؤمنان را سب می‌کردند. پروردگار متعال هم با این آیهی کریمه مؤمنان را از این کار باز داشت، تا این که کفار معبود آن‌ها را دشنام ندهند؛ زیرا که اگر مؤمنان معبود آن‌ها را دشنام دهند و آنان نیز در پاسخ معبود مؤمنان را دشنام دهند، در حقیقت مؤمنان دچار شرک خفی شده‌اند. یعنی بدون این که خود بفهمد در جاتی از شرک دارند.»^۱

۳- در تفسیر شریف عیاشی ذکر شده که تفسیر همین آیهی مورد بحث را از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند. امام خطاب به سائل (عمر الطیالسی) فرمود: «يَا عُمَرُ رَأَيْتَ أَحَدًا يَسُبُّ اللَّهَ؟» ای عمر آیا تاکنون کسی را دیده‌ای که خداوند را دشنام دهد؟! عمر می‌گوید: «فَقُلْتُ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ فَكَيْفَ؟» عرض کردم فدای شما شوم چگونه چنین چیزی ممکن است؟! امام صادق (علیه السلام) فرمود: «مَنْ سَبَّ وَلِيَّ

اللّهِ فَقَدْ سَبَّ اللّهُ؛ کسی که ولی خدا را دشنام دهد، خداوند را دشنام داده است».^۱

۴- مرحوم کلینی در کافی، نامه‌ای را از امام صادق (علیه السلام) خطاب به شیعیان نقل می‌کند که در قسمتی از آن نامه چنین آمده: «إِيَّاكُمْ وَ سَبَّ أَعْدَاءِ اللّهِ حَيْثُ يَسْمَعُونَكُمْ فَيَسُبُّوا اللّهِ عَدَوًّا بَغَيْرِ عِلْمٍ وَقَدْ يَنْبَغِي لَكُمْ أَنْ تَعْلَمُوا حَذَّ سَبِّهِمْ لِلّهِ كَيْفَ هُوَ إِنَّهُ مَنْ سَبَّ أَوْلِيَاءَ اللّهِ فَقَدْ ائْتَهَكَ سَبَّ اللّهِ وَمَنْ أَظْلَمُ عِنْدَ اللّهِ مِمَّنِ اسْتَسَبَّ لِلّهِ وَلَا أَوْلِيَاءَ اللّهِ فَمَهْلًا مَهْلًا فَاتَّبِعُوا أَمْرَ اللّهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّهِ؛ برحذر باشید از دشنام دادن به دشمنان خدا، در هر جایی که صدای شما را بشنوند، تا مبادا آنان از روی عداوت و نادانی به خداوند دشنام دهند. برای شما شایسته است که کیفیت و محدوده‌ی سب آن‌ها به خاطر خدا را بیاموزید. همانا کسی که اولیای الهی را دشنام دهد، کارش به دشنام خداوند کشیده می‌شود. نزد خداوند چه کسی ظالم‌تر است از شخصی که خدا و اولیای او را در معرض دشنام قرار دهد. پس آرمش و سکون داشته باشید و شتاب‌زده عمل نکنید. مطیع امر خداوند باشید و لا حول و لا قوة الا بالله».^۲

۵- مرحوم صدوق هم در کتاب الاعتقادات از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه‌ی مورد بحث چنین نقل می‌کند: «لَا تَسُبُّوهُمْ فَإِنَّهُمْ يَسُبُّوا عَلَيْكُمْ؛ آن‌ها را دشنام ندهید، زیرا آن‌ها هم شما را دشنام خواهند داد».^۳

۶- مرحوم شیخ صدوق می‌گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردند: «إِنَّا نَرَى فِي الْمَسْجِدِ رَجُلًا يُعْلِنُ بِسَبِّ أَعْدَائِكُمْ وَ يَسْمِيهِمْ فَقَالَ (علیه السلام): مَا لَهُ لَعْنَةُ اللّهِ تَعَرَّضَ بِنَا...؛ ما در مسجد شخصی را دیدیم که آشکارا و با بردن نام، دشمنان شما را سب می‌کرد. امام (با ناراحتی) فرمودند: چیست بر او؟! خداوند لعنتش کند که به ما تعرّض کرد. (یعنی: این شخص با این عمل چه چیز بدست می‌آورد غیر از این که باعث شود آن‌ها هم مقابله به مثل کرده و ما را لعن کنند؟)».^۴

۷- این روایت از امام باقر (علیه السلام) است که خداوند به موسی (علیه السلام) فرمود: «سَرِّ پنهان مرا در نهان خود کتمان کن و با دشمنان من و خودت آشکارا مدارا کن.» آن گاه فرمود: «وَلَا تَسْتَسِيبْ لِي عِنْدَهُمْ بِإِظْهَارِكَ مَكْنُونِ سِرِّي فَتَشْرَكَ عِدُوِّي وَ عَدُوَّكَ فِي سَبِّي؛ با علنی کردن اسرارم، مرا در معرض دشنام دشمنان من و خودت قرار مده؛ چراکه در غیر این صورت، تو هم شریک آن ها در این سب شده ای!»^۱

نتیجه گیری نهایی از تفسیر آیه ی شریفه

پس از توجه به آیه و روایات فوق و نیز با توجه به آن چه از آیات و روایات در جواز اجمالی سب دشمنان دین بیان شد، چنین نتیجه می گیریم:

اولاً: قانون و قاعده ی اولی، استفاده از گفتار نرم، زیبا، متین و برهانی با همه ی انسان ها است. در این دستور هم تفاوتی میان مؤمن و غیر مؤمن نیست، زیرا به صورت مطلق فرمود: «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا؛ با مردم به نیکی سخن گوید».^۲ البته تبصره ای بر این قاعده و قانون اولی وارد شد و آن این که به صورت محدود و در حالت اضطرار و ناچاری، جهت تحریک یک انسان برای شکوفا شدن فطرتش و همچنین به جهت آشنایی دیگران با حقایق، علاوه بر لعن، سب هم جایز است. تبصره ای بر این تبصره هم وارد شده و آن تبصره چنین است: در این سب باید بازتاب های منفی و مثبت آن ارزیابی شود. اگر بازتاب مثبت آن بیشتر بود، انجام شود؛ اما اگر بازتاب منفی آن بیشتر بود، در آن شرایط استفاده از سب ممنوع می شود.

ثانیاً: بازتاب منفی سب با ذکر نام در مورد شخصیت های بارز و سرشناس «کفر»، «شرک» و «نفاق»، بیشتر از سب به صورت کلی و عناوین عام است.



همچنین این تبصره بر تبصره بیشتر در حوزه‌ی الفاظی است که نمونه‌اش در قرآن کریم نیامده باشد؛ تا سبّ با الفاظی قرآنی مثل «افّ» و «رجس»! در یک کلام فقیه باید همواره در عمل به این دو تبصره مرجحات باب تزاحم را ملاحظه کرده و اهمّ آن‌ها را برگزیند.

ثالثاً: هرگز از آیه و روایات نمی‌توان تقدّسی ریشه‌ای و اصیل برای - به اصطلاح - مقدّسات آنان تصور کرد، بلکه ظاهر آیه و روایات این است که مفسده‌ی سبّ آن‌ها و مقدّساتشان در خود سبّ نیست، این مفسده در تالی فاسد و بازتاب منفی آن است؛ مفسده‌ای به نام برانگیخته شدن احساسات مشرکان برای دشنام به مقدّسات اصیل و ریشه‌ای مسلمین. از این رو در روایات قید «حَيْثُ يَسْمَعُونَكُمْ»؛ هر جاکه صدای شما را می‌شنوند» و نیز قید «آشکارا سب کردن» مطرح شده است.

رابعاً: به تصریح فقیه نامدار شیعه مرحوم شیخ انصاری به دلیل آیه‌ی مذکور همان گونه که سبّ خدا و مؤمنین حرام قطعی است، هرگونه زمینه‌سازی برای تحقق این گناه بزرگ نیز حرام است. از جمله نمونه‌های این زمینه‌سازی، ایجاد انگیزه بر سبّ خدا و مؤمنین است که در اثر ایجاد عناد و دشمنی است که به سبب سبّ ما انجام می‌شود.^۱

خامساً: هرگز آیه‌ی فوق به معنای زندگی مسالمت آمیز با «جِبْت» و «طاغوت» و «بت پرستان» نیست و در همه‌ی حالات اصل «برائت» و «بغض فی الله» اصلی خدشه ناپذیر، مسلم و قطعی است.

بنابراین از آیه و روایات یاد شده هرگز نفی تبصره‌ی اوّل استفاده نمی‌شود، بلکه این آیه و روایات با بیانی که شد تبصره‌ای بر تبصره هستند، امّا به هر حال آزادی عمل در لعن (دور باش گفتن از رحمت الهی) بیش از سبّ و دشنام است.

تبصره‌ای دیگر

علاوه بر بازتاب منفی ایجاد عناد - که مفصلاً بیان شد - تبصره دیگری هم وجود دارد آن تبصره این است که اگر سب و یا حتی لعن صریح و با ذکر نام و نشان باعث شود که فضایی هیجانی ایجاد شده و در نتیجه جاهلان قاصر نتوانند به خوبی حق را بشناسند، استفاده از چنین روشی پسندیده و راجح نیست. علت این که علی (علیه السلام) در جنگ صفین بزرگانی مثل «حُجْر بن عَدّی»، و «عمرو بن حمق» را از آشکارا لعن کردن شامیان منع فرمودند، از این جهت بود.^۱

تقیّه

اصل «تقیّه» از امور مسلم و قطعی ما بوده و هیچ‌گونه شک و تردیدی در این اصل اساسی وجود ندارد. البته وقتی جواز «لعن» و «سب» دشمنان دین را در کنار این اصل مهم قرار می‌دهیم، لازم می‌آید تا نکاتی در توضیح و تبیین این اصل بیان شود:

اولاً: گاهی تقیّه به این است که انسان اساساً مکتب حق خود را ابراز نکرده و بنا بر مصالح مهمتری خود را به ظاهر مثل آنان قلمداد کند.

۱. حُجْر بن عَدّی و عمرو بن حَمِق، در میان مردم از اهل شام برائت جسته و آن‌ها را لعن می‌کردند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به دنبال آن‌ها فرستاده و دستور دادند از کارشان دست بردارند. آن دو نزد حضرت آمدند و عرض کردند: یا امیرالمؤمنین! آیا ما بر حق نیستیم؟ حضرت فرمودند: بله. عرض کردند: آیا آن‌ها بر باطل نیستند؟ حضرت فرمودند: بله. آن دو عرض کردند با این حال چرا ما را از این کار منع می‌کنید. حضرت فرمودند: برای شما نمی‌پسندم که لعن کننده و دشنام دهنده باشید و در جمع مردم حاضر شده، از دیگران برائت جویید! البته اگر می‌خواهید زشتی‌های آن‌ها را توصیف کنید، از اوصاف و اعمال آن‌ها برای مردم بگویید. این کار بهترین گفتار و رساترین روش در اقامه‌ی دلیل و حجت است. به جای این که آن‌ها را لعن کنید و از آن‌ها برائت جویید، این‌گونه بگویید: «خداوند! خون‌های ما و آن‌ها را حفظ کن. میان ما و آن‌ها صلح و دوستی ایجاد کن. آن‌ها را از گمراهی‌شان هدایت کن تا این که جاهلان آن‌ها حق را بشناسند و از سرکشی و دشمنی باز گردند. آنان که اصرار بر این سرکشی و دشمنی آن دارند». این کار نزد من دوست داشتنی‌تر و بهتر است. آن دو گفتند: «یا امیرالمؤمنین موعظه‌ات را پذیرفتیم و با ادب شما مؤدّب شدیم». - وقعه صفین، صفحه‌ی ۱۰۲ و ۱۰۳ - مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه‌ی ۳۰۶.



ثانیاً: گاهی تقیه در اصل مکتب نیست، بلکه در امری است که دشمن بر آن حساس شده. مثل آن چه از شیخ طوسی در مورد فقره‌ی «اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمِ الْخ» نقل شده و در فصل بعدی آن را ذکر خواهیم کرد.

البته توریه و تقیه‌ی یاد شده در مواردی است که آنان به حقیقت امر پی نبرده باشند و امکان این نوع تقیه وجود داشته باشد، اما اگر آنان حقیقت مطلب را بدانند، این گونه تقیه دیگر کاربردی نخواهد داشت. در زمان ما با وجود این همه وسیله‌ی ارتباط جمعی و حجم انبوهی از کتب شیعه که حقایق را بیان می‌کنند، تقیه‌ای از نوع تقیه‌ی شیخ طوسی کمتر رخ خواهد داد.

ثالثاً: گاهی تقیه به این است که مادر عین این که در اساس مکتب و یا در اصل یک اعتقاد تقیه نمی‌کنیم، ولی در ابراز آن به جهت مصالحی اقوی تقیه می‌کنیم. مثلاً اگر لعن یا سب آشکار باعث کشته شدن شیعه شود و ضرر شیعه در این لعن و سب بیش از فایده‌ی آن باشد، طبیعتاً سب و لعن آشکار، جایز نخواهد بود، اما اگر فقیه مشاهده کرد که تعطیلی لعن و سب آشکار دشمن را جری‌تر می‌کند و مصلحتی اقوی بر آن وجود دارد، دیگر حکم به لزوم تقیه نخواهد کرد، هر چند خطرات جانی و مالی هم وجود داشته باشد. بنابراین لزوم رعایت تقیه یا عدم آن، قانون واحد و فراگیر نیست که در همه‌ی زمان‌ها، همه‌ی مکان‌ها، همه‌ی اشخاص و همه‌ی حالات یکسان باشد.^۱



فصل سوم

نگاهی به اختلاف نسخه‌ها

در نقل زیارت عاشورا



اختلاف نسخه‌ها در نقل زیارت عاشورا

وجود اختلاف نسخه در کتب گذشتگان امری طبیعی است. از این رو بزرگان ما از دیرباز در پی تصحیح کتب بوده و مخصوصاً در تصحیح کتب ادعیه و زیارات، تلاش مضاعفی به خرج می‌دادند.

دسته‌بندی اختلاف نسخه‌ها

با دقت در اختلاف نسخه‌هایی که در زیارت عاشورا وجود دارد، می‌توان اهم این اختلاف‌ها را در پنج دسته خلاصه کرد:

دسته‌ی اول:

اختلاف در به کارگیری واژه‌هایی که تقریباً مترادف هستند. مثل این‌که در برخی از نسخه‌ها چنین آمده است: «وَأَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مَنصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ...»، در حالی که در برخی دیگر از نسخه‌ها، به جای «اهل بیت» از واژه‌ی «ال» استفاده شده است.

دسته‌ی دوم:

برخی از اختلاف نسخه‌ها در نبود و نبود واژه‌ای است که در معنی و اساس جمله تأثیر چندانی ندارد. مثل این‌که در برخی از نسخه‌ها آمده است: «بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى»، در حالی که کلمه‌ی «تعالی» در نسخه‌ی دیگر نیست.



دسته‌ی سوم:

اختلاف‌هایی که معنای اصلی جمله را تغییر می‌دهد. مثل این مورد: «جَلَّتْ وَعَظُمَتِ الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ»، که با این جمله تفاوت دارد: «جَلَّتْ وَ عَظُمَتْ مُصِيبَتُكَ فِي السَّمَاوَاتِ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ».

دسته‌ی چهارم:

اختلاف نسخه‌هایی که ریشه در نکته‌های لغوی، ادبی و ... دارد. مثل این دو مورد:

الف) «اللَّهُمَّ اَلْعَنِ الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ». در برخی از نسخه‌های دیگر به جای «جاهدت»، لفظ «حاربت» به کار رفته است. گروهی بر این باورند که واژه‌ی جهاد [جاهدت] در جنگ باطل علیه حق به کار نمی‌رود، بلکه فقط در نبرد حق علیه باطل کاربرد دارد، لذا می‌گویند: این‌جا تحریفی صورت گرفته و واژه‌ی اصلی «جاحدت» بوده که به معنای انکار کردن است. معنای آن این است که: خداوند! گروهی را که امام حسین (علیه السلام) را انکار کردند، نفرین کن.

ب) در فقره‌ی «اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّي وَابْدَأْ بِهِ أَوَّلًا...» در اکثر نسخه‌ها، «وَابْدَأْ بِهِ أَوَّلًا» آمده، در حالی که عده‌ای می‌گویند: از نظر ادبی باید عبارت این‌گونه باشد: «وَابْدَأْ بِهِ أَوَّلُ».

توجه: کنکاش در این چهار دسته و غیر از این‌ها بحث‌های بسیار مفید و بلکه لازمی است که مجال مستقلی می‌طلبد و ما فعلاً در پی آن نیستیم.

به اختلاف نسخه‌ها در زیر نظر

دسته‌ی پنجم:

در زیارت عاشورا به اختلاف نسخه‌ی دیگری هم برمی‌خوریم که به نظر ما تنها و تنها با در نظر گرفتن شرایط دشوار ائمه (علیهم السلام) و شیعیان و رعایت «تقیه» قابل توجیه است.



نمونه‌ای بارز از اختلاف نسخه‌های دسته‌ی پنجم

با جستجو در نسخه‌های متعدد خطی و چاپی زیارت عاشورا در مصباح و دیگر کتاب‌ها به نتایج ذیل دست یافتیم:

الف) در برخی از نسخه‌ها به این جمله می‌رسیم: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ تَبَرَّكَتْ بِهِ بَنُو أُمِّيَّةَ وَابْنُ آكِلَةِ الْأَكْبَادِ اللَّعِينُ بْنُ اللَّعِينِ عَلَى لِسَانِكَ وَلِسَانِ نَبِيِّكَ (صلی الله علیه وآله) فِي كُلِّ مَوْطِنٍ وَ مَوْقِفٍ وَقَفَ فِيهِ نَبِيُّكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ أَبَا سُفْيَانَ». بعد از این جمله زیارت تمام می‌شود و امر به سجده و دعای سجده می‌کند. یعنی این چهار فقره در این نسخه‌ها وجود ندارد:

۱- و معاوية و يزيد بن معاوية عليهم منك اللعنة أبد الآبدين و هذا يوم فرحت به آل زياد و آل مروان بقتلهم الحسين صلوات الله عليه اللهم فضاعف عليهم اللعن و العذاب اللهم إني أتقرب إليك في هذا اليوم و في موقفي هذا و أيام حياتي بالبراءة منهم و اللعنة عليهم و بالموالاة لنبيك و آل نبيك عليه و عليهم السلام.

۲- «اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ...» [که صد بار تکرار می‌شود]

۳- «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ و علي الارواح التي حلت بفنائك...» [که صد بار تکرار می‌شود]

۴- «اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مَنِّي...»

ب) در بعضی از نسخه‌ها^۱ دو فقره‌ی مشتمل بر «صد لعن» و «صد سلام» یافت نمی‌شود، ولی فقره‌ی اوّل و چهارم به همان نحو مشهور که در مفاتیح الجنان آمده، دیده می‌شود.

ج) در بعضی از نسخه‌ها، سه فقره‌ی اولیه وجود دارد، اما فقره‌ی چهارم به این نحو است:

«اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ آلَ نَبِيِّكَ بِاللَّعْنِ ثُمَّ الْعَنِ أَعْدَاءَ آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ

۱. نسخه‌ی مصباح کبیر که نزد سید بن طاووس بوده است.



الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ. اللَّهُمَّ الْعَنْ يَزِيدَ وَآبَاهُ وَالْعَنْ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ وَآلَ مَرْوَانَ وَبَنِي أُمِيَّةٍ قَاطِبَةً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.»^۱

(د): در بعضی از نسخه‌های خطی ضمن وجود سه فقره‌ی اولیه، فقره‌ی چهارم با اختلاف‌هایی نقل شده است که به دو مورد از آن‌ها اشاره می‌شود:

«اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّي وَابْدَأْ بِهِ اللَّهُمَّ الْعَنْ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ وَالْعَنْ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ وَابْنَ مَرْجَانَةَ وَعُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَشِمْرًا وَآلَ أَبِي سُفْيَانَ وَآلَ زِيَادٍ وَآلَ مَرْوَانَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

«اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ عَبْدَ [كَذَا] اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ وَابْنَ مَرْجَانَةَ وَعُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَشِمْرًا وَآلَ أَبِي سُفْيَانَ وَآلَ زِيَادٍ وَآلَ مَرْوَانَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

(ه) در بسیاری از نسخه‌ها هر سه فقره‌ی اولیه موجود است و فقره‌ی چهارم هم با همان عبارت مشهور دیده می‌شود: «اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّي وَابْدَأْ بِهِ أَوَّلًا ثُمَّ الْعَنْ الثَّانِي ثُمَّ الثَّالِثَ وَالرَّابِعَ اللَّهُمَّ الْعَنْ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ حَامِسًا وَالْعَنْ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ وَابْنَ مَرْجَانَةَ وَعُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَشِمْرًا وَآلَ أَبِي سُفْيَانَ وَآلَ زِيَادٍ وَآلَ مَرْوَانَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

پرواضح است که منظور ما از چهار فقره، اساس چهار فقره است و اختلاف نسخه‌های جزئی که در قسم پنجم نمی‌گنجد، از بحث ما خارج است.

ارائه‌ی شواهدی بر وجود هر چهار فقره در زیارت عاشورا

با توجه به شواهدی که ارائه خواهیم کرد، به نظر ما نسخه‌ی صحیح و بدون اعمال تقیه از زیارت عاشورا در «مصباح کبیر» و «مصباح صغیر» مشتمل بر هر چهار فقره می‌باشد.

۱. کامل الزیارات، تصحیح علامه‌ی امینی، صفحه‌ی ۱۷۸ و ۱۷۹ و تصحیح جواد قیومی، صفحه‌ی ۳۳۱ و ۳۳۲.

شاهد ۱) کلام مرحوم سید بن طاووس، متوفی ۶۴۴ هـ ق

ایشان در کتاب شریف «مصباح الزائر» بعد از نقل زیارت عاشورا چنین

می فرماید:

«هذه الزيارة نقلناه باسنادها من المصباح الكبير و هو مقابل بخط مصنفه - رحمه الله - و لم يكن في الفاظ الزيارة الفصلان الذان يكرران مائة مرة و إنما نقلنا الزيادة من المصباح الصغير فاعلم ذلك؛ زیارت عاشورا را از کتاب مصباح کبیر نقل کردیم که با خط مصنف آن مقابله شده بود. البته در الفاظ زیارت، دو فصلی که صد بار تکرار می شوند وجود نداشت و ما آن دو فصل را از کتاب مصباح صغیر نقل نمودیم.»^۱

آنچه از این عبارت استفاده می شود:

اولاً: نسخه ای ارزشمند از «مصباح کبیر» در نزد سید بن طاووس بوده که این نسخه با نسخه ای که به خط مرحوم شیخ طوسی بوده، مقابله شده است. اگر چه مرحوم سید نامی از شخص یا اشخاص مقابله کننده به میان نیاورده، اما چون از یک سو از عدم صحت این مقابله سخنی نمی گوید و از سوی دیگر بخش های عمده ی زیارت را از همان نسخه ی «مصباح کبیر» نقل می کند، باید این نسخه را به پیروی از مرحوم سید نسخه ای قابل قبول دانست.

ثانیاً: مستفاد از عبارت این است که در «مصباح کبیر» مذکور فقط فقره ی دوم و سوم - یعنی فقره ی مشتمل بر «صد لعن» و «صد سلام» - وجود نداشته و هرگز از این جمله نمی توان فهمید که فقره ی اوّل «وَمُعَاوِيَةَ وَ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ ...» و فقره ی چهارم «اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ ...» هم در آن نبوده است.

بله! اگر عُلّت حذف دو فقره ی دوم و سوم^۲ را تقیّه بدانیم، می توان حدس زد

نگاهی به اختلاف نسخه ها در نقل زیارت عاشورا



۲. «صد لعن» و «صد سلام».

۱. مصباح الزائر، صفحه ی ۲۷۸.

که فقره‌ی چهارم^۱ هم در نسخه نبوده است، ولی به هر حال ظاهر کلام سید فقط عدم ذکر دو فقره‌ی دوم و سوم است.

ثالثاً: به طور قطع و یقین جناب سید المراقبین، سید بن طاووس، مطلبی را بدون اعتماد به نسخه‌ی معتبر نقل نمی‌کند. او تا حدی امانت‌داری را رعایت کرده که صراحتاً می‌فرماید: «این دو فقره در مصباح کبیر نیست»؛ حال که هم دو فقره‌ی دوم و سوم و هم فقره‌ی چهارم را از «مصباح صغیر» نقل می‌کند و اشاره‌ای هم به عدم اعتماد بر نسخه نمی‌کند، معلوم می‌شود که منبع را معتبر شمرده است. پس ما منبعی معتبر در اواسط قرن هفتم در دست داریم که هر چهار فقره در آن وجود دارد. روی همین اساس این‌که برخی از افراد، فقره‌ی «اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ...» را مربوط به قرون اخیر می‌دانند، کلامی سست و بی‌پایه است.

شاهد ۲- کلام مرحوم شهید اول، متوفی ۷۸۶ هـ.ق

مرحوم شهید اول در کتاب «مزار» هر چهار فقره را ذکر کرده است؛ لذا کسانی که فقره‌ی چهارم را از اضافات و تزویرات غالیان در قرون اخیر می‌دانند، حتماً باید منظورشان از مزوّرین، شخصیت‌های بزرگواری چون شهید اول باشد؟! و یا این‌که مرحوم شهید را مربوط به قرن ۹ و ۱۰ و قرون بعدی می‌شمرند!!!

شاهد ۳- کلام مرحوم کفعمی

مرحوم کفعمی از اعلام نام‌آور شیعه در قرن نهم در دو کتاب بزرگ‌ان‌قدر «بلد الامین»^۲ و «مصباح»^۳ هر چهار فقره‌ی مورد بحث را به همان نحو مشهور نقل فرموده است. ایشان در مقدمه‌ی هر دو کتاب تصریح می‌فرماید که این ادعیه و زیارات را از

نگاهی به اختلاف نسخه‌ها در نقل زیارت عاشورا



۲. بلد الامین، صفحه‌ی ۲۷۱.

۱. اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ...

۳. مصباح، صفحه‌ی ۴۸۴ و ۴۸۵.

کتاب‌های معتبر، صحیح و پایدار^۱ نقل می‌کند. در پایان مصباح هم اولین منبع خود را «[مصباح] المتهجد» شیخ طوسی و «مختصر [مصباح] المتهجد» معرفی می‌کند.

حال به زعم باطل کسانی که فقره‌ی چهارم را ساخته‌ی غالیان قرون اخیر می‌شمرند، نسخه‌هایی که از «مصباح کبیر» و «مصباح صغیر» - مربوط به پیش از قرن نهم - در دست مرحوم کفعمی - متوفی قرن نهم - بوده، به دست مزوران قرن‌های دهم، یازدهم یا دوازدهم نگاشته است؟! یا این که - نعوذ بالله العظیم - خود مرحوم کفعمی آغازگر این تزویر و تحریف بوده است؟!!

شاهد ۴ - کلام مرحوم ابن مهدی

مرحوم «محمد بن جعفر المشهدی» از بزرگان قرن ششم در دو جای کتاب مزار خود که موسوم به «مزار کبیر»^۲ است، زیارت عاشورا را با هر چهار فقره^۳ نقل فرموده و در مقدمه‌ی کتابش چنین می‌گوید: «فَإِنِّي قَدْ جَمَعْتُ فِي كِتَابِي هَذَا مِنْ فُنُونِ الزِّيَارَاتِ لِلْمَشَاهِدِ الْمُشْرِفَاتِ وَمَا وَرَدَ فِي التَّرْغِيبِ فِي الْمَسَاجِدِ الْمُبَارَكَاتِ وَالْأَدْعِيَةِ الْمُخْتَارَاتِ ... مِمَّا اتَّصَلَتْ بِهِ مِنْ ثِقَاتِ الرُّوَاةِ إِلَى السَّادَاتِ»

کمترین مطلبی که از این مقدمه استفاده می‌شود، اعتماد این بزرگوار بر منابع در اختیار خود و مؤلفین آن‌ها بوده است. پس باید در منابع پیش از این بزرگوار که خود در قرن ششم می‌زیسته، این فقرات زیارت موجود باشد.

در این جا باید دید کسی که کتابی به عنوان «زيارة عاشورا في الميزان» می‌نویسد و فقره‌ی چهارم را تزویر و تحریف می‌داند، چه سخنی برای گفتن دارد؟!!

۱. «و قد جمعت من كتب معتمد علي صحتها، مأمور بالتمسك بوثقي عروتها لا يغيرها كثر العصرين ولا ممر الملوين». [المصباح] «مأخوذة من كتب معتمد علي صحتها مأمور بالتمسك بعروتها لا يغيرها اختلاف العصرين ولا كثر الملوين». [البلد الامين].

۲. جهت تحقیق بیشتر راجع به این کتاب و مؤلف آن ر. ک: مقدمه‌ی مصحح کتاب در چاپ اخیر.

۳. فقره‌ی چهارم را هم با همان عبارات‌هایی نقل می‌کند که در بین مردم رایج است.

شاهد ۵- وجود این نسخه‌ها در اکثر نسخه‌های خطی

در اکثر نسخه‌های خطی موجود از «مصباح کبیر» و «مصباح صغیر» که به شهادت قرائن و گواهی شخصیت‌هایی نسخه‌شناس، مربوط به قرن پنجم است و نیز در بعضی از نسخه‌هایی که نزد بزرگان مقابله و قرائت شده، هر چهار فقره در متن نسخه ذکر شده است.

جهت تحقیق بیشتر راجع به این نسخه‌ها ر.ک: «المداخلات الکاملة فی ردّ مدّعی التزویر».

شاهد ۶- ذکر فقرات حذف شده در حاشیه

در اکثریت قریب به اتفاق نسخه‌های «مصباح کبیر» و «مصباح صغیر» که آن چهار فقره یا خصوص فقره‌ی اخیر یافت نمی‌شود، مصحح کتاب، آن را در حاشیه ذکر کرده است. این نسخه‌ها در دست بزرگان از علما، محدّثان دقیق و نکته‌سنج و فضیلائی متعبد بوده است. این تصحیح‌ها را یا خود آن‌ها انجام داده‌اند و یا این‌که بعد از تصحیح آن را رؤیت کرده و اعتراضی نکرده‌اند. حال آیا می‌توان با چشم‌پوشی از این مطالب، به همه‌ی آن‌ها با دید تزویر نگاه کرد یا این‌که آنان را جاهلی دانست که از حقیقت غافل بوده‌اند؟!!!

شاهد ۷- منهاج الصّلاح علامه‌ی مجلسی

در نسخه‌های خطی از «منهاج الصّلاح» علامه حلی،^۱ مشاهده کردیم که یا هر چهار فقره در متن کتاب آمده^۲ و یا این‌که به عنوان تصحیح در حاشیه ذکر شده است.^۳

۱. این کتاب مختصر «مصباح الکبیر» است. ر.ک: المداخلات الکاملة، صفحه‌ی ۶۴۷ و ۶۴۸.
۲. ر.ک: زیارة عاشورا فی المیزان، صفحه‌ی ۵۶۳.
۳. ر.ک: زیارة عاشورا فی المیزان، صفحه‌ی ۵۶۳.

یکی از راویان بسیار گران قدر و موثق شیعه جناب «محمد بن داوود» است که نجاشی از او به عنوان: «شیخ هذه الطائفة و عاملها و شيخ القميين في وقته و فقيهم» یاد می کند. وی همچنین از قول استادش جناب «حسین بن عبید الله الغضائری» نقل می کند که کسی را به قدرت حافظه، تفقه و آشنایی به حدیث، برتر از «محمد بن احمد بن داوود» ندیده است. آنگاه تاریخ فوت او را ۳۶۸ هـ می داند و نام یکی از کتاب های او را هم «المزار» معرفی می کند.^۱ مرحوم شیخ طوسی نیز در فهرست کتاب مزار او را، کتابی زیبا و بزرگ می شمرد.^۲

مرحوم علامه طهرانی در الذریعة، گزارشی از این کتاب ارائه می دهد و بعد از اشاره به کلام نجاشی و شیخ می فرماید: «...ینقل عنه السيد عبد الكريم بن طاووس في «فرحة الغری» و يظهر من نقل السيد رضى الدين على بن طاووس انه في جزئين ويعبر عنه في الاقبال بالزيارات والفضائل... وعدة الكفعمي من مآخذ كتابه «البلد الامين» كما في آخره فيظهر وجوده عنده و الموجود في الرضوية بخط السيد محمد مرحوم الرضوى القائي في ۱۰۹۵»

نسخه ای که علامه ی طهرانی از کتابخانه ی آستان قدس رضوی نشانه داد، مورد ملاحظه ی دقیق قرار گرفت، این نسخه کتاب بزرگی نیست و تنها مشتمل بر ۱۳۱ برگ است. ما اگرچه اطمینان نداریم که این نسخه منتسب به «محمد بن احمد بن داوود» است، اما بالاخره این نسخه مربوط به سال ۱۰۹۵ هـ است که احتمالاً همان مزار «محمد بن احمد» باشد، لذا این نسخه قرینه و مؤید مدعای ما است و در آن نسخه چهار فقره ی مورد بحث از زیارت عاشورا با همان عبارت مشهور نقل شده است.

نگاهی به اختلاف نسخه ها در نقل زیارت عاشورا



شاهد ۹- پذیرش عملی متأخرین

پذیرش عملی بزرگان از متأخرین ما - که زیارت را به همان نحو مشهور قرائت و نقل فرموده‌اند - می‌تواند مؤیدی قوی در پذیرش زیارت کنونی دانست. به عنوان نمونه به موارد ذیل توجه کنید:

الف) علامه‌ی مجلسی این زیارت را به همین صورت معروف و با نقل هر چهار فقره در سه کتاب خود ذکر کرده است.^۱

ب) علامه‌ی مجلسی خصوص فقره‌ی چهارم را - که برخی آن را ساخته و پرداخته‌ی مزوران می‌دانند - به صورت جداگانه در «بحارالانوار» نقل کرده و به آن استشهاد نموده است.^۲

ج) بزرگانی مثل «محدث بحرانی»^۳ در مزار عوالم، «مولی رضی قزوینی»^۴ در تظلم الزهراء^۵ «سید حیدر کاظمی»،^۶ «شیخ محمد حسن اصطهباناتی»^۷ و محدث دقیق «مرحوم حاج شیخ عباس قمی» در دو کتاب مفاتیح الجنان و هدیه الزائرین^۸ و نیز «مرحوم ملا حبیب الله کاشانی» در کتاب شرح زیارة عاشورا و... زیارت را با همین عبارت و مشتمل بر هر چهار فقره نقل فرموده‌اند. ه) مصحح دانشمند و متبّع «مصباح کبیر» مطبوع در سال ۱۳۳۸ هـ.ق که در سراسر کتاب و از جمله زیارت عاشورا، به اختلاف نسخه‌های خیلی ساده هم پرداخته و نسخه بدل‌ها را بیان فرموده است، زیارت عاشورا را مشتمل بر هر چهار فقره نقل کرده و هیچ اشاره‌ای به عدم وجود این فقرات - مخصوصاً فقره‌ی چهارم - در

نگاهی به اختلاف نسخه‌ها در نقل زیارت عاشورا



۱. بحار الانوار، جلد ۹۸، صفحه‌ی ۲۹۶ تحفة الزائر، چاپ قدیم، باب هشتم، فصل اول زیارت اول زاد المعاد چاپ قدیم، باب ۶، فصل اول.
۲. بحارالانوار، جلد ۳۰، صفحه‌ی ۳۹۹.
۳. ایشان از شاگردان علامه‌ی مجلسی است.
۴. ایشان از شاگردان علامه‌ی مجلسی است.
۵. تظلم الزهراء، صفحه‌ی ۴۰۳ به بعد.
۶. عمدة الزائر، صفحه‌ی ۱۴۷ به بعد به نقل از زیارة عاشورا تحفة من السماء، صفحه‌ی ۱۷۴.
۷. نورالعین فی المشی الی زیارة قبرالحسین (علیه السلام)، صفحه‌ی ۲۸۶ به بعد به نقل از کتاب فوق.
۸. هدیه الزائرین، صفحه‌ی ۱۳۹.

بعضی از نسخه‌ها نمی‌کند. در این زمینه به دو نکته‌ی ذیل هم توجه فرماید:

اولاً: ایشان در تصحیح خود پنج نسخه‌ی خطی بسیار ارزشمند را معیار قرار داده است. از جمله‌ی نسخه‌ها، نسخه‌ای عتیق می‌باشد که اکنون در آستان مقدس رضوی است و مربوط به سال ۵۰۲ هـ.ق می‌باشد. این نسخه همان نسخه‌ای است که برخی چنین وانمود می‌کنند که آن‌ها کاشف نسخه بوده‌اند و مصححان زیارت عاشورا از وجود آن اطلاعی نداشتند.

ثانیاً: مرحوم علم الهدی این مقابله و تصحیح را با همکاری گروهی از عاملان مورد وثوق مشهد رضوی انجام داده و در مقدمه‌ی مصباح چنین می‌فرماید:

«...فَتَحَسَّسْتُ الْكُتُبَ مِنْ عِنْدِ عُلَمَاءِهِمْ وَجَمَعْتُ خَمْسَ نَسَخٍ مِنْ دَارِ الْكُتُبِ لِلْعَالَمِ الْمُحَدَّثِ الْفَقِيهِ الْحَاجِّ شَيْخِ عَبْدِ الْحُسَيْنِ دَامَتْ بَرَكَاتُهُ وَكَانَتْ نَسَخَةً مَصْحُوحَةً مِنْ نَسَخَةٍ قَوِيلَتْ بِخَطِّهِ إِبْنُ إِدْرِيسَ وَإِبْنُ السَّكُونِ (قَدَسَ سِرُّهُمَا) وَثَانِيهَا نَسَخَةٌ عَتِيقَةٌ مِنْ دَارِ الْكُتُبِ لِلْعَالَمِ الْفَاضِلِ وَالْأَدِيبِ الْكَامِلِ مَادِحِ أَهْلِ الْبَيْتِ بِدَايِعِ نَگَارِ آسْتَانِ رِضَوِي وَهِيَ أَقْدَمُ نَسَخَةٍ وَجَدْتُهَا فِي الْمَشْهَدِ الْمُقَدَّسِ بَلْ مَا عَثَرْتُ بِأَقْدَمَ مِنْهَا فِي سَائِرِ الْبُلْدَانِ إِذْ تَارِيخُ كِتَابَتِهَا بِهَذَا النَّصِّ: «اتَّفَقَ الْفَرَاغُ عَنْ اسْتِنْسَاخِهِ عِنْدَ الصُّحُوفِ مِنْ يَوْمِ الْخَمْسِينَ الثَّالِثِ وَالْعَشْرِينَ مِنْ صَفَرِ سَنَةِ إِثْنَانٍ وَخَمْسٍ مِائَةِ هَجْرِيَّةٍ فِي الْمَشْهَدِ الْمُقَدَّسِ الرِّضَوِيِّ عَلَى سَاكِنِهِ السَّلَامُ وَالصَّلَاةُ مِنْ نَسَخَةِ الشَّيْخِ الْجَلِيلِ الصَّائِنِ الْعَفِيفِ الْحَاجِّي إِبْنِ إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَاوِرَاءِ النَّهْرِيِّ» لِأَنَّهُ كَانَ قَرِيباً مِنْ زَمَانِ مُصَنِّفِهِ بَاثْنَيْنِ وَأَرْبَعِينَ سَنَةً.

و ثالثها نسخه عتیقه من دارالکتب الفقیه السید الجلیل میرزا عبد الحسین یزدی طاب ثراه و كانت تلك النسخة مصححة ايضاً من خطوط ابن إدريس و ابن السكون المقدم ذكرهما. و رابعها: نسخه عتیقه أخذتها من دارالکتب مدینه العلم و مهبط الوحی المخصوصة لعتبة الرضویة و خامسها: نسخه عتیقه كانت عندی. فبعدها



جمعت الكتب المزبورة دعوتُ ثقة من علماء المشهد و اتقيائهم لمساعدتي في
المقابلة فأجابوا شكر الله مساعيهم دعوتي فبذلوا جهدهم في ذلك...^۱

علم الهدی مصحح کتاب مصباح می فرماید: ... من برای تصحیح و مقابله‌ی
مصباح، به مشهد آمدم. نسخه‌ها را از علمای مشهد جستجو کردم و در نهایت
پنج نسخه پیدا کردم.

اولین نسخه از کتابخانه‌ی عالم محدث و فقیه، حاج شیخ عبدالحسین دامت
برکاته بود. این نسخه با نسخه‌ای که با خط ابن ادریس و ابن سکون مقابله شده
بود، تصحیح شده بود.

دومین نسخه، نسخه‌ای عتیق بود از کتابخانه‌ی عالم فاضل و ادیب، مداح
اهل بیت بدایع نگار آسانان قدس رضوی. نسخه‌ی یاد شده، قدیمی‌ترین
نسخه‌ای بود که در مشهد مقدس بدست آوردم. بلکه در سایر شهرها نیز
نسخه‌ای قدیمی‌تر از آن پیدا نکردم. تاریخ کتابت این نسخه با این عبارت بود:
«پایان کتابت این نسخه هنگام ظهر از روز پنجشنبه بیست و سوم صفر، سال
۵۰۲ هجری. در مشهد مقدس رضوی. بر ساکن آن سلام و درود. از نسخه‌ی
شیخ جلیل، با تقوا و عفیف، حاجی ابن اسحاق ابراهیم بن محمد ماوراء النهری
صورت گرفت. علت عتیق بودن آن هم این است که نسخه‌ی ذکر شده از زمان
مصنف آن چهل و دو سال بیشتر فاصله نداشت.

سومین نسخه، نسخه‌ای عتیق از کتابخانه‌ی فقیه فقید سید بزرگوار میرزا
عبدالحسین یزدی بود. آن نسخه هم تصحیح شده بود با نسخه‌ای که با خط ابن
ادریس و ابن سکون مطابقت داده شده بود.

چهارمین نسخه، نسخه‌ای عتیق بود که از کتابخانه‌ی شهر علم و مهبط وحی
دریافت کردم. این نسخه، مخصوص عتبه‌ی رضویه بود.

پنجمین نسخه، نسخه‌ای عتیق بود که نزد خودم بود. بعد از آن که کتاب‌های

نوشته شده را جمع آوری کردم، معتمدینی از با تقواترین علمای مشهد را دعوت کردم تا در مقابله‌ی کتاب‌ها مار یاری دهند. آن‌ها نیز دعوت مرا اجابت کردند و تمام تلاش خود را در این راه به کار بردند. خداوند به آن‌ها جزای خیر دهد.

و ده‌ها دانشمند بزرگ و حدیث‌شناس فقیه که یا تمام زیارت عاشورا را شرح داده‌اند، یا پیرامون فقراتی از زیارت توضیحاتی مطرح کرده‌اند، و یا این‌که کیفیت خواندن آن را بیان فرموده‌اند،^۱ هیچ‌گونه اشاره‌ای به عدم وجود چهار فقره‌ی مزبور و از جمله فقره‌ی چهارم نداشته‌اند.

شاهد ۱۰- نقل داستان شیخ طوسی توسط بزرگان

علی‌رغم گمان مدعیان کشف تزویر که داستان معروف شیخ طوسی با خلیفه‌ی عباسی را ساختگی می‌پندارد، نقل این قضیه توسط اعظام، شاهد صدقی بر وقوع آن است. این قضیه هم مؤیدی است بر این‌که زیارت عاشورا در مصباح شیخ طوسی با همین عبارات مشهور و از جمله وجود فقره‌ی چهارم از زمان شیخ موجود بوده است. دانشمندانی که این حکایت را گزارش کرده‌اند عبارتند از: «مرحوم قاضی نورالله شوشتری»،^۲ «قطب الدین محمد لاهیجی اشکوری»،^۳ «مرحوم بحر العلوم»،^۴ «مرحوم صاحب حدائق»،^۵ «مرحوم مامقانی»،^۶ «مرحوم روضاتی»،^۷ «مرحوم تنکابنی»،^۸ «مرحوم حبیب الله کاشانی»،^۹ «مرحوم ملاعلی علیاری»،^{۱۰} «مرحوم میرزا ابوالفضل تهرانی»،^{۱۱} و دیگران نقل فرموده‌اند.^{۱۲}

نگاه به اختلاف نسخه‌ها در نقل زیارت عاشورا

۱. ر.ک: المداخلات الکاملة، صفحه‌ی ۱۷ به بعد زیارة عاشورا تحفة من السماء، صفحه‌ی ۱۷۴ به بعد.
۲. مجالس المؤمنین، چاپ قدیم، شرح حال شیخ طوسی.
۳. ر.ک: لؤلؤ البحرین، صفحه‌ی ۲۹۴- جهت تحقیق راجع به کتاب محبوب القلوب و مؤلف آن ر.ک: الذریعة، جلد ۲۰، صفحه‌ی ۱۴۱.
۴. رجال بحر العلوم، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۰۵.
۵. لؤلؤ البحرین، صفحه‌ی ۲۹۴.
۶. تنقیح المقال، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۰۵.
۷. روضات الجنات، جلد ۶، صفحه‌ی ۲۲۶.
۸. قصص العلماء، صفحه‌ی ۳۹۶.
۹. شرح زیارة عاشورا، صفحه‌ی ۱۰۵.
۱۰. بهجة الآمال، جلد ۶، صفحه‌ی ۳۶۴.
۱۱. شفاء الصدور، صفحه‌ی ۳۶۴.
۱۲. از جمله ر.ک: اللؤلؤ النضید، صفحه‌ی ۱۴۱- گروه دستگاران یا فرقه‌ی ناجیه، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۳۶- ریحانة الادب، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۰۱- الاسرار، جلد ۱، صفحه‌ی ۶۲.





چگونه است که پذیرش این امر برای بعضی سنگین آمده و حال آن‌که خود مرحوم شیخ طوسی در کتاب «فهرست»، داستانی را که شبیه به همین داستان است از جناب «ابو یحیی احمد بن داوود بن سعید الفرازی» نقل می‌کند.^۱

نقل ماجرای شیخ طوسی

عده‌ای شکایت شیخ طوسی را نزد خلیفه‌ی عباسی بردند. به او گفتند: شیخ و یارانش صحابه‌ی پیامبر [صلی الله علیه و آله] را دشنام می‌دهند. دلیل این مطلب هم وجود این عبارت در کتاب «مصابح» او است: «اللَّهُمَّ خُصْ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ...». خلیفه‌ی عباسی، مرحوم شیخ را احضار کرده و از حقیقت ماجرا پرسید. شیخ طوسی در مقام تقیّه چنین فرمود: مراد از این عبارات، آن چیزی نبوده که به ذهن بدگویان رسیده. بلکه مراد از «أَوَّل» قابیل، قاتل هابیل بود. او اولین کسی بود که قتل و ظلم را پایه‌ریزی کرد. منظور از «ثانی» قیدار است که ناقه‌ی صالح را پی کرد. مراد از «ثالث» قاتل یحیی بن زکریا است که به خاطر سرکشی یکی از سرکشان بنی اسرائیل او را به قتل رساند. مراد از «رابع» هم عبدالرحمن بن ملجم قاتل علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. وقتی خلیفه این سخنان را از شیخ شنید سخنانش را پذیرفت و جایگاهش را نزد خود بالاتر برد. آن‌گاه از آن بدگویان انتقام گرفته و از خود دورشان کرد.

۱. ر.ک: فهرست شیخ طوسی، رقم ۱۰۰.

«و ذکر محمد بن إسماعیل النیشابوری أنه هجم علیه [=] ابو یحیی احمد بن داود بن سعید الفرازی [محمد بن طاهر و أمر بقطع لسانه و یدیه ورجلیه و بضرب ألف سوط و بصلبه لساعیه کان سعی بها إلیه معروفه سعی بها محمد بن یحیی الرازی و ابن البغوی و إبراهيم بن صالح لحدیث روی محمد بن یحیی لعمر بن الخطاب فقال أبو یحیی: لیس هو عمر بن الخطاب هو عمر بن شاکر فجمع الفقهاء فشهد مسلم أنه علی ما قال: هو عمر بن شاکر و أنکر ذلک أبو عبدالله المروزی و کتمه بسبب محمد بن یحیی منه و کان أبو یحیی قال: هما یشهدان لی فلما شهد مسلم قال: غیر هذا شاهد إن لم یشهد فشهد بعد ذلک المجلس عنده رجل علمه».

شاهد ۱۱- موافقت مضمون هر چهار فقره با روایات و زیارات

شاهد بعدی موافقت مضمون هر چهار فقره با روایات و زیارات بسیار است؛ آن هم به صورتی که در مورد مضمون آن می توان ادعای تواتر معنوی داشت. در سه فقره از آن، بانیان اصلی فاجعه و ادامه دهندگان راه آن ها به صورت اشاره یا کنایه و یا به شکل صریح معرفی و لعن شده اند. در یک فقره هم که به امام شهید و اصحاب او عرض سلام و ادب می کنیم، و راجع به سلام که بحثی نیست، اما راجع به لعن با عناوین خاص و بعضاً کنایی، به نصوصی اشاره می کنیم که در آن ها هم امثال این تعبیر ذکر شده. نصوصی چون: «الأولان»، «الأول و الثاني و الثالث و الرابع»، «ملعونان»، «خداعان»، «ناکثان»، «اعرابیان»، «هامان و فرعون»، «جبت و طاغوت»، «خداعان»، «الجبтан»، «صنمی قریش»، «اوئان اربعة»، «ود»، «يعوق»، «يغوث»، «نسر» و^۱

با توجه به این روایات کسانی که در صدد هستند تا عبارت «اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ...» را مجعول بشمرند و آن را انکار کنند، در مواجهه با حجم عظیمی از دیگر روایات چه سخنی برای گفتن دارند؟!

ادعایی عجیب در مورد فقره ی چهارم

مضحک این که جناب کاشف التزویر! گمان می کند که فقط این «فقره ی چهارم» است که باعث جنگ ها و فتنه ها بین شیعه و سنی شده! او بر این باور است که چه بسا این عبارت توسط متعصبین از اهل سنت اضافه شده است! آن گاه هدف آن ها از انجام این را هم مبارزه با مکتب تشیع می داند! او برای این سخن دلیل سخیفی ارائه می دهد و می گوید: در این فقره، کلمه ی «الرابع» ذکر شده و منظور از آن هم خلیفه ی چهارم علی (علیه السلام) است!

نگاهی به اختلاف نسخه ها در نقل زیارت عاشورا



۱. ر.ک: کتاب چهار جلدی الاسرار فیما کئی و عرف به الاشرار.

این فرد آن قدر به خود زحمت نداده که به متن این فقره از زیارت دقت کند. در این فقره آمده: «اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ»؛ یعنی مبنای شمارش در این جمله «ظلم» است، نه «خلافت»! به عبارت دیگر این جمله در صدد لعن اولین ظالم، دومین، سومین، چهارمین و پنجمین ظالم و غاصب است؛ نه در صدد شمارش اولین و دومین و ... خلیفه!

اگر از معاویه گاهی با نام یاد می‌شود و گاهی هم به صورت کنایی و با عنوان «رابع»، به جهت آن است که سلسله‌ی ظلم را ترسیم نماید تا بر همگان روشن شود که شخص سفاک و کافری چون یزید، در حلقه‌ی پنجم از این سلسله‌ی ظلم و ستم قرار دارد. حلقه‌ای که هر چه به ابتدای آن نزدیک‌تر می‌شویم، به ریشه و عامل اصلی تمام جنایت‌ها و درنده‌خوئی‌هایی که در کربلا واقع شد، نزدیک‌تر شده‌ایم.

حقیقت زیارت عاشورا در کلام شیخ صدوق

تمام حقیقت زیارت عاشورا و فقره‌ی چهارم مورد بحث در سخن بلند شیخ المحدثین مرحوم صدوق جمع است که اعتقاد شیعه را درباره‌ی ظالمین به اهل بیت (علیهم السلام) بیان می‌کند:

«بَابُ الْإِعْتِقَادِ فِي الظَّالِمِينَ ...: إِعْتِقَادُنَا فِيهِمْ أَنَّهُمْ مَلْعُونُونَ وَ الْبِرَاءَةُ مِنْهُمْ وَاجِبَةٌ ... وَ الظُّلْمُ وَضْعُ الشَّيْءِ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ فَمَنْ ادَّعَى الْإِمَامَةَ وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ فَهُوَ ظَالِمٌ مَلْعُونٌ وَ مَنْ وَضَعَ الْإِمَامَةَ فِي غَيْرِ أَهْلِهَا فَهُوَ ظَالِمٌ مَلْعُونٌ ... قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): «مَنْ شَكَّ فِي كُفْرِ أَعْدَائِنَا وَ الظَّالِمِينَ لَنَا فَهُوَ كَافِرٌ» أَوْ أَمَّا فَاطِمَةُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا فَإِعْتِقَادُنَا فِيهَا أَنَّهَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ، وَ أَنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لِعَظْبِهَا، وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا وَ أَنَّهَا خَرَجَتْ مِنَ الدُّنْيَا سَاحِطَةً عَلَى ظَالِمِيهَا وَ غَاصِبِيهَا وَ مَانِعِي إِرْثِهَا ... وَ إِعْتِقَادُنَا فِي الْبِرَاءَةِ أَنَّهَا وَاجِبَةٌ مِنَ الْأَوْثَانِ الْأَرْبَعَةِ وَ مِنَ الْأَنْدَادِ الْأَرْبَعَةِ وَ مِنْ جَمِيعِ



أَشْيَاعِهِمْ وَ أَتْبَاعِهِمْ، وَ أَنَّهُمْ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ. وَ لَا يَتِمُّ الْإِقْرَارُ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِالْأَيِّمَةِ إِلَّا بِالْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِمْ. وَ إِعْتِقَادُنَا فِي قَتْلَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَ قَتْلَةِ الْأَيِّمَةِ أَنَّهُمْ كُفَّارٌ مُشْرِكُونَ مُخْلَدُونَ فِي أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ النَّارِ. وَ مَنْ إِعْتَقَدَ فِيهِمْ غَيْرَ مَا ذَكَرْنَاهُ فَلَيْسَ عِنْدَنَا مِنْ دِينِ اللَّهِ فِي شَيْءٍ؛ باب اعتقاد در مورد ظالمین ... اعتقاد ما در مورد ظالمین این است که آن‌ها ملعون هستند و اظهار برائت و بیزاری از آنان واجب است (بعد آیاتی را مطرح فرموده در ادامه چنین می‌گوید): ظلم یعنی قرار دادن شیء در غیر موضع خود، بنابراین کسی که ادعای امامت کند و امام نباشد، چنین کسی ظالم و ملعون است. کسی که امامت را به غیر اهلش بسپارد، چنین شخصی هم ظالم و ملعون می‌باشد. (آن‌گاه روایاتی را ذکر می‌کند) امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «کسی که در کفر دشمنان و ظلم‌کنندگان به ما شک داشته باشد، کافر است» ... اما فاطمه که درود خداوند بر ایشان باد پس اعتقاد ما در مورد ایشان آن است که ایشان بانوی زنان دو عالم از اولین و آخرین هستند. و [نیز معتقدیم که] خداوند غضب می‌کند به غضب ایشان و راضی می‌شود به رضایت ایشان. و [معتقدیم که] آن حضرت از دنیا مفارقت کرد در حالی که بر کسانی که بر او ظلم کرده، حقش را غصب کردند و مانع ارثش شدند، غضبناک بود ... و اعتقاد ما در برائت این است که برائت از «اوئان اربعه»، «انداد اربعه» و از جمیع پیروان و تابعین آن‌ها واجب است. و [معتقدیم که] آن‌ها بدترین خلق خداوند هستند و اقرار به خداوند و رسولش و اقرار به ائمه‌ی معصومین (علیهم السلام) کامل نمی‌شود، مگر با برائت جستن از دشمنان آن‌ها. اعتقاد ما در مورد قاتلین انبیای الهی و ائمه‌ی معصومین (علیهم السلام) این است که آن‌ها کافر و مشرک هستند و در پایین‌ترین جای دوزخ جای دارند. و کسی که در مورد آن‌ها اعتقادی غیر از این چیزی که گفتیم داشته باشد، به نظر ما در دین خدا نیست.^۱

لازم به تذکر است که مرحوم مفید با این که در کتاب «تصحیح الاعتقاد» برخی از کلمات و اعتقادات شیخ صدوق را نقد می‌کند، در این بخش هیچ سخنی



ندارد. همچنین علامه‌ی مجلسی در بحارالانوار کلامی از علامه‌ی حلی نقل فرموده، که مشابه فرمایش مرحوم صدوق است.^۱

بنابراین هماهنگی مضمونی هر چهار فقره با اعتقادات ضروری و قطعی شیعه، شاهد صدقی بر عدم تحقق زیاده، عدم تحریف و تزویر است. پس کسی که به گمان خود زیارت عاشورا را در ترازوی سنجش گذاشته و در راه نگارش کتاب «زیارة عاشورا فی المیزان»، سه سال از عمر خود را تلف می‌کند، باید به این حقیقت تن در دهد که: «زیارة عاشورا هی المیزان». همچنین بداند که مخالفت با این میزان و معیار، خروج قطعی از آیین و اعتقادات مسلم تشیع است.

شاهد ۱۲- ذکر سه اصل برای رفع تردید

اگر بر فرض کسی بگوید: «من از یک سو با توجه به مجموع شواهد فوق و از سوی دیگر با توجه به سخن مدعیان تحریف و تزویر دچار تردید شدم»، در چنین صورتی تکلیف او رجوع به اصل است و مادر این مورد به سه اصل اشاره می‌کنیم:

اصل اول: اصل عدم خیانت و تزویر

معنای شک این است که اگر ما در تحقق «خیانت»، «تزویر» و انجام تحریف توسط کاتبان و ناسخان تردید داریم، در چنین حالی از آن‌جا که کاتب فردی مسلمان است خیانت، تزویر و تحریف، برخلاف ظهور حال وی بوده و محتاج به اثبات و اقامه‌ی دلیل است. روی همین اساس اگر دلیلی بر تزویر نداشته و در وقوع آن شک داشتیم، اصل عدم تحقق خیانت و تزویر جاری است.

اصل دوم: اصل عدم اجتهاد در استنساخ

فرض کنید خیانتی در کار نیست، اما آیا ممکن است که ناسخ از روی «اجتهاد» و برای تفهیم مطلب یا به غرض دیگر مطلبی را به زیارت عاشورا اضافه کرده باشد یا نه؟ در این جا عقلا چنین عملی را خلاف کار محوّل شده به وی دانسته و می گویند: اگر هم بر فرض غرضی در بیان یک جمله ی اضافه وجود داشته باشد، باید ناسخ به نحوی اضافات را از متن جدا کند و گرنه این عمل تدلیس و خیانت است؛ هر چند که کاتب قصدی هم نداشته باشد. پس هرگز نمی توان وجود این چهار فقره را ناشی از برداشت و اجتهاد کاتبان دانست.

اصل سوم: اصل عدم زیاده

معنای این اصل عقلایی آن است که اگر شک کنیم کاتب از روی «غفلت»، کلمه یا جمله ای را اضافه کرده است، اصل عقلایی در عدم غفلت بوده و وجود غفلت محتاج به اقامه ی شاهد است. فرض ما هم بر این است که شاهد و دلیلی براین امر نداریم. البته عقلا در چنین جایی اصل دیگری را نیز به نام «اصل عدم نقیصه» جاری می دانند. یعنی اگر شک کنیم در نسخه هایی که فاقد هر چهار فقره یا بعضی از این فقرات است، غفلت و نقیصه ای صورت گرفته است یا نه؟ عقلا اصل عدم غفلت و در نتیجه اصل عدم نقیصه جاری می شود.

حال در این جا ما هستیم و دو اصل. یکی «اصل عدم زیاده» و دیگری «اصل عدم نقیصه»؛ لذا ممکن است گفته شود: «این دو اصل با یکدیگر تعارض و تساقط می کنند و چون هیچ دلیلی بر وجود این فقرات نداریم، پس عملاً زیارت عاشورا فاقد این فقرات شد». پاسخ این است که عقلا در اصل عدم غفلت بین «غفلت در انجام زیاده» با «غفلت در ایجاد نقیصه» فرق می گذارند و می گویند «اصل عدم زیاده» بر «اصل عدم نقیصه» مقدّم است. چون بسیار بعید است که ناسخ از روی غفلت کلمه ای را (تا چه رسد به جمله، جملات و فقرات)



اضافه کند، اما احتمال این که غفلتاً چیزی را به هنگام استنساخ از قلم بیندازد بعید نیست و عملاً اتفاق می‌افتد.

اما نظر نهایی ما این است که تقدم «اصل عدم زیاده» بر «اصل عدم نقیصه» نهایتاً در مورد زیاده و نقیصه‌ی یک حرف یا کلمه و حداکثر چند کلمه قابل قبول است، نه در زیاده و نقیصه‌ی جمله و جملات! در زیارت عاشورا حداکثر چهار فقره و حداقل خصوص فقره‌ی چهارم مورد تردید در زیاده و نقیصه قرار گرفته است. در این جا عَقلاً «اصل عدم غفلت در نقیصه» را مثل «اصل عدم غفلت در زیاده» می‌دانند و هیچ کدام را مقدم نمی‌کنند. بنابراین معتقدیم که در این بحث، اصلی به نام «اصل عدم زیاده» وجود ندارد، اما همان‌گونه که ملاحظه فرمودید «اصل عدم خیانت» و «اصل عدم اجتهاد در استنساخ» برای اثبات مدعای ما کافی بود.

بیان دو نکته‌ی ضروری:

نکته‌ی اوّل: فهمی نادرست از معنای «اصل عدم زیاده»

و تقدم آن بر اصل عدم نقیصه از نظر برخی از علمای اصول همان مطلبی بود که بیان شد، نه آن‌چه جناب کاشف‌التزویر از اصل عدم زیاده بیان کرده است!^۱ نویسنده‌ای با ارائه‌ی شش نسخه از «مصباح کبیر» در پی اثبات آن است که در زیارت عاشورا و بخصوص در فقره‌ی چهارم، تزویر و تحریف رخ داده است: نسخه‌ی اوّل: نسخه‌ی نقّاش رازی است که تاریخ کتابت آن به

سال ۵۰۲ ه‍.ق می‌رسد و قدیمی‌ترین نسخه‌ی موجود از «مصباح کبیر» است. در این نسخه، دو فقره‌ی «صد لعن» و «صد سلام» و فقره‌ی «اللّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ...» در متن نیست، هر چند که این فقرات در حاشیه و با خطی مغایر با متن ذکر شده‌اند. ارزش این

نسخه‌ی عتیق فقط به قدمت آن نیست، بلکه تصحیحات، قرائت‌ها و مقابله‌هایی توسط برخی از علما بر روی آن انجام شده است.

نسخه‌ی دوم: نسخه‌ای است از کتابخانه‌ی مرحوم آیت الله مرعشی نجفی که متن آن دقیقاً منطبق با نسخه‌ی پیشین است و فقرات چهارگانه در حاشیه و با خطی مغایر با متن نوشته شده است. این نسخه به گفته‌ی ایشان مربوط به قرن ششم است.

نسخه‌ی سوم: نسخه‌ی سید بن طاووس است که در «مصباح الزائر» گزارش آن را داده و چنین گفته: «نسخه‌ای از «مصباح کبیر» که در نزد من است و با نسخه‌ی شیخ طوسی مقابله شده است، دو فصلی را که صد بار تکرار می‌شوند، ندارد و من آن دو فصل را از مصباح صغیر نقل کرده‌ام». از نظر نویسنده، این نسخه‌ی مصباح که نزد سید بن طاووس بوده دقیقاً مثل دو نسخه‌ی قبل است و هیچ تزویری در آن راه پیدا نکرده است.

نسخه‌ی چهارم: نسخه‌ای که کاتب آن «بخشی تونی» است. این نسخه مربوط به قرن نهم هجری است و قرائت‌ها و تصحیح‌هایی بر روی آن انجام شده است. از جمله‌ی این قرائت‌ها، قرائتی است که فرزند ناسخ به نام «کمال بن بخشی» در محضر محقق کرکی انجام داده است. زیارت عاشورا در این نسخه هم مثل نسخه‌ی «سید بن طاووس» و دیگر نسخه‌های یاد شده‌ی پیشین است و باز هم با خطی که با متن تفاوت دارد، فرازهای یاد شده در حاشیه ذکر شده است.

نسخه‌ی پنجم: نسخه‌ی «جد حفصی» است مربوط به قرن دهم است و متن آن هم دقیقاً مثل نسخه‌های قبل است؛ با این تفاوت که در حاشیه‌ی این نسخه به فرازهای مزکور، هیچ اشاره‌ای نشده است.

نسخه‌ی ششم: نسخه‌ی «خواجه شیر احمد» است که مربوط به قرن یازدهم هجری است. این نسخه هم نسخه‌ای است مهم



و موافق با پنج نسخه‌ی قبل و مثل نسخه‌ی نقاش، مرعشی و نجشی، فقرات مورد بحث در حاشیه با خط مغایر با متن آمده است.

این نویسنده از این شش نسخه نتیجه می‌گیرد که چون این نسخه‌ها قدیمی‌ترین و صحیح‌ترین نسخه‌ها هستند پس با اطمینان! می‌توان گفت که فقره‌ی «اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ...» توسط تزویرگران به زیارت عاشورا اضافه شده است!^۱

اگرچه با توجه به مطالب پیشین سستی این سخنان بارز و آشکار شد، اما در این جا مناسب است به برخی از موارد تزویر در گفته‌های این شخص اشاره کنیم:

۱- این قلم به دست بارها تکرار کرده است که نسخه‌ی «مصباح کبیر» که نزد

«سید بن طاووس» بوده، مثل پنج نسخه‌ی خطی نامبرده است؛ در حالی که:

اولاً: فقره‌ی اوّل که بعد از لعن به ابوسفیان شروع می‌شود و پایانش «...بِالْمُؤَالَاةِ لِنَبِيِّكَ وَ آلِ نَبِيِّكَ (عَلَيْهِ وَ عَلَیْهِمُ السَّلَام)» هست، در نسخه‌ی مصباح «سید بن طاووس» موجود بوده، ولی در متن این پنج نسخه نیست.

ثانیاً: فقره‌ی چهارم «اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ...» در نسخه‌ی مصباح «سید بن طاووس» بوده، ولی در متن این پنج نسخه نیست.

دلیل ادعای ما این است که «سید بن طاووس» تصریح فرمود در نسخه‌ی مصباح کبیری که در نزد من است و با نسخه‌ای که به خط مصنف بوده مقابله شده است فقره‌ی دوم و سوم نیست؛ یعنی دو فقره‌ی مشتمل بر «صد لعن» و «صد سلام»، و هیچ اشاره‌ای به فقدان فقره‌ی اوّل و چهارم نمی‌کند.^۲

پس این مطلب، تزویری است آشکار که این نویسنده بارها مرتکب آن شده است.

۲- تزویر دوم این است که نویسنده بارها وانمود کرده فقره‌ی چهارم تزویری است که در قرون اخیر و توسط افراد مزور صورت گرفته است، افرادی

۱. ر.ک: زیارة عاشورا فی المیزان، از صفحہ‌ی ۱۴۳ تا ۲۱۲.
 ۲. «لَمْ يَكُنْ فِي الْفَاطِمَةِ الزِّيَارَةِ الْفَصْلَانِ الَّذَانِ يَكْرَرَانِ مِثْلَ مَرَّةٍ» - مصباح الزائر، صفحہ‌ی ۲۷۸.

که به دنبال ایجاد تنش بین شیعه و سنی هستند؛ در حالی که تمام نسخه‌های موجود از «مصباح الزائر» سید بن طاووس فقره‌ی چهارم را نقل کرده است. آیا جناب «سید بن طاووس» که متوفی سال ۶۶۴ هـ.ق است، مربوط به قرون متأخره بوده؟! و آیا منبع او در نقل این قسمت، نسخه‌های قرن دهم به بعد بوده است؟! ۳- قانون تحقیق - و نه تزویر - این بود که هم موارد مثبت و دارای اهمیت را در پنج نسخه متذکر می‌شد و هم کمبودها و نواقص آن‌ها را؛ لذا در عین اعتراف به اهمیت والای این نسخه‌ها چنین می‌گوییم: «یکی از نکته‌های منفی در این نسخه‌ها نبودن فقره‌ی اول است که در تمام متونی که زیارت عاشورا را نقل کرده‌اند یافت می‌شود و نبودنش در متن این پنج نسخه نمره‌ای منفی به این نسخه‌ها می‌دهد. همچنین نمره‌ی منفی دیگر، نبودن فقره‌ی دوم و سوم است که غیر از این نسخه و نسخه‌ی «سید بن طاووس» در همه‌ی نسخه‌ها و متون مختلفه مثل مصباح و کامل الزیارات و ... نقل شده است. خود «سید بن طاووس» هم متوجه این اشکال بوده است؛ روی همین اساس، دو فقره‌ی دوم و سوم را از «مصباح صغیر» نقل می‌کند.»

۴- تزویر دیگر نویسنده این است که هیچ اشاره‌ای به اشکالات فنی و نسخه‌ای موجود در پنج نسخه‌ی خطی نمی‌کند، در حالی که هر پنج نسخه دچار اشکال‌هایی است که ما از ذکر آن‌ها خودداری کرده و خواننده‌ی گرامی را به کتاب تحقیقی: «المدْاخِلَاتُ الْکَامِلَةُ فِی رَدِّ مُدَّعَی التَّزْوِیرِ» ارجاع می‌دهیم. در این کتاب به صورت مبسوط و محققانه با چشم‌پوشی از مناقشه‌های کوچکی که می‌توان بر آن داشت این مطلب بررسی شده است.

۵- این شخص در بررسی نسخه‌ها به هیچ وجه وجود حالت خفقان و شرائط سخت شیعه که لازمه‌اش تقیه است را ملاحظه نکرده است. ما بعید می‌دانیم این نویسنده تا این حد بی‌اطلاع باشد که نفهمد شیعه در چه زمانی زندگی می‌کرده



و با چه شرایط سختی روبرور بوده است. روی همین حساب برای عدم لحاظ تقیّه، هیچ توجیهی به غیر از «تزور» نویسنده نمی توانیم بیابیم. در یک کلام اگر خواننده‌ی گرامی مجدداً به همه‌ی شواهدی که در این فصل ارائه دادیم مراجعه کند، به موارد تزویر سخن این نویسنده پی خواهد برد.

نکته‌ی دوم: مقایسه‌ی نقل «کامل الزیارات» با «مصباح المتعجّد»

با صرف نظر از اختلاف نسخه‌های جزئی، بین مصباح و کامل الزیارات در تمام نسخه‌های «کامل الزیارات» فقره‌ی چهارم به این نحوه آمده است: «اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ آلَ نَبِيِّكَ بِاللَّعْنِ ثُمَّ الْعَنْ أَعْدَاءَ آلِ مُحَمَّدٍ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ اللَّهُمَّ الْعَنْ يَزِيدَ وَ أَبَاهُ وَ الْعَنْ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ وَ آلَ مَرْوَانَ وَ بَنِي أُمَيَّةَ قَاطِبَةً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». در حالی که باز هم با چشم‌پوشی از اختلاف نسخه‌های جزئی در اکثر نسخه‌های «مصباح کبیر»، «مصباح صغیر» و دیگر منابع، فقره‌ی چهارم این‌گونه است: «اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّي وَابْدَأْ بِهِ أَوَّلًا ثُمَّ الثَّانِي ثُمَّ الثَّالِثَ وَ الرَّابِعَ اللَّهُمَّ الْعَنْ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ خَامِساً وَ الْعَنْ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ وَ ابْنَ مَرْجَانَةَ وَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ شَمْرًا وَ آلَ أَبِي سُفْيَانَ وَ آلَ زِيَادٍ وَ آلَ مَرْوَانَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

آن چه در این مورد می توان گفت:

اولاً: اصل عدم خیانت در هر دو عبارت جاری است و هیچ یک تعارضی با یکدیگر ندارند. بنابراین در خواندن هر دو عبارت، هیچ اشکالی وجود ندارد.

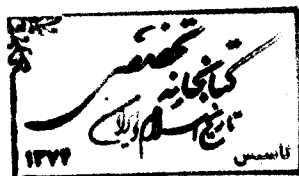
ثانیاً: می توانیم بگوییم: با توجه به این که زیارت عاشورا از دو امام بزرگوار یعنی امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) نقل شده است، ممکن است اختلاف هر دو عبارت، مربوط به نقل هر یک از دو بزرگوار باشد.

تفاوت نسخه‌ها در نقل زیارت عاشورا



ثالثاً: احتمال دارد هر دو عبارت از هر دو امام باشد؛ منتها یکی مربوط به زمان تقیّه باشد (عبارت کامل الزیارات) و دیگری مربوط به غیر زمان تقیّه باشد (عبارت مصباح). همان‌گونه که در بعضی از زیارت‌ها به این نکته اشاره شده و گفته شده که این زیارت مربوط به زمان تقیّه است.^۱

رابعاً: اگر نوبت به سنجش و ترجیح برسد، ترجیح سندی با نقل «مصباح المتهجد» است، زیرا همان‌گونه که مشاهده فرمودید یکی از سندهای مصباح قطعاً صحیح است، در حالی که هیچ یک از دو سند کامل الزیارات صحیح اصطلاحی نیستند.

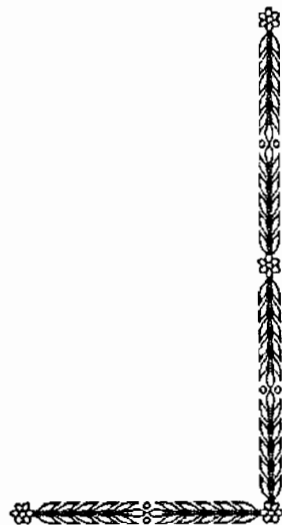
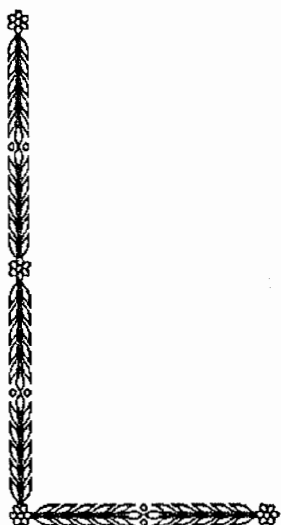


۱. یونس بن ظبیان عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: قلت له جعلت فداك زيارة قبر الحسين (عليه السلام) في حال التقية قال إذا أتيت الفرات فاغتسل ثم ر.ک: کامل الزیارات، صفحه ۲۴۴.





سخن پایانی
«شناسنامه‌ی میزان»



۲- زیارت عاشورا - که همان میزان تشیع است زیارتی است:

۱- حدیثی است قدسی؛ زیرا امام صادق (علیه السلام) آن را از پدرش امام محمد باقر (علیه السلام) و او از سید الساجدین (علیه السلام) و او هم از خود سید الشهداء (علیه السلام) و او از امام مجتبی (علیه السلام) و او از امیرالمؤمنین (علیه السلام) و آن حضرت هم از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و پیامبر هم آن را از فرشته‌ی وحی نقل می‌کند که خداوند قسم یاد فرمود: هر کس با این عبارات حسین (علیه السلام) را زیارت کند زیارتش مقبول بوده و دعایش مستجاب می‌باشد.

۲- زیارت عاشورا نه تنها یک حدیث قدسی، بلکه زیارتی است همراه با ضمانت؛ یعنی شخص رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و شش امام بزرگوار، و نیز جبرئیل امین ضامن شده است که زائر با معرفت زیارتش مقبول، سعیش مشکور، سلامش و اصل و حاجاتش هم برآورده می‌شود. بعد از آن هم خداوند سوگند یاد می‌کند که زائر با خواندن این عبارات‌ها از دور یا نزدیک و خواندن دعای پس از آن، زیارتی مقبول و حاجاتی برآمده داشته باشد.

۳- روایتی است که راویان حدیث آن را از دو امام همام یعنی امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) نقل کرده‌اند و پیشینه‌ی نقل آن را در کتب اصلی راویانی چون: «محمد بن اسماعیل بن بزیع»، «سیف بن عمیره»، «صالح بن عقبه» و یا کتاب «محمد بن خالد الطیالسی» باید جستجو کرد.

۴- این زیارت در کتاب «کامل الزیارات» که یکی از معتبرترین کتاب‌ها در باب زیارات و جزء منابع مرحوم شیخ طوسی در تهذیب و استبصار و نیز مدرک بسیاری از کتب بعدی می‌باشد، نقل شده است. «کامل الزیارات» کتابی است که به





تعبیر نجاشی همه‌ی خوبی‌ها در نویسنده‌ی آن جمع بوده و کتاب‌های زیبایی هم داشت.^۱ این کتاب، چنان است که نویسنده‌اش ملتزم می‌شود که - حداقل به نقل مستقیم - از راوی ضعیف، نقل روایت نکند.

۵- زیارت عاشورا زیارتی است که «شیخ الطائفه»، آن را زمانی که در اوج مقام علمی به سر می‌برد در کتاب «مصباح کبیر» و آن‌گاه در «مصباح صغیر» آورده است. کتابی که جزء ارزشمندترین کتاب‌ها در موضوع خودش بوده و اصل، مرجع، مقتدا و اسوه‌ی دیگر کتاب‌ها در باب ادعیه و زیارت‌ها بوده است.

۶- زیارت عاشورا با چهار و بلکه پنج سند نقل شده و همین تعداد سند، ارزش والایی به آن داده است. علاوه بر این که یک سند از سه سند مصباح قطعاً صحیح بود و اسناد دیگر را هم اگر در آن حد معتبر نشمریم، لااقل می‌تواند در حد حدیث حسن به شمار آید و یا این که شاهد و مؤیدی بر آن سند صحیح باشند. علاوه بر این که با توجه به روایاتی که از راویان زیارت عاشورا آورده‌ایم روشن می‌شود که این گروه از راویان جزء شیعیان مخلص، قابل تحسین و فداکاری بوده‌اند که ناب‌ترین میراث توحیدی ولایی شیعه توسط آنان روایت شده است.

۷- زیارت عاشورا زیارتی است که تمام مضامین آن علاوه بر این که با قرآن منطبق است، متواتر معنوی بوده و معارف آن میزان و معیار تشیع است.

۸- زیارت عاشورا زیارتی است که علاوه بر آن دو کتاب یاد شده در منابع مُتَقَن و معتبری مثل «مزار کبیر»، «مزار شهید اول»، «ذخیره الآخرة»،^۲ «نزهة الزاهد»،^۳ «بلد الأمين»، «خبة الأمان»،^۴ «مصباح الزائر»،^۵ «منهاج الصّلاح»،^۶ «بحار الانوار»، «شُحْفة الزائر»، «زاد المعاد»، «مفاتیح الجنان» و... روایت شده است.

۱. رجال نجاشی، رقم ۳۱۸.

۲. تألیف: «علی بن محمد بن سبزواری» از علمای قرن ششم.

۳. تألیف دانشمندی در قرن ششم.

۴. تألیف: «مصباح کفعمی».

۵. تألیف: «سید بن طاووس».

۶. تألیف: «علامه مجلسی».

۹- زیارت عاشورا زیارتی است که بسیاری از فقهای بزرگ بر آن شرح نوشته و یا این که در مورد کیفیت قرائت آن مطالبی بیان فرموده اند.

۱۰- زیارت عاشورا زیارتی است که دانشمندان علوم اسلامی اعم از «رجالی»، «فقیه»، «فیلسوف»، «عارف»، «متکلم» و «محدث»، نه تنها آن را در روز عاشورا قرائت می کرده و دیگران را هم دعوت به خواندنش می کردند، بلکه مداومت بر آن داشته و دیگران را هم به مداومت آن سفارش می کرده اند. به عنوان نمونه می توان از شخصیت هایی چون: فقیه و اصولی بزرگوار مرحوم «شیخ انصاری» و علامه ی بزرگ، فیلسوف و فقیه بی بدیل مرحوم «شیخ محمد حسین اصفهانی» نام برد.^۱

۱۱- زیارت عاشورا زیارتی است که تأییدات غیبیه اش ما را بی نیاز از بررسی سندی می کند، و به فرمایش آیت الله زنجانی (دامت برکاته) که فقیه ی دقیق و رجالی صاحب مبنا هستند و کمال دقت را در نقل مستند و متصل حکایات و کرامت دارند، تأییدات غیبی های که به طرق معتبره به ما رسیده به تنهایی دلیل بر اعتبار این زیارت است.^۲

۱۲- زیارت عاشورا، زیارتی است که هم تعبیر ملکوتی و هم نحوه ی چینش جمله های آن نشان می دهد که ساخته و پرداخته ی یک بشر معمولی نیست. زیارتی است که «سلام» را با «لعن»، «سَلِّمْ لِمَنْ سَأَلَكُمْ» را با «حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ»، «وَلِي لِمَنْ وَالَاكُمْ» را با «عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاكُمْ»، «موالات» پیامبر (صلی الله علیه وآله) و اهل بیت (علیهم السلام) را با «برائت» از دشمنان آن ها، در کنار هم مطرح می کند تا حقیقت دین که «حَبُّ فِي اللَّهِ» و «بَغْضٌ فِي اللَّهِ» است بر همگان روشن شود.^۳

۱. ر.ک: زندگانی شیخ انصاری، صفحه ی ۹۰- زیارة عاشورا و آثارها العجیبة، صفحه ی ۷۰، ۸۵ و ...

۲. ایشان در پاسخ پرسشی در مورد سند زیارت عاشورا فرموده اند: «بَقِصُ النَّظَرِ عَنِ التَّأْيِيدِ الْعِيبِيَةِ الْوَارِدَةِ بِطَرُقٍ مُعْتَبَرَةٍ حَوْلَ زِيَارَةِ عَاشُورَا وَ الَّتِي بِرَأْسِهَا ذِكْرٌ عَلَى إِعْتِبَارِ هَذِهِ الزِّيَارَةِ الشَّرِيفَةِ فَإِنَّ السَّنَدَ الْمَذْكُورَ فِي الْمِصْبَاحِ الْمَتَّجِدِ فِي ذِيْلِ هَذِهِ الزِّيَارَةِ سَنَدٌ صَحِيحٌ».

۳. ر.ک: بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ی ۲۳۶ به بعد.



زیارتی است که آدمی را از کوری (دشمن آل الله بودن) و از یک چشمی (هم اهل بیت را دوست داشتن و هم محبّ برخی از دشمنان آنان بودن) رهایی می‌بخشد و او را بصیر و بینای کامل می‌کند.^۱

زیارتی است که ذره‌ای محبّت از دشمنان خدا در وجود آدمی باقی نمی‌گذارد، که اگر کسی ذره‌ای از محبّت آن‌ها را در دل راه دهد، وارد بهشت نمی‌شود.^۲

زیارتی است که نشان می‌دهد دو محبّت در یک دل نمی‌گنجد.^۳

زیارتی است که بالعن بر بنیان‌گذاران و زمینه‌سازان اولیه‌ی ظلم بر اهل بیت، بهترین تحلیل تاریخی را از ریشه‌ی حادثه‌ی عاشورا ارائه می‌دهد.

بنیان‌گذاران فاجعه‌ی عاشورا همان: «أَوَّل»، «ثانی»، «ثالث» و «رابع»، همان «صَنَمی قریش»،^۴ همان «او ثانی اربعه»،^۵ همان «ابوالفصیل»، «رُمع»، «نَعَثَل» و «معاویه»^۶ و همان «تیمی»، «عدوی»، «فعلان» و «معاویه»^۷ هستند که ریشه و اساس تمام آن ظلم‌ها، بودند.^۸

زیارت عاشورا، زیارت برقراری تعادل بین جاذبه و دافعه (صد سلام و صد لعن) است. زیارت عاشورا فقط یک زیارت معمولی نیست، بلکه جهاد با زبان است. آن هم در برابر کسانی که با دست و زبان به جنگ امام آمدند «قَتَلَ اللَّهُ مَنْ»

۱. «رَجُلًا قَدِمَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أُحِبُّ فُلَانًا وَ سَمَى بَعْضُ أَعْدَائِهِ فَقَالَ (عليه السلام) أَمَّا الْآنَ فَأَنْتَ أَعُوْرُ قَائِمًا أَنْ تَغْمَى وَ إِمَّا أَنْ تُبْصِرَ». بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه‌ی ۵۸.

۲. «حَقِيقٌ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يُدْخَلَ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ حُبِّهَا». بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه‌ی ۵۷.

۳. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ»، فَيُحِبُّ بِهِذَا وَ يُبْغِضُ بِهِذَا فَأَمَّا مُحِبُّنَا [مُحِبُّنَا] فَيُخْلِصُ الْحَبَّ لَنَا كَمَا يَخْلُصُ الذَّهَبُ بِالْثَّارِ لَا كَدَّرَ فِيهِ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ حُبَّنَا فَلْيَمْتَحِنْ قَلْبُهُ فَإِنْ شَارَكَهُ فِي حُبِّنَا حُبٌّ عَدُوْنَا فَلَيْسَ مِنَّا وَ لَسْنَا مِنْهُ وَ اللَّهُ عَدُوُّهُمْ وَ جَبْرِئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ اللَّهُ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ. بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه‌ی ۵۱.

۴. بحار الانوار، جلد ۳۰، صفحه‌ی ۳۸۱ و ۳۹۲. ۵. بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه‌ی ۵۸.

۶. بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه‌ی ۵۸. ۷. بحار الانوار، جلد ۳۰، صفحه‌ی ۳۹۷.

۸. «هُمَا أَوَّلُ مَنْ ظَلَمْنَا حَقًّا وَ أَخَذَا مِيرَاتِنَا، وَ جَلَسَا مَجْلِسًا كُنَّا أَحَقُّ بِهِ مِنْهُمَا، لَا عَفْرَ اللَّهُ لَهُمَا وَ لَا رَحْمَهُمَا، كَافِرَانِ، كَافِرٌ مَنْ تَوَلَّاهُمَا». تهذیب، جلد ۴، صفحه‌ی ۱۴۵ بحار الانوار، جلد ۳۰، صفحه‌ی ۳۸۱.

قَتَلَكَ بِالْأَيْدِي وَالْأَلْسُن»^۱. امر به معروف و نهی از منکر است. احیاء معالم دین، و از بزرگ‌ترین و شعائر الهیه است. دعوت به سوی خدا یعنی به سوی همه‌ی زیبایی‌ها و پرهیز از همه‌ی زشتی‌ها است. این زیارت «موعظه» است و «نصیحت» تا مبادا گروهی در تشخیص حق از باطل دچار اشتباه شوند.

زیارت عاشورا زیارت «مقاومت» است. زیارت «صبر» و «پایداری» و «استقامت» است. این زیارت‌نامه اعلام حیات دین در جامعه و اعلام آمادگی برای برخورد با کجی‌ها است.

زیارت عاشورا اعلام تسلیم است، زیرا زیارتی است که با «سلام» شروع و با «سلام» هم پایان می‌پذیرد. در متن زیارت علاوه بر سلام‌های متعدده زائر صد بار سلام می‌دهد. زیارت‌نامه‌ای است که در آن دو بار «سَلِّمْ لِمَنْ سَأَلَكَمُ» آمده و این همه سلام برای این که «تسلیم» خود را نشان دهد، چرا که سلام بی تسلیم، معنایی ندارد.

در زیارت عاشورا هم عرفان ناب مشاهده می‌شود «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى عَظِيمِ رَزَقِيَّتِي» و هم مبارزه، هم تحلیل صحیح تاریخی ارائه می‌شود و هم مسیر آینده‌ی شیعه که با قیام «إِمَامٍ مَنصُورٍ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله)» و «إِمَامٍ هُدًى ظَاهِرٍ نَاطِقٍ بِالْحَقِّ» ترسیم شده است.

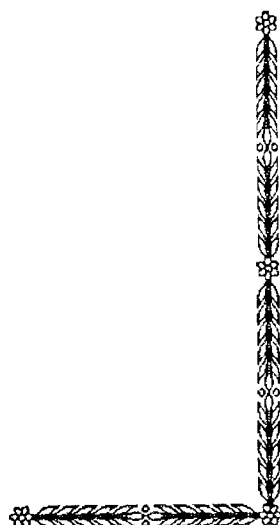
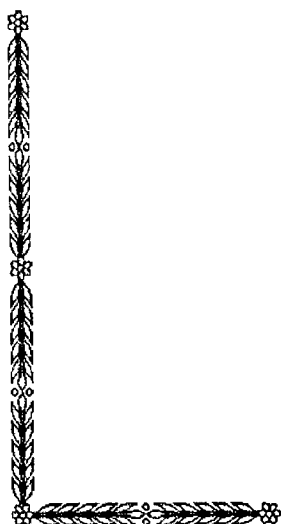
در زیارت عاشورا «توحید» و «ولایت» با یکدیگر عجین شده‌اند: «أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْكُمْ بِمُؤَالَاتِكُمْ وَ مُؤَالَاتِهِمْ وَ الْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَ مِنَ النَّاصِبِينَ لَكُمْ الْحَرْبَ».

با توجه به این مطالب است که زیارت عاشورا را «میزان تشیع» می‌دانیم، و از همین رو است که برای تأمل و مناقشه در سند یا متن آن هم هیچ توجیهی جز بی‌انصافی و یا بی‌اطلاعی نمی‌توان داشت.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَ آخِرًا



پی نوشت



پی نوشت شماره‌ی ۱: روایت‌هایی از «محمد بن خالد الطیالسی» (ص ۱۵۳)

۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الطَّيَالِسِيِّ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَبَّنَا وَ الْعِلْمُ ذَاتُهُ وَ لَا مَعْلُومٌ وَ السَّمْعُ ذَاتُهُ وَ لَا مَسْمُوعٌ وَ الْبَصَرُ ذَاتُهُ وَ لَا مُبْصَرٌ وَ الْقُدْرَةُ ذَاتُهُ وَ لَا مَقْدُورٌ فَلَمَّا أَحْدَثَ الْأَشْيَاءَ وَ كَانَ الْمَعْلُومُ وَقَعَ الْعِلْمُ مِنْهُ عَلَى الْمَعْلُومِ وَ السَّمْعُ عَلَى الْمَسْمُوعِ وَ الْبَصَرُ عَلَى الْمُبْصَرِ وَ الْقُدْرَةُ عَلَى الْمَقْدُورِ قَالَ قُلْتُ فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ مُتَحَرِّكًا قَالَ فَقَالَ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ إِنَّ الْحَرَكَهَ صِفَةٌ مُحْدَثَةٌ بِالْفِعْلِ قَالَ قُلْتُ فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ مُتَكَلِّمًا قَالَ فَقَالَ إِنَّ الْكَلَامَ صِفَةٌ مُحْدَثَةٌ لَيْسَتْ بِأَزَلِيَّةٍ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَا مُتَكَلِّمًا.^۱

۲- به نقل احتجاج طبرسی، جناب «محمد بن خالد الطیالسی» خطبه‌ی غدیریه نبی خاتم (صلی الله علیه وآله) را با ذکر سند از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند.^۲

۳- علامه‌ی بحرانی در حلیة الأبرار روایتی بسیار شریف و مفصل را از

۱. ابوبصیر می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: خدای عزوجل همیشه پروردگار ما و علم عین ذاتش بوده، آن‌گاه که معلومی وجود نداشت؛ شنیدن عین ذاتش بوده؛ زمانی که شنیده شده‌ای وجود نداشت؛ بینایی عین ذاتش بود؛ آن‌گاه که دیده شده‌ای وجود نداشت؛ قدرت عین ذاتش بوده، زمانی که مقدوری نبود. پس چون اشیاء را پدید آورد و معلوم موجود شد، علمش بر معلوم منطبق گشت، و شنیدنش بر شنیده شده، و بینایش بر دیده شده، و قدرتش بر مقدور. ابوبصیر گوید: عرض کردم: پس خدا همیشه متحرک است؟! فرمود: خدا برتر از آن است، حرکت صفتی است که با فعل بوجود می‌آید. عرض کردم: پس خدا همیشه متکلم است؟! فرمود: کلام صفتی است پدید شونده، ازلی و قدیم نیست، خدای بود و متکلم نبود.

کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۰۷، حدیث ۱ (کتاب التوحید، باب صفات الذات) / جهت شرح این حدیث شریف مراجعه کنید به: شرح اصول کافی ملاصدرا، صفحه‌ی ۲۷۴ - الحاشیه علی اصول کافی، ملا رفیع الدین نائینی، صفحه‌ی ۳۵۷ و تعلیق‌های مرحوم میرداماد بر اصول کافی، صفحه‌ی ۲۳۹. ایشان از این حدیث شریف و احادیث دیگر باب صفات الذات این‌گونه تعبیر می‌کند: «هذه الاحادیث الشریفة تنطق بصریح کنه الحکمة الحققة...» و نیز ر.ک: مرآة العقول، جلد ۲، صفحه‌ی ۹. ۲. ر.ک: الاحتجاج، جلد ۲، صفحه‌ی ۶۷.

«محمد بن خالد الطيالسی» در وصف خلقت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)

و خاندان پاکش نقل می کند:

مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدِ الطَّيَالَسِيِّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ بِإِسْنَادِهِمَا عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ (عليه السلام): يَا جَابِرُ! كَانَ اللَّهُ وَ لَا شَيْءَ غَيْرُهُ وَ لَا مَعْلُومٌ وَ لَا مَجْهُولٌ فَأَوَّلُ مَا ابْتَدَأَ مِنْ خَلْقٍ خَلَقَهُ أَنْ خَلَقَ مُحَمَّدًا (صلی الله علیه وآله) وَ خَلَقْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَعَهُ مِنْ نُورِهِ وَ عَظَمَتِهِ فَأَوْفَقْنَا أَظِلَّةَ خَضِرَاءَ بَيْنَ يَدَيْهِ حَيْثُ لَا سَمَاءَ وَ لَا أَرْضَ وَ لَا مَكَانَ وَ لَا لَيْلَ وَ لَا نَهَارَ وَ لَا شَمْسَ وَ لَا قَمَرَ يَفْصِلُ نُورَنَا مِنْ نُورِ رَبَّنَا كَشَعَاعِ الشَّمْسِ مِنَ الشَّمْسِ نُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَى وَ نُقَدِّسُهُ وَ نَحْمَدُهُ وَ نَعْبُدُهُ حَقَّ عِبَادَتِهِ ثُمَّ بَدَأَ اللَّهُ تَعَالَى عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَخْلُقَ الْمَكَانَ فَخَلَقَهُ وَ كَتَبَ عَلَى الْمَكَانِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَصِيَّهُ بِهِ أَيَّدْتُهُ وَ نَصَرْتُهُ ثُمَّ ... ثُمَّ قَالَ لِمُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله) وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي وَ عَلُوُّ شَأْنِي لَوْلَاكَ وَ لَوْ لَا عَلَيَّ وَ عِثْرَتُكُمَا الْهَادُونَ الْمَهْدِيُّونَ الرَّاشِدُونَ مَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ وَ لَا الْمَكَانَ وَ لَا الْأَرْضَ وَ لَا السَّمَاءَ وَ لَا الْمَلَائِكَةَ فَنَحْنُ أَوَّلُ خَلْقِ اللَّهِ وَ أَوَّلُ خَلْقِ عَبْدِ اللَّهِ وَ سَبَّحَهُ وَ نَحْنُ سَبَبُ خَلْقِ الْخَلْقِ وَ سَبَبُ تَسْبِيحِهِمْ وَ عِبَادَتِهِمْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْآدَمِيِّينَ فَبِنَا عَرَفَ اللَّهُ وَ بِنَا وَحَّدَ اللَّهُ وَ بِنَا عَبْدَ اللَّهِ وَ بِنَا أَكْرَمَ اللَّهُ مِنْ أَكْرَمٍ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِهِ وَ بِنَا أَثَابَ مَنْ أَثَابَ وَ بِنَا عَاقَبَ مَنْ عَاقَبَ ...»^۱

ب
۳۰
}

۱. امام باقر (علیه السلام) فرمود: ای جابر! خدای عزوجل بود و غیر از او چیزی دیگری نبود، نه معلومی و نه مجهولی. پس اولین چیزی که ابتدا به خلق کرد محمد (صلی الله علیه وآله) بود و ما اهل بیت را همراه او از نور و عظمت خود خلق نمود. آن گاه خداوند ما را تحت شعاع سبز رنگی در مقام قرب خود قرار داد. در زمانی که نه آسمانی بود، نه زمینی و نه مکانی، نه شبی بود و نه روزی، نه خورشیدی و نه ماهی. نور ما همچون شعاع خورشید که از خورشید فاصله می گیرد، از نور خداوند جدا شد. ما همواره مشغول تسبیح، تقدیس حق بودیم. او را حمد می کردیم و حق عبادتش را به جا می آوردیم. سپس خدای عزوجل شروع به خلق مکان کرده و آن را خلق نمود. در مکان این گونه نوشت: خدایی غیر از الله نیست، محمد رسول او است. علی (علیه السلام)، امیر مؤمنان و جانشین



۴- مرحوم شیخ مفید در امالی چنین آورده است: «قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو غَالِبٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الزُّرَّارِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ أَخْبَرَنِي عَمِّي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ سُلَيْمَانَ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ الطَّيَالِسِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَلَاءُ بْنُ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ (عليه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا - فَقَالَ (عليه السلام) يُؤْتَى بِالْمُؤْمِنِ الْمُذْنِبِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُقَامَ بِمَوْقِفِ الْحِسَابِ - فَيَكُونُ اللَّهُ تَعَالَى هُوَ الَّذِي يَتَوَلَّى حِسَابَهُ لَا يُطْلَعُ عَلَى حِسَابِهِ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ - فَيَعْرِفُهُ ذُنُوبُهُ حَتَّى إِذَا أَقَرَّ بِسَيِّئَاتِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلْكَتَبَةِ بَدِّلُوهَا حَسَنَاتٍ وَ أَظْهَرُوهَا لِلنَّاسِ فَيَقُولُ النَّاسُ حِينَئِذٍ أَمَا كَانَ لِهَذَا الْعَبْدِ وَاحِدَةٌ ثُمَّ يَأْمُرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ فَهَذَا تَأْوِيلُ الْآيَةِ وَ هِيَ فِي الْمُذْنِبِينَ مِنْ شِيعَتِنَا خَاصَّةً»^۱

محمد (صلی الله علیه و آله) است. به وسیلهی او رسول خود را یاری و نصرت می‌کنم ... سپس به محمد (صلی الله علیه و آله) گفت: قسم به عزت و جلال و بلندی شأنم اگر تو و علی و عترت تو نبودند، آنانی که هدایت‌کننده‌ای، هدایت شده و ارشاد‌کننده‌ی خلق به سوی من هستند، هرگز بهشت و جهنم، مکان و زمین، و آسمان و ملائکه را خلق نمی‌کردم ... پس ما اولین مخلوق خداوند هستیم. اولین کسی هستیم که خدا را عبادت کرده و تسبیحش نمود. ما سبب خلق مخلوقات و سبب تسبیح و عبادت همه‌ی آن‌ها، از جمله ملائکه و انسان‌ها هستیم. به واسطه‌ی ما خداوند شناخته شد؛ به واسطه‌ی ما وحدانیت خداوند معرفی شد؛ به واسطه‌ی ما خداوند عبادت شد و به واسطه‌ی ما است که خداوند بندگانی را که مورد اکرام قرار داده، اکرام نمود. اگر کسی به ثواب‌کردار خویش رسید به واسطه‌ی ما بود و اگر هم کسی به عقوبت‌کردار زشتش مجازات شد به واسطه‌ی ما بود. - حلیه الابرار، جلد ۱، صفحه‌ی ۹ به بعد - بحار الانوار، جلد ۲۵، صفحه‌ی ۱۷.

۱. محمد بن مسلم می‌گوید: از امام باقر (علیه السلام) در مورد این سخن خداوند سؤال کردم که آمده است: «که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدل می‌کند و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است». امام فرمود: روز قیامت مؤمن گنه‌کار را در موقف حساب حاضر می‌کنند. خداوند خودش حساب او را به عهده می‌گیرد و کسی را از اعمالش با خبر نمی‌کند. خداوند گناهانش را به او معرفی می‌کند تا این‌که در محضر خداوند به گناهانش اقرار می‌کند. خداوند به کاتبان اعمال می‌فرماید: گناهانش را تبدیل به حسنه کرده و آن حسنات را برای مردم آشکار کنید. در این هنگام مردم با تعجب می‌گویند: یعنی این شخص حتی یک خطا و گناه هم نداشته؟! آن‌گاه خداوند عز و جل به او امر می‌کند که وارد بهشت شود. پس ای محمد بن مسلم! این مطلب تأویل آیه‌ی شریفه است و این آیه در مورد گناهکاران از شیعیان خاص ما می‌باشد.

الامالی، صفحه‌ی ۲۹۸، سلسله مؤلفات المفید، جلد ۱۳ - بشاره المصطفی، صفحه‌ی ۱۴۸.



۵- همچنین شیخ مفید می‌فرماید: «قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو غَالِبٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الزُّرَّارِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي عَلِيُّ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ الطَّيَالِسِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي الْعَلَاءُ بْنُ رَزِينَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ (عليه السلام) يَقُولُ لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ بِطَاعَةِ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَ لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ بِفِرْيَةِ بَاطِلٍ عَلَى اللَّهِ وَ لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ بِجُحُودِ شَيْءٍ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ.»^۱

۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ قُلُوبِهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الطَّيَالِسِيِّ عَنْ الْمُنْذِرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ السُّنْدِيِّ، عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ مَالِكِ الْجُهَنِيِّ، عَنْ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فَوَجَدْتُهُ مُتَفَكِّرًا يَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لِي أَرَاكَ مُتَفَكِّرًا تَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ أَرَعْبَةً مِنْكَ فِيهَا فَقَالَ لَا وَاللَّهِ مَا رَعِبْتُ فِيهَا وَلَا فِي الدُّنْيَا يَوْمًا قَطُّ وَلَكِنِّي فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وَلَدِي هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مُلِئْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَمْ تَكُونُ الْحَيْرَةُ وَ الْغَيْبَةُ قَالَ سِتَّةَ أَيَّامٍ أَوْ سِتَّةَ أَشْهُرٍ أَوْ سِتَّةَ سِنِينَ فَقُلْتُ وَ إِنَّ هَذَا لَكَائِنْ فَقَالَ نَعَمْ كَمَا أَنَّهُ مَخْلُوقٌ وَ أَنِّي لَكَ بِهَذَا الْأَمْرِ يَا أَصْبَغُ أَوْلَيْكَ خِيَارُ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَعَ خِيَارِ أَبْرَارِ هَذِهِ الْعِزَّةِ فَقُلْتُ ثُمَّ مَا يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ فَإِنَّ لَهُ بَدَءَاتٍ وَ إِزَادَاتٍ وَ غَايَاتٍ وَ نِهَايَاتٍ.»^۲

۱. دینی نیست برای کسی که از معصیت‌کار طاعت کند. دینی نیست برای کسی که علیه خداوند سخن باطل و افترا بی را بر زبان جاری کند و دینی نیست برای کسی که نشان‌های از نشانه‌ی خداوند را انکار نماید.

الامالی، صفحه‌ی ۳۰۸ و ۳۰۹.

۲. اصبح بن نباته می‌گوید: نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفتم و دیدم به زمین خیره شده و مشغول



۷- مُحَمَّدٌ بْنُ خَالِدِ الطَّيَالِسِيِّ، عَنِ فَضْلِ [الْفَضِيلِ] بْنِ عُثْمَانَ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ اتَّقُوا اللَّهَ وَعَظِّمُوا اللَّهَ وَعَظِّمُوا رَسُولَهُ (صلى الله عليه وآله) وَلَا تَفْضِلُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) أَحَدًا فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ فَضَّلَهُ وَأَجْبَأَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ حُبًّا مُقْتَصِدًا وَلَا تَغْلُوا وَلَا تَفَرَّقُوا وَلَا تَقُولُوا مَا لَا نَقُولُ فَإِنَّكُمْ إِنْ قُلْتُمْ وَقُلْنَا مِثْمَ وَمِثْنَا ثُمَّ بَعَثَكُمْ اللَّهُ وَبَعَثْنَا فَكُنَّا حَيْثُ يَشَاءُ اللَّهُ وَكُنْتُمْ»^۱

۸- مُحَمَّدٌ بْنُ خَالِدِ الطَّيَالِسِيِّ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) تَصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ الَّذِي عِنْدَكُمْ الَّذِي تُسَمُّونَهُ مَسْجِدَ السَّهْلَةِ وَنَحْنُ نُسَمِّيهِ مَسْجِدَ الثَّرَى قُلْتُ إِنِّي لَا صَلِّي فِيهِ جُعِلَتْ فِدَاكَ قَالَ أَتَيْتِهِ فَإِنَّهُ لَمْ يَأْتِهِ مَكْرُوبٌ إِلَّا فَرَجَ اللَّهُ كُرْبَتَهُ أَوْ قَالَ قَضَى حَاجَتَهُ وَفِيهِ زَبْرَجَدَةٌ فِيهَا صُورَةٌ كُلِّ نَبِيٍّ وَكُلِّ وَصِيٍّ^۲

تفکر است. گفتیم یا امیرالمؤمنین چرا به زمین خیره شده‌اید و فکر می‌کنید؟! آیا به زمین رغبتی پیدا کرده‌اید؟! فرمود: به خدا قسم این گونه نیست. نه به این زمین رغبتی پیدا کردم و نه هرگز مشتاق دنیا شده‌ام. مشغول تفکر در مورد مولودی بودم که از نسل یازدهم من به دنیا خواهد آمد. نامش «مهدی» است. زمین را پر از عدل و قسط می‌کند همان‌گونه که از جور و ستم پر شده است. برای او سرگشتگی و غیبتی است. اقوامی در آن زمان دچار گمراهی می‌شوند و اقوام دیگری نیز راه هدایت در پی می‌گیرند. گفتیم: ای امیرالمؤمنین! مقدار این غیبت و سرگشتگی چقدر است؟ فرمود: شش روز، یا شش ماه یا شش سال. گفتیم: آیا این اتفاق حتمی است؟ فرمود: بله، این مطلب قطعی است، همان‌گونه که خلق شدن او قطعی می‌باشد. بعد امام فرمود: ای اصیغ تو را چه به این کار؟! (تو جزء یاران مهدی نیستی) آنان برگزیدگان این امت هستند که همراه نیکان عترت پیامبر خواهند بود. گفتیم بعد از آن چه می‌شود؟ امام فرمود: سپس خداوند آن‌چه را بخواهد انجام می‌دهد. همانا برای او اراده‌ها و اهدافی است. -الاختصاص، صفحه ۲۰۹.

۱. محمد بن خالد طایلسی از فضل بن عثمان نقل می‌کند که: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: تقوای الهی داشته باشید. خدا و رسول او را تعظیم نمایید و کسی را بر رسول خدا برتری ندهید. چرا که خدای عز و جل او را بر همگان فضیلت و برتری داده است. اهل بیت پیامبرتان را دوست داشته باشید، محبتی که به دور از افراط و تفریط باشد. در این محبت غلو و زیاده‌گویی نکنید و از یکدیگر متفرق نشوید، و آن‌چه که ما نمی‌گوییم شما هم نگوئید (جایگاهی که ما برای خود قائل نیستیم، به ما نسبت ندهید). پس اگر شما حرف خود را بزنید، روزی همه خواهیم مرد و در محضر خداوند حاضر خواهیم شد. آن‌گاه ما جایگاه خود را خواهیم داشت و شما هم کفیر افترا و غلو خود را خواهید دید. -قرب الاسناد، صفحه ۷۴. -بحار الانوار، جلد ۲۵، صفحه ۲۶۹.

۲. به نقل از محمد بن خالد طایلسی، علاء بن رزین می‌گوید: امام صادق (علیه السلام) به من فرمود:



۹- مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ الطَّيَالِسِيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي (عليه السلام)، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ بِمَ يُعْرِفُ الْإِمَامُ قَالَ فَقَالَ بِخِصَالٍ أَمَّا أَوَّلُهَا فَإِنَّهُ بِشَيْءٍ قَدْ تَقَدَّمَ مِنْ أَبِيهِ فِيهِ بِإِشَارَةٍ إِلَيْهِ لِتَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةٌ وَيُسْأَلَ فِيْجِيبُ وَإِنْ سَكَتَ عَنْهُ ابْتَدَأَ وَيُخْبِرُ بِمَا فِي غَدٍ وَيَكَلِّمُ النَّاسَ بِكُلِّ لِسَانٍ ثُمَّ قَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أُعْطِيكَ عَلَامَةً قَبْلَ أَنْ تَقُومَ. فَلَمْ أَلْبَثْ أَنْ دَخَلَ عَلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ فَكَلَّمَهُ الْخُرَاسَانِيُّ بِالْعَرَبِيَّةِ فَأَجَابَهُ أَبُو الْحَسَنِ (عليه السلام) بِالْفَارِسِيَّةِ فَقَالَ لَهُ الْخُرَاسَانِيُّ وَاللَّهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا مَنَعَنِي أَنْ أَكَلِّمَكَ بِالْخُرَاسَانِيَّةِ غَيْرُ أَنِّي ظَنَنْتُ أَنَّكَ لَا تُحْسِنُهَا فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ إِذَا كُنْتُ لَا أَحْسِنُ أُجِيبُكَ فَمَا فَضْلِي عَلَيْكَ ثُمَّ قَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ كَلَامُ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ وَلَا طَيْرٍ وَلَا بَهِيمَةٍ وَلَا شَيْءٍ فِيهِ الرُّوحُ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ هَذِهِ الْخِصَالُ فِيهِ فَلَيْسَ هُوَ بِإِمَامٍ»^۱

۳
۲
۱

در مسجدی که شما آن را به مسجد «سهله» می‌نامید و ما آن را مسجد «ثری» می‌نامیم، نماز می‌خوانید؟ گفتم فدای شما شوم من مقید هستم که در آن جا نماز بخوانم. امام فرمود: «به آن جا برو. چرا که هیچ غم‌دیده‌ای به آن جا نمی‌رود مگر این که خداوند غبار غم از چهره‌اش می‌زداید». یا گفت: «خداوند حوائجش را برآورده می‌سازد». در آن مسجد زبرجدی است که صورت هر پیامبر و هر وصیی در آن حک شده است. -قرب الاسناد، صفحه ۷۴- وسائل الشیعة، جلد ۵، صفحه ۲۶۸.

۱. ابوبصیر می‌گوید: به امام عرض کردم فدای شما شوم! امام به چه چیزی شناخته می‌شود؟ فرمود: «به خصلت‌هایی. به وجود نشان‌های که قبلاً پدرش در این باب داده است تا با این نشانه حجت بر مردم باشد. پاسخ هر سؤالی را می‌داند. اگر دیگران از سؤال نکردند، به علم غیب از سؤال قلبی آن‌ها خبر می‌دهد. از فردا خبر می‌دهد. با هر زبانی هم با مردم سخن می‌گوید». سپس امام به من فرمود این ابامحمد! قبل از آن که بلند شوی علامتی به تو از امامت خود می‌دهم. مدت زیادی نگذشت که مردی از اهل خراسان وارد شد و به زبان عربی با امام تکلم کرد و امام هم پاسخ او را به زبان فارسی داد. مرد خراسانی -که تعجب کرده بود- گفت: فدای شما شوم تنها چیزی که باعث شد به زبان فارسی صحبت نکنم، این بود که گمان می‌کردم از این زبان آگاهی ندارید! امام فرمود: سبحان الله اگر نتوانم جوابت را به زبان خراسانی بدهم پس چه فضلی بر تو دارم؟! سپس امام به من فرمود ای ابامحمد! همانا سخن احدی از انسان‌ها، پرندگان، حیوانات و هیچ چیزی که دارای روح است از امام مخفی نمی‌ماند. پس کسی که این خصلت‌ها را ندارد امام نیست. -قرب الاسناد، صفحه ۱۴۶- کافی، جلد ۱، صفحه ۲۸۵.



پی نوشت شماره ی ۲: توضیحی در مورد «قرب الإسناد» (ص ۱۵۴)
(با توجه به این که این قسمت تخصصی است، نیازی به ترجمه ی آن وجود ندارد)

الف) قُرب الإسناد حمیری:

۱- مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی در الذریعة هفت کتاب را به عنوان «قرب الاسناد» نام می برد و می فرماید:

قُربُ الإسناد: مَجْمُوعٌ مِنَ الْأَخْبَارِ الْمُسَنَّدَةِ إِلَى الْمَعْصُومِ (عليه السلام) لِقَلَّةِ وَسَائِطِهِ، وَقَدْ كَانَ الْأَسْنَادُ الْعَالِ عِنْدَ الْقَدَمَاءِ مِمَّا يَشُدُّ لَهُ الرَّحَالُ، وَيَتَّبِعُ بِهِ أَعْيُنُ الرَّجَالِ، وَلِذَا أَفْرَدُوهُ بِالتَّصْنِيفِ، جَمَعَ مِنْهُمْ شَيْخُ الْقُمِيِّينَ أَبُو الْعَبَّاسِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَالِكِ بْنِ جَامِعِ الْحَمِيرِيِّ، سَمِعَ مِنْهُ أَهْلُ الْكُوفَةِ فِي سِنَةِ ثَيْفٍ وَتِسْعِينَ وَمِائَتَيْنِ، وَقَدْ جَمَعَ الْأَسَانِيدَ الْعَالِيَةَ إِلَى كُلِّ إِمَامٍ فِي جُزْءٍ، وَالْمَوْجُودُ مِنْهَا بَعْضٌ وَهُوَ قُربُ الإسنادِ إِلَى الصَّادِقِ (عليه السلام)، وَقُربُ الإسنادِ إِلَى الرِّضَا (عليه السلام)، وَسَائِرُ الْأَجْزَاءِ لَا عَيْنَ مِنْهَا وَلَا أَثَرَ فِعْلًا، وَذَكَرَ النَّجَاشِيُّ بَعْضَ الْأَجْزَاءِ الْأَخِيرِ أَيْضًا، وَهُوَ قُربُ الإسنادِ إِلَى أَبِي جَعْفَرِ الْجَوَادِ (عليه السلام) وَقُربُ الإسنادِ إِلَى صَاحِبِ الْأَمْرِ (عليه السلام) لِكِنَّهُ أَهْمَلْ ذَكَرَ قُربُ الإسنادِ إِلَى الْكََاظِمِ وَالصَّادِقِ (عليهما السلام) وَهُمَا أَيْضًا مَوْجُودَانِ بِحَمْدِهِ تَعَالَى وَهُوَ مِمَّا يَنْقُلُ عَنْهُ فِي الْبَحَارِ مُعْتَقِدًا أَنَّهُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، كَمَا صَرَّحَ بِهِ النَّجَاشِيُّ، قَالَ فِي الْبَحَارِ وَ لَوْ كَانَ لَوْلَدِهِ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، كَمَا صَرَّحَ بِهِ ابْنُ إِدْرِيسَ، قَالُوا لِدُ مَتَوَسَّطُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَا أوردناه مِنْ أَسَانِيدِ كِتَابِهِ، قَالَ: وَكُتِبَ مِنْ نُسْخَةٍ مَأْخُوذَةٍ مِنْ ابْنِ إِدْرِيسَ.^۱

۲- محقق بروجردی (قدس سره) می فرماید: «إِنَّ مِنْ أَصْحَابِنَا الْإِمَامِيَّةِ الَّذِينَ



يَعِشُونَ فِي النِّصْفِ الْأَخِيرِ مِنَ الْقَرْنِ الثَّالِثِ هُوَ الشَّيْخُ الْمُحَدِّثُ الْجَلِيلُ عَبْدُ اللَّهِ
 بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الْحَسَنِ [أَوْ الْحُسَيْنِ] بْنِ مَالِكِ بْنِ جَامِعِ الْحِمِيرِيِّ أَبُو الْعَبَّاسِ الْقُمِّيُّ
 كَانَ فَقِيهًا ثِقَةً وَجَهًا فِي أَصْحَابِنَا الْقُمِيِّينَ قَالَ النَّجَاشِيُّ: «قَدِمَ الْكُوفَةَ سِنَةَ نَيْفٍ
 وَ سَبْعِينَ وَ مِائَتِينَ [و فِي بَعْضِ النُّسخِ بَدَلُ سَبْعِينَ تِسْعِينَ] فَسَمِعَ مِنْهُ أَهْلُهَا وَ
 أَكْثَرُوا» إِنْتَهَى.

فِيهِ دِلَالَةٌ عَلَى سَعَةِ عِلْمِهِ وَ عُلُوِّ مَقَامِهِ كَمَا لَا يَخْفَى عَلَى الْبَصِيرِ بِأَحْوَالِ
 الْمُحَدِّثِينَ وَ هُوَ فِيمَا رَتَّبْنَاهُ مِنَ الطَّبَقَاتِ مِنْ كُبَّارِ الطَّبَقَةِ الثَّامِنَةِ كَاتِبَ «أَبَا
 مُحَمَّدٍ (عليه السلام) عَلَى يَدِ مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعَمَرِيِّ» وَ فِي كِتَابِ الْكَافِي رِوَايَةٌ
 تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ كَاتِبٌ أَيْضًا أَبُو الْحَسَنِ الْهَادِي (عليه السلام) وَ رَوَى عَنْ «أَبِي هَاشِمٍ
 الْجَعْفَرِيِّ» وَ «إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارٍ» وَ «إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ» وَ «أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ
 الْقُمِّيِّ» وَ «أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ»، وَ «أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى
 الْأَشْعَرِيِّ الْقُمِّيِّ»، وَ «أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مُطَهَّرٍ»، وَ «أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ»،
 وَ «أَيُوبَ بْنِ نُوحٍ» وَ «الْحَسَنَ بْنِ ظَرِيفٍ» وَ «الْحَسَنَ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ»
 وَ «الْعَمْرَكِيَّ بْنَ عَلِيٍّ النَّيْسَابُورِيَّ الْبُوفَكِيَّ» وَ «مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ»
 وَ «السَّنْدِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ» وَ «سَلَمَةَ بْنَ الْخَطَّابِ» وَ «عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ
 بْنِ جَعْفَرٍ» وَ «عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى الْأَشْعَرِيِّ» وَ «مُحَمَّدَ بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ
 أَبِي الْخَطَّابِ الْكُوفِيِّ»، وَ «مُحَمَّدَ بْنَ خَالِدِ الطَّيَالِسِيِّ الْكُوفِيِّ»، وَ «مُحَمَّدَ بْنَ
 عَبْدِ الْجَبَّارِ الْقُمِيِّ»، وَ «مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ سَالِمِ الْكُوفِيِّ»، وَ «مُحَمَّدَ بْنَ
 الرِّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ الْقُمِيِّ»، وَ «مُحَمَّدَ بْنَ عِيسَى الْبَغْدَادِيِّ»، وَ «مُحَمَّدَ بْنَ
 هَارُونَ»، وَ «مُحَمَّدَ بْنَ الْوَلِيدِ»، وَ «هَارُونَ بْنَ مُسْلِمٍ»، وَ «يَعْقُوبَ بْنَ يَزِيدٍ»،
 وَ خَلَقَ غَيْرَهُمْ مِنَ الطَّبَقَةِ السَّابِعَةِ.

وَ رَوَى عَنْهُ: «أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ الْجَعْفَرِيُّ الْهَمْدَانِيُّ» وَ «عَلِيُّ بْنُ بَابُوِيهِ الْقُمِّيُّ»



و «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ» نَزِيلُ قُمْ، وَ وَلَدُهُ «مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ»
و «مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الْمُتَوَكِّلِ» وَ «مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامِ الْبَغْدَادِيِّ» وَ «مُحَمَّدُ بْنُ
يَحْيَى الْعَطَّارِ الْقُمِيِّ» وَ «أَبُو غَالِبِ الزُّرَّارِيِّ» وَ رَوَى عَنْهُ أَيْضاً: «مُحَمَّدُ بْنُ
يَعْقُوبَ الْكَلِينِيِّ» سَبْعَ رَوَايَاتٍ فِي مَوَالِيدِ الْأَئِمَّةِ (عليهم السلام) بِأَوَاسِطَةٍ،
مَقْرُوناً «بِسَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ» وَ قَرِيباً مِنْ ثَلَاثِينَ رَوَايَةٍ فِي السُّنَنِ وَ الْأَحْكَامِ
يَتَوَسَّطُ بَيْنَهُ «مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ»، وَ «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى» وَ ظَنِّي أَنَّ
رَوَايَاتِهِ عَنْهُ بِأَوَاسِطَةٍ كَانَتْ عَلَى سَبِيلِ الْوَجَادَةِ لَا السَّمَاعِ.

وَ كَانَ لَهُ مِنَ الْأَوْلَادِ «مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ»، «أَبُو جَعْفَرِ الْقُمِيِّ»
وَ «جَعْفَرُ» وَ «الْحُسَيْنُ» وَ «أَحْمَدُ» وَ كَانَ لِكُلِّ مِنْهُمْ مَكَاتِبَةٌ إِلَى صَاحِبِ الْأَمْرِ
(عليه الصلوة والسلام) لَكِنْ لَمْ يَقَعْ إِلَيْنَا مِنْهَا شَيْءٌ غَيْرُ مَكَاتِبَاتِ «أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدٍ»
فَقَدْ رَوَاهَا الشُّيُوخُ فِي جَوَامِعِهِمْ.

وَ لَمْ أَظْفَرْ إِلَى الْأَنْ عَلَى تَارِيخِ وَلَادَتِهِ [أَيِ وَلَادَةِ «عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ»]
وَ لَا وَفَاتِهِ وَلَكِنْ رَوَيْتُهُ عَنْ «مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ» الْمُتَوَفَّى فِي
سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ تَدُلُّ عَلَى أَنَّ وَلَادَتَهُ كَانَتْ فِي حُدُودِ أَرْبَعِينَ
وَ مِائَتَيْنِ أَوْ قَبْلَهَا وَ رَوَايَةُ أَبِي غَالِبِ الزُّرَّارِيِّ الْمُتَوَلَّدِ فِي سَنَةِ خَمْسَ وَ ثَمَانِينَ
وَ مِائَتَيْنِ عَنْهُ تَدُلُّ أَنَّهُ كَانَ حَيًّا فِي سَنَةِ ثَلَاثِمِائَةٍ أَوْ بَعْدَهَا.

وَ يَظْهَرُ مِنْ فَهْرِسْتِي الشَّيْخِ «أَبِي جَعْفَرِ الطُّوسِيِّ» وَ الشَّيْخِ «أَبِي الْعَبَّاسِ
النَّجَاشِيِّ» أَنَّهُ صَنَّفَ كُتُباً كَثِيرَةً مِنْهَا: كِتَابُ الدَّلَائِلِ وَ ... وَ كِتَابُ قُرْبِ الْإِسْنَادِ
وَ لَمْ يَقَعْ إِلَيْنَا شَيْءٌ مِنْ كُتُبِهِ سِوَى كِتَابِ قُرْبِ الْإِسْنَادِ.



ب) بحثى در تعريف «على السند» و «قرب الاسناد»

١- الشَّهِيدُ الثَّانِي: مِنْهَا مَا يَشْتَرِكُ فِيهِ الْأَقْسَامُ الْأَرْبَعَةُ وَمِنْهَا مَا يَخْتَصُّ بِالضَّعِيفِ. فَمِنْ الْقِسْمِ الْأَوَّلِ أُمُورٌ: أَحَدُهَا... وَحَادِي عَشْرَهَا: الْعَالِي سَنَدًا؛ وَطَلَبُهُ سُنَّةٌ فَبِعُلُوِّهِ يَبْعُدُ عَنِ الْخَلَلِ الْمُتَطَرِّقِ إِلَيَّ كُلِّ رَاوٍ وَاعْلَاهُ قُرْبُ الْإِسْنَادِ مِنَ الْمَعْصُومِ ثُمَّ مِنْ أَحَدِ أَيْمَةِ الْحَدِيثِ، ثُمَّ بَتَقَدُّمِ سَمَاعِ أَحَدِهِمَا عَنِ الْآخَرِ وَإِنْ اتَّفَقَا فِي الْعَدَدِ أَوْ عَدَمِ الْوَاسِطَةِ فَأَوَّلُهُمَا أَعْلَى.^١

٢- الشَّهِيدُ الثَّانِي: الْعَالِي سَنَدًا وَهُوَ قَلِيلُ الْوَاسِطَةِ مَعَ اتِّصَالِهِ وَطَلَبِهِ أَيْ طَلَبُ عُلُوِّ الْإِسْنَادِ سُنَّةٌ عِنْدَ أَكْثَرِ السَّلَفِ وَقَدْ كَانُوا يَرْحَلُونَ إِلَيَّ الْمَشَايخِ فِي أَقْصَى الْبِلَادِ لِأَجْلِ ذَلِكَ فَبِعُلُوِّهِ أَيْ السَّنَدِ يَبْعُدُ الْحَدِيثُ عَنِ الْخَلَلِ الْمُتَطَرِّقِ إِلَيَّ كُلِّ رَاوٍ إِذَا مَا مِنْ رَاوٍ مِنْ رِجَالِ الْإِسْنَادِ إِلَّا وَالْخَطَأُ جَائِزٌ عَلَيْهِ فَكُلَّمَا كَثُرَتْ الْوَاسِطَاتُ وَطَالَ السَّنَدُ كَثُرَتْ مَظَانُّ التَّجْوِيزِ وَكُلَّمَا قَلَّتْ قَلَّتْ وَلَكِنْ قَدْ يَتَّفَقُ فِي النُّزُولِ مَرِيَّةٌ لَيْسَتْ فِي الْعُلُوِّ كَانَ يَكُونُ رُؤَاتُهُ أَوْثَقَ أَوْ أَحْفَظَ أَوْ أَضْبَطَ أَوْ الْإِتِّصَالُ فِيهِ أَظْهَرَ: لِلتَّصْرِيحِ فِيهِ بِاللِّقَاءِ وَإِسْتِمَالِ الْعَالِي عَلَيَّ مَا يَحْتَمِلُهُ وَعَدَمُهُ كَعَنْ فُلَانٍ فَيَكُونُ النُّزُولُ حِينَئِذٍ أَوْلَى وَمِنْهُمْ مَنْ رَجَّحَ النُّزُولَ مُطْلَقًا إِسْتِنَادًا إِلَيَّ أَنَّ كَثْرَةَ الْبَحْثِ يَقْتَضِي الْمَشَقَّةَ فَيَعْظُمُ الْأَجْرُ وَذَلِكَ تَرْجِيحٌ بِأَمْرِ أَجْنَبِي عَمَّا يَتَعَلَّقُ بِالتَّصْحِيحِ وَالتَّصْنِيفِ. وَالْعُلُوُّ أَقْسَامٌ: أَعْلَاهُ وَأَشْرَفُهُ قُرْبُ الْإِسْنَادِ مِنَ الْمَعْصُومِ بِالنَّسْبَةِ إِلَى سَنَدٍ آخَرَ، يَرَوِي بِهِ ذَلِكَ الْحَدِيثَ بِعَيْنِهِ بِعَدَدٍ كَثِيرٍ وَهُوَ الْعُلُوُّ الْمُطْلَقُ. فَإِنْ اتَّفَقَ مَعَ ذَلِكَ: أَنْ يَكُونَ سَنَدُهُ صَحِيحًا وَلَمْ يَرْجَحْ غَيْرُهُ عَلَيْهِ بِمَا تَقَدَّمَ فَهُوَ الْغَايَةُ الْقُصْوَى وَالْإِقْصَاوَةُ الْعُلُوُّ مَوْجُودَةٌ مَا لَمْ يَكُنْ مَوْضِعًا فَيَكُونُ كَالْمُعْدُومِ...»^٢

٣- الشَّيْخُ عَزَّ الدِّينُ بْنُ عَبْدِ الصَّمَدِ الْحَارِثِيِّ: «قَالَ بَعْضُ الْعُلَمَاءِ: أَنَّ الْإِسْنَادَ مِنْ خَوَاصِّ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَاعْلَمْ أَنَّ طَلَبَ الْعُلُوِّ فِيهِ سُنَّةٌ مُؤَكَّدَةٌ وَهُوَ مِمَّا عَظُمَتْ

٢٦٨



١. البداية، رسائل في دراية الحديث، جلد ١، صفحہ ١٢٦ و ١٢٧.
٢. الرعاية، صفحہ ١١٢ - رسائل في دراية الحديث، جلد ١، صفحہ ١٨٣.

رَغْبَةُ الْمُتَقَدِّمِينَ وَ الْمُتَأَخِّرِينَ فِيهِ، لِأَنَّهُ أَقْلُ كُلْفَةٍ وَ أَبْعَدُ عَنِ الْخَطَا وَ أَقْرَبُ إِلَى الصَّحَّةِ لِأَنَّهُ إِذَا طَالَ السَّنَدُ كَثُرَتْ مَظَانُّ التَّحْذِيرِ وَ إِذَا قَلَّتْ قَلَّتْ ... وَ الْعُلُوُّ أَقْسَامٌ. أَجْلَاهَا: الْقُرْبُ مِنَ الْمَعْصُومِ بِإِسْنَادٍ صَحِيحٍ نَظِيفٍ»^١

٤- الْفَاضِلُ الدَّرَبَنْدِي: «قِيلَ: الْإِسْنَادُ خَصِيصَةٌ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ وَ سُنَّةٌ بِالِغَةِ وَ طَلَبُ الْعُلُوِّ فِيهِ سُنَّةٌ أُخْرَى وَ لِهَذَا اسْتَحَبَّتِ الرَّحْلَةُ لِطَلَبِ الْأَحَادِيثِ.

هَذَا، فَالْعَالِي الْإِسْنَادُ بِالْقُرْبِ مِنَ الْمَعْصُومِ (عليه السلام) وَ قِلَّةِ الْوَسَائِطِ أَفْضَلُ أَنْحَاءِ عُلُوِّ الْإِسْنَادِ، فَهَذَا هُوَ الْعُلُوُّ الْمُطْلَقُ فَإِنْ اتَّفَقَ أَنْ يَكُونَ سَنَدُهُ صَحِيحًا كَانَ الْغَايَةُ الْقُصْوَى وَ إِلَّا فَصُورَةُ الْعُلُوِّ مَوْجُودَةٌ مَا لَمْ يَكُنْ مَوْضُوعًا. فَمِنْ هَذَا الْقِسْمِ ثَلَاثِيَّاتِ الْكُلَيْبِيِّ عِنْدَ الْخَاصَّةِ وَ الْبُخَارِيِّ عِنْدَ الْعَامَّةِ»^٢

٥- السَّيِّدُ الْمُحَقِّقُ مِيرْدَاوَاد (أَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ): «الْعَالِي الْإِسْنَادُ:

(١) إِمَّا عُلُوُّ إِسْنَادِهِ بِالْقُرْبِ مِنَ الْمَعْصُومِ وَ قِلَّةِ الْوَسَائِطِ وَ هَذَا أَفْضَلُ أَنْحَاءِ عُلُوِّ الْإِسْنَادِ لَدَيِ الْأَكْثَرِ وَ لَا سِيَّمَا إِذَا مَا كَانَ بِسَنَدٍ صَحِيحٍ نَظِيفٍ. وَ مِنَ الذَّائِعِ الْمَشْهُورِ ثَلَاثِيَّاتِ رِئِيسِ الْمُحَدِّثِينَ مِنْ أَصْحَابِنَا فِي جَامِعِهِ الْكَافِي وَ ثَلَاثِيَّاتِ الْبُخَارِيِّ مِنَ الْعَامَّةِ فِي صَحِيحِهِ ... ثُمَّ بَعْدَ هَذِهِ الْمَرْتَبَةِ قُرْبُ الْإِسْنَادِ مِنْ أَحَدٍ أَيْمَّةِ الْحَدِيثِ كَشَيْخِ الطَّائِفَةِ وَ

(٢) وَ إِمَّا بِتَطَاوُلِ التَّنَازُلِ وَ كَثْرَةِ الْوَسَائِطِ مَعَ كَوْنِ الْجَمِيعِ أَعْيَانُ الثَّقَاةِ الْأَثْبَاتِ وَ أَعَاظِمُ الْعُلَمَاءِ الْأَجَلَاءِ الْفُقَهَاءِ فَإِنَّ ذَلِكَ يَفِيدُ مِتَانَةَ الْقُوَّةِ وَ رِزَانَةَ الصَّحَّةِ ...

(٣) وَ إِمَّا بِتَعَدُّدِ الْإِسْنَادِ فِي سَنَدٍ وَاحِدٍ، فَالْإِسْنَادُ قَدْ يَطْلُقُ وَ يَرَادُ بِهِ السَّنَدُ وَهُوَ الطَّرِيقُ بِتَمَامِهِ وَ قَدْ يَطْلُقُ وَ يَرَادُ بِهِ بَعْضُ السَّنَدِ.

(٤) وَ إِمَّا يَكُونُ مَا يَرْوِيهِ الْمُحَدِّثُ بِسَنَدِهِ النَّظِيفِ مِنْ أَحَادِيثِ أَحَدِ الْأَصُولِ الْمُعْتَبَرَةِ ...»^٣

١. وصول الاخبار، رسائل في دراية الحديث، جلد ١، صفحہ ٤٤٣.

٢. الفن الثاني من القواميس، رسائل في دراية الحديث، جلد ١، صفحہ ٩١.

٣. الرواشح السماوية، صفحہ ١٩٧.

از مجموع این عبارات‌ها استفاده می‌شود که حدیث عالی‌السند از اقسام مطلق الحدیث [صحیح، موثق، حسن و ضعیف] است و بالاترین نوع آن حدیث، «صحیح عالی‌الاسناد» است. حال با توجه به آن‌چه در مورد کتاب قرب‌الاسناد دو مؤلف آن نقل کردیم و با توجه به سخنان اعیان‌قوم درباره‌ی حدیث «عالی‌الاسناد» چنین می‌گوییم: فعلاً ما با احادیث عالی‌السند که به صورت انفرادی در کتاب‌ها جمع‌آوری شده کار نداریم، بلکه نظر ما به کتاب «قرب‌الاسناد» آن‌هم از معصوم (علیه‌السلام) است که شخصیتی بزرگ و فقیهی محدّث همچون «عبدالله بن جعفر حمیری»، احادیثش را جمع‌آوری و سپس آن را در کتابی تدوین کرده است. قطعاً می‌دانیم نظر این بزرگوار به علوّ سند بی‌اثر و حتی به علوّ صوری نیست.

بنابراین باید دقت بیشتری در کتاب و اسناد او داشت. به نظر می‌رسد آن هنگام که این شیخ عظیم‌الشأن قصد نگارش این کتاب را داشته، نگرش او از حالات ذیل خارج نبوده است.

۱- او احادیث کتاب را «بشرط لا از حجّیت سندی» جمع‌آوری کرده باشد. این احتمال قطعاً و جزماً باطل است و بحثی هم در آن نیست.

۲- او احادیث کتاب را «لابشرط از حجّیت سندی»، جمع‌آوری کرده باشد، که در این صورت بخشی از احادیث او که جعلی هستند علوّشان کالمعدوم است و در احادیث ضعیفه‌ای هم که جعلی بودن آن‌ها ثابت نشده، علوّشان صوری است. در خصوص احادیث صحیحه‌ی کتاب هم، علوّ واقعی داریم. این مطلب با علوّ مقام ایشان سازگار نیست و نمی‌توان پذیرفت که با تلاش و زحمت فراوان، کتابی چون قرب‌الاسناد بنویسد و با این حال تنها بخشی از احادیث آن علوّ واقعی داشته باشند و بخش‌های دیگر علوّ صوری و برخی دیگر هم علوّشان کالمعدوم باشد!

۳- او احادیث را «بشرط حجّیت خبر» نوشته است، منتهی حجّیتی که اعمّ از حجّیت سندی و غیر سندی است؛ یعنی آن‌گونه که قدما با قرائنی اطمینان به صدور روایتی پیدا می‌کردند، ابتدا احادیثی را که خود معتبر و حجت می‌دانسته، گردآوری کرده و آن‌گاه از بین آن‌ها قرب الاسناد را جمع‌آوری کرده است.

از آن‌جا که انگیزه‌ی نویسنده این بوده است که قرب سند احتمال اشتباه را کم کند، می‌پرسیم احتمال اشتباه گاهی در حدّی است که اساساً مغیّر معنا نیست. یعنی برای دوری گزیدن از اشتباهات غیر مغیّر معنا کتاب قرب الاسناد را نوشته است. باید گفت: بسیار بعید است این همه زحمت طاقت فرسا در تحمل و آن‌گاه در نگارش کتاب، تنها برای کم شدن احتمال اشتباه غیر مغیّر معنا باشد. و اگر برای دفع احتمال اشتباه مغیّر معنی دست به این کار زده که ظاهر هم همین است باید در نظر داشت که دافع این احتمال هر قرب سندی نیست، بلکه قرب سند از افراد ثقه است؛ زیرا کم یا زیاد بودن تعداد روایات فی حد نفسه منهای توجه به وثاقت نمی‌تواند در رفع یا ایجاد احتمال خطا مؤثر باشد. یعنی باید ابتدا وثوق راوی ثابت شود تا آن‌گاه بحث از عدم تطرّق خطا به میان آید. فتأمّل!

تقریباً

۴- بگوییم او از بین احادیثی که سنداً حجّت بوده و «صحیح السند» بوده‌اند، احادیث عالی الاسناد را جدا کرده، تا این‌که احتمال خطا در نقل کمتر باشد. این نظر صحیح است.

خلاصه این‌که می‌توان با اعتماد بر این مطلب، رجال «قرب الاسناد» از جمله «محمّد بن خالد طایلسی» را موثق دانست و در مواردی که با تضعیفی از دیگران روبرو شدیم، طبیعتاً این توثیق با آن تضعیف تعارض می‌کنند. فتدبّر و الحمد لله.



پی نوشت شماره ۳: روایت هایی از «سیف بن عمیره» (ص ۱۵۵)

۱- مرحوم صدوق با سند صحیح از سیف بن عمیره و او از ابو حمزه ی شمالی و او از امام صادق (علیه السلام) این گونه روایت می کند: **الْإِسْتِهَارُ بِالْعِبَادَةِ رِبَّةٌ إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ (عليه السلام) أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) قَالَ أَعْبُدُ النَّاسَ مَنْ أَقَامَ الْفَرَائِضَ وَأَسَخَى النَّاسَ مِنْ أَدَى زَكَاةٍ مَالِهِ وَأَزْهَدُ النَّاسِ مَنْ اجْتَنَبَ الْحَرَامَ وَأَتَقَى النَّاسَ مَنْ قَالَ الْحَقَّ فِيمَا لَهُ وَعَلَيْهِ وَأَعْدَلَ النَّاسِ مَنْ رَضِيَ لِلنَّاسِ مَا يَرْضَى لِنَفْسِهِ وَكَرِهَ لَهُمْ مَا يَكْرَهُ لِنَفْسِهِ وَأَكْيَسُ النَّاسِ مَنْ كَانَ أَشَدَّ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَأَغْبَطُ النَّاسِ مَنْ كَانَ تَحْتَ التُّرَابِ قَدْ أَمِنَ الْعِقَابَ وَيَرْجُو الثَّوَابَ وَأَغْفَلَ النَّاسَ مَنْ لَمْ يَتَّعِظْ بِتَغْيِيرِ الدُّنْيَا مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ وَأَعْظَمُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا خَطَرًا مَنْ لَمْ يَجْعَلْ لِلدُّنْيَا عِنْدَهُ خَطَرًا وَأَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ وَأَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ وَأَكْثَرُ النَّاسِ قِيمَةً أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَأَقَلُّ النَّاسِ قِيمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْمًا وَأَقَلُّ النَّاسِ لَذَّةَ الْحُسُودِ وَأَقَلُّ النَّاسِ رَاحَةَ الْبَخِيلِ وَأَبْخَلُ النَّاسِ مَنْ بَخَلَ بِمَا اقْتَرَضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ وَأَوْلَى النَّاسِ بِالْحَقِّ أَعْلَمُهُمْ بِهِ وَأَقَلُّ النَّاسِ حُرْمَةَ الْفَاسِقِ وَأَقَلُّ النَّاسِ وَفَاءَ الْمُلُوكِ وَأَقَلُّ النَّاسِ صَدِيقًا الْمَلِكُ [صِدْقًا الْمَمْلُوكُ] وَأَفْقَرُ النَّاسِ الطَّمِعُ وَأَغْنَى النَّاسِ مَنْ لَمْ يَكُنْ لِلْحَرِصِ أَسِيرًا وَأَفْضَلُ النَّاسِ إِيْمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا وَأَكْرَمُ النَّاسِ أَتْقَاهُمْ وَأَعْظَمُ النَّاسِ قَدْرًا مَنْ تَرَكَ مَا لَا يَغْنِيهِ وَأَوْرَعَ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا وَأَقَلُّ النَّاسِ مُرُوءَةً مَنْ كَانَ كَاذِبًا وَأَشَقَى النَّاسِ الْمُلُوكُ وَأَمَقَّتِ النَّاسِ الْمُتَكَبَّرُ وَأَشَدُّ النَّاسِ اجْتِهَادًا مَنْ تَرَكَ الذُّنُوبَ وَأَحْكَمُ النَّاسِ مَنْ فَرَّ مِنْ جُهَالِ النَّاسِ وَأَسْعَدُ النَّاسِ مَنْ خَالَطَ كِرَامَ النَّاسِ وَأَعْقَلُ النَّاسِ أَشَدُّهُمْ مُدَارَاةً لِلنَّاسِ وَأَوْلَى النَّاسِ بِالتُّهْمَةِ مَنْ جَالَسَ أَهْلَ التُّهْمَةِ**

ب



وَأَعْتَى النَّاسَ مَنْ قَتَلَ غَيْرَ قَاتِلِهِ أَوْ ضَرَبَ غَيْرَ ضَارِبِهِ وَ أَوْلَى النَّاسِ بِالْعُقُوبِ
أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ وَ أَحَقُّ النَّاسِ بِالذَّنْبِ السَّيْفِيهِ الْمُعْتَابُ وَ أَذَلُّ النَّاسِ مَنْ
أَهَانَ النَّاسَ وَ أَخْزَمُ النَّاسِ أَكْظَمُهُمْ لِلْغَيْظِ وَ أَصْلَحُ النَّاسِ أَصْلَحُهُمْ لِلنَّاسِ وَ خَيْرُ
النَّاسِ مَنْ انْتَفَعَ بِهِ النَّاسُ.^۱

ناگفته نماند که این حدیث نورانی را «ابن ابی عمیر» از سیف نقل می‌کند
و «ابن ابی عمیر» کسی است که «لایروی و لایرسل إلا عمّن یوثق به» و سیف هم
از «ابو حمزه ی ثمالی»؛ پس سیف حلقه‌ی وصل دو راوی بسیار گران قدر است.

۲- در کتاب اختصاص چنین آمده است: «و عنه [احمد بن محمد بن عیسی] عن
الحسین بن سعید، عن بعض اصحابه، عن سیف بن عمیرة عن ابي حمزة

۱. امام صادق (علیه السلام) فرمود: شهرت به عبادت مایه‌ی بدگمانی است پدرم از پدرش از جدش
به من باز گفت که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: عابدترین مردم کسی است که همان
واجبات را به جا آورد و سخی‌ترین مردم کسی است که زکات مالش را بدهد و زاهدترین مردم
کسی است که از حرام برکنار شود و باتقواترین مردم کسی است که در سود و زیان خود حق گوید
و عاقل‌ترین مردم آن‌که بپسندد برای مردم آن‌چه برای خود پسندد و بد دارد برای مردم آن‌چه برای
خود بد دارد و زیرک‌ترین مردم آن‌که بیشتر یاد مرگ باشد و رشک‌آور تر مردم آن‌که زیر خاک است
و از کفر آسوده و امید ثواب دارد، غافل‌ترین مردم آن‌که از دگرگونی جهان پند نپذیرد و معتبرترین
مردم آن‌که به دنیا اعتباری نهند، دانستارترین مردم آن‌که دانش مردم را با دانش خود جمع کند
و شجاع‌ترین مردم آن‌که بر هوای خود غالب آید پربهارترین مردم دانشمندترین آن‌ها و کم‌بهارترین
مردم کم‌دانش‌ترین آن‌ها کم‌لذت‌ترین مردم حسود است و کم راحت‌ترین مردم بخیل
و بخیل‌ترین مردم آن‌که بخل ورزد بدان‌چه خدا بر او واجب کرده. سزاوارتر مردم به حق، داناترین
مردم است بدان کم حرمت‌ترین مردم فاسق است و کم وفاترین مردم ملوکند و کم دوست‌ترین
مردم ملک است و فقیرترین کس طمع‌کار، توانگرترین مردم کسی که اسیر آز نیست برترین مردم
در ایمان خوش خلق‌ترین آن‌ها است گرامی‌ترین کس با تقواترین مردم است و با قدرترین آنان
کسی که پیرامون کار بی‌معنی نگردد پارساترین مردم کسی که مجادله را وانهد گرچه حق با او باشد
نامردترین مردم دروغ‌گو است و بدبخت‌ترین مردم ملوک هستند و دشمن‌ترین مردم متکبر است
و مجاهدترین کس آن‌که گناهان را ترک کند و فرزانه‌ترین مردم آن‌که از جهال بگریزد
و سعادت‌مندترین کس آن‌که با مردم گرامی بیامیزد خردمندترین مردم کسی که بیشتر مدارا کند
و سزاوارترین مردم به تهمت آن‌که همنشین متهم باشد و سرکش‌ترین مردم آن‌که جز قاتل خود را
بکشد و جز ضارب خود را بزند (یعنی انتقام از جز شخص جانی بگیرد) سزاوارترین مردم به
گذشت آن‌که توانا تر است بر کفر، سزاوارتر مردم به گناه نابخرد بدگو است خوارترین مردم آن‌که
به مردم اهانت کند و با حزم‌ترین مردم آن‌که خشم خود بیشتر فرو خورد صالح‌ترین مردم
خیراندیش‌ترین آن‌ها نسبت به مردم بهترین مردم آن‌که به مردم سود رساند. - معانی الاخبار،
صفحه‌ی ۱۹۵ - امالی للصدوق، صفحه‌ی ۲۱ و ۲۲.



الثَّمَالِيُّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنْ أَحْلَلْنَا لَهُ شَيْئًا أَصَابَهُ مِنْ أَعْمَالِ الظَّالِمِينَ فَهُوَ لَهُ حَلَالٌ وَمَا حَرَّمْنَاهُ مِنْ ذَلِكَ فَهُوَ حَرَامٌ.^۱

این روایت حاکی از عمق تشیع و ولایت محکم «سیف بن عمیره» در آن دوران سخت و تاریک است.

۳- و باز در همان کتاب می فرماید: «مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ الطَّيَالِسِيُّ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ رُفَيْدٍ مَوْلَى ابْنِ هُبَيْرَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِذَا رَأَيْتَ الْقَائِمَ قَدْ أُعْطِيَ رَجُلًا مِائَةَ أَلْفٍ دِرْهَمٍ وَأَعْطَاكَ دِرْهَمًا فَلَا يَكْبُرَنَّ ذَلِكَ فِي صَدْرِكَ فَإِنَّ الْأَمْرَ مُفَوَّضٌ إِلَيْهِ».^۲

۴- در محاسن برقی در مورد ثواب تمسک به سنت، این گونه روایت شده: «(أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ) عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَيْفٍ عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ عَنْ أَبِيهِ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) مَنْ تَمَسَّكَ بِسُنَّتِي فِي اخْتِلَافِ أُمَّتِي كَانَ لَهُ أَجْرُ مِائَةِ شَهِيدٍ».^۳

۵- «عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: مَنْ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ خَلَقَ اللَّهُ مِنْهَا أَرْبَعَةَ أَطْيَارٍ تُسَبِّحُهُ وَتُقَدِّسُهُ وَتُهَلِّلُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».^۴

۱. ابو حمزه‌ی ثمالی از امام باقر (عليه السلام) نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: کسی که حلال کردیم برای او مالی را که از ظالمین [خلیفه‌ی ظالم وقت] رسیده، پس آن مال برای او حلال است و آن چه را که حرام کردیم از آن‌ها پس حرام است. -الاختصاص، صفحه‌ی ۳۳۰- وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه‌ی ۵۳۹.

۲. امام صادق (عليه السلام) می‌فرماید: اگر دیدی که قائم به مردی هزار درهم داد و به تو تنها یک درهم، این کار برای تو گران تمام نشود. چرا که امور به ایشان واگذار شده است. -الاختصاص، صفحه‌ی ۳۳۲.

۳. پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) می‌فرماید: کسی که در اختلاف امت با یکدیگر، متمسک به سنت من شود، برای او اجر هزار شهید خواهد بود. المحاسن، صفحه‌ی ۲۷.

در مورد دو فرزند راوی جناب سیف، ر.ک: نجاشی، رقم ۱۰ و ۷۲۹ و ظاهراً راوی سیف از امام باقر (عليه السلام) در سند افتاده است.

۴. امام باقر (عليه السلام) می‌فرماید: کسی بگوید «سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر»



۶- «عنه [احمد البرقي] عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنَّهُكَ عَنْ خَصْلَتَيْنِ فِيهِمَا هَلَكَ الرَّجَالُ أَنَّهُكَ أَنْ تَدِينَ اللَّهَ بِالْبَاطِلِ وَ تُفْتِيَ النَّاسَ بِمَا لَا تَعْلَمُ.»^۱

۷- «عنه [احمد البرقي] عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) إِنَّ عِنْدَنَا مَنْ قَدْ أَذْرَكَ أَبَاكَ وَ جَدَّكَ وَ إِنَّ الرَّجُلَ مِنَّا يُتَكَلَّى بِالشَّيْءِ لَا يَكُونُ عِنْدَنَا فِيهِ شَيْءٌ فَيُقَيِّسُ فَقَالَ إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حِينَ قَاسُوا.»^۲

۸- «عنه [احمد البرقي] عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ وَ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَغْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: أَبِي اللَّهُ أَنْ يُعْرِفَ بَاطِلًا حَقًّا أَبِي اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ الْحَقَّ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ بَاطِلًا لَا شَكَّ فِيهِ وَ أَبِي اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ الْبَاطِلَ فِي قَلْبِ الْكَافِرِ الْمُخَالِفِ حَقًّا لَا شَكَّ فِيهِ وَ لَوْ لَمْ يَجْعَلْ هَذَا هَكَذَا مَا عُرِفَ حَقٌّ مِنْ بَاطِلٍ.»^۳

۹- «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْجُمَيْرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ

۲۷۵

خداوند از این ذکر چهار پرنده خلق می‌کند که تا روز قیامت او را «تسیح»، «تقدیس» و «تهلیل» می‌کنند. - المحاسن، صفحه‌ی ۳۷- در همان صفحه روایت دیگری از سیف آمده است. و نیز صفحه‌ی ۴۰ و ۴۱.

۱. امام صادق (علیه السلام) به مفضل بن یزید می‌فرماید: تو را از دو خصلت نهی می‌کنم که مردم به واسطه‌ی آن دو به هلاکت رسیدند. تو را نهی می‌کنم که دیانت خود به خداوند را با کار باطل به نمایش گذاری و این که در میان مردم به چیزی که نمی‌دانی فتوا دهی. - المحاسن، صفحه‌ی ۲۰۴.

۲. سماعه می‌گوید: به امام کاظم (علیه السلام) عرض کردم همانا نزد ما کسی است که پدر شما و جد شما را درک کرده و همانا مردی از ما شیعیان مبتلا به مشکلی می‌شود و حکمی برای آن سراغ نداریم و آن مرد با قیاس حکمی برای آن ارائه می‌دهد. امام فرمود: همانا کسانی که قبل از شما بودند در زمانی که مبتلا به قیاس شدند، به هلاکت رسیدند. - المحاسن، صفحه‌ی ۲۱۲.

۳. امام صادق (علیه السلام) فرمود: خداوند ابا دارد که باطل را به عنوان حق معرفی کند. خداوند ابا دارد که حق را در قلب مؤمن به باطلی جلوه دهد که شکی هم در آن وجود نداشته باشد. خداوند ابا دارد که باطل را در قلب کافر، حقی جلوه دهد که شکی هم در آن وجود نداشته باشد. اگر خداوند این‌گونه نمی‌کرد، هیچ حقی از هیچ باطلی شناخته نمی‌شد. - المحاسن، صفحه‌ی ۲۷۷.



الْحَضْرَمِي قَدْ أَمَرَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنْ أَكْثِرَ الصَّلَاةَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) مَا اسْتَطَعْتُ وَقَالَ إِنَّكَ لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ كُلَّمَا شِئْتَ وَقَالَ لِي تَأْتِي قَبْرَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ أَمَا إِنَّهُ يَسْمَعُكَ مِنْ قَرِيبٍ وَ يُبَلِّغُهُ [يُبَلِّغُهُ] عَنْكَ إِذَا كُنْتَ نَائِيًا.^١

۱۰- «وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ عَامِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِنِّي زِدْتُ جَمَالِي دِينَارَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً عَلَى أَنْ يَمُرَّ بِي إِلَى الْمَدِينَةِ فَقَالَ قَدْ أَحْسَنْتَ أَمَا مَا أَيْسَرَ هَذَا تَأْتِي قَبْرَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) أَمَا إِنَّهُ يَسْمَعُكَ مِنْ قَرِيبٍ وَ يُبَلِّغُهُ عَنْكَ مِنْ بَعِيدٍ.»^٢

۱۱- «حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيِّ الْجَامُورَانِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَيْفٍ عَنْ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِيهِ سَيْفٍ عَنْ أَبِي بَكْرِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَوْ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَيُّ بَقَاعِ الْأَرْضِ أَفْضَلُ بَعْدَ حَرَمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ حَرَمِ رَسُولِهِ (صلى الله عليه وآله) فَقَالَ الْكُوفَةُ يَا أَبَا بَكْرٍ هِيَ الزَّكِيَّةُ الطَّاهِرَةُ فِيهَا قُبُورُ النَّبِيِّينَ الْمُرْسَلِينَ وَ قُبُورُ غَيْرِ الْمُرْسَلِينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ الصَّادِقِينَ وَ فِيهَا مَسْجِدُ سَهْلٍ الَّذِي لَمْ يَبْعَثِ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا وَ قَدْ صَلَّى فِيهِ وَ مِنْهَا يَظْهَرُ عَدْلُ اللَّهِ وَ فِيهَا يَكُونُ قَائِمُهُ وَ الْقَوَامُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هِيَ مَنَازِلُ النَّبِيِّينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ وَ الصَّالِحِينَ.»^٣

۱. ابوبکر حضرمی می گوید که امام صادق (علیه السلام) به من چنین گفت: آن چه در توان و قدرت داری در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نماز بگذار و فرمودند: این گونه نیست که هر وقت اراده کنی در آن جا نماز بگذاری، قادر بر آن کار باشی! پس فرصت را غنیمت شمار. سپس فرمودند: آیا نزد قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می آیی و زیارتش می کنی؟ عرض کردم: بلی. فرمودند: حقا این طور است که زیارت تو را حضرت از نزدیک شنیده و اگر هم دور باشی از تو به حضرتش می رسانند. - کامل الزیارات، صفحه ۴۳ - چاپ دیگر: صفحه ۱۲.

۲. عامر بن عبدالله، می گوید: محضر حضرت امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: به ساریان خود دو یا سه دینار اضافه دادم تا مرا به مدینه ببرد. حضرت فرمودند: بسیار کار خوبی کردی، سهل و آسان است، زیرا با این عمل قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را زیارت نمودی، حقا این طور است که زیارت تو را حضرت از نزدیک شنیده و اگر هم دور باشی از تو به حضرت می رسانند. - کامل الزیارات، صفحه ۴۳ - چاپ دیگر: صفحه ۱۲.

۳. راوی می گوید: ابی بکر حضرمی از امام صادق یا امام باقر (علیهما السلام) پرسید: بعد از بیت الله



۱۲- «وَحَدَّثَنِي أَبِي عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: وَكَلَّ اللَّهُ بِقَبْرِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) سَبْعِينَ أَلْفَ [مَلَكٍ] مَلَكًا شُعْثًا غُبْرًا يَبْكُونَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ يُصَلُّونَ عِنْدَهُ الصَّلَاةُ الْوَاحِدَةُ مِنْ صَلَاتِهِمْ [مِنْ صَلَاةٍ أَحَدِهِمْ] تَعْدِلُ أَلْفَ صَلَاةٍ مِنْ صَلَاةِ الْآدَمِيِّينَ يَكُونُ ثَوَابُ صَلَاتِهِمْ وَ أَجْرُ ذَلِكَ لِمَنْ زَارَ قَبْرَهُ»^۱

۱۳- «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَمِيرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ سَمِعْنَاهُ يَقُولُ مَنْ أَتَى عَلَيْهِ حَوْلُ لَمْ يَأْتِ قَبْرَ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) أَنْقَصَ [نَقَصَ] اللَّهُ مِنْ عُمْرِهِ حَوْلًا وَ لَوْ قُلْتُ إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَمُوتُ قَبْلَ أَجَلِهِ بِثَلَاثِينَ سَنَةً لَكُنْتُ صَادِقًا وَ ذَلِكَ لِأَنَّكُمْ تَتْرَكُونَ زِيَارَةَ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) فَلَا تَدْعُوا زِيَارَتَهُ يَمُدُّ اللَّهُ فِي أَعْمَارِكُمْ وَ يَزِيدُ فِي أَرْزَاقِكُمْ وَ إِذَا تَرَكْتُمْ زِيَارَتَهُ نَقَصَ اللَّهُ مِنْ أَعْمَارِكُمْ وَ أَرْزَاقِكُمْ فَتَنَافَسُوا فِي زِيَارَتِهِ وَ لَا تَدْعُوا ذَلِكَ فَإِنَّ الْحُسَيْنَ شَاهِدٌ لَكُمْ فِي ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ وَ عِنْدَ فَاطِمَةَ وَ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ»^۲

الحرام، و حرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، کدام یک از بقعه‌های زمین با فضیلت تر از است؟ امام فرمود: کوفه، ای ابوبکر! آن سرزمین زکیه و طاهره است. در آنجا قبور پیامبران و مرسلین و قبور غیر مرسلین و اوصیای صادقین است. در آنجا مسجد سهیل است مسجدی که خداوند پیامبری را به پیامبری مبعوث نفرمود مگر این‌که در آنجا نماز گزارده است. از آنجا است که عدالت الهی ظاهر می‌شود و قائم و قوامین بعد از او در آنجا هستند. آنجا منازل پیامبران و اوصیاء و صالحین است. -کامل الزیارات، صفحه‌ی ۷۶- چاپ دیگر: صفحه‌ی ۳۰

۱. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: خداوند متعال هفتاد هزار فرشته را بر قبر حضرت حسین بن علی (علیهما السلام) موکل ساخته که تمام ژولیده و غمگین و گرفته بوده و تا روز قیامت بر آن حضرت می‌گیرند و نزد قبر آن جناب نماز می‌گذارند. یک نماز آن‌ها معادل هزار نماز انسان‌ها می‌باشد و جالب این‌که ثواب نماز آن‌ها برای کسی است که قبر آن حضرت را زیارت کند. -کامل الزیارات، صفحه‌ی ۱۷۶ و ۲۳۵- چاپ دیگر: صفحه‌ی ۸۶ و ۱۲۱.

۲. منصور بن حازم می‌گوید: از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: کسی که سال بر او بگذارد و به زیارت قبر حضرت حسین بن علی (علیهما السلام) نرود خداوند تبارک و تعالی یک سال از عمرش کم می‌کند و اگر بگویم پاره‌ای از شماها سی سال قبل از اجل و عمر طبیعی از دنیا می‌روند

۱۴- «إِلَّا سَنَادَ عَنِ ابْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيَعْرِضْ حُبَّنَا عَلَى قَلْبِهِ فَإِنْ قَبِلَهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَمَنْ كَانَ لَنَا مُحِبًّا فَلْيَزْعَبْ فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) فَمَنْ كَانَ لِلْحُسَيْنِ (عليه السلام) زَوْارًا عَرَفْنَاهُ بِالْحُبِّ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَكَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ لِلْحُسَيْنِ (عليه السلام) زَوْارًا كَانَ نَاقِصَ الْإِيمَانِ»^۱

۱۵- «مُحَمَّدُ بْنُ يُعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ: مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَوْسُفَ بْنِ بَقَّاحٍ عَنْ سَيْفِ بْنِ عُمَيْرَةَ عَنِ الْيَمَانِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ إِنَّ أَمْرَ اللَّهِ كُلَّهُ عَجَبٌ إِلَّا أَنَّهُ قَدْ احْتَجَّ عَلَيْكُمْ بِمَا عَرَفَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ»^۲

هر آینه صادق می‌باشم. زیرا زیارت حسین (علیه السلام) را ترک می‌کنید، بنابراین زیارت آن حضرت را رها نکنید تا حق تعالی عمر شما را زیاد نموده و روزی‌تان را فراخ فرماید و اگر زیارت او را عمداً ترک کنید، از عمرتان و روزیتان کاسته می‌شود. پس در زیارت حسین (علیه السلام) بشتابید و زیارت آن جناب را ترک نکنید، زیرا حضرت ابا عبدالله الحسین شاهد شما است در نزد خدا و رسولش و نزد حضرت فاطمه و امیرالمؤمنین (علیهم السلام). -کامل الزیارات، صفحه‌ی ۲۸۴- چاپ دیگر: صفحه‌ی ۱۵۱.

۱. امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: کسی که می‌خواهد بداند آیا از اهل بهشت است یا نه، پس حبّ و دوستی ما را بر دلش عرضه کند اگر دلش آن را پذیرفت پس او مؤمن است و کسی که محبّ و دوست دار ما است باید به زیارت امام حسین (علیه السلام) راغب باشد، بنابراین شخصی که زائر امام حسین (علیه السلام) باشد ما او را محبّ خود می‌دانیم و از اهل بهشت خواهد بود و کسی که زائر حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) نباشد ناقص الایمان است. -کامل الزیارات، صفحه‌ی ۳۵۶- چاپ دیگر: صفحه‌ی ۱۹۳.

۲. امام صادق (علیه السلام) فرمود: همه‌ی کارهای خداوند راز و رمزها و حکمت‌های پنهانی دارد و او تنها در مواردی که از نفس خود به مردم معرفت و آگاهی داده از شما مطالبه می‌کند [در موارد دیگر که مردم را آگاه نکرده، تکلیفی هم از شما نمی‌خواهد]. -کافی، کتاب التوحید، باب ادنی المعرفة، حدیث ۳.



بی نوشت شماره ی ۴: روایت هایی از «صفوان بن یحیی الجمال» (ص ۱۵۹)

۱- روي احمد بن محمد بن خالد البرقي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» قَالَ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا أَمَرَ بِهِ مِنْ طَاعَةِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) فَهُوَ الْوَجْهُ الَّذِي لَا يَهْلِكُ وَكَذَلِكَ قَالَ «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ».^۱

۲- وَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ زِيَادٍ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ قَالَ لَهُ يَا زِيَادُ وَيْحَكَ وَ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ أَلَا تَرَى إِلَى قَوْلِهِ «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» أَوْ لَا تَرَى قَوْلَ اللَّهِ لِمُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ» وَ قَالَ «يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ» فَقَالَ الدِّينُ هُوَ الْحُبُّ وَ الْحُبُّ هُوَ الدِّينُ.^۲

۳- عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ وَ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: مَا التَّقَى الْمُؤْمِنَانِ قَطُّ إِلَّا كَانَ أَفْضَلُهُمَا أَشَدَّهُمَا حُبًّا لِأَخِيهِ وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ أَشَدَّهُمَا حُبًّا لِصَاحِبِهِ.^۳

۱. امام صادق (عليه السلام) در مورد این سخن خداوند «همه چیز فانی است، مگر وجه خدای متعال»، فرمود: کسی که با توشه ی اطاعت از رسول خدا (صلى الله عليه وآله) نزد خداوند رود، آن توشه همان وجه الهی است که نابود شدنی نیست. و خداوند همین گونه فرموده که: هر کس از رسول خدا اطاعت کند، از خداوند اطاعت کرده است. - المحاسن، صفحه ی ۲۱۹. توحید صدوق، صفحه ی ۱۴۹.

۲. امام باقر (عليه السلام) خطاب به زیاد فرمودند: ای زیاد وای بر تو! آیا دین چیزی جز حب است؟! آیا این آیه از قرآن را ندیده ای که فرمود: «[ای پیامبر به مردم] بگو: اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد» یا ندیده ای قول خداوند به پیامبر خود را که فرمود: «خداوند ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در دل هایتان زینت بخشید» و پیامبر اکرم فرمود: «دین همان حب است و حب هم همان دین است». - وسائل الشیعه، جلد ۱۶، صفحه ی ۱۷۱.

۳. امام صادق (عليه السلام) می فرماید: دو مؤمن یکدیگر را دیدار نکردند، مگر آن که بافضیلت ترین



۴- قَالَ الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهِ الْقُمِّيُّ الْفَقِيهَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ رَحِمَهُ اللَّهُ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ: مَنْ أَقَرَّ بِجَمِيعِ الْأَيِّمَةِ وَجَحَدَ الْمَهْدِيَّ كَانَ كَمَنْ أَقَرَّ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَجَحَدَ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) نُبُوَّتُهُ فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْمَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِكَ قَالَ الْخَامِسُ مِنْ وَلَدِ السَّابِعِ يَغِيبُ عَنْكُمْ شَخْصُهُ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ تَسْمِيَّتُهُ.^۱

۵- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْجَمَّالِ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) أَمَا وَاللَّهِ لَيَغِيبَنَّ عَنْكُمْ مَهْدِيُّكُمْ حَتَّى يَقُولَ الْجَاهِلُ مِنْكُمْ مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ ثُمَّ يَقْبَلُ كَالشَّهَابِ الثَّاقِبِ فَيَمْلُؤُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا وَظُلْمًا.^۲

۶- حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) فَقَالَ: يَا أَبِي وَ

بَابُ

آن‌ها کسی که بیش از دیگری برادر ایمانی خود را دوست داشته باشد. در روایت دیگری هم آمده است: کسی که بیش از دیگری رفیقش را دوست داشته باشد. -المحاسن، صفحه‌ی ۲۶۲.

۱. امام صادق (عليه السلام) فرمود: کسی که به همه‌ی ائمه اقرار کند، اما مهدی را انکار نماید، همانند کسی است که همه‌ی انبیای الهی را قبول داشته باشد، اما رسالت محمد (صلى الله عليه وآله) را انکار کند. به امام گفته شد: ای فرزند رسول خدا! مهدی کیست؟ آیا از فرزندان شما است؟! امام فرمود: او از فرزندان هفتم من است. از شما غایب می‌شود و بر شما حلال نیست که نام او را ببرید. -کمال الدین، صفحه‌ی ۳۳۳.

۲. امام صادق (عليه السلام) فرمود: به خدا قسم مهدی شما از میان شما غایب خواهد شد. [این غیبت چنان طولانی می‌شود] تا این که نادانی از میان شما برخواسته و می‌گویند: خداوند نیازی به آل محمد ندارد. سپس مهدی همانند شهابی که تاریکی‌ها [ای جهالت] را می‌شکافد، رو به سوی شما می‌کند. زمین را پر از عدل می‌کند همان‌گونه که سرشار از ظلم شده است. -کمال الدین، صفحه‌ی ۳۴۱.

۲. امام صادق (عليه السلام) فرمود: به خدا قسم مهدی شما از میان شما غایب خواهد شد. [این غیبت چنان طولانی می‌شود] تا این که نادانی از میان شما برخواسته و می‌گویند: خداوند نیازی به آل محمد ندارد. سپس مهدی همانند شهابی که تاریکی‌ها [ای جهالت] را می‌شکافد، رو به سوی شما می‌کند. زمین را پر از عدل می‌کند همان‌گونه که سرشار از ظلم شده است. -کمال الدین، صفحه‌ی ۳۴۱.



أَمِّي أَنْتُمْ، بِمَ فَضَّلْتُمْ عَلَى غَيْرِكُمْ مِنْ بَنِي أَبِيكُمْ؟ قَالَ: بِأَرْبَعٍ، قَالَ: وَمَا هِيَ؟ قَالَ: لَنَا مِنَ اللَّهِ الطَّهَارَةُ، وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ [تَعَالَى]: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً وَ لَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ الْوِلَاةُ، وَ لَنَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ الْوَرَاثَةُ، وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»، وَ لَنَا الْإِنْفَالُ خَاصَّةً لَا يَدَّعِي فِيهَا إِلَّا كَذَّابٌ وَ لَا يَمْنَعُنَاهَا إِلَّا ظَالِمٌ، وَ قَدْ قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): مَا وَلَّتْ أُمَّةٌ أَمْرَهَا رَجُلًا وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ أَمْرُهَا يَذْهَبُ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى مَا تَرَكُوا.^١

٧- قال جعفر بن محمد بن قولويه حَدَّثَنِي أَبِي وَ أَخِي وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَحِمَهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ: كُنْتُ وَ عَامِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُذَاعَةَ الْأَرْدِيُّ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَقَالَ لَهُ عَامِرُ إِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) دُفِنَ بِالرَّحْبَةِ فَقَالَ لَا قَالَ فَأَيْنَ دُفِنَ قَالَ إِنَّهُ لَمَّا مَاتَ حَمَلَهُ الْحَسَنُ (عليه السلام) فَأَتَى بِهِ ظَهَرَ الْكُوفَةِ قَرِيباً مِنَ النَّجَفِ يَسْرَةً عَنِ الْغُرِيِّ يَمْتَنَّةً عَنِ الْحِيرَةِ فَدُفِنَ بَيْنَ ذَكَوَاتٍ بَيْضٍ.^٢

١. مردی به امام باقر (علیه السلام) عرض کرد. فدای شما شوم. شما به چه چیزی بر دیگر برادرانتان برتری و فضیلت یافتید؟ امام فرمودند: به چهار چیز. آن مرد عرض کرد آن چهار چیز کدام است. امام فرمود: ما از ناحیه‌ی خداوند دارای طهارت هستیم. این طهارت همان سخن خداوند است که فرمود: «خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملاً پاک سازد». ما از رسول خدا متولد شده‌ایم. ما در کتاب خداوند دارای حق وراثت هستیم. این وراثت همان سخن خداوند است که فرمود: «سپس این کتاب (آسمانی) را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم». انفال تنها از آن ما است و جز دروغ‌گو، شخص دیگری مدعی آن نیست و جز ظالم، شخص دیگری آن را از ما منع نمی‌کند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: امر هیچ امتی را مردی به عهده نگرفت در حالی که در آن امت، دانای از او هم وجود داشته باشد، مگر این که پیوسته امر این امت رو به نابودی است تا این که از شیوه‌ی خود برگردند و زمام امر را به دست لایق‌ترین بدهند. -المستترشد، صفحه‌ی ۵۹۹.

٢. صفوان جمالی می‌گوید: من و عامر بن عبد الله بن جذاعه محضر امام صادق (علیه السلام) بودیم، عامر به امام عرض نمود: مردم گمان دارند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در «رحبه» مدفون هستند. حضرت فرمودند: خیر، این طور نیست. راوی می‌گوید: عرضه داشتیم پس آن حضرت در کجا



۸- جعفر بن محمد بن قولویه عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مَوْضِعِ قَبْرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) قَالَ فَوَصَفَ لِي مَوْضِعَهُ حَيْثُ دَكَادِكُ الْمِيلِ. قَالَ فَأَتَيْتُهُ فَصَلَّيْتُ عَنْدهُ ثُمَّ عُدْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) مِنْ قَابِلٍ فَأَخْبَرْتُهُ بِذَهَابِي وَصَلَاتِي عَنْدهُ فَقَالَ أَصَبْتَ فَمَكَثْتُ عِشْرِينَ سَنَةً أَصْلِي عَنْدهُ.^۱

۹- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمَيْرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْبَصْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) وَنَحْنُ فِي طَرِيقِ الْمَدِينَةِ نُرِيدُ مَكَّةَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا لِي أَرَاكَ كَثِيبًا حَزِينًا مُنْكَسِرًا فَقَالَ لِي لَوْ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ لَشَغَلَكَ عَنْ مُسَاءَلَتِي قُلْتُ وَمَا الَّذِي تَسْمَعُ قَالَ ابْتِهَالُ الْمَلَائِكَةِ إِلَى اللَّهِ عَلَى قَتْلَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَ عَلَى قَتْلَةِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) وَ نَوْحِ الْجَنِّ عَلَيْهِمَا وَ بُكَاءِ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ حَوْلَهُمْ وَ شِدَّةَ حُزْنِهِمْ فَمَنْ يَتَهَنَّأُ مَعَ هَذَا بِطَعَامٍ أَوْ شَرَابٍ أَوْ نَوْمٍ...^۲

۲۸۲

مدفون می باشند؟ حضرت فرمودند: وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) رحلت فرمودند، امام حسن (علیه السلام) ایشان را به پشت کوفه در مکانی که نزدیک نجف و در چپ غری و راست حیره بود انتقال داده سپس بین ریگ های سفید و روشن آن حضرت را دفن نمودند. راوی می گوید: بعد از این به مکانی رفته و پنداشتم آن مکان مدفن حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و سپس که محضر مبارک امام صادق (علیه السلام) مشرف شدم از پندار خود به آن جناب خبر داده و از صحت و سقم آن جويا شدم، حضرت سه مرتبه فرمودند: خداوند تو را رحمت کند در پندارت به صواب رفتی. -کامل الزیارات، صفحه ۸۱

۱. صفوان بن مهران می گوید از امام صادق (علیه السلام) راجع به مکان قبر امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرسیدم. امام وصف آن مکان را برایم بیان فرموده و چنین فرمودند: موضعی است که ریگ ها به روی هم انباشته شده و پشته ای ساخته اند. راوی می گوید: به آن مکان رفته و در آن جا نماز خواندم. سپس به محضر مبارک امام (علیه السلام) مراجعت کرده و ایشان را از زیارت و نمازی که در آن جا خواندم مطلع کردم. حضرت فرمودند: عمل صحیحی انجام دادی. بعد از آن مدت، بیست سال در آن جا توقف کرده و مشغول خواندن نماز گردیدم. -کامل الزیارات، صفحه ۸۸

۲. صفوان جمال می گوید: در راه مدینه قصد مکه داشتیم. از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: ای فرزند رسول خدا چیست که شما را اندوهگین و محزون و شکسته خاطر می بینم؟ حضرت



۱۰- حَدَّثَنِي أَبِي وَ أَخِي وَ جَمَاعَةٌ مَشَايِخِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى وَ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ اليماني عَنْ مَنِيعِ بْنِ حَجَّاجٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) لَمَّا أَتَى الْحِيرَةَ هَلْ لَكَ فِي قَبْرِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) قُلْتُ وَ تَزُورُهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ قَالَ وَ كَيْفَ لَا أَزُورُهُ وَ اللَّهُ يَزُورُهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ يَهْبِطُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ إِلَيْهِ وَالْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ وَ مُحَمَّدٌ أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ نَحْنُ أَفْضَلُ الْأَوْصِيَاءِ. فَقَالَ صَفْوَانُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَتَزُورُهُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ حَتَّى تُدْرِكَ زِيَارَةَ الرَّبِّ قَالَ نَعَمْ يَا صَفْوَانُ الزَّمْ ذَلِكَ يُكْتَبَ لَكَ زِيَارَةُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) وَ ذَلِكَ تَفْضِيلٌ وَ ذَلِكَ تَفْضِيلٌ.^۱

۱۱- حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ اليماني عَنْ مَنِيعِ بْنِ حَجَّاجٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مَهْرَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) وَ هُوَ يُرِيدُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ شِيعَةَ جَبْرِئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ إِسْرَافِيلَ حَتَّى يُرَدَّ إِلَى مَنْزِلِهِ.^۲

فرمودند: آن چه را من می شنوم اگر تو می شنیدی این سؤال را از من نمی کردی. عرض کردم: چه چیز می شنوید؟ حضرت فرمودند: زاری کردن فرشتگان به درگاه خداوند عز و جل و اظهار بغض نمودن از کشتندگان امیرالمؤمنین و حضرت امام حسین (علیهما السلام) و توجه نمودن جن و گریستن فرشتگانی که در اطراف قبر آن حضرت هستند و شدت حزن ایشان، پس هر چه کسی با این حال طعام یا شراب یا خواب گوارا خواهد بود؟! -کامل الزیارات، صفحه ۱۸۷ و ادامه ی حدیث، صفحه ۲۴۸ و ۳۱۰ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶.

۱. صفوان جمال می گوید: وقتی امام صادق (علیه السلام) به حیره تشریف آوردند به من چنین فرمودند: آیا مایل به زیارت قبر حسین (علیه السلام) هستی؟ عرض کردم: فدایت شوم آیا قبر آن حضرت را زیارت می کنی؟ حضرت فرمودند: چگونه آن را زیارت نکنم و حال آن که خداوند متعال در هر شب جمعه با فرشتگان و انبیاء و اوصیاء به زمین هبوط کرده و او را زیارت می کنند. البته حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) افضل انبیاء است و ما هم افضل اوصیاء هستیم. (طبق فرموده ی مرحوم مجلسی مقصود از زیارت حق تعالی، انزال رحمت های خاصه اش بر آن حضرت و زوار آن جناب می باشد). سپس صفوان عرض کرد: فدایت شوم پس، هر شب جمعه قبر آن حضرت را زیارت کرده تا بدین وسیله زیارت پروردگار را نیز کرده باشیم؟ حضرت فرمودند: بلی، ای صفوان ملازم این باش برای زیارت قبر حسین (علیه السلام) را می نویسد و این تفضیلی است و این تفضیلی است (یعنی زیارت قبر حسین (علیه السلام) این فضیلت را دارد که در آن زیارت پروردگار نیز می باشد). -کامل الزیارات، صفحه ۲۲۲.

۲. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: کسی که امام حسین (علیه السلام) را زیارت کرده و قصدش

۱۲- حَدَّثَنِي أَبِي وَجَمَاعَةٌ مَشَايِخِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ التَّيْسَابُورِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْيَمَانِيِّ عَنْ مَنِيعِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ يُرِيدُ زِيَارَةَ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) شَيْعَتُهُ سَبْعُمِائَةٍ مَلَكٌ مِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ وَمِنْ تَحْتِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَمِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ حَتَّى يُبْلِغُوهُ مَا مَنَّهُ فَإِذَا زَارَ الْحُسَيْنَ (عليه السلام) نَادَاهُ مُنَادٍ قَدْ غُفِرَ لَكَ فَاسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ ثُمَّ يَرْجِعُونَ مَعَهُ مُشْيِيَيْنَ لَهُ إِلَى مَنْزِلِهِ فَإِذَا صَارُوا إِلَى مَنْزِلِهِ قَالُوا نَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ. فَلَا يَزَالُونَ يَزُورُونَهُ إِلَى يَوْمِ مَمَاتِهِ ثُمَّ يَزُورُونَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) فِي كُلِّ يَوْمٍ وَثَوَابُ ذَلِكَ لِلرَّجُلِ»^۱

۱۳- کامل الزیارات عَنْهُ عَنِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْحَجَّالِ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه واله) يَخْرُجُ فِي مَلَأٍ مِنَ النَّاسِ مِنْ أَصْحَابِهِ كُلِّ عَشِيَّةٍ خَمِيسٍ إِلَى بَقِيعِ الْمَدَنِيِّينَ فَيَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ ثَلَاثًا رَحِمَكُمُ اللَّهُ ثَلَاثًا ثُمَّ يَلْتَفِتُ إِلَى أَصْحَابِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ خَيْرٌ مِنْكُمْ فَيَقُولُونَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلِمَ آمَنُوا وَآمَنَّا وَجَاهَدُوا وَجَاهَدْنَا فَيَقُولُ إِنَّ هَؤُلَاءِ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ وَ مَضَوْا عَلَى ذَلِكَ وَ أَنَا لَهُمْ عَلَى ذَلِكَ شَهِيدٌ وَ أَنْتُمْ تَبْقَوْنَ بَعْدِي وَ لَا أَدْرِي مَا تُحْدِثُونَ بَعْدِي.^۲

نسخه
کتابخانه
مخطوطات

خداوند عزوجل باشد، او را جبرئیل، میکائیل و اسرافیل مشایعت نموده تا به منزلش وارد گردد. - کامل الزیارات، صفحه ۲۷۴.

۱. امام صادق (عليه السلام) فرمودند: هنگامی که شخص به قصد زیارت حضرت امام حسین (عليه السلام) از منزلش بیرون می رود هفتصد فرشته از بالای سر و زیر پا و دست راست و طرف چپ و از مقابل و از پشت سر او را مشایعت کرده تا وی را به قصدش برسانند و وقتی وی آن حضرت را زیارت کرد منادی ندا می دهد: گناهایت آمرزیده شد اعمال را از ابتدا شروع کن، سپس فرشتگان با او مراجعت کرده و وی را همچنان مشایعت نموده تا او را به منزلش برسانند و وقتی به منزلش رسیدند می گویند: ما تو را به خدا می سپاریم. پس پیوسته او را زیارت کرده تا روز فوتش فرا برسد، و پس از فوت در هر روز قبر حضرت امام حسین (عليه السلام) را زیارت کرده و ثواب آن برای آن شخص منظور می گردد. - کامل الزیارات، صفحه ۳۵۱.

۲. صفوان الجمال، می گوید: از امام صادق (عليه السلام) شنیدم که می فرمودند: رسول خدا (صلى الله



۱۴- حَدَّثَنِي أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي
الْخَطَّابِ عَنْ مَنِيعٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: أَهْوَنُ مَا يَكْتَسِبُ زَائِرُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) فِي كُلِّ حَسَنَةٍ
أَلْفُ أَلْفِ حَسَنَةٍ وَالسَّيِّئَةُ وَاحِدَةٌ وَأَيْنَ الْوَاحِدَةُ مِنْ أَلْفِ أَلْفٍ ثُمَّ قَالَ يَا صَفْوَانُ
أُبَشِّرْ فَإِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً مَعَهَا قُضْبَانُ مِنْ نُورٍ فَإِذَا أَرَادَ الْحَفَظَةُ أَنْ تَكْتُبَ عَلَى زَائِرِ
الْحُسَيْنِ (عليه السلام) سَيِّئَةً قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ لِلْحَفَظَةِ كُفِّي فَتَكْفُ فَإِذَا عَمِلَ حَسَنَةً
قَالَتْ لَهَا اكْتُبِي أُولَئِكَ الَّذِينَ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ.^۱

ن
ب
ر

علیه وآله) در هر شب جمعه با گروهی از اصحابشان به قبرستان بقیع در مدینه تشریف می بردند و در آن جاسه مرتبه می فرمودند: السلام علیکم یا اهل الدیار (سلام و درود بر شما ای اهل شهرها). و سه مرتبه می فرمودند: رحمکم الله (خدا شما را رحمت کند). سپس به اصحابشان توجه نموده و می فرمودند: این اهل قبور از شما بهتر هستند. اصحاب عرض می کردند: ای رسول خدا برای چه؟ ایشان ایمان آورده، ما نیز ایمان آورده ایم، ایشان جهاد کرده اند، ما نیز جهاد کرده ایم؟ ایشان ایمان آورده ولی ایمانشان را به ظلم و ستم آلوده نکردند و با همین حال از دنیا رفتند و من بر این امر شهادت می دهم و اما شما پس از من در این دنیا باقی می مانید و نمی دانم پس از من چه خواهید کرد. -کامل الزیارات، صفحه ی ۵۲۹.

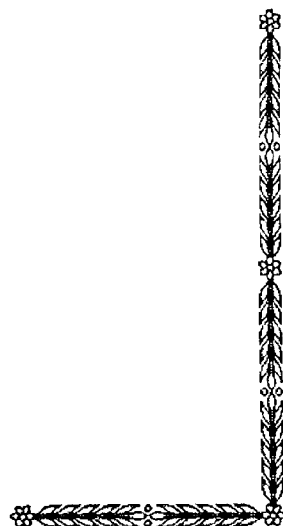
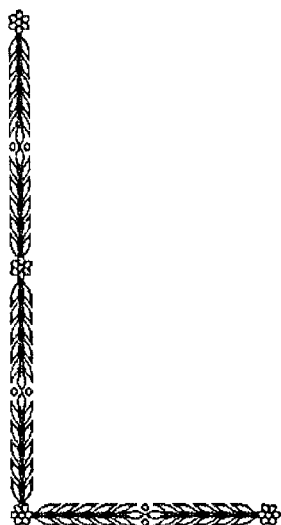
۱. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: کمترین چیزی که زائر امام حسین (علیه السلام) بدست می آورد این است که در مقابل هر یک حسنه ای که از او صادر شود. حق تعالی هزار هزار حسنه به او پاداش دهد و در قبال هر یک سیئه ای که مرتکب شود تنها یک سیئه برایش منظور می کند و یکی کجا و هزار هزار تا کجا؟! سپس حضرت فرمودند: ای صفوان، بشارت باد تو را، خداوند متعال فرشتگانی دارد که با آن ها تازیانه ای از نور هست و هر گاه فرشتگان حافظ و نگهبان بخواهند بر زائر امام حسین (علیه السلام) سیئه ای بنویسند، فرشتگان به حافظین می گویند: از این کار خود داری کنید، آن ها خود را از آن باز می دارند و وقتی زائر عمل حسنه ای انجام دهد فرشتگان به حافظین می گویند: بنویسید، ایشان کسانی هستند که حق تعالی سیئاتشان را به حسنه تبدیل فرموده است. -کامل الزیارات، صفحه ی ۵۴۵.





کتابنامہ

.



□ قرآن کریم

۱. التؤلؤ النضید فی شرح زیارة مولانا ابی عبد الله الشہید: نصر الله شبستری، تہران، الطبعة الثانية، ۱۴۰۵ھق.

۲. أبصار العین فی انصار الحسین (علیہ السلام): محمد السماوی، مكتبة بصیرتی، قم، ۱۴۰۸ھق.

۳. أجود التقريرات، [تقریرات میرزای نائینی]: سید ابوالقاسم الخوی، مكتبة المصطفوی، قم.

۴. الإحتجاج: ابو منصور احمد بن علی الطبرسی، مطبعة نعمان، نجف، ۱۳۸۶ھق.

۵. الأخبار الدخيلة: الشيخ محمد تقی التستری، مكتبة صدوق، تہران.

۶. الإختصاص: سلسلة مؤلفات الشيخ المفید. (جلد ۱۲)

۷. إختيار معرفة الرجال، (= رجال کشی): الشيخ الطوسی، دانشکدهی الهیات مشهد، ۱۳۴۸ھش.

۸. ارشاد الطالب: الشيخ جواد التبریزی، مطبعة مهر، قم، ۱۳۹۹ھق.

۹. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد: سلسلة مؤلفات الشيخ المفید، جلد ۱۱/۱ و ۱۱/۲.

۱۰. اساس البلاغة: جار الله زمخشری، دفتر تبلیغات اسلامی قم.

۱۱. اسانید کتاب الکافی: السید حسین البروجردی، مؤسسة آیت الله العظمی البروجردی، قم، ۱۳۸۵ھش.



١٢. استقصاء الاعتبار فى شرح الإستبصار: محمد بن الحسن بن الشهيد الثانى، مؤسسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث، قم، ١٤١٩ هـ ق.
١٣. الأسرار فيما كتى بله الأشرار: عبد الأمير الفاطمى، دار الحق، بيروت.
١٤. الإعتقادات: الشيخ الصدوق ﷥ سلسلة مؤلفات الشيخ المفيد. (جلد ٥).
١٥. الأغانى: ابو الفرج الإصفهانى، مؤسسة النور و مؤسسة الأعلمى، بيروت، ١٤٢٠ هـ ق.
١٦. الأمالى: الشيخ الصدوق، ترجمه محمد باقر كمره‌اى، كتابفروشى اسلاميه، تهران، ١٣٨٠ هـ ق.
١٧. أمل الامل: محمد بن الحسن الحر العاملى، مكتبة الاندلس، بغداد، ١٣٨٥ هـ ق.
١٨. الأنساب: عبد الكريم بن محمد بن منصور السمعانى، مكتبة المثنى، ١٩٧٠ م.
١٩. أوائل المقالات: ﷥ سلسلة مؤلفات الشيخ المفيد. (جلد ٤)
٢٠. إيضاح الإشتباه: العلامة الحلى، مؤسسة النشر الاسلامى، قم، ١٤١١ هـ ق.
٢١. بحار الأنوار: علامة المجلسى، داراحياء التراث العربى، بيروت ١٤٠٣ هـ ق.
٢٢. البداية والنهاية: ابو الوفاء حافظ بن كثير، مكتبة المعارف، بيروت و مكتبة النصر، رياض، ١٩٦٦ م.
٢٣. البداية، فى علم الدراية: زين الدين بن على العاملى ﷥ رسائل فى دراية الحديث.
٢٤. بشارة المصطفى لشيعه المرتضى: عماد الدين الطبرى، مؤسسة النشر الإسلامى، قم، ١٤٢٢ هـ ق.
٢٥. البلد الأمين: ابراهيم بن على الكفعمى، مكتبة الصدوق، تهران.
٢٦. بهجة الآمال فى شرح زبدة المقال: ملا على العليارى، بنياد فرهنگ اسلامى كوشان پور.



٢٧. تاريخ الطبري: محمد بن جرير الطبري، دار المعارف، مصر، الطبعة الثانية،

١٩٧١ م.

٢٨. تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة: شرف الدين علي الحسيني

الاسترآبادي، مؤسسة النشر الاسلامي، ١٤٠٩ هـ ق.

٢٩. التحرير الطاووسي: حسن بن زين الدين الشهيد الثاني، دار الذخائر، قم،

١٣٦٨ هـ ش.

٣٠. تحفة الزائر: علامه ي مجلسي، چاپ قديم، تهران، ١٢٧٣ هـ ق.

٣١. تراث الشيخ الأعظم، شيخ مرتضى انصاري: جلد ٢٣، مجمع الفكر الإسلامي، قم.

٣٢. تصحيح اعتقادات الإمامية: سلسلة مؤلفات الشيخ المفيد. (جلد ٥)

٣٣. تظلم الزهراء (سلام الله عليها) من اهراق دماء ال العباء: السيد رضى بن نبى

القزويني، منشورات الرضى، قم، ١٤٠٥ هـ ق.

٣٤. التعليقات: وحيد بهبهاني [تعليقات ايشان بر رجال كبير استر آبادي (=منهج

المقال) مطبوع در حاشيه ي چاپ قديم اين كتاب.]

٣٥. التعليقة على كتاب الكافي: ميرداماد، خيام، قم، ١٤٠٣ هـ ق.

٣٦. تفسير «البرهان»: السيد هاشم البحراني، چاپ قديم، تهران.

٣٧. تفسير «الصافي»: ملا محسن الفيض الكاشاني، المكتبة الاسلامية، تهران،

١٣٩٣ هـ ق.

٣٨. تفسير «القمي»: علي بن ابراهيم القمي، ذوى القربى، قم، ١٤٢٨ هـ ق.

٣٩. تقريب التهذيب: احمد بن علي بن حجر العسقلاني، دار المعرفة، بيروت،

١٣٩٥ هـ ق.

٤٠. تنقيح المقال فى علم الرجال: الشيخ عبدالله المامقاني، انتشارات جهان، تهران.

٤١. التنقيح فى شرح عروة الوثقى: تقريرات مرحوم خوئى فى موسوعة الإمام

الخويى.

٤٢. تهذيب الأحكام: الشيخ الطوسي، تصحيح غفاري، مكتبة الصدوق، تهران، ١٤١٧هـ.ق.

٤٣. ثارالله، خون حسين (عليه السلام) در رگ های اسلام: حسين عندليب، انتشارات خيمه، قم، ١٣٨٧هـ.ق.

٤٤. جامع الرواة: محمد بن علي الأردبيلي، مكتبة المحمدي.

٤٥. جواهر الكلام: الشيخ محمد حسن النجفي، دارالكتب الإسلامية، ١٣٩٢هـ.ق.

٤٦. الحاشية على اصول الكافي: رفيع الدين محمد النائيني، دارالحديث، ١٣٨٢هـ.ش.

٤٧. الخصال: الشيخ الصدوق، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ١٤٠٣هـ.ق.

٤٨. خلاصة الأقوال: العلامة الحلّي، نشر الفقاهة، قم، ١٤١٧هـ.ق.

٤٩. خلاصة الإيجاز: سلسلة مؤلفات الشيخ المفيد. (جلد ٦)

٥٠. ذخيرة الاخرة: علي بن محمد السبزواري، انصاريان، قم، ١٣٧٥هـ.ش.

٥١. الذريعة الى تصانيف الشيعة: الشيخ آقا بزرك الطهراني، الطبعة الاولى، تهران، كتابخانه‌ی اسلاميه.

٥٢. رجال الطوسي: الشيخ الطوسي، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ١٤٢٠هـ.ق.

٥٣. رجال النجاشي: احمد بن علي النجاشي، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ١٤١٨هـ.ق.

٥٤. الرجال: حسن بن علي بن داود الحلّي، منشورات الرضى، قم.

٥٥. الرجال: حسين بن عبيدالله الغضائري، دار الحديث، قم، ١٣٨٠هـ.ش.

٥٦. رسائل في دراية الحديث: [مصنفات الشيعة في الدراية] اعداد: حافظيان، دارالحديث، قم، ١٤٢٤هـ.ق.

٥٧. الرعاية في علم الدراية: الشهيد الثاني في رسائل في دراية الحديث، ونيز چاپ انتشارات مكتبة آيت الله المرعشي النجفي، قم.



۵۸. الرواشح السماوية: ميرداماد، دارالحديث، قم، ۱۴۲۲هـ.ق.

۵۹. روضات الجنان فى احوال العلماء والسادات: محمد باقر الموسوى الخوانسارى، مكتبة اسماعيليان، تهران.

۶۰. روضة المتقين فى شرح من لا يحضره الفقيه: مولى محمد تقى المجلسى، بنياد فرهنگ اسلامى كوشان پور، قم، ۱۴۰۶هـ.ق.

۶۱. روضة الواعظين: ابو جعفر محمد بن فتال النيسابورى، كتابفروشى مصطفىوى، قم.

۶۲. ريحانة الأدب، فى تراجم المعروفين بالكنية أو اللقب: محمد على مدرس خيابانى، چاپخانهى سعدى.

۶۳. زاد المعاد: علامه مجلسى، چاپ قديم.

۶۴. زندگانی و شخصیت شيخ انصارى: مرتضى انصارى، ۱۳۸۰هـ.ق.

۶۵. زیارة عاشورا تحفة من السماء: مسلم الداورى، مؤسسة الامام الرضا (عليه السلام)، قم، ۱۴۳۱هـ.ق.

۶۶. زیارة عاشورا فوق الشبهات: مكتب آيت الله العظمى التبريزى، قم، ۱۴۲۶هـ.ق.

۶۷. زیارة عاشورا فى الميزان: الشيخ حسين الراضى، دارالمحجة البيضاء، بيروت، ۱۴۲۹هـ.ق. [مادر نوشتار خود، عمدهى مطالب اين كتاب را مورد نقد قرار داديم.]

۶۸. زیارة عاشورا و آثارها العجيبة: السيد على الموحد الابطحى، قم، ۱۴۱۴هـ.ق.

۶۹. زیارة عاشوراء سندا ومكانة: جعفر السبحانى، مؤسسة الامام الصادق (عليه السلام)، قم، ۱۴۳۰هـ.ق.

۷۰. السبعة من السلف: السيد مرتضى فيروز آبادى، منشورات الفيروز آبادى، قم، ۱۴۱۱هـ.ق.

۷۱. سلسلة مؤلفات الشيخ المفيد: دارالمفيد، بيروت، ۱۴۱۴هـ.ق.

۷۲. سماء المقال فى علم الرجال: ابو الهدى الكلbasى، مؤسسة ولى العصر (عليه السلام)، قم، ۱۴۱۹ هـ ق.
۷۳. سير أعلام النبلاء: محمد بن احمد بن عثمان الذهبى، مؤسسة الرسالة، بيروت، ۱۴۲۲ هـ ق.
۷۴. شرح الأصول الكافى: ملاصدرا، مكتبة المحمودى، تهران، ۱۳۹۱ هـ ق.
۷۵. شرح زيارة عاشورا: مولى حبيب الله الكاشانى، دارالانصار، قم، ۱۴۲۲ هـ ق.
۷۶. شفاء الصدور فى شرح زيارة العاشورا: ميرزا ابو الفضل تهرانى، كتابفروشى مرتضوى، تهران، ۱۳۰۹ هـ ق.
۷۷. الصحيح من سيرة النبى الاعظم: جعفر مرتضى العاملى، دارالحديث للطباعة والنشر، بيروت، ۱۴۲۸ هـ ق.
۷۸. على ضعاف الغدير: فاضل الحسينى الميلانى، دارالمرتضى، مشهد، ۱۴۰۳ هـ ق.
۷۹. الغدير: محمد حسين الامينى، دارالكتب الاسلاميه، تهران، ۱۳۷۲ هـ ق.
۸۰. فائق المقال فى الحديث و الرجال: احمد بن عبد الرضا البصرى، دارالحديث، قم، ۱۴۲۲ هـ ق.
۸۱. فضائل الخمسة من الصحاح الستة: السيد مرتضى الحسينى الفيروز آبادى، دارالكتب الاسلاميه، تهران، ۱۳۹۲ هـ ق.
۸۲. فلاح السائل: السيد على بن طاووس، دفتر تبليغات، قم.
۸۳. فوائد الاصول: [تقريرات ميرزاى نائينى]، محمد على الكاظمى، مؤسسة النشر الاسلامى، قم، ۱۴۰۴ هـ ق.
۸۴. الفوائد الرجاليه: [رجال السيد بحر العلوم]، السيد محمد مهدى بحر العلوم، منشورات مكتبة الصادق، تهران، ۱۳۶۳ هـ ش.



۸۵ فوائد الوحيد البهبهاني: [مطبوع در پايان رجال الخاقاني]، مكتب الاعلام الاسلامي، قم، ۱۴۰۴هـ.ق.

۸۶ فهرست كتب الشيعة واصولهم: الشيخ الطوسي، مكتبة المحقق الطباطبائي، قم، ۱۴۲۰هـ.ق.

۸۷ الفهرست: ابن نديم، مطبعة الرحمانية، مصر، ۱۳۴۸هـ.ق.

۸۸ قاموس الرجال: شيخ محمد تقى التستري، مؤسسة النشر الاسلامي، قم.

۸۹ قرب الاسناد: عبدالله بن جعفر الحميري، مكتبة نينوى، تهران.

۹۰ قصص العلماء: [زندگى دانشمندان]، ميراز محمد تنكابنى، تحقيق و ويرايش حاج شريفى، حضور، قم، ۱۳۸۰هـ.ش.

۹۱ القواميس [الفن الثانى]: فاضل دربندى در رسائل فى دراية الحديث.

۹۲ الكافى: محمد بن يعقوب الكليني، دارالكتب الإسلامية، تهران، ۱۳۹۱هـ.ق.

۹۳ كامل الزيارات: جعفر بن محمد بن قولويه، مطبعة مرتضوية، ۱۳۵۶هـ.ق. با تصحيح علامه امينى و نيز: تصحيح جواد قيامى، نشر الفقاهة، قم، ۱۴۲۴هـ.ق.

۹۴ الكامل فى التاريخ: ابن اثير، دار صادر و دار بيروت، بيروت، ۱۳۸۵هـ.ق.

۹۵ كتابخانهى ابن طاووس و احوال و آثار او: اتان گلبيرگ، ترجمه: سيد على قرائى و رسول جعفریان، انتشارات كتابخانهى آيت الله مرعشى، قم، ۱۳۷۱هـ.ش.

۹۶ كشف الغمة فى معرفة الائمة (عليهم السلام): على بن عيسى الاربلی، دارالكتاب الاسلامي، بيروت، ۱۰۴۱هـ.ق.

۹۷ الكشكول: الشيخ يوسف البحراني، مؤسسة الاعلمى، كربلاء، ۱۳۸۱هـ.ق.

۹۸ كمال الدين و تمام النعمة: الشيخ الصدوق، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ۱۴۰۵هـ.ق.

۹۹ كنز العمال فى سنن الاقوال و الافعال: علاء الدين على المتقى الهندى، مؤسسة الرسالة، بيروت، ۱۴۰۵هـ.ق.

۱۰۰. گروه رستگاران یا فرقه‌ی ناجیه: سلطان الواعظین شیرازی، کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۸۴ هـ.ق.

۱۰۱. لؤلؤة بحرین فی الاجازات و تراجم رجال الحديث: الشيخ يوسف البحرانی [=صاحب الحقائق]، مؤسسة آل البيت، قم.

۱۰۲. اللباب فی تهذیب الانساب: اثیر الدین الجزری، دار صادر، بیروت.

۱۰۳. مجالس المؤمنین: قاضی نور الله شوشتری، چاپ قدیم، ۱۲۶۸ هـ.ق.

۱۰۴. المحاسن: محمد بن خالد البرقی، دارالکتب الاسلامیة، قم.

۱۰۵. محاضرات فی اصول الفقه: [تقریرات اصول مرحوم خوئی]، موسوعة الامام الخوئی.

۱۰۶. المداخلات الكاملة فی ردّ مدّعی التزویر: حبّ الحسین، مؤسسة التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۲۹ هـ.ق.

۱۰۷. مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول: العلامة المجلسی، دارالکتب الاسلامیة، تهران.

۱۰۸. مروج الذهب ومعادن الجوهر: علی بن الحسین بن علی المسعودی، دارالاندلس، بیروت.

۱۰۹. المزار الکبیر: محمد بن جعفر المشهدی، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۹ هـ.ق.

۱۱۰. المزار فی کیفیة زیارات النبی والائمة الاطهار (علیهم السلام): الشهید الاول، مؤسسة الامام المهدي (علیه السلام)، قم، ۱۴۱۰ هـ.ق.

۱۱۱. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل: میرزا حسین نوری، مؤسسة آل البيت (علیهم السلام) لاحیاء التراث، ۱۴۰۷ هـ.ق چاپ افست قدیم: المكتبة الاسلامیة، ۱۳۸۲ هـ.ق.

۱۱۲. المسترشد: محمد بن جریر الطبری الامامی، مؤسسة الثقافة الإسلامیة لکوشان پور، قم.

١١٣. مسند الامام على (عليه السلام): السيد حسن القبانجي، مؤسسة الاعلمي، بيروت، ١٤٢١هـ.ق.

١١٤. مشاهير شعراء الشيعة: عبد الحسين الشبستري، المكتبة الادبية المختصة، قم، ١٤٢١هـ.ق.

١١٥. مشكاة الانوار: ابوالفضل على الطبرسي، دارالكتب الاسلامية، قم، ١٣٨٥هـ.ق.

١١٦. مصباح الزائر: السيد على بن طاووس، مؤسسة آل البيت، قم، ١٤١٧هـ.ق.

١١٧. مصباح الفقاهة: [تقريرات فقه مرحوم خوئي] مؤسسة الامام الخوئي.

١١٨. مصباح المتعبد وسلاح المتعبد: الشيخ الطوسي، چاپ قديم با تصحيح عالمانه علم الهدى، ١٣٣٨هـ.ق.

١١٩. المصباح: [= جنة الامان الواقية وجنة الايمان الباقية]، ابراهيم بن على الكفعمي، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، تهران، ١٣٤٩هـ.ق.

١٢٠. معالم العلماء في فهرست كتب الشيعة: محمد بن على ابن شهر آشوب، مؤسسة نشر الفقاهة، قم، ١٤٢٥هـ.ق.

١٢١. معانى الأخبار: الشيخ الصدوق، مكتبة الصدوق، تهران، مؤسسة دارالعلم، قم، ١٣٧٩هـ.ق.

١٢٢. معجم الثقا و ترتيب الطبقات: ابوطالب التجليل التبريزي، مطبعة مهر، قم.

١٢٣. معجم رجال الحديث: السيد ابوالقاسم الموسوي الخوئي، مدينة العلم، قم، ١٤٠٣هـ.ق.

١٢٤. معجم مصطلحات الرجال والدراية: محمد رضا جديدي نژاد، دارالكتب، قم، ١٤٢٢هـ.ق.

١٢٥. معجم مقاييس اللغة: احمد بن فارس بن زكريا، مكتبة الاعلام الاسلامي، قم، ١٤٠٤هـ.ق.

۱۲۶. مفاتيح الجنان: شيخ عباس قمي.

۱۲۷. المفردات في غريب القرآن: راغب اصفهاني، المكتبة الرضوية، تهران.

۱۲۸. المكاسب: الشيخ مرتضى الانصاري، مجمع الفكر الاسلامي، قم، ۱۴۲۲هـ.ق.

۱۲۹. الملل والنحل: عبدالكريم الشهرستاني، [چاپ شده در حاشيه‌ی الفصل في الملل والاهواء والنحل ابن حزم آندلسي]، مكتبة المثنى، بغداد.

۱۳۰. الملل والنحل: عبدالكريم شهرستاني، ترجمه‌ی افضل الدين صدر تركه‌ی اصفهاني، چاپخانه‌ی علمي، تهران.

۱۳۱. مناقب ال ابي طالب: محمد بن علي بن شهر اشوب، ذوی القربی، قم، ۱۴۲۱هـ.ق.

۱۳۲. منزلت عقل در هندسه‌ی معرفت دينی: عبدالله جوادى آملی، مرکز نشر اسراء، قم، ۱۳۸۹هـ.ش.

۱۳۳. من لا يحضره الفقيه: الشيخ الصدوق، مكتبة الصدوق، تهران، ۱۳۹۹هـ.ق.

۱۳۴. منهج المقال في تحقيق احوال الرجال: (=رجال كبير) ميرزا محمد استرآبادی، چاپ قديم، ۱۳۰۷هـ.ق.

۱۳۵. موسوعة الامام الخوئي: مؤسسة احياء اثار الامام الخوئي، قم، ۱۴۲۷هـ.ق.

۱۳۶. موسوعة الرجالية: الشيخ الميرزا جواد التبريزي، دار الصديقة الشهيدة، ۱۴۲۹هـ.ق.

۱۳۷. موسوعة زيارات المعصومين (عليهم السلام): مؤسسة الامام الهادي (عليه السلام)، قم، ۱۴۲۸هـ.ق.

۱۳۸. ميزان الاعتدال في نقد الرجال: شمس الدين الذهبي، دارالكتب العلمية، بيروت، ۱۴۱۶هـ.ق.

۱۳۹. ميزان الحكمة: محمد محمدی الريشهري، دفتر تبليغات اسلامي، قم.

۱۴۰. النص والاجتهاد: سيد شرف الدين العاملي.

١٤١. نقد الرجال: السيد مصطفى التفرشي، مؤسسة آل البيت، قم، ١٤١٨هـ.ق.

١٤٢. نهج البلاغة.

١٤٣. نهج الحق وكشف الصدق: العلامة الحلي، دارالهجرة، قم، ١٤٠٧هـ.ق.

١٤٤. وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة: محمد بن الحسن الحر العاملي، مؤسسة آل البيت، بيروت، ١٤١٣هـ.ق.

١٤٥. وصول الأخبار الى اصول الأخبار: عز الدين حسين بن عبد الصمد الحارثي
رسائل في دراية الحديث.

١٤٦. وقعة صفين: نصر بن مزاحم المنقري، مكتبة بصيرتي، قم، ١٣٨٢هـ.ق.

١٤٧. هداية المحدثين [مشاركات كاظمي]: محمد امين الكاظمي، مكتبة آيت الله
المرعشي، قم، ١٤٠٥هـ.ق.

١٤٨. هدية الناظرين وبهجة الناظرين: شيخ عباس قمي، چاپ قديم، ١٣٢٤هـ.ق.

١٤٩. و...

فهرست مطالب

مقدمه	۱۹
پیشگفتار	۲۱
طلیعه‌ی کتاب	۲۳

فصل اول: بررسی سند زیارت عاشورا

زیارت عاشورا در کتاب شریف «مصباح المتهجد»	۳۹
سند اول زیارت عاشورا (شرح الزيارة)	۳۹
سند دوم زیارت عاشورا	۴۱
سند سوم زیارت عاشورا	۴۱
زیارت عاشورا در کتاب شریف «کامل الزیارات»	۴۴
سند چهارم زیارت عاشورا	۴۴
سند پنجم زیارت عاشورا	۴۵
سه نکته درباره‌ی کتاب «مصباح المتهجد»	۴۶
توجه به سه مطلب اساسی قبل از بررسی سند روایت	۴۸
مطلب اول: بیان هفت نکته در باب شیوه‌ی تجمیع قرائن	۴۸
۱- این شیوه کاملاً عرفی، عقلایی است	۴۸



- ۲- تمسک به یک روایت معتبره در تأیید این سیره ۴۸
- ۳- فقها و شیوه‌ی جمع بین قرائن ۴۹
- ۴- قوت و ضعف قرینه‌ها ۴۹
- ۵- اطمینان عرفی برای وثاقت کافی است ۴۹
- ۶- جمع بین قرائن و اجتهاد در علم رجال ۵۰
- ۷- قرائن ضعیف به انضمام یکدیگر می‌توانند مفید اطمینان باشند ۵۱
- مطلب دوم: اعتماد بر نقل بزرگان از راویان ۵۳
- ۱- تعابیر گوناگون علمای رجال در توثیق ۵۳
- ۲- عدم نقل مستقیم حدیث از افراد ضعیف ۵۳
- ۳- تقسیم بندی راویان به جهت توجه و اطمینان از وثوق مروی عنه ۵۳
- مطلب سوم: نگرشی به میزان اعتبار برخی از روایت‌ها ۵۶

بررسی سندهای زیارت عاشورا

- سند اوّل زیارت ۵۷
- بررسی سند اوّل: «محمد بن اسماعیل بن بزيع» ۵۷
- بررسی سندهای شیخ طوسی به کتاب «محمد بن اسماعیل بن بزيع» ۵۸
- الف) بررسی سند اوّل شیخ طوسی به کتاب الحج «محمد بن اسماعیل» ۵۸
- ب) بررسی سند دوم شیخ طوسی به کتاب الحج «محمد بن اسماعیل» ۵۹
- ج) بررسی سند سوم شیخ طوسی به کتاب الحج «محمد بن اسماعیل» ۶۰
- د) بررسی سند چهارم شیخ طوسی به تمام کتاب‌های «محمد بن اسماعیل» ۶۴
- راهی دیگر برای تصحیح طریق مرحوم شیخ به همه‌ی کتاب‌های «محمد بن اسماعیل» ۶۸
- بررسی وثاقت محمد بن اسماعیل بن بزيع ۷۰



۷۱	 بررسی سند اوّل زیارت: «صالح بن عُقبه»
۷۲	 صالح بن عقبه از دیدگاه علمای رجال
۸۵	□ توجه به هفت نکته، قبل از اظهار نظر نهایی در مورد صالح
۸۵	۱- ابن غضائری و فرزندش از بزرگان امامیه هستند
۸۵	۲- نظرات ابن غضائری در رجال نجاشی
۸۵	۳- اعتماد سیّد بن طاووس به کتاب‌های ابن غضائری
۸۶	۴- تعابیر منحصر به فرد
۸۶	۵- مقایسه‌ی نظریه‌ی ابن غضائری و قمیون
۸۸	۶- مقایسه‌ی برخی از متهمین به غلوّ در نظر ابن غضائری و نجاشی
۹۱	۷- سخن شیخ صدوق و شیخ مفید در باره‌ی غلوّ و علامت آن
۹۶	 بررسی چهار مطلب، برای روشن شدن حال «صالح بن عقبه»
۹۶	 مطلب اوّل: بررسی مضمون روایات صالح:
۱۰۴	 مطلب دوم: تحقیقی در مورد اسناد روایات صالح
۱۰۵	 مطلب سوم: جایگاه روایی صالح در نزد بزرگان
۱۰۵	 مطلب چهارم: صالح از دیدگاه علمای رجال
۱۰۵	 جمع‌بندی این چهار قرینه
۱۰۶	 قرائنی در اثبات وثاقت صالح بن عقبه
۱۰۶	۱- یگانگی ابن غضائری در تضعیف صالح
۱۰۶	۲- سند مرحوم صدوق به کتاب صالح
۱۰۷	۳- کثرت نقل «محمّد بن اسماعیل» از صالح



- ۴- عدم استثنا از رجال نوادر الحکمة ۱۰۷
- ۵- روایت ابن بقّاح از صالح ۱۰۸
- ۶- توثیق اصحاب امام صادق (علیه السلام) ۱۰۹
- ۷- فرمایش مرحوم صدوق ۱۱۰
- ۸- روایات صالح، دلیلی بر حسن عقیده‌اش ۱۱۰
- ۹- کلام مرحوم وحید بهبهانی ۱۱۱
- نتیجه‌گیری از قرائن ۱۱۱
- جمع‌بندی بحث در مورد صالح با اشاره به مبانی مختلف رجالی ۱۱۲
- بررسی سند اوّل زیارت: «عقبة بن قیس» ۱۱۳
- سه مرحله بحث، در مورد عقبه ۱۱۳
- مرحله‌ی اوّل: نقل کلمات رجالیون ۱۱۳
- مرحله‌ی دوم: روایاتی از عقبه ۱۱۵
- مرحله‌ی سوم: بررسی توثیق عام اصحاب امام صادق (علیه السلام) ۱۱۶
- اظهار نظر نهایی در مورد «عقبة بن قیس» ۱۲۰
- نتیجه‌گیری از سند اوّل ۱۲۰
- سند دوم زیارت عاشورا ۱۲۱
- وجود دو احتمال در سند شیخ طوسی ۱۲۱
- بررسی سند دوم زیارت: «سیف بن عمیره» ۱۲۲
- سیف بن عمیره از دیدگاه علمای رجال ۱۲۲
- دو نکته در مورد «سیف بن عمیره» ۱۲۳
- نکته‌ی اوّل: بررسی اتهام ابن شهر آشوب در مورد واقفی بودن سیف ۱۲۳



- نکته‌ی دوم: توثیق شیخ طوسی و نجاشی جایی برای تضعف متأخرین باقی نمی‌گذارد؛... ۱۲۴
- بررسی سند دوم زیارت: «علقمه بن محمد الحضرمی» ۱۲۵
- تجمیع بین قرائن برای اثبات وثاقت علقمه ۱۲۵
- ۱- ایشان از اصحاب امام صادق (علیه السلام) است: ۱۲۵
- ۲- عنایت و توجه امام باقر (علیه السلام) به علقمه: ۱۲۶
- ۳- پرسش از نام ائمه (علیهم السلام) ۱۲۷
- ۴- نقل خطبه‌ی غدیریہ ۱۲۷
- ۵- شکایت علقمه به امام صادق (علیه السلام) از آزار و اذیت مخالفین .. ۱۲۸
- ۶- مقام و منزلت علقمه در نزد «سیف بن عمیره» و «صفوان جمال» ... ۱۲۹
- ۷- اعتقاد صحیح به امامت، در عین رعایت حرمت امامزادگان ۱۳۰
- جمع‌بندی از قرائن ذکر شده ۱۳۰
- نتیجه‌گیری از سند دوم ۱۳۰
- سند سوم زیارت: ۱۳۱
- بررسی سند سوم: «محمد بن خالد الطیالسی» ۱۳۱
- ارائهی راه حل، برای تصحیح سند شیخ، به «محمد بن خالد الطیالسی» ۱۳۱
- راه حلّ اول: اسناد این کتاب به مؤلف برای شیخ طوسی مسلم بوده ۱۳۱
- راه حلّ دوم: سند شیخ طوسی به کتاب «محمد بن خالد الطیالسی» ۱۳۲
- بررسی سند شیخ طوسی به کتاب «محمد بن خالد الطیالسی» ۱۳۲
- راه حلّ سوم: سند شیخ به کتاب‌های «محمد بن علی بن محبوب» ۱۳۷
- راه حل چهارم: روایت «محمد بن خالد» از کتاب‌های «حمید بن زیاد» ۱۳۸
- بررسی وثاقت محمد بن خالد الطیالسی ۱۴۴

- کلمات بزرگان رجال، در مورد ایشان ۱۴۴
- ارائه هیجده قرینه بر وثاقت «محمد بن خالد» ۱۴۷
- نتیجه گیری از این قرائن ۱۵۴
- بررسی سند سوم: «سیف بن عمیره» ۱۵۴
- بررسی سند سوم: «صفوان بن مهران الجمال» ۱۵۶
- نقل کلمات بزرگان رجال در مورد صفوان ۱۵۶
- نتیجه گیری از سند سوم ۱۵۹
- سند چهارم زیارت عاشورا ۱۶۰
- بررسی سند چهارم: «حکیم بن داوود بن حکیم» ۱۶۰
- بررسی سند چهارم: «محمد بن موسی الهمدانی» ۱۶۱
- نقل کلمات بزرگان رجال در مورد «محمد بن موسی الهمدانی» ۱۶۱
- سند پنجم زیارت عاشورا ۱۶۹
- عبارت «و محمد بن اسماعیل»، عطف به کجاست؟ ۱۶۹
- بررسی سند پنجم «مالک الجهنی»؛ ۱۷۲
- هشت نکته درباره ی «مالک الجهنی» ۱۷۳
- ۱- دو نفر به نام مالک بن اعین ۱۷۳
- ۲- «مالک الجهنی» با «ابو مالک الجهنی» متفاوت است ۱۷۳
- ۳- اشتباهی از مرحوم صدوق ۱۷۴
- ۴- «مالک الجهنی» از اصحاب صادقین (علیهما السلام) ۱۷۴
- ۵- «مالک بن اعین جهنی» اهل کجاست؟ ۱۷۴

- ۶- سال فوت «مالک بن اعین جهنی» ۱۷۴
- ۷- روایت‌های مستقیم «یونس بن عبد الرحمن» از «مالک بن اعین» ۱۷۵
- ۸- ذکر هشت قرینه که دلالت بر تشیع و وثاقت «مالک الجهنی» دارند ۱۷۵
- نتیجه‌گیری از سند پنجم ۱۷۸
- حاصل کلام در فصل اوّل ۱۷۹

فصل دوم: بررسی مضمون زیارت عاشورا

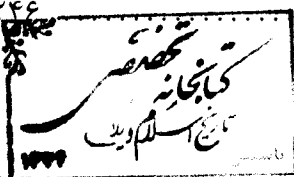
- مقدمه‌ی ۱ - معیار سنجش ۱۸۳
- مقدمه‌ی ۲ - عصاره‌ی زیارت عاشورا ۱۸۳
- مقدمه‌ی ۳ - تواتر و اقسام آن ۱۸۴
- میزان در میزان ۱۸۵
- لعن و برائت با چهار بیان ۱۸۵
- هماهنگی لعن‌های زیارت عاشورا با قرآن کریم ۱۸۶
- بیان هفت دسته از آیات ۱۸۶
- دسته‌ی اوّل: برائت از اهل جبهه‌ی باطل ۱۸۶
- دسته‌ی دوم: برائت از طاغوت، شرط اصلی هدایت ۱۸۷
- دسته‌ی سوم: نهی از دوستی با دشمنان خدا ۱۸۷
- دسته‌ی چهارم: کسانی که خداوند آن‌ها را دوست ندارد ۱۸۸
- دسته‌ی پنجم: افراد و گروه‌هایی که ملعون هستند ۱۸۸
- دسته‌ی ششم: کسانی که مستحقّ دشنام هستند ۱۹۱
- دسته‌ی هفتم: انتصار به وسیله‌ی اظهار بدی‌های ظالم ۱۹۳
- هماهنگی لعن‌های زیارت عاشورا با سنت ۱۹۵

معصومین (علیهم السلام) و سیره‌ی متشرّعه.....	۱۹۵
۱- سیره‌ی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام).....	۱۹۵
۲- سیره‌ی امام حسین (علیه السلام):.....	۱۹۶
۳- سیره‌ی اصحاب امام حسین (علیه السلام).....	۱۹۷
هماهنگی لعن‌های زیارت عاشورا با مجموعه‌ای بزرگ از روایات.....	۱۹۸
هماهنگی زیارت عاشورا با دیگر زیارات.....	۲۰۳
زیارت عاشورا از سه دیدگاه.....	۲۱۲
الف) از نگاه یک عمل مستحبی.....	۲۱۲
ب) از نگاه منبعی برای استنباط احکام فقهیه.....	۲۱۲
ج) از نگاه منبعی اعتقادی.....	۲۱۳
تفسیری صحیح در مورد نهی از سَبّ در قرآن کریم.....	۲۱۳
نتیجه‌گیری نهایی از تفسیر آیه‌ی شریفه.....	۲۱۶
تبصره‌ای دیگر.....	۲۱۸
تقیّه.....	۲۱۸

فصل سوم: نگاهی به اختلاف نسخه‌ها در نقل زیارت عاشورا

اختلاف نسخه‌ها در نقل زیارت عاشورا.....	۲۲۳
دسته‌بندی اختلاف نسخه‌ها.....	۲۲۳
دسته‌ی اوّل:.....	۲۲۳
دسته‌ی دوم:.....	۲۲۳
دسته‌ی سوم:.....	۲۲۴
دسته‌ی چهارم:.....	۲۲۴
دسته‌ی پنجم:.....	۲۲۴

- نمونه‌ای بارز از اختلاف نسخه‌های دسته‌ی پنجم ۲۲۵
- ارائه‌ی شواهدی بر وجود هر چهار فقره در زیارت عاشورا ۲۲۶
- شاهد ۱) کلام مرحوم سید بن طاووس، متوفی ۶۴۴ هـ ۲۲۷
- شاهد ۲- کلام مرحوم شهید اول، متوفی ۷۸۶ هـ ۲۲۸
- شاهد ۳- کلام مرحوم کفعمی ۲۲۸
- شاهد ۴- کلام مرحوم ابن مشهدی ۲۲۹
- شاهد ۵- وجود این نسخه‌ها در اکثر نسخه‌های خطی ۲۳۰
- شاهد ۶- ذکر فقرات حذف شده در حاشیه ۲۳۰
- شاهد ۷- منهاج الصّلاح علامه‌ی مجلسی ۲۳۰
- شاهد ۸- کتاب المزار محمّد بن داوود ۲۳۱
- شاهد ۹- پذیرش عملی متأخرین ۲۳۲
- شاهد ۱۰- نقل داستان شیخ طوسی توسط بزرگان ۲۳۵
- شاهد ۱۱- موافقت مضمون هر چهار فقره با روایات و زیارات ۲۳۷
- ادعایی عجیب در مورد فقره‌ی چهارم ۲۳۷
- حقیقت زیارت عاشورا در کلام شیخ صدوق ۲۳۸
- شاهد ۱۲- ذکر سه اصل برای رفع تردید ۲۴۰
- اصل اول: اصل عدم خیانت و تزویر ۲۴۰
- اصل دوم: اصل عدم اجتهاد در استتساخ ۲۴۱
- اصل سوم: اصل عدم زیاده ۲۴۱
- بیان دو نکته‌ی ضروری: ۲۴۲
- نکته‌ی اول: فهمی نادرست از معنای «اصل عدم زیاده» ۲۴۲
- آنچه در این مورد می‌توان گفت: ۲۴۴



سخن پایانی یا شناسنامه‌ی میزان

- ۲۵۹ پی‌نوشت شماره‌ی ۱: روایت‌هایی از «محمد بن خالد الطیالسی»
- ۲۶۵ پی‌نوشت شماره‌ی ۲: توضیحی در مورد «قرب الإسناد»
- ۲۶۵ الف) قرب الإسناد حمیری:
- ۲۶۸ ب) بحثی در تعریف «عالی السند» و «قرب الاسناد»
- ۲۷۲ پی‌نوشت شماره‌ی ۳: روایت‌هایی از «سیف بن عمیره»
- ۲۷۹ پی‌نوشت شماره‌ی ۴: روایت‌هایی از «صفوان بن یحیی الجمال»
- ۲۸۷ کتاب‌نامه

